

زنگنه القلوب

تأليف
حماد مستوفی

بکوشش
مخدوم بیگم سیاتی

297

H109N

[illegible]

[illegible]

زبان و فرهنگ ایران

۲۱

بخش نخست

از

مقاله سوم

نزهة القلوب

تألیف

حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی

(۷۴۰ هجری قمری)

با مقابله و حواشی و تعلیقات و فهارس

بکوشش

محمد = دبیر سپاهی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران - خیابان شاه آباد

اسفند ماه ۱۳۳۶ خورشیدی

297

H 189N

5183

85165

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No. 86465
Date 19 1 1971

CHECKED

5109

Qu

حق چاپ محفوظ است

« چاپخانه حیدری »

۱۳۳۶

مقدمه مصحح

نزهة القلوب حمد الله مستوفی قزوینی که، بسال ۷۴۰ هجری تألیف شده در شمار چند کتاب نادر گرانبایست که درباره جغرافیا بزبان شیرین فارسی تألیف شده و در میان آن چند کتاب انگشت شمار نیز مزیت جامعیت و تفصیل و بسط و شرح دارد. از این کتاب نفیس از همان زمان تألیف بسبب نیازمندی و اهمیت فراوان، نسخه‌ها برداشته‌اند و بهمین دلیل با وجود گذشت زمان هنوز نسخه‌های خطی و نسبتاً کهن این کتاب بسیارست و از زمانی قریب یک قرن پس از تألیف تاکنون نسخ متعددی که از آن برداشته‌اند می‌شناسیم و برخی را در اختیار داریم. اما از همه این نسخ خطی بعلت فنی بودن مطلب و اشمال بر اسامی بسیار امکنه و بقاع و شهرها و دیهها استفادتی چنانکه باید بر نمی‌آید زیرا ایسواد و تصرفات کاتبان نسخ کتاب را بسی دگرگون ساخته و بکلی مسخ کرده است و بدینجهت با همه فراوانی نسخه‌های خطی، تمامی کتاب بیش از یکبار، آنهم در کشور هندوستان بسال ۱۳۱۱ هجری قمری چاپ نشده است و این چاپ سنگی نیز چنانکه خواهیم گفت از خطاها و لغزشهای نسخ خطی برکنار نیست و رویهمرفته نسخه قابل استفادتی بشمار نمی‌آید.

مرحوم ژ. لسترنج G. Le Strange خاورشناس نامی در سال ۱۹۱۵ میلادی بشرحی که در ترجمه مقدمه او خواهیم دید براساس نسخه چاپ بمبئی و چندین نسخه خطی بارز و چند نسخه خطی دیگر که در ارزش متوسط الحال بوده است متنی انتقادی تهیه و بنفقه اوقاف گیب (شماره ۲۳) چاپ کرده و متعاقب آن نیز متن مزبور را بانگلیسی ترجمه کرده و بطبع رسانیده است.

اما لسترانج همه کتاب نزهة القلوب را به چاپ نرسانده، بلکه کار وی منحصر بمقاله سوم کتاب یعنی قسمت جغرافیایی آنست.

قسمت دیگری از این کتاب یعنی بخش مربوط به حیوان آن نیز بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط آقای لیوت کلنل ژ. استفانسون (Lieut Colonel. J. Stephenson) در لندن به چاپ رسیده است.

اینجانب در تهیه کتاب حاضر نسخه چاپ لسترانج را اساس کار قرار دادم و با چند نسخه خطی جدید سنجیدم و اختلاف نسخ را در حاشیه قید کردم. در چاپ لسترانج برخلاف دیگر کتب چاپ اروپا اغلاط چاپی کم نبود و این را جز بر کم بینی دیدگان روشن بین لسترانج که خود متذکر آن شده است نتوانستم بر چیز دیگری حمل کنم. اما در چاپ حاضر از ذکر آن اغلاط چاپی چشم پوشیدم تا نتیجه آن اطاله کلام نباشد.

در تصحیح عبارات کتاب چنانکه روش اینجانب در تصحیح متونست، ضبط اصح و کهن را متن قرار دادم و برای آنکه اختلاف نسخه حاضر با نسخه چاپ اروپا بکلی معلوم و متمایز باشد هر جا که عبارت متن حاضر جز از ضبط چاپ اروپاست در حاشیه متذکر شدم که ضبط آن چاپ چیست.

در تصحیح اسامی امکنه که بتصریح خود لسترانج در مقدمه، قریب بیک سوم آن اسامی را تصحیح نکرده و بر او مجهول مانده است. خوشبختانه توانستم این تعداد را به یک دهم و کمتر تقلیل دهم و این توفیق را گذشته از مراجعه دقیق بمنابع اصلی که در متن نزهة القلوب بدان تصریح شده است و صرف نظر از کتاب معجم البلدان یاقوت، مرهون مجلدات دهگانه فرهنگ جغرافیائی ایران هستم. لسترانج از کتاب یاقوت حموی استفادت برده است^(۱) نه بالتمام. من برای اینکه موارد استفاده لسترانج از آن کتاب مشخص گردد و از آنچه اینجانب دیگر بار سنجیده ام ممتاز باشد، در ذیل صفحات، هر جا مطلبی را لسترانج از آن کتاب متذکرست، بنام مؤلف

۱ - لسترانج را بیشتر عادت بر این جاریست که منابع را بنام مؤلف آن منابع یاد میکند، مثلاً

میکوید: ابن خرداد به نویسد یا ابن حوقل آورد ... و جز آن.

یعنی یاقوت آوردم و هر جا مطلبی را خود بر داشتم ، بنام کتاب ، یعنی معجم البلدان ذکر کردم .

نکته دیگری که ناگزیر از ذکر آنم اینست که در فهرست مفصل اماکن جغرافیایی که در پایان کتاب آورده‌ام آن تعداد از اسامی امکانه را که توفیق تصحیح نیافتم تمامی نسخه بدلها را داخل هلالین ، و باعلامت «ح» ، اختصار کلمه حاشیه ، قرار دادم . مثلاً چون کلمه «جروود» بر من مجهول ماند ، در فهرست صور مختلف ضبط کلمه را در نسخه‌ها بصورت ذیل نشان دادم :

جروود - (ح : حسروود ، خرود ، جیرود ، جود) .

صور مختلف ضبط هر کلمه راهنمای خوانندگان عزیز برای یافتن صورت صحیح کلمه تواند شد . و راه تحقیق پژوهندگان را گشوده خواهد داشت .

مطلب دیگری که گفتن آن ضرور می نماید اینست که متن حاضر را بنیمی از آنچه لسترانج چاپ کرده است منحصر ساختم ، چه مقاله سوم کتاب نزهة القلوب شامل دو قسمت است : یکی جغرافیای بلاد و دیگری ذکر طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و عجایب بحر و بر و جز آن . چاپ حاضر شامل جغرافیای بلاد است . نگارنده در صدد بودم که تمامی کتاب نزهة القلوب را از ابتدا تا انتها چاپ کنم ، اما بسببی بهمین قسمت از کتاب که اهم قسمتهای آنست بسنده کردم و ناامید نیستم که چاپ تمامی این متن گرانهای فارسی را هرچه زودتر منتشر سازم .

از اشکالات کار اینجانب یکی هم این بود که در نسخ خطی کتاب علاوه بر اغلاط کتابتی و تحریفات و تصحیفات نسخ ، مؤلف در بسیاری از موارد بدنبال اسامی شهرها و دهها و غیره مقداری نانویس گذارده است و ظاهر اینست که وی در صدد بوده که برای آن نانویس ها بعدها از منابعی که در نظر داشته است مطالبی برگیرد و بکتاب بیفزاید . این کار بعدها توسط خود مؤلف یا دیگران ظاهر آشفته است ، اما پیداست نسخه‌هایی که از روی نسخ نانویس دار کتابت شده ناقص و غیر کامل است و حال بهمین منوالست در نسخه‌هایی که از روی نسخه‌های اخیر نوشته شده . لسترانج معتقدست

که حمدالله مستوفی کتاب نزهة القلوب را اصولاً از سواد بیاض نبرده است، اما در مقایسه نسخه های کهن از قبیل نسخه « الف » (که مشخصات آنرا قریباً خواهیم گفت) و جز آن^(۱) بانسخ دیگر معلوم میگردد که نانویسها را خود مؤلف بعدها بکتاب افزوده است یعنی کتاب وی از سواد بیاض رفته و باصطلاح امروز پاکنویس شده است.

در چاپ بمبئی از این نانویسها و مواضع آن نشانی نیست و عبارات متصل بیکدیگر آورده شده است و حال چنین است در چاپ اروپایی ذکر آن مواضع نانویس. اینجانب موارد نانویس را در چاپ حاضر ذکر کرده ام و نگفته پیداست که تا آنجا که نسخه های خطی آن نانویسها را داشته است بمتن حاضر افزوده ام.

در این مقدمه مختصر جز بیان سپاسداری از دوست ارجمند دانشمند آقای احمد افشار شیرازی که نسخه باارز خود را مدتها در اختیار اینجانب گذاردند و همچنین آقای محمد رضائی دارنده خیر و کوشای کلاله خاور که دو نسخه خطی ملکی خویش را برای استفاده بامانت سپردند و همچنین دوست دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی که نسخه خطی از این کتاب را در اختیار بنده گذاردند و دوست فاضل آقای مهرین که مقدمه انگلیسی لسترانج را بفارسی گردانند، گفتنی دیگری ندارم و امیدوارم که توفیق چاپ تمامی کتاب مورخ و جغرافیا دان اهل دیار خویش را هر چه زود تر بیابم و از ارباب دانش چشم پوشی از لغزشهای خویش را چشم میدارم. اینک مشخصات نسخ مورد استفاده من در چاپ حاضر :

۱- نسخه متعلق به آقای احمد افشار شیرازی که اقدم نسخه های خطی مورد استفاده من بود. تاریخ کتابت نسخه پنجم ماه ذی القعدة سنه ۹۰۹ هجری است و نانویسهای آن باستثنای مواردی که تکمیل شده است، مشخص و نمایان است. این نسخه علامت اختصاری « الف » دارد.

۲- نسخه خطی نسبتاً قابل استفاده متعلق با آقای محمد رضائی مدیر کتابخانه

۱- استاد فروزانفر را ظاهراً نسخه خطی است کهن که در آن از موارد نانویس، چیزی برجای نیست و آنرا تحریر کامل کتاب توان دانست اما از سوء حادثات آن نسخه بدست مانرسید.

خاور با تاریخ تحریر محرم ۱۰۷۲ هجری . این نسخه بنشانی اختصاری « ر » نموده شده است .

۳ - نسخه دیگر از آن آقای رضانی که جدید ترست و علامت اختصاری «خ» دارد .

۴ - نسخه چاپ هند که علامت «ه» دارد و مستقیماً بسیار نادر از آن استفاده شده چه آن نسخه از منابع و مراجع چاپ اروپا بوده است .

۵ - نسخه چاپ اروپا که نشانی «ج» دارد و برای نسخه بدلای ذیل صفحات آن چاپ که از نسخ متعدد خطی (بدون ذکر علامت اختصاری) گرد آمده علامت «نج» برگزیده شده است .

برای آنکه خوانندگان ارجمند بر مندرجات تمامی کتاب نزهة القلوب واقف شوند، مقدمه آن کتاب و فصول و ابواب آن را در پایان این مقال نقل می کنم و نیز احوال مؤلف را از آنچه دیگران نوشته اند و یا خود از کتاب نزهة القلوب و تاریخ گزیده بیرون کشیده ام اینجا می آورم و ترجمه مقدمه لسترا نیج بر چاپ اروپا را نیز پایان این بحث می افزایم .
بر چاپ حاضر فهرست مفصلی از اسامی خاص افزوده ام و نیز در پایان مقدمه جدولی شامل اغلاط چاپی طبع حاضر ترتیب داده و برخی نکات مبهم را که پس از چاپ روشن شده است بعنوان استدراك نگاشته ام (هر چند پاره‌یی از استدراکات در فهرست اعلام اشخاص و امکنه نقل و تصحیح شده است) و از خوانندگان عزیز خواستارم که متن خود را بر حسب این دو جدول تصحیح فرمایند .

کتاب نزهة القلوب را چنانکه گفتیم از کتب مهم زبان فارسی باید دانست و صرف نظر از جنبه فنی آن کتاب یعنی مطالب جغرافیایی از لحاظ مطالب تاریخی و مسبک نویسندگی نیز شایان توجه است و در چاپ تمامی کتاب از این جنبه مفصلاً صحبت خواهد شد . نمونه را ب بعضی مطالب مفید اشارت میکنیم :

درس ۹۸ س ۴ آن کتاب مصرحاً عبارتی آذری آمده است .

در ص ۱۰۰ س ۱ گوید: زبان مردم مراغه در قرن هشتم هجری پهلوی
مغیرست.

در ص ۱۰۷ س ۶ آرد که: زبان مردم گشتاسفی پهلوی به جیلانی باز بسته است.
در ص ۱۴۴ س ۱۳ و بعد: وصفی زیبا و دقیق از تخت جمشید مذکورست.
در ص ۱۱۴ س ۱۳ به حمامی که با چراغی گرم میشده است در شهر قیصریه اشاره
میکند که از آثار نادر است.

و نیز آن کتاب را لغات و ترکیباتی اصیل و باارجست چون:
غله بوم (ص ۱۴۹) - مرکب = پرتقال (ص ۱۹۸) - چو خاگر (ص ۹۵) - شهر
جنگ (ص ۱۹۷) - آب خیز (ص ۶۳) - یخاب (ص ۶۵) - شاهول (ص ۹۳) -
موزه دوز (ص ۹۵) - زیلوقالی (ص ۱۱۲) - چشمه = دهانه پل (ص ۱۳۲) - غله کده
(ص ۴۹) - سنگ لاشه (ص ۴۶) - دو هوایی (ص ۵۳) و جز اینها.
و نیز دارای مقدماتی اصطلاحات حساب و تقویم و غیره است.

تهران: اول اسفندماه ۱۳۳۶ خورشیدی.

محمد دبیرسیاقی

ترجمه مقدمه لسترانج بر چاپ اروپا :

کتاب حاضر ، متن قسمت سوم و یا قسمت جغرافیائی نزهة القلوب میباشد که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) آنرا تألیف کرده است . من از فصول مختلف این قسمت که راجع بایران و بین النهرین بود ، خلاصه ای در روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی سال ۱۹۰۲ انتشار دادم و اثر خود را بر پایه نسخه چاپ سنگی این کتاب که در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۱ هجری) تحت مدیریت میرزا محمد شیرازی ملقب به ملک الکتاب در بمبئی انتشار یافته است ، قرار دادم .

این نسخه حاوی ۲۶۰ صفحه و تمام مطالب کتاب ، در آن مندرج است . این کتاب بیک مقدمه و سه بخش منقسم است : مقدمه آن راجع به کرات سماوی ، سیارات ، عناصر و یادداشت هایی درباره قسمت های مسکون زمین است و توضیحی نیز راجع به طول و عرض جغرافیائی و تقسیم کشورها به هفت اقلیم دارد .

مقاله اول راجع به عالم معدنی ، نباتی و حیوانی است . و مقاله دوم درباره انسان و طبیعت و استعدادها و صفات انسانی است . و مقاله سوم قسمتی است که اینک مورد مطالعه ماست و همانطوریکه گفته شد درباره جغرافیا بحث میکند .

نسخه چاپ بمبئی اگرچه مفیدست اما از لحاظ صحت نقائصی دارد و چندین جای آن خالی است و اسامی اماکن ، گاه با ذکر نشانهای ممیز و مشخص و گاه بدون آن بعدس و گمان داده شده است .

مثلاً «توج» ، بازار بزرگ تجازتی معروف قرون وسطی در فارس ، بصورت «نوح» آمده و شهر «اردبیل» واقع در آذربایجان پیوسته با «اربیل» واقع در بین النهرین مشتبه گشته است . درباره رودخانه های ایران (که قسمت اعظم آنها راهی بدریا ندارند) . نسخه بمبئی گویاست که هر کدام داخل «مغاره» میگردد در حالیکه ما باید آنرا «مفازه» بخوانیم و این نام ، نام قرون وسطائی صحرای بزرگ

ایران میانه است که امروز معمولاً آنرا کویر میخوانند. نمونه‌های دیگر نیز میتوان ذکر کرد. خلاصه آنکه نسخه چاپ سنگی بمبئی باچنان سهل انگاری و بیدقتی تأسف آوری چاپ شده بود که چاپ جدید آن مطلوب و لازم بنظر میرسید.

ولی این نکته را ناگفته نگذاریم که متن دو بخش از فصول قسمت اول قبلاً بطرز رضایتبخشی بچاپ رسیده است. این قسمت‌ها بخش‌هاییست که در آن ذکر عراق عجم، عراق عرب، آذربایجان، مغان، اران، شیروان، گرجستان شده است و میتوان آنرا در ضمائیم سیاستنامه چاپ «Schefers» (پاریس ۱۸۹۷ ص ۱۴۱ تا ۲۳) یافت. و قسمت‌های مربوط به مازندان، قومس و گیلان نیز توسط «Dorn» در جلد چهارم کتاب Muhammedaniche Quellen چاپ سن پترزبرگ بسال ۱۸۵۸ ص ۸۱ تا ۸۷ بطع رسیده است.

چاپ فعلی از روی نسخه چاپ سنگی بمبئی تهیه شده و سرتاسر آن با چهار نسخه خطی که بزودی ذکر آن خواهد آمد، مقابله شده است. بعلاوه يك بخش این کتاب با چهار نسخه خطی دیگر که در «بریتیش میوزیوم» لندن پیدا شده و پنج نسخه خطی بودلین در اکسفورد و سه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج و يك نسخه خطی کتابخانه «وینه» که خوشبختانه بوسیله «ایندیا آفیس» توانستیم آنرا بعاریت بگیریم، مقابله شده است. بعلاوه در کتابخانه ملی پاریس شش نسخه خطی وجود دارد که همگی مطالعه شده و از بین آنها نسختی اساس کار قرار گرفته است، چه این نسخه يك قرن از نسخ مورد استفادت من کهنه ترست.

در بریتیش میوزیوم (موزه بریتانیا) قدیمترین نسخه خطی (add 16736) است که بنابر ذکری که در فهرست دکتر ریو Dr. Rieu رفته قبل از ۹۶۹ هجری (۱۶۵۲) میلادی نوشته شده است.

برای تکمیل مطالعات و تدقیق در مقابله و تطبیق، نسخه (Add. 7708) بسیار بهترست و سراسر این کتاب با نسخه عکس برداری شده از آن مقابله و تطبیق شده است. نسخه خطی پاریس که من بآن عطف توجه کرده‌ام (Anciens Fonde 139)

نسخه‌یست که اصلاً توسط کلبر Colbert وزیر دارائی فرانسه خریداری شده بود، و بر اثر اظهار لطف آقای بلوشه M. Blochet توانستم تصویری از این کتاب بدست بیاورم. این نسخه در سال ۸۵۳ هجری (۱۴۴۹ میلادی) یعنی کمی بعد از يك قرن پس از اینکه مستوفی کتاب خود را تحریر کرد، استنساخ شده است. سرانجام دوست من گراهام (که اکنون در اصفهان قونسول است) ^(۱) توانست دو نسخه دیگر از کتاب در ایران بخرد و برایم بفرستد و من این دو نسخه را (که یکی بقطع كوچك "4t0" و دیگری قطع "8V0" میباشد) در موقع آماده کردن متن زیر دست داشتم. نسخه "8V0" که بعض صفحاتش افتاده. در پایان تاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) دارد اما نسخه "4t0" بسیار کهن ترست هرچند تاریخ تحریر ندارد ولی از روی نوع کاغذ و خط آن بنظر میرسد که در قرن دهم هجری (۱۶۰۰ میلادی) استنساخ شده باشد. این دو نسخه سرانجام در کتابخانه دانشگاه کمبریج جای خواهند گرفت.

حمدالله مستوفی اثر جغرافیایی خود، نزهة القلوب را در ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) پس از اتمام تاریخ معروف خود «گزیده» نوشته و اگر از روی شکل و صورت فعلی این کتاب قضاوت شود، بنظر میرسد که مؤلف آخرین مسوده نزهة القلوب را تکمیل نکرده است. زیرا در کلیه نسخ قدیمی آن، علاوه بر محلهای نا نویس مکرر و جاهای خالی که جهت فواصل شهرها و سنوات وقایع باز گذاشته شده، عنوانهای بسیاری از مقالات است که نام شهر آن با مرکب سرخ نوشته شده ولی وصف آن نیامده است. در نسخ بعدی و چاپ سنگی بمبئی، این قسمت‌های نا نویس دیده نمیشود، و متن بهم پیوسته است، مقالاتی که شرح اماکن مذکوره را فاقد بوده بدون تذکر از قلم انداخته شده و ذکر از آن بمیان نیامده است. باید باین حقیقت اذعان کرد که تنها با داشتن نسخ خطی بعنوان راهنما، اگر چه آن نسخه‌ها متعدد بودند و برخی از آنها مزیت فوق العاده و

(۱) در سالی که مقدمه کتاب را استرانیج می‌نکاشته است.

استثنائی داشتند ممکن نبود اسامی اماکن را با قطعیت ذکر کرد. در بسیاری از موارد بکتبی چون: *Arabicum Bibliotheca Geographorum* تألیف دخویه *De Goege* و کتاب یاقوت حموی که توسط ووستنفلد *Wüstenfeld* طبع شده مراجعه شده است. همچنین به متن ترکی چاپی کتاب جهان نما نوشته حاجی خلیفه و بکتاب فارسی دیگری که به حافظ ابرو (منشی مخصوص تیمور) نسبت داده شده که از آن نسخه‌ی نیکو در بریتیش میوزیوم هست و نسخه‌ی دیگر که بهتر نوشته شده و قدیمتر از نسخه‌ی نخستین می‌باشد و در «ایندیا آفیس» مضبوط است، مراجعه کردم.

در فصلی که راجع به فارس نوشته شده حمد الله مستوفی مطالب را کلمه بکلمه منتهی با حذف و تفسیر و برهم زدن نظم و ترتیب از متن قدیم کتاب ابن البلخی که نام فارسنامه دارد برداشته است (من ترجمه تفسیر شده قسمت جغرافیائی کتاب اخیر را در *J R A S* روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی بسال ۱۹۱۲ انتشار داده‌ام) در بسیاری از موارد نیز از کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اسامی اماکنی را که ضمن توصیف نبردهای تیمور آمده است با اسامی اماکن مذکور در *نزهة القلوب* سنجیدم و از آن بهره‌ور شدم.

در جایی که حمد الله مستوفی از قزوینی نقل میکند متن عربی نسخه‌ی را که ووستنفلد نشر کرده است برای دریافت صحت مطلب منقول مورد استفاده قرار دادم. در حقیقت مستوفی تمام قسمت فصل آخر کتاب را که در ذکر عجایب و غرائب است از کتاب قزوینی هم‌شهری خود بترجمه آورده است. اما در ترجمه رعایت اختصار کرده و گاهی نیز چنانکه اشاره شد دچار اشتباه در ترجمه از اصل گردیده است و نمونه‌ی از اشتباهات بیشمار وی مطالبی است که در باره قصر شیرین و نهریکه در آن شیر جریان داشته آورده است.

حمد الله مستوفی را همچنین در ترجمه و نقل از منابع دیگر عربی لغزش دست داده و نمونه بارز آن مطالبی است که از ابن خرداد به در توصیف یا جوج و

ما جوجو از ابن حوقل در شرح مختصر دریاچه تنیس مصر آورده است (۱)

خواندن اسامی امکانه برای من غالباً همانند اختلاف نسخی بود که در دست داشتم برای مثال خوانندگان میتوانند رجوع کنند با اسم محلی که آنجا شاهراههای اصلی در چهار فرسنگی جنوب قزوین بهم تلاقی میکنند، جائی که جاده اصفهان و شیراز از شاهراه شرق بمر و منشعب میشود. همچنین من نام محلی را «سومیقان» خواندم ولی در این مورد لا اقل بده اسم دیگر مشابه آن بر خورد کردم که هر يك از لحاظ تلفظ بدیگری شباهت داشت و نیز حال بهمین منوالست در شرح دههای عراق و آذربایجان. در پاره‌ای موارد با سانی میتوان تشخیص داد که منابع اصلی اطلاعات حمد الله مستوفی کجاست اما شرحی که در باره روم (آسیای صغیر) آورده ظاهراً از اطلاعات شخص مؤلف بوده است و در هر حال کوشش ما برای پیدا کردن منابع فهرست شهرهایی که مستوفی آورده است به نتیجه‌ای نرسید و بدین دلیل يك سوم اسامی امکانه و شهرها برای من روشن نشد.

محتملاً این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه تهیه شده باشد. فهرست مذکور بدوره قبل از تسلط عثمانیان مربوطست.

حاجی خلیفه جغرافیادان و کتابشناس ترك که در قرن هفدهم میلادی میزیسته است جهت تألیف کتاب خود (جهان نما) مقداری کثیر از نزهت القلوب را ترجمه کرده است اما مع الاسف فصل ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی را در کتاب خود نقل نکرده تا باب مقایستی با آنچه مربوط بدوره قبل از امپراطوری عثمانی و عهد سلاجقه است بگشاید ... (۲)

ژ - لسترانج.

(۱) اینجاسترانج بمناسبت اختلاف مندرجات نسخ خطی و ابهام مطالب و عدم اشاره بمنابع اصلی در نسخه‌ها اشاره بداستانی از سن ژروم و پاپ داماسوس دارد که اختصار را حذف کردید (مترجم).

(۲) دنباله مقدمه لسترانج که فصلی بس کوتاهست، به تشکر از همکاری ادوارد براون و تذکر فراهم آمدن ترجمه انگلیسی این قسمت از کتاب نزهة القلوب که چاپ و نشر نیز شده، مقصودست.

اینک شرح زندگانی مؤلف :

ادوارد براون در جلد سوم کتاب تاریخ ادبیات خود^(۱) مینویسد :
از ترجمه زندگانی حمد الله مستوفی قزوینی که یکی از نمایانترین متابعان
خواجه رشید الدین فضل الله صاحب تاریخ رشیدی است جز آنچه بر سبیل اتفاق
از مندرجات کتاب او بدست میآید اطلاع دیگری در دست نیست ، همانگونه که
خود وی اشاره میکند تازی نژادست و به حرّ بن یزید ریاحی می پیوندد اما
خاندانش سالیان دراز در قزوین سکونت داشته اند .

جداعلای وی امین الدین نصر^(۲) نخست مستوفی عراق بوده و سپس در زندگانی
بزهد گراییده و عزلت پیشه کرده و سر انجام بدست مغول کشته شده است . برادرش
زین الدین محمد بفرمان خواجه رشید الدین وزیر بخدمت می پرداخته و خود
حمد الله مستوفی نیز در حدود سال ۷۱۱ هجری قمری بر حسب فرمان همان وزیر پیشکار
امور مالی قزوین و زنجان و ابهر و طارمین گردیده است و گوید از آغاز جوانی
همواره صحبت دانشمندان را مشتاقانه آرزو میکرد و در می یافت و بالخصوص
بدرك مجلس رشید الدین نائل میآمد و غالباً در مباحث علمی خاصه تاریخ شرکت
میکرد و بدین علت با آنکه علم تاریخ نیاموخته بود بر آن شد که در اوقات
فراغت بتألیف و تصنیف تاریخ عمومی بطور خلاصه و مختصر پردازد .

از مؤلفات وی سه کتاب : تاریخ گزیده و ظفرنامه و نزهة القلوب بدست
ما رسیده است که دو کتاب نخست در تاریخ و کتاب سوم در جغرافیاست .

تاریخ گزیده - کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۳۰ هجری تألیف گشته و بنام

وزیر خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله وزیر موشح است

(۱) ص ۱۰۶ تا ص ۱۲۰ ترجمه فارسی آن بنام « از سعدی تاجامی » . (۲) در بعض نسخ

مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده قریب ۳۲ کتاب تعداد میکند. . . (۱) مؤلف پس از ذکر منابع تاریخ خود از ادوار مختلفه که طبقات مختلفه برای شروع تاریخ حساب نکرده اند سخن میگوید. کتاب تاریخ گزیده مشتمل بر يك مقدمه (فاتحه) و شش بابست و هريك از ابواب بفصولی چند منقسم است و خاتمه‌ای نیز دارد (۲).

ظفر نامه - حمد الله مستوفی در مقدمه کتاب تاریخ گزیده بيك منظومه بزرگ تاریخی اشاره میکند که در آن زمان بنظم کردن آن اشتغال داشته است و در ۷۳۰ هجری از آن مثنوی که کل آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است این منظومه موسوم به ظفر نامه است و پنج سال پس از تاریخ فوق یعنی در ۷۳۵ پایان پذیرفته و آن در حقیقت دنباله شاهنامه فردوسی است و از این کتاب نسخه منحصر بفردی در موزه بریتانیا بشماره Or - 2833 محتوی ۷۷۰ ورق موجود است که در شیراز بسال ۸۰۷ هجری استنساخ شده است.

این کتاب از زندگانی پیغمبر اسلام شروع و بزمان ناظم ختم میشود یعنی تا سال ۷۳۲ که ابو سعید سلطنت میکرد است حوادث را بنظم در آورده و چنانچه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است که مؤلف ده هزار بیت آنرا بهريك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است - و بیست و پنج هزار بیت آن راجع بعرب است و بیست هزار آن راجع به عجم و سی هزار بیت خاص مغول. ناظم در آغاز نظم چهل سال داشته و پانزده سال در نظم آن عمر گذارده و باین حساب ظاهراً در سال ۶۸۰ هجری از مادر بزاده است.

ظفر نامه را قدر و قیمت تاریخی بسیارست و در بیان وقایع تاریخی ناظم آن دقتی بکار برده خاصه جلد سوم آن که مشتمل بر تاریخ دوره مغولست بس گرانبهاست. اطلاعات ناظم غالباً مأخوذ از جداءعلائی وی امین الدین نصر مستوفی است که در آن

(۱) رجوع شود به ص ۱۰۷ کتاب الاسعدی تاجامی. (۲) برای اطلاع بشرح ابواب صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۷ کتاب از سعدی تا جامی را ببینید.

تاریخ^(۱) نود و سه سال داشته است.

منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده برای بیان مقصود کافی و وافیست:

وزین رو بقزوین سبتای بجنک
بدانگه که شد شهر دریای خون
ز شعبان گذر کرده بد هفت روز^(۲)
در آنوقت بد حاکم آن دیار
بحکم خلیفه درین شهره شهر
چولشکر درین مرز آمد بجنک
بر آمد بیارو بسی جنگجو
سه روز اندرین کس ندیدند راه
مغول اندر آمد بقزوین دلیر
ندادند کس را بقزوین امان
هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک
ز خرد و بزرگ و زیور و جوان
زن و مرد هر جا بسی کشته شد
بسی خوب رویان ز بیم سپاه
ز تخم نبی بیکران دختران
ز بیم بد لشکر رزمخواه
همه شافعی مذهبند آن دیار
در آن قتل بود از حنیفی شمار
بهم بر فکنده بهر جایگاه
نماند اندر آن شهر جای گذر

در آمد بکردار غران پلنگ
ده و هفت بودی ز ششصد فزون
که پیدا شد آن محنت و درد و سوز
مظفر لقب مهتری نامدار
ز کار حکومت در او بود بهر
ببستند دروازه ها همچو سنگ
بسوی مغول کرد در جنگ رو
چهارم بشهر اندر آمد سپاه
سر همگنان آوریدند زیر
سر آمد سران را سراسر زمان
همه کشته افکنده بد در مغاک
نماندند کس را بتن در روان
همه شهر را بخت برگشته شد
بکردند خود را بخیره تباه
فرو زنده چون بر فلک اختران
نگون در فکندند خود را بچاه
حنیفی نباشد یکی در هزار
که بودند کشته ده و دو هزار
تن کشتگان را به بی راه و راه
ز بس کشته افکنده بیحد و مر

(۱) ظاهراً هنگام قتل.

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق با ۷ اکتوبر ۱۲۲۰ میلادی.

ز بیم سپاه مغول هر کسی
برفتند چندی بجامع درون
چو بودند از آن دشمن اندیشه ناک
بمسجد مغول اندر آتش فکند
بآتش سقوف مقرنس بسوخت
وزان کار کفر و ستم بر فروخت
گریزان برفتند هر جا بسی
پر اندوه جان و بدل پر زخون
فراز مقرنس نهان گشت پاک
زمانه بر آمد بچرخ بلند
وزان کار کفر و ستم بر فروخت

نزهة القلوب - حمد الله مستوفی را جز دو کتاب مذکور در فوق کتاب دیگر است در علوم جغرافیا و هیئت که نزهة القلوب نام دارد و نزد همگان معروف است و آن پنجسال پس از ظفر نامه و ده سال پس از تاریخ گزیده تألیف و تدوین شده یعنی مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی که پس از مرگ سلطان ابوسعید روی داده است و مؤلف غالباً بدین احوال اشارت دارد بنابر آنچه میگوید: بعض از یاران او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً اینگونه کتب بزبان عربیست او کتابی بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که در تألیف نزهة القلوب مورد استفادت قرار داده است و خود تعداد میکند کتب ذیلست:

صور الاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی.

التبیین تألیف احمد بن عبدالله.

المسالك و الممالك تألیف ابوالقاسم عبد الله بن خردادبه.

نیز کتابی موسوم به جهان نامه.

طبقات همدانی تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدی.

عجائب المخلوقات تألیف زکریا بن محمد الکمونی القزوینی.

آثار البلاد تألیف قزوینی.

فارسنامه ابن البلخی مستوفی در زمان سلطان محمد سلجوقی.

ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی.

عجائب البحر - تألیف امام علی بن عیسی الحرانی برای المقتدر بالله خلیفه.

آثار الباقیه ابو ریحان محمد البیرونی الخوارزمی .

کتاب التفهیم تألیف ابوریحان بیرونی .

کتاب ارشاد - در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .

رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده است .

تاریخ اصفهان تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی .

رسالة السنجریه فی الکائنات العنصریه تألیف امام عمر بن سهلان الساوجی .

عجائب الاخبار .

معجم البلدان از ابو عبدالله یاقوت الحموی .

تحفة الغرایب .

صورالکواکب از شیخ ابو الحسین صوفی . برای عضدالدوله دیلمی .

تاریخ مغرب .

اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .

تنسیق نامه ایلخانی - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .

کتاب نزهة القلوب مشتملست بر يك مقدمه (فاتحه) و سه مقاله و يك خاتمه .

مقاله سوم مهمترین قسمت کتاب میباشد ، در قسمتهای دیگر که قبل از آن واقعست

از علم افلاك و اجرام سماویه و ربع مسکون و موالید ثلاث دنوع بشر بحث میکند .

در مقاله سوم که قسمت جغرافیایی آن کتابست از شرح حرمین شریفین و بیت المقدس

سخن میگوید آنگاه جغرافیای بلاد اردن و عراق عرب و آسیای صغیر را شرح

میدهد و ضمیمه‌ای نیز از جغرافیای طبیعی ایران بآن الحاق شده است سپس بیان

ممالکی است که در جوار ایران واقع ولی تحت سلطنت ایران نبوده اند . خاتمه

کتاب در شرح عجائبی است که در عالم و بالاخص در ایران وجود دارد . این کتاب

از لحاظ علم جغرافیا و اوضاع و احوال ممالك ایران در قرون وسطی دارای قدر و

قیمت شایانست و آقای ل . استرانج پیش از آنکه قسمتی از آنرا بطبع برساند

در تألیف دیگر خود بنام « ممالك خلافت شرقی » از آن استفاده بسیار برده است .

با اینکه نسخ خطی کتاب نزهة القلوب فراوان است تا سال ۱۳۱۱ هجری این کتاب بطبع نرسیده بود. در سال مذکور تمام کتاب در بمبئی بچاپ سنگی مطبوع گردید و سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی مقاله سوم کتاب مذکور بچاپ انتقادی توسط آقای ل. استرانج . G. le Strange در سری کتب گیب (XX111) بطبع رسید و ترجمه انگلیسی آن نیز چاپ شده است.

این بود مطالبی که ادوارد براون در کتاب خود درباره حمدالله مستوفی و آثار او آورده بود و اینک برای مزید استفادت مطالبی که از کتاب تاریخ گزیده گلچین شده است و بخصوص مقدمه آن کتاب را که روشنگر زندگانی مؤلفست در ذیل میآوریم:
آغاز تاریخ گزیده چنین است:

«چنین گوید مقرر این کلمات بنده حمدالله بن ابی بکر بن حمدالله بن نصر مستوفی قزوینی اصلح الله ماله واحسن حاله که چون واجب الوجود تعالی و تقدس بر مقتضی و لقد کرمنای بنی آدم این بنده را از قوت صبا بمرتبه تمیز رسانید بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف فرمود، همگی همت بر ملازمت خدمت این طایفه که بحقیقت خلاصه مکونات اند و بر اعتراف از بحر فضایل ایشان مشعوف می بود و خود را خوشه چین خرمن آن قوم میساخت تا سعادت حقیقی مساعدت نمود و بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی سلطان سلاطین الوزراء آیه الله فی الوری مولا قضاء مقضیا کاد ان یکون نبیا المؤید من رب الارض والسمما و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء رشید الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین فضل الله اسکنه الله جنانه و افاض علیه مغفرته و رضوانه مکرم گردانید و در زمره دیگر بندگان منتظم شد، اکثر اوقات شریفه آن جهان معذات و دولت و آسمان فضل و رأفت را بمجالست اهل علم و مباحثت علوم خصوصاً علم تاریخ که فواید آن نا محصورست از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال

(۱) این مطالب از نسخه خطی کهن مورخ شعبان ۸۵۱ هجری متعلق بدوست دانشمند ارجمند آقای سلطان القرائی رونویس شده است.

ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ایشان ملك و آثار هر طایفه‌ای و سبب نکبت هر قومی و ثمرت نفس از مصایب دنیی از قرون ماضیه و اهم سالفه و غیر ذلك مما لا یحصی مستغرق یافت و الحق زمان دولتش کارنامه فضل و افضال گشت و آستان رفیعش مقبل دولت و اقبال و ملتزم اهل علم و کمال شد این بنده دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فواید آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه با کتب تواریخ می‌گشت بعد المطالعات و الاستفادات آن فن را طویل الذیل یافتیم و مجال سخن را در آن وسعتی هر چه تمامتر دیدیم با خود گفتیم :

فقد وجدت مكان القول ذاسعة

فان وجدت لساناً قائلًا فقل

و لهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و از سواد بیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقرباء او بصناعت تحریر و سیاق موسوم گشته اما در خاطر می‌گذشت که اگر فحای مضامین علم تاریخ تا ربح (؟) شکلی بر شیوه سیاق منها و من ذلك محرر گردانیده و مفصل آنرا بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نهار نامتناهی شده مجمل در سلك سیاق منتظم کنند جامع مفردات توجیهات آن فن گردد و وضعی بر اصل باشد که در هیچ دفعه بر حرف آن انگشت عیب نتوان نهاد و بافهام نزدیکتر باشد و چون بواجبی قانون آنرا رعایت رود رغایب مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع آن موقوف بود علی خاطر و قاد و ذهن نقاد و رفاهت بال و فراغت حال . . . و چون احیاناً شعر شکسته بسته اتفاق می افتاد درین شعر هوس نظامی می بود که از اول عهد مصطفی صلعم مبارك تاریخی منتظم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد و اگر توفیق رفیق باشد بهفتاد و پنجهزار خواهد رسید . . . «

و نیز در خلال کتاب بمناسبت ، مطالب ذیل آمده است :

در ذکر شعراء عجم گوید که ماکی قزوینی که اشعاری روان و سخنان بیشمار

داشته ، مداح عمزاده اش خواجه فخرالدین مستوفی بوده است .

و نیز در فصل هشتم از باب ششم در ذکر قبایل قزوین و بزرگان که از ایشان برخاسته‌اند، تحت عنوان حلاویان گوید:

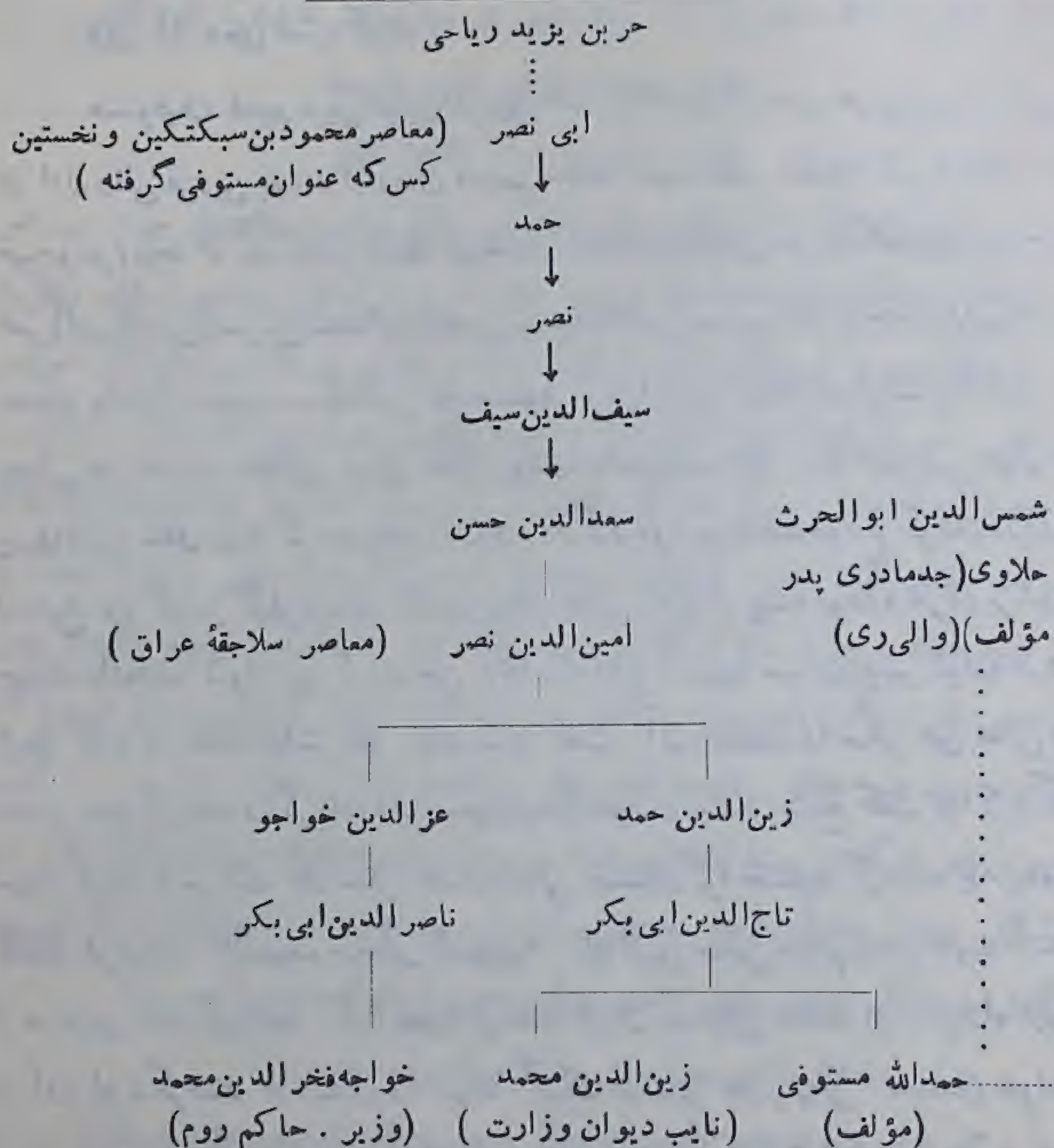
شمس الدین ابوالحرث حلاوی جدّ مادری پدرم مدتی والی ری بود و نعمتی وافر داشت. حلاویان که اصلشان از حلوانست مردمی صاحب جاه و عمل پیشه بوده‌اند و از حکام قزوین.

و نیز در همین فصل گوید:

مستوفیان قدیم ترین قبایل قزوین اند. اصلشان از نسل حرب بن یزید ریاحی. در اول والی قزوین بودند از زمان معتصم خلیفه تا عهد قادر خلیفه اکثر اوقات بدان مهم‌وسوم، بعد از آن بشغل استیفا موصوف شدند و بمستوفی معروف، از ایشان پدر جدم امیر [امین الدین] نصر بن سعد الدین حسن بن سیف الدین سیف بن نصر بن حمد بن ابی نصر، بحکم سلطان محمود سبکتکین نام مستوفی برین ابی نصر افتاد، تمولی تمام داشت. در جوانی در خدمت سلاطین عراق ملازم بودی و استیفای عراق بدو مفوض. چون در پیری ازین شغل توبه کرد و بحج رفت و روزگار خود بر طاعت موزع گردانید و روزی از شیخ نور الدین گیلی پرسید که چون در حالی که عمل پیشه بودم و مردم بر شوت چیزها داده‌اند اکنون بر گردن من و بالست دفع آن بچه صورت تدبیر توان کرد. شیخ گفت با خداوندانش رد باید کرد گفت آن جماعت را مگر حق تعالی در محشر جمع گرداند و اگر نه در دنیا جمعیت ایشان صورت نبندد. شیخ گفت غزا کن مگر شهید گردی و ببرکت آن مگر خدای تعالی خصمان ترا خشنود گرداند چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «السيف مُحَلِّلُ الذنوب». او ازین سخن متألم شد. جهت آنکه از مرد پیر داروگیر نیاید. قوم مغول بر ملک ایران مستولی شدند او را بر راه دیهی از آن او بگرفتند او ایشان را ببهانه آنکه در شهر مال پنهانی بدیشان خواهد نمود بخانه خود آورد و بعضایی که داشت بامغولان غزا کرد تا او را بدرجه شهادت رسانیدند و سخن شیخ مؤثر شد. پس نبیره او خواجه فخر الدین محمد بن

ناصرالدین ابی بکر بن عزالدین خواجو بن امین الدین نصر بوزارت رسید و اگرچه آل نداشت یکسال وزارت کرد چند سال حاکم روم بود. و برادر زین الدین محمد بن تاج الدین ابی بکر بن زین الدین حمد بن امین الدین نصر مدتی متصدی اشغال خطیر بود، در آخر عمر نایب دیوان وزارت شد و وزیر سعید مخدوم اعظم شهیدخواجه رشید الدین طاب ثراه بدو اعتقادی نیکو داشت.

شجره نسب مؤلف بر حسب مندرجات تاریخ گزیده ۱ چنین میشود :



(۱) بر حسب نسخه خطی مورخ ۸۵۱ هجری - افراد مذکور میان امین الدین نصر و

ابی نصر را نمیتوان هرچه محقق تر دانست.

و نیز از کتاب نزهة القلوب بر می آید که :

مؤلف چند بار جامع الحساب ممالك نوشته است (ص ۲۷ س ۲۲) .

مؤلف در بغداد بوده و تقریر (تقدیر) اموال آنجا می کرده است (ص ۳۰ س ۱۴) .

جد مؤلف حرریاحی است (ص ۳۳ س ۱۷) .

پدر جد مؤلف ، امین الدین نصر مستوفی ، در عهد سلاجقه مستوفی دیوان

سلاطین عراق بوده است (ص ۵۲ س ۲) .

مؤلف سفرها بنقاط مختلفه از آنجمله به تبریز و بغداد و شیراز و اصفهان

کرده است (مقدمه) .

در خاتمه محض مزید استفادت و اطلاع خوانندگان عزیز بر محتویات

نزهة القلوب و ابواب و فصول آن ، مقدمه کتاب مذکور را بتمامه با فهرست فصول و ابواب آن

اینجا می آوریم ، بدین شرح :

مقدمه کتاب نزهة القلوب

پس از ایراد خطبه کتاب گوید :

اما بعد - مسود اوراق این اطباق و مزین ظروف این حروف اضعف عباد الله

واحو جهم الى رحمة الله حمد الله ابن ابی بکر بن حمد مستوفی القزوينی . . . بحکم آنک :

فرزند همان کند بهر حال کز مادر خویش و از پدر دید

از عنقوان شباب سیاب (۱) نوایر اشتغال را بر متابعت کار آبا و اجداد یعنی شیوه

عمل پیشگی اشتغال میداشت و همگی قصد و نیت از سر صفا و طویت ملازمت جناب

اعظم امراء و اکابر وزراء می گماشت ...

اذا كنت لابد مستشربا فمن اعظم البحر فاستشربا

صورت نصب العین داشته و حق الشمس لایخفی بکل مکان فرو نگذاشته

(۱) «ه» : شاب ؛ «خ» : مستاب (۲) .

چند گاهی نیز بر عزیمت طواف اقطار و اکناف امصار معنی الشمس بحجاب (۲) السماء فریده باظهار رسانیده و در اطراف بلاد فارغ از طرف و تلاد میگشت زمانی بادل خسته شکسته بسته تورع و انقسام خود را به عسی و لعل متسلی میگردانید ، زمانی بساط انبساط نشاط بحصول مطلوب و مقصود در عرصه شادمانی می گسترده ، بتخصیص در خطه تبریز و بغداد و اصفهان و شیراز حماها الله تعالی مع سایر بلاد المسلمین عن المکروهات که هر يك بحقیقت نسخه خلد برین و نزهت نگارخانه چین بل بهشت روی زین و مجمع اکابر ملک و دین و مکمن افاضل اهل یقین است ، گاه زلیخا وار دست طلب طرب از آستین هوا و هوس بر آورده بوصل یوسف مراد و مقصود ، عزیز مصر کام و آرزو شده عملهای صوری بحصول موصول میشد و گاه یعقوب صفت پای عجز و ناکامی در دامن عزلت و عطلت کشیده بفرقت ابن یامین دلخوشی رفیق پیر کنعان بیت الاحزان اندوه و تیمار آمده املهای معنوی بحجاب تواری میگشت . گاه بر قلل و شوامخ طور مقاصد و زمانی بتجلی کشف رموز مسایل سبیل ید بیضای موسوی در برهان امور دنیوی می نمود . گاه بر دل طلاب معانی بیان حل مشکلات جامع اصول ، طریق دم عیسوی در احیاء علوم اخروی می گشود یعنی از صحبت یاران موافق و دوستان صادق استیناسی هر چه تمامتر می یافت و در حصول افادت و استفادت می شتافت و اکثر اوقات بر مطالعه کتب مواظبت می نمود و بر تجلیات اعراض واقف شده حل فحای رموز و اشارات قانون شفای دل شیدا و ذخیره نجات بلا می بود و شغف بر مطالعه می افزود :

که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی بحث علم و درس تنزیل

که خاطر را بود دفع ملالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات

تا نسخه صور الاقالیم بتألیف ابی زید احمد بن سهل بلخی و کتاب التبیان بتألیف

احمد بن عبدالله و مسالك الممالك بتألیف ابی القاسم عبدالله بن خردادبه خراسانی و جهان

نامه بتألیف ... ؟ در نظر آمد . و بر کیفیت صورت و معانی آن اطلاع افتاد هر يك را

(۱) ن ل : شعر . (۲) کذا در اصل همه جا جای نام مؤلف سفید مانده است .

بصورتی هر چه زیباتر و معنی هر چه رعنا تر آراسته و پیراسته یافت الفاظشان از معانی پاکتر و معانی از الفاظ نازکتر دید، سخنی در عذوبت چون ماء معین و تقریری در لطافت چون خلد برین چون ایام جوانی دلگشا و چون آب زندگانی جانفزا. بیلندی، بازار افلاك شکسته و بروانی آبِ آب^۱ برده اما چون بهربی ساخته اند اهل عجم را از آن زیادت حظی نبود و وصف تکوین کاینات و ایجاد موجودات و خلقت مخلوقات علوی و سفلی و شرح ربع مسکون و کیفیت موالید ثلاثه و کمال وجود انسان و وصف صورت و معنی ایشان و ذکر چگونگی ایران و شرح تاریخ عمارات بلاد و ولایات آن و محصول ارتفاعات و طبایع و اشکال وادیان سکان هر دیار و مخارج انهار و عیون و آثار و حیثیت بحار و قفار و جبال و سهال و کیفیت معادن و کمیت مسافت و فراسخ طرق و تقریر عجایب و تحقیق غرایب آن بتمام از هیچ يك معلوم نمیشد بلکه هر وضعی از این اوصاف درجایی می آمد و از آن نیز بعضی قاصر بود و دوستان درخواست نمودند که: چون بر احوال اکثر ایران واقفی اگر این اوصاف بزبان فارسی در مجموعه‌یی رود مجلس انس اصحاب را شمع شود و چون بتمام در قید کتابت آید همگنان را از آن فرح فزاید و تریاد گاری نیکو و نامداری بی آهو باشد. گفتم: اگر طبع وافیست از هزار یکی و از بسیار اندکی کافیست. دیرست که گفته اند: مصراع

در خانه اگر کسست یکحرف بست

با وجود فصاحت و عبارات آبدار و استعارات نامدار آن تصانیف معتبر و تألیفات مشهور، الفاظ نابکار و گفتار ناهموار خود عرض کردن از بلاهت و وقاحت باشد لطف فرمایند و بدین معنی تکلیف می نمایند و پرده بر کار این ضعیف پوشند و در رسوایی او نکوشند چه گفته اند: بیت

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
یاران ازین معنی امتناعی هر چه تمامتر نمودند و درین صورت دبالغة عظیم

(۱) آب آب برده، یعنی رونق و اعتبار و آبروی آب را برده است.

فرمودند که ترا البته این بهانه نهفتنی و این التماس پذیرفتنی و این ترانه شنفتنی و این کتاب گفتنی و این گوهر سفتنی و این نافه خوشبو شکافتنی و این جامه نیکو بافتنی است، اگرچه بمعنی و صورت زمان عمر ازان عزیز ترست که درامثال چنین مهمات صرف شاید کرد و حق تعالی میفرماید و ما خلق الجن و الانس الا لیعبدون، و اگر کسی را زمان عمر وفا کند و توفیق رفیق گردد که از عهد آدم علیه السلام تا انقراض عالم طریق عبادت سپرد و بیک سر موی از آن جاده نگذرد هنوز حق یک نعمت از صد هزاران نعم که حق تعالی ببندگان ارزانی داشته نگزارده باشد چنانکه در کلام مجید می فرماید «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» بلکه بحق یک جزو از صد هزاران جزو حق این توفیق قیام ننموده بود و بصورت معنی گفتار ناسزایان هرزه درای و بیان خودرایان خود رای، رابا آن مخترعات دلگشا و مبتدعات جانفزای جلوه دادن چنانک در سبب نظم کتاب ظفرنامه عذر خواسته ام و عقل رخصت نمیدهد

مثنوی

که بیهوده زین درسخن گستم
همی زیره خیره بکرمان برم
پیش فروغ رخ مهر و ماه
چراغ زین بیوه آرم براه
بر سرو آزاد آرم گیا
خم آهن کنم یار با کیمیا
بتحفه بدریا برم قطره را
فروشم بصراف خر مهره را

اما بنابر گفته شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه که گفته است: نظم

چو خشم آوری با کسی در ستیز
که از وی گزیرت بود یا گریز
کنون چون شما را چنینست کام
نهادم درین کار فرخنده گام

و بقدر الوسع و الطاقة کما هو عادة اهل الفاقة در آن شروع نمود، بعض

آنکه در کتب مذکوره^۱ و دیگر کتابها چون: طبقات همدانی بتألیف ابی عبدالله

الکاتب الواقدی و عجایب المخلوقات بتألیف امام زکریا بن محمد بن محمود کموئی^۲

(۱) یعنی صور الاقالیم و مسالك الممالك و جهان نامه .

(۲) نل: مکنونی .

قزوینی ر آثار البلاد بتألیف او و فارس نامه ابن البلخی، کان مستوفیاً بالفارس فی زمان السلطان محمد السلجوقی^۱... و در ذکر ولایت کرمان^۲ بتألیف خواجه ناصر الدین منشی کرمانی. و عجایب البحر بتألیف امام علی بن عیسی البحرانی للمقتدر. و آثار الباقیه بتألیف شیخ ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی منجم. و کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتألیف او. و کتاب ارشاد در ذکر قزوین بتألیف امام جلیل حافظ خلیل قزوینی و رساله ملکشاهی، در وصف دیاری که سلطان ملکشاه سلجوقی نورحضرته در نظر آورده بود، و تاریخ اصفهان بتألیف حافظ عبد الرحمن محمد بن اسحق الاصفهانی و رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه بتألیف شیخ عمر سهلان ساوجی و عجایب الاخبار بتألیف^۳.. و تحفة الغرایب بتألیف^۳... و صورالکواکب للشیخ ابوالحسن [عبد الرحمن] الصوفی لعضدالدوله، و تاریخ مغرب بتألیف^۳... و اخلاق ناصری بتألیف استاد الحکما خواجه نصیرالدین طوسی و تنسیق نامه ایلخانی هم بتألیف او و دیگر کتب تفسیر و حدیث و فقه و اصول کلام و بلاغت و غیر آن که هر یک بوقت حاجت می آید مستطوره بوده و برخی آنک برآی العین مشاهده نموده و چندی آنچه از رواة معتمد القول شنوده، و بقدر الحصول بالایجاز والاختصار درین سلك کتاب کشیده و اینرا نزهة القلوب^۴ نام کرده، امید بفضل بزرگان و ارباب فضایل که این کتاب بنظر مبارکشان مشرف خواهد شد آنک از روی محاسن شمایل بعین الرضا ملاحظه فرمایند و اگر برخطا و زللی و قوف یابند... آنرا از پریشانی خاطر بکثرت وقوع حوادث روزگار غدار و تراکم خسارات و زحمات بيشمار که از گاه وفات پادشاه سعید ابوسعید انارالله برهانه و افاض علیه مغفرته و رضوانه واقع میشود شمارند نه از قلت بضاعت نگارنده :

بیت

(۱) واضحست که چون نام مؤلف یعنی ابن البلخی را بدنبال کتاب ذکر کرده جای نام مؤلف سفید مانده است.

(۲) مراد کتاب سمط العلی است.

(۳) جای کلمه سفیدست.

(۴) در نسخه مورخ ۹۰۶ (نزهة الاوصاف؟) آمده است.

زانکه اندر حکمت و منطق معانی و بیان

در نجوم و طب و فقه و شعر و اخبار و کلام

گر فزون از همسرانم نیستم، کم هم نیم

قدرتم داند دبیر این سپهر سبز فام

و بزرگی فرموده بر مؤلف از آن خرده نگیرند و بشرف اصلاح مشرف گردانیده

مؤلف را دعای خیر فرستند: بیت

مگر کز دم پاکشان کردگار ببخشد گناهان این خیره کار

انشاء الله تعالی وحده .

اکنون بحکم عنوان الکتاب یدل علی ما فی ضمنه در فهرست کتاب بصورت

سیاقت شروع کنم والله الموفق باتمامه وعلیه نتوکل بفضلہ واکرامه والمطلوب الی الله

عز وجل ان يعصمنا من الخطأ والزلل فی القول والعمل انه المقتدر للسداد والمیسر للمراد

آمین رب العالمین :

فهرست کتاب

بنیاد سخن بر فاتحه و سه مقاله و خاتمه نهاده شد و اگر چه در منہاء اول نردبان

پایه پیش اهل سیاقت جایز نیست اما چون قاعدۂ خیر الکلام ما قلّ و دلّ پیش ایشان

نیز مقررست و رعایت قراین بتکرار می انجامد ترك تکرار اولی بود و بنردبان پایه

قناعت نمود :

فاتحه - و آن مشتملست بر مقدمه و دیباچه :

مقدمه - در ذکر ترتیب ابداع افارک و نجوم و عناصر و ما يتعلق بذلك من الآثار

العلویة والسفلیة .

دیباچه - در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف

اطراف آن .

مقاله اول - در ذکر تکوین موالید ثلثه معادن و نبات و حیوان ، و آن بر

سه مرتبه است :

مرتبه اول - معدنیات و آن سه جنس است : جنس اول در ذکر فلزات کانی و عملی ؛ جنس ثانی در ذکر احجار و آن سه مایه است : اعلی : حیوانی و کانی - و اوسط : کانی مجرد ؛ و ادنی : حیوانی و کانی و هوایی و عملی ؛ جنس ثالث در ذکر ادهان .
مرتبه دوم - در ذکر نباتات و آن بردو شکل است : شکل اول در ذکر اشجار مثمره و آزاد ، شکل دوم در ذکر تخوم از اغذیه و ادویه و مشمومات سایره .
مرتبه سوم - در ذکر حیوان و آن بر سه نوع است :

نوع اول در ذکر حیوانات بری و آن بر پنج وجه است : وجه اول اهلی ؛ وجه ثانی وحشی ؛ وجه ثالث سباع ؛ وجه رابع ما یشتبه بعض اعضائهم بالانسان ؛ وجه خامس سوام و هوام و مایتعلق بها .

نوع ثانی در ذکر حیوانات بحری مأکول و ممنوع .

نوع ثالث در ذکر حیوانات هوایی مسقانس و مستوحش .

مقاله دوم - در ذکر انسان . و انسان بردو گونه است : مکمل الصورة والمعنی ؛

متفاوت الهيئة والحركة و از ایشان بعد از وصف ایجاد وجود چهار نظر یاد کنیم :

نظر اول در شرح اعضای انسان و تفصیل قوای ایشان و آن سه صفتست :

صفت اول در شرح اعضای انسان مفردات و مرکبات مفردات ، و هی اثناعشرة

صورة من العظام والغضروف والرباط والعصب والمفصلة واللحم والشحم والشرائین

مع الجداول والشرب والعشاء والمنخ والجلد ؛ مرکبات ، بعضی ظاهری اند و بعضی باطنی :

ظاهریه : رأس و ما علیها من الاذن والعین والانف والشفه والفم والاسنان والفک

والشعر والحاجب واللحیة والهدب . بدن و مایتعلق به من العنق و الصدر والیدو الکتف

والبطن والظهر والجنب والقامة والفرج والرجل والکعب والظفر ؛ باطنیه ، من الدماغ

والریة و القلب و الکبد و المرارة و الطحال و المعدة و الامعاء و الکلیة و المثانة

وآلات التوالد .

صفت دوم در ذکر قوای انسان ظاهری و باطنی :

ظاهریه ، پنج قوتست: باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه .

باطنیه ، همچنین پنج قوتست و هر یک بر چهار صفت :

قوی الجاذبة ، من الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعة .

قوی المخدومة ، من الغاذية والنامية والمولدة والمصورة^۱ .

قوی المحركة ، من الشهوانية والغضبية والفاعلية والوهمية .

قوی العقلية ، من العارفة والمميزة والمحصلة والمحققة .

قوی المدرکة ، من الحاسة والخیال والفكرة والحافظة .

صفت سوم - در ذکر فواید اعضاء و جوارح انسان :

نظر اول : در ذکر اخلاق و فضایل و رذایل .

نظر دوم : در ذکر صفات و آثار نفوس .

نظر سوم : در عشق اولی و طالب مولی که کمال نفس انسانی است و مظهر مقصود

یزدانی متفاوت الهیة والحركة فی الاقوام^۲ المتفرقة .

مقاله سوم^۳

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسمت :

قسم اول - در ذکر حرمین شریفین ، شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی که

اشرف بقاع جهان و قبله اهل ایمانست . ص ۱

قسم دوم - در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطالعی و مقصدی

و مخلصی^۴ :

مطلع - در شرح تقسیم و طول و عرض و حدود اقصی و قبله بلاد ایران زمین ص ۱۹

مقصد - در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات

و صفت ساکنان ولایات و آن مشتمل بر بیست باب است : ص ۲۷

باب اول - در ذکر بلاد عراق عرب ص ۲۹

باب دوم - در ذکر ولایات عراق عجم ص ۵۱

باب سوم - در ذکر مواضع آذربایجان ص ۸۵

(۱) ن ل : مصدريه ، مصعده . (۲) ن ل : اجرام .

(۳) نیمه نخست این بخش عبارت از کتاب حاضرست . (۴) نسخه «ا» افزوده و مختمی .

ص ۱۰۳	باب چهارم - در ذکر دیار اران و موغان
ص ۱۰۶	باب پنجم - در ذکر بقاع شروان و گشتاسپی
ص ۱۰۸	باب ششم - در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان
ص ۱۰۹	باب هفتم - در ذکر ممالک روم
ص ۱۱۷	باب هشتم - در ذکر مواضع ارمن و اخلاط
ص ۱۲۰	باب نهم - در ذکر دیار ربیع
ص ۱۲۷	باب دهم - در ذکر بقاع کردستان
ص ۱۳۰	باب یازدهم - در ذکر بلاد خوزستان
ص ۱۳۵	باب دوازدهم - در ذکر مواضع برو و بحر مملکت فارس
ص ۱۶۷	باب سیزدهم - در ذکر ولایات شبانکاره
ص ۱۷۰	باب چهاردهم - در ذکر دیار کرمان و مکران و هرموز
ص ۱۷۳	باب پانزدهم - در ذکر بقاع مفاز و مابین کرمان و قهستان
ص ۱۷۴	باب شانزدهم - در ذکر بلاد قهستان و نیمروز
ص ۱۸۱	باب هفدهم - در ذکر ارباع مملکت خراسان
ص ۱۹۷	باب هجدهم - در ذکر ولایت مازندران
ص ۲۰۰	باب نوزدهم - در ذکر دیار قومس و طبرستان
ص ۲۰۲	باب بیستم - در ذکر بقاع جیلانات ^۱
	مخلص - در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و آن پنج فصل است:
	فصل اول - در ذکر کمیت مسافت و فراسخ .
	فصل دوم - در شرح جبال .
	فصل سوم - در ذکر معادن .

(۱) فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره‌های بخش نخست از مقاله سوم که چاپ حاضر باشد.

فصل چهارم - در وصف مخارج انهار و عیون.

فصل پنجم - در ذکر بحار و بحیرات^۱.

قسم سوم - در ذکر بلادی که اگر چه جزء ایران نیست اما حکام ایران ساخته‌اند
بچهار طرف ایران.

قسم چهارم - در ذکر عمارات عالیة مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکونست
و از معظمت ابنیه.

خاتمه - در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکونست در بر و بحر
بیرون از آنچه در ایران زمین است و ذکرش از پیش رفت.



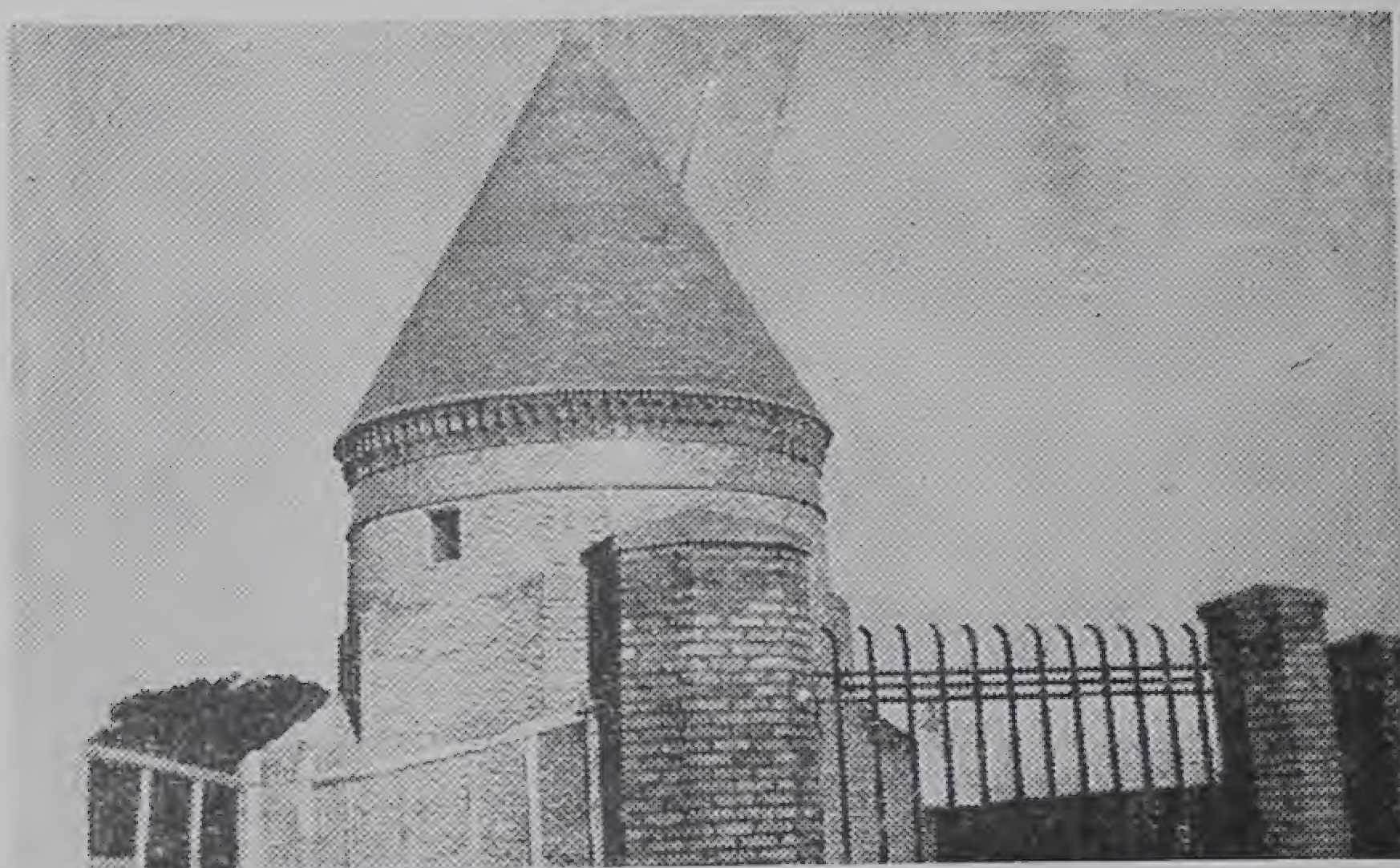
(۱) نسخه «ا» افزوده: مختم در ذکر عجایب که در ایران زمین است.

استدراك و غلطنامه

خواهشمند است متن کتاب را بر حسب جدول زیر اصلاح فرمائید

صفحه سطر	نا درست	درست	صفحه سطر	نا درست	درست
۹	۲	برتر ۱۰	۴۵	۱۱	طابق (صحیح طابث. معجم البلدان)
۹	۱۴ و ۱۱	دو صد	۵۱	۲	ولایت (صحیح ولایات نصر)
۱۰	۲۳ و ۲۲	در پایان مطالب راده های ۳ و ۵ و ۶ و ۷ علامت استفهام (؟) گذارده شود.	۵۲	۲	نصیر
	۲۴ و	در پایان راده ۳ علامت استفهام (؟) بگذارید.	۵۴	۱۸	خوزان (شاید: فودان) فرهنگ
۱۱	۲۴	بیان (؟) بیان (؟) ان يقال (؟) النصیر	۵۴	۱۸	اندوان (صحیح: اندوان) فرهنگ
۱۲	۱۸	عربیة	۵۴	۲۷	قرطمان (؟) (در فرهنگ جغرافیایی ج ۱۰: جغرافیایی: قورتان)
۱۲	۲۵	دایر	۵۵	۹	کویان (شاید: کورتان) فرهنگ
۱۳	۸	نطقه	۵۷	۸	بیای
۱۵	۲۱	ایسن دو کلمه	۵۸	۴	خاوه (ظ: خدار)
۲۴	۱۵	شهر بست	۵۸	۹	قوج آغاز (شاید: قوز آغاج)
۲۷	۱۲	تعداد شهرهای ایران را میسرسانده است مثلاً کلمه نود	۶۱	۱۷	ماند
۲۷	۱۹	یاصد یا جز آن بوده و صحیح کلمه دوم نیز «شهرست» میباشد.	۶۱	۲۰	روم
۳۰	۲۱	نهییب (؟) نهیب	۶۲	۱۹	اوقال (شاید: اوقام)
۳۱	۱۳	با اهل	۶۴	۸	داراب بن (حاشیه صحیح است)
۳۱	۲۴	() (هود)			داراب یعنی: دارابن (داراب)
۳۵	۲۲	«خ» «ا» «خ» «ر»	۶۶	۱۵	چند (کذا شاید: هند)
۳۹	۸	واقلیم و [از] اقلیم	۶۸	۱۳	خیو ۱۴ خیو ۱۸
۳۹	۱۴	اوولایت (ظ: وولایت)	۷۱	۳	اندر (شاید: انز ز فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲) ۲ تیرك

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۷۹ ۱۱	بر زمین دبه	بر زمین (۴) دبه	۱۳۶ ۹	بنج	بنج (خوشی نان)
۸۶ ۴	محمد بن	(صحیح: محمد بن)	۱۳۸ ۱۴	در خرگاه	شاید کلمه بازار یا محله افتاده باشد
۸۷ ۱	واتبریز	واتبریز زائدست و یا واو عطف	۱۳۸ ۱۷	بمنصب	(بصاحب؟)
۸۹ ۳	سیاران	سیاوان صحیح است	۱۳۹ ۷	قنوات	قنوات باشد (طبق نسخه الف)
۹۱ ۲۱	اول سطر ۱۸-«ج»:		۱۳۹ ۸	نوع	(در نسخه الف: نوعی)
۹۹ ۲۵	اضافه شود رود قاب		۱۴۱ ۳	صمکان	صیمکان
	عبارت بعد از شماره ۱۴ حذف شود		۱۴۴ ۱۷	بارهای	بارهای
	بجای آن (۴)		۱۴۶ ۸	کشمیر	کشمیر
	علامت استفهام گذارده شود		۱۵۱ ۳	فیروز بن	فیروز بن یزدگرد
۱۰۰ ۲۰	شرح	شرح		بهرام بن یزدگرد	
۱۰۸ ۱۲	عرض	عرض	۱۶۰ ۱۹	قلعه غرمة	قلعه غرمة (خرامه؟)
۱۱۰ ۱	ابلستان	(در حاشیه اضافه شود که در معجم البلدان ابلستین آمده است)		فرهنگ جغرافیایی ایران	
	ابلدان ابلستین آمده است		۱۲۳ ۱۱	تازه تازه...	تازه... بیشه
	آقشهر ۴	آقشهر ۳	۱۶۴ ۱۹	قیس	قیس
	اماسیه ۵	اماسیه ۴... بوده	۱۶۴ ۲۱	مرد (۴)	مرد (ظ: هرمز)
	بوده ۵		۱۶۵ ۱	ازر (۴) و	ازر ۲ و الاره (۴)
۱۱۱ ۱۰	کرد ۶	کرده ۵		الاره	
۱۱۱ ۱۲	قلعه است... قلعه است ۷...		۱۷۹ ۱۸	طریث	(صحیح: طریث)
۱۱۳ ۳	آبشخور آبخور	آبشخور ۶	۱۸۵ ۱۲	سنجان	[و] سنجان
	خرتبرت... در نسخه ها چنین است ام-ا		۱۸۸ ۱۰	خر بزه بلند	(شاید: خر بزه باخر؟)
	جای شهر و شرح آن باید در صفحه قبل سطر ۱۶ باشد		۱۹۳ ۱۷	مرود	امروود
۱۱۴ ۱۴	آووده	آورد	۲۰۴	سطر آخر ۴-«۱»	۵-«۱»
۱۱۹ ۷	ملازجرد	(صحیح: منازجرد)	۲۱۷ ۹	(ستون ۲) ابلستان (۲) ابلستان (۳)	و در حاشیه اضافه شود: (۳) در معجم البلدان: ابلستین
۱۲۲ ۷	نورس	صحیح نورس		سطر آخر	(ستون ۲) خوشان
۱۲۷ ۲۱	سم آراده	(ظ: نیم از راه)	۲۲۶	سطر آخر	(ستون ۲) خوشان
۱۲۹ ۷	خوشان	(در فرهنگ جغرافیایی ج ۵)	۲۳۴	سطر ۱ (ستون ۱)	صمکان (ریزه)
				صیمکان (دیزه)	



آرامگاه حمدالله مستوفی پس از تعمیر
« در قزوین »

[illegible]

مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسم است :

قسم اول

در ذکر حرهین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

- اگر چه آن مواضع^۱ از ملك ایران نیست ، و بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است ، امّا چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمانست تیمّن و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسمی علیحده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است ، تا این کتاب مرا کثراً^۲ احوال را شامل باشد و در اقوال کامل . و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده ، منها قوله تعالی : «سبحان الذی أسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا إنه هو السّميع البصیر»^۳ .

و در مصابیح^۴ از رسول (صلعم) مرویست : « لا تشد الرحال^۵ الا الى ثلثة مساجد ، مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا » .

حرم^۶ الکعبة المعظمة عظم الله قدرها - خانه کعبه در مسجد حرام است .

- و آن مسجد در شهر مکه است . و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم است .^{۱۵} و طولش از جزایر خالدات « عز » ، و عرض از خط استوا « کام » و نیک مناسب^۷ افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد . و در دره ییست^۸ که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقعان است و ابو قبیس بزرگترست و طرف غربی آن

۱- بجز «ر» : موضع - ۲- «ج» : اکثر ؛ «ا» : من ... ۳- سورة ۱۷ (اسرى) آیه ۱ .

۴- ج ۱ ص ۲۹۹ ۵- بجز «ج» : لا یشد الرجال . ۶- حاشیه «ج» : اینجا و موارد دیگر : «حرم» یا «حرام» بی اختلاف . ۷- «ج» : نیک و مناسب . ۸- «ج» : دره است .

کوه منی و کوه ثیر . و آن کوهی بلندست^۱ مشرف بر منی و مزدلفه . و کبش قربان اسماعیل (عم) ازو فرود آمد ، و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است . شهری بزرگست ، دورش زیادت^۲ از ده هزار گام بود ، اما در اندرونش خراب و عاطل و جبال و تلها بسیارست و^۳ در شأن آن کلام و احادیث بیشمار واردست منها قوله تعالی : « و إذ قال إبراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً »^۴ و قال رسول الله (صلعم) : « ان هذا البلد حرم الله يوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الى يوم القيمة » . و قال حین^۵ واقعاً علی الحزورة^۶ : « والله انک لخير الارض او احب ارض الله عز وجل الى و لولا انی أخرجت منک ما خرجت » . و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله تعالی : « بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم »^۷ . و هرچه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند .

ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است . و طایف نزدیک کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود . و هوای طایف بسبب آن کوه خوش است . و اثمارش نیکو و بسیارست . و در کتاب معارف ابن قتیبه^۸ آمده که وهب بن منبه (رضع) گوید که چون آدم (عم) از بهشت بزمین سرندیب هبوط کرد ، و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و او را بر فرقت بهشت تأسف عظیم بود . حق سبحانه و تعالی خانه یی^۹ از بهشت برو فرستاد ، آنرا بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه یی بود ازیک پاره یاقوت باقنادیل زرین . و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود . و آدم را (عم) بزیارت آن امر شد و آدم را (عم) بدان تسکینی^{۱۰} میبود ، و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم (عم) آن خانه را

۱ - «ج» : کوه . ۲ - «ج» زیاده . ۳ - «ج» واو ندارد . ۴ - سورة ۲ (بقرة)

آیه ۱۲۰ ۵ - «ر» : قال امیر المؤمنین حسین ع ؛ ه : قال امیر المؤمنین علیه السلام .

۶ - یاقوت (معجم البلدان) ج ۲ ص ۲۶۲ ؛ طبری ج ۳ ص ۲۳۸۱ ؛ مشکاة المصابیح ص ۲۳۰

(نچ) . ۷ - سورة ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۰ ۸ - ص ۹ . ۹ - «ج» «ا» : خیمه ۱۰۰ - «ج» : تسکین .

بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث (عم) بر جای آن خانه‌یی از سنك و گل
 بساختند. و در زمان طوفان خراب شد و کما بیش دو هزار سال خراب ماند، تا
 چون ابراهیم خلیل (عم) اسماعیل را (عم) از هاجر بیاورد و ساره را بر آن رشك
 خاست^۱ او را الزام نمود تا هاجر و اسماعیل را از پیش ساره دور کند، و او بفرمان
 حق تعالی ایشانرا بدان زمین عاطل برد و بگذاشت. هاجر بطلب آب بر آن کوهها
 میدوید، و اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شده است، و اسماعیل (عم) میگریست
 و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد، هاجر پاره‌یی خاک بر پیش
 آن آب بند کرد، تا تلف نشود. و نقلست که اگر هاجر آن آب را بند نمیکرد رودی
 بودی از همه رودهای جهان بزرگتر، و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی
 آن آب بر روی زمین بودی، اما بسبب کفرشان با نشیب^۲ رفت، تا مانند چاهی
 شد. چون آنجا آب پیدا شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان
 پرورش یافت. چون اسماعیل بحدّ مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل
 آنجا خانه کعبه بساختند، از سنگ کوه قعیقعان، و آن خانه بی سقف بود، حق تعالی
 حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در کن خانه نشاندند، و آن سنگیست
 بمقدار نیم گز در نیم گز خلقی^۳ تقریباً در اول سفید بود، از بس که كفّار دست ناپاك
 بدان مالیدند سیاه شد، کما قال النبی (صلعم): « نزل الحجر الاسود من الجنة و
 هو اشدّ بیاضاً من اللبن فسودّته خطایا بنی آدم »^۴. وقال (صلعم) فی الحجر :
 « وانه یبعث الله يوم القيامة و له عینان یبصر بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من
 استلمه » و قال (صلعم): « ان الحجر الاسود یحشر يوم القيامة و له عینان ینظر بهما
 و لسان یتکلم به و یشهد لکل من قبله و انه حجر یطفو علی الماء ولا یسخن بالنار
 اذا اوقد علیه ». چون ایشان خانه کعبه را بساختند و زیارت آن امر شد، مردم
 بدانجا مقام کردند و ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند، بتدریج شهری معظم شد.

۱- ج : خواست؛ در «ه» : آمد . ۲- «ج» : بزر زمین ؛ «ا» : باشیب . ۳- کلمه از «ر» است .

۴- مشکاة المصابیح ص ۲۱۹ (نج) . ۵- «ا» : والله یبعثه .

هوایش بغایت گرمست ، و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آنک چاه انباشته شده بود و کس نمیدانست که کجا هست ، و عبدالمطلب جد رسول (صلعم) در خواب دید و آنرا حفر کرد ، و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای بر او مقرر شد مشهورست^۱ . و آن چاه بر طرف شرقی^۲ کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گزست ، و بر سرش قبه‌یی ساخته‌اند و دو درخت مربع از چوب ساج در گذرانیده و بر هر^۳ يك شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورنا کست ، و مکیانرا پیوسته آب از آن چاه بود ، و در عهد بنی عباس ، زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید درمکه کاریزی اخراج کرد ، بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر بار بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت ، او تجدید عمارتش کرد ، بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود ، در این عهد^۴ ، امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون درمکه آب روانست . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند^۵ و بتجارت مشغول ، و بر مذهب حنفی .

شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل (عم) و فرمان حق تعالی همه حرم است . و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود^۶ حرم است و میقاتش ذوالحلیفه^۷ ، ازو تا مکه یازده روزست . دویم از راه جدّه تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه^۸ و ازو تا مکه بیست فرسنگ . سیم از راه مصر و شام تا بدو^۹ فرسنگ حرم است و میقاتش جحفة^{۱۰} و ازو تا مکه سی و سه فرسنگست و تا دریا دو میل بود . چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم^{۱۱} و ازو تا مکه بیست و

۱ - «ج» : آن چاه را و انباشتن آن و آن که کسی ... مشهورست ... باو مقرر شد .

۲ - «د» : غربی ۳ - «ج» : و هر . ۴ - «ج» : در عهد . ۵ - «ر» : سیاه چرده‌اند .

۶ - «ر» : تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود . ۷ - یعقوبی ص ۳۱۳ ؛ باقوت ج ۲ ص ۳۲۴ (نچ) .

۸ - محل معلوم نیست (نچ) . ۹ - «ر» : نود . ۱۰ - باقوت ج ۲ ص ۳۵ (نچ) . ۱۱ - باقوت ج ۴

هفت فرسنگ بود . پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن^۱ وازو تا مکه یکشبهانه روز است . ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میقاتش رخاطر^۲ وازو تا مکه یازده فرسنگ است . هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میقاتش ذات العرق وازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود . و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دو ازده فرسنگ و میلی بود ، وجهه نشان در آن دور امیال ساخته اند . و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود ، اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد . و دور حوالی میقاتگاه هفتصد و سی و سه میل که دویست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد .

۱۰. مسجد حرام - او در میان شهرست ، و صحن او طواف گاه حجّاج . و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد . و مسجد حرام را چهار در است : باب بنی شیبه بر طرف عراقی است و مایل شمال ، و باب صفا بر طرف شرقیست^۳ . در عهد رسول (صلعم) پنج سال پیش از مبعث قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند ، بدرختهایی که نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میفرستاد^۴ و حق تعالی آن کشتی را غرق کرد و آن چوبهارا^۵ بجده انداخت و مکیان با جازت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند^۶ ، و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول (صلعم) براه حکمی (؟) بدست مبارك خود بتراضی قریش حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند ، بر بلندی کم ازقامتی ، تادست در آن توان مالید ، و آن رکن مایل شرقیست و مقام ابراهیم و زمزم نزدیک اوست .
 ۲۰. و رکنی که مایل شمالیست رکن شامی گویند و رکنی^۷ که مایل غربیست رکن حبشی گویند . و آنکه جنوبیست رکن یمانی گویند . و دریك مصرای بر در

۱ - «نَج» : قرن المنازل (یا قوت ج ۴ ص ۷۲) ۲ - «نَج» : از خاطر ؛ ارحایم ؛ حاط (۴) .
 ۳ - «ج» : مایل بطرف مغرب . ۴ - بجز «ا» : میبردند . ۵ - «ج» : کرده آنرا .
 ۶ - «ا» : پوشیده کرده اند . ۷ - «ج» : رکن ؛ «ا» : و آنک .

خانه کعبه نشاندند و رویش در نقره گرفتند^۱ از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند، در عهد عبد الله بن زبیر (رضعهما) چون بنی امیه دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند، او آنرا عمارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود در اندرون خانه کعبه در دیوار نشانید و گفت که چون رسول (صلعم) فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد. بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر الاسود را بیرون آورد، چنانکه رسول (صلعم) کرده بود، بر رکن شمالی که عراقی گویند نشاند، و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت. و طول آن خانه بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است. مساحتش پانصد و هفتاد و پنج گز باشد^۲ و مساحت اندرون خانه کعبه چهار صد و چهل و چهار گز است و علو آن خانه بر بیرون بیست و هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و ناودان سیمین دارد^۳ بطرف راست^۴. و در چپ خانه زمزم است. و اوّل کسی که آن خانه را جامه پوشانید تبع یمن، اسعد، ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور ساسانی^۵ و قصی پنجم پدر حضرت رسول (صلعم) بوده است، و در این معنی گفته اند^۶: شعر

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضداً و برداً

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالای آن طیران نتواند کرد و امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند، که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد^۸ خریده بود، اضافت مسجد کرد تا بزرگ شد، و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات^۹

۱- «ج»: نشاندند... کوفته اند. ۲- «ج»: باشد پانصد... گز. ۳- «ج»: و ناودانش از نقره بود. ۴- «ر»: حجر اسماعیل. ۵- در نسخه خطی (Add 7708 f. 1526) افزوده شده است: و در جنب خانه حالا که سنه ۹۸۲ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلای خالص و در آن خانه معظمه دو مصراع است در نقره کوفته (نچ)، ۶- «ج»: ساسانی بو. ۷- مسعودی ج ۳ ص ۲۲۶ (نچ). ۸- «ا»: افزوده: جهت مسجد. ۹- «ج»: عمارت.

- عالی ساخت و ستونهای سنگین از شام بدانجا نقل کرد، و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستین و مایه بر آن زیادتی افزود، اکنون برقرارست. طول طواف گاه سیصد و هفتاد گزست در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یک هزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاهات^۱ و مدارس و ابواب خیر بسیارست،
- از جمله زاهد خمار تاش عمادی^۲ قزوینی رحمه الله جهة حجّاج قزاقانه خانقاهی ساخته است و سی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره یی از آنجا در مسجد حرام^۳ گشوده است. و خانه یی که بدار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول (صلعم) آنجا اتفاق افتاده، بطرف مسجد حرام است، و خیزران والدۀ هارون الرشید آنرا با مسجد منظم ساخت و سقایة الحاج بطرف غربی^۴ خانه کعبه است در پس چاه زمزم
- و دار الندوة هم در غربی مسجدست در پس دارالامارة. و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قبیس است. و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است. گویند که صفا و مروه نام مردی وزنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند، حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید، اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زنرا بر سر کوه مروه بردند، عبرت بینندگان را^۵
- آن کوهها بدین نام مشهور شد. بعضی گویند که این نام خود آن کوهها راست و نام آن مرد و زن اساف و ناهله^۶ بوده است. و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است، منها قوله تعالی: «ان الصفا و المروة من شعائر الله»^۷ و از رسول (صلعم) مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و حطیم^۸ در میان کوه صفا و مروه است
- بحد کوه قعیقعان، و منی دره ییست بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل، و جمره^۹

۱- «ر» : خوانق ؛ «ج» خانقاه . ۲- «ا» : عماد . ۳- «ج» : حرم مسجد . ۴- کلمه از «ا» است . ۵- «ج» : تابینندگانرا عبرت باشد . ۶- «نج» : نایله ؛ نایله ؛ «ر» : باهله ؛ «ا» : ناهلیه . ۷- سورة ۲ (بقره) آیه ۱۵۳ . ۸- ابن حوقل ص ۲۵ ؛ مقدسی (احسن التقاسیم) ص ۷۲ (نج) . ۹- یاقوت ج ۲ ص ۱۱۷ (نج) .

عقبه در آخر منی است . و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است . و کوه
عرفات هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم ، و ازو تا مکه سه میل
است و مسجد عایشه هم خارج حرم است ، و جمره اولی و حدیبیه مجاذی حرم است
و مابین^۱ شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن عرنه است^۲ و آنجا راه
حایط بنی عامر است ، و حجّاج نماز ظهر و عصر در آنجا گزارند و آنجا
چشمه ییست به عبدالله بن عامر بن کریر^۳ منسوبست . و مزدلفه در میان مکه و عرفات
و حجّاج نماز شام و خفتن و صبح نیز آنجا گزارند . و بطن محسر وادیست
میان منی و مزدلفه^۴ . و کوه حرا بطرف مکه است و رسول (صلعم) آنرا
طواف میکرد و آن نیز در حرکت میآمد رسول (صلعم) گفت : اسکن یا حرا !
تا ساکن شد . و بوقت معجزه شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید بود . و زمین
بطحا که يك فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد . و کوه ثور اطلح^۵ که
غار رسول (صلعم) در آنجاست در راه مدینه است . و جده فرضه اهل مکه است در
راه دریابد و مرحله . از پیغمبران آدم صفی و جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابوقبیس
مدفونند . و صالح پیغمبر (عم) در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دارالندوة است ، در
غربی مسجد حرام . و اسماعیل با والده اش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند
و دو فرزند رسول (صلعم) که از خدیجه بوده اند و پیش از هجرت متوفی شدند در مقبره مکه
خفته اند ، و آن مقبره بطرف شهرست . و از صحابه عظام فراوان آنجا مدفونند ، اول ایشان
اسعد بن زراره و آخر ایشان ابوامامه باهلی ، و او در سنه ست و ثمانین نماند . و از علما
و اکابر اولیا ابو عبد الرحمن نسایی ، خامس ارباب الصحاح فی الحدیث ؛ و محمد بن علی
کتانی^۶ . و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سنه
تسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتلی^۷ عام کرد

۱- «ر» : پایین ؛ «۱» : مازین ؛ «ج» : مازین . ۲- ابن حوقل ص ۵۲ (نچ) .

۳- یاقوت ج ۱ ص ۶۱۱ (نچ) . ۴- یاقوت ج ۴ ص ۴۲۶ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۷ (نچ) .

۵- یاقوت ج ۱ ص ۶۶۲ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۶ (نچ) . ۶- نفحات ۱۹۹ شماره ۲۱۵ .

۷- «ج» : قتل .

چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته برتر^۱ افتاده بود، و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد و بر سر چاه مبرز انداخت، و مدت بیست سال دردست قرامطه بود، تا در سنه تسع وثلثین وثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوی کلای مطیع خلیفه فروختند، و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر^۲ دیگر مخاذیل ایمن ماند. حفظها ۵
الله تعالی الی یوم القیامة من شر^۳ کل مخذول و مطرود و مردود.

و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرحی که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت برین موجب است: از مکه تا سلطانیه که دارالملک ایران است ۱۰
براه بغداد، سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. تبریز هم دارالملک است، براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. بغداد هم دارالملک است، براه نجف اشرف، دویست و شصت فرسنگ است^۲. از مکه تا ری سیصد و پنج فرسنگ. تا اردبیل دو صد و بیست و چهار فرسنگ. تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ. تا کاشان دویست و شصت فرسنگ. تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ. تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ. تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ. تا قاین دو صد و هشتاد و هشت فرسنگ. تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ. تا تفلیس پانصد و یک فرسنگ. تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ. تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ. تا قم دویست و نود و چهار ۱۵

۱- «ر» : برابر «ج» : برتر ۲- عبارت میان این شماره تا علامت ستاره در «ا» چنینست و در «ر» نیز: سلطانیه که دارالملک ایرانست براه بغداد سیصد و هفتاد («ا» : هشتاد) و هشت فرسنگ و براه دمشق، تبریز دارالملک است براه نجف دویست و شصت («ا» : و نه) فرسنگ و بملک فارس و شبانکاره شیراز دارالملک است براه دریای و براه بغداد و کازرون براه دریا و براه بغداد و ایک دارالملک شبانکاره است و براه دریا و براه بغداد و براه دریا جزایر بحراست ۲۰
براه دریا و براه بغداد و براه دریا و براه دریا و بملک عراق عجم اصفهان دارالملک است براه بغداد و براه دریا و قزوین براه بغداد و براه دمشق و بملک خراسان نیشابور (سفید) هری (سفید) بلخ (سفید) مرو (سفید) و کرمان براه بغداد (سفید) و براه دریا (سفید). و بمملکت روم براه (سفید) سیواس (سفید) ارزنجان (سفید) قونیه (سفید) و بملک ارمن خلاط (سفید) و بملک کردستان شهرزور (سفید) و بملک دیار بکر موصل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) اردبیل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) سنجان براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) و بملک گرجستان تفلیس دارالملک آنجاست براه بغداد (سفید) و بچیلانات براه بغداد (سفید) و به ازندران جرجان دارالملک است براه بغداد (سفید) و به دیار اران و موغان براه بغداد (سفید) و به شروان و گشتاسفی براه بغداد (سفید) و بهستان و نیمروز براه بغداد (سفید) و بملک خوزستان تستر دارالملک است براه بغداد (سفید).

فرسنگ . تا سبزوار چهار صد و دو فرسنگ . تا یزد سیصد و چهار فرسنگ . تا قزوین سیصد و هفتاد فرسنگ . تا شیراز دویست و هفت فرسنگ . تا نیریز سیصد و نه فرسنگ . تا هرموز دویست و چهار فرسنگ . و تا دیگر بلاد ربع مسکون^۱ که خارج ایران زمین است ، بچهار حد مکه ، بقیاس بعد در طول و عرض نجومی ، چنانکه در اکثر زیجات آمده . و چون این قیاس هوایی^۲ بود در هر درجه بقول بطلمیوس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند ، براین موجب برآمد تخمیناً و تقریباً :

طرف شرقی - ولایات هند ، دهلی و قنوج و سومنات بیصد سی درجه ، هفتصد و پنجاه فرسنگ . و بزیتون^۳ بیصد سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه فرسنگ . خنسای^۴ دار الملک ما چین بیصد پنجاه و دو درجه ، یک هزار و سیصد فرسنگ . مچین^۵ دار الملک صین بیصد پنجاه و شش درجه ، یک هزار و چهار صد فرسنگ . خان بلیغ دار الملک ختای بیصد چهل و شش درجه ، یک هزار و صد و پنجاه فرسنگ . تیز و مکران و دهر^۶ بیصد بیست درجه ، پانصد فرسنگ . دیبل^۷ بیصد بیست درجه ، پانصد فرسنگ . قندهار و کشمیر بیصد سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه^۸ فرسنگ . ماوراء النهر بیصد سی درجه ، هفتصد و پنجاه فرسنگ . دیار ایغور و تنگت بیصد سی و دو درجه ، هشتصد^۹ و پنجاه فرسنگ . ملک تبت بیصد سی درجه ، هفتصد و پنجاه^{۱۰} فرسنگ . مملکت خوارزم بیصد بیست^{۱۱} و شش درجه ، ششصد و پنجاه فرسنگ . سقسیین و بلغار بیصد سی^{۱۲} درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ . صغانیان بیصد بیست و نه درجه ، هفتصد و بیست و پنج فرسنگ . کیماک^{۱۳} بیصد سی و دو درجه ، هشتصد فرسنگ . فرخار بیصد بیست و هفت درجه ، ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ . کابل بیصد بیست و یک درجه ، پانصد و بیست و

۱- «دج» : مسکین . ۲- «ج» : هویتی ۳- «ر» : برمون . ۴- «ر» : ختای . ۵- «ا» : بنجین ؛ «ر» : بنجن (در حاشیه نوشته : باید بکن باشد) . ۶- «ر» : پیر و ؛ «ا» : تیر . «دج» : دهر ندارد . ۷- «ر» : وادی ؛ «ا» : ندارد . ۸- «ا» : سی و شش درجه نهصد . ۹- «دج» : هفتصد . ۱۰- «ج» : هفتصد . ۱۱- «ج» : سی . ۱۲- «ج» : سی و دو .

پنج فرسنگ. قرغیز و سلنگا بعد بیست و شش درجه، ششصد و پنجاه فرسنگ.
 دیار یا جوج و مأجوج بعد شصت و دو درجه، یک هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ.
 طرف غربی - حجاج این طرف را بضرورت گذر برمدينه باشد تا آنجا قیاس
 کنیم، و از مدينه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است: مصر تا مدينه: صد و پنجاه
 فرسنگ. اسکندریه: دویست و ده فرسنگ. دمشق دارالملك شام صد و بیست
 فرسنگ. بلاد حبشه بعد: دوازده درجه: سیصد فرسنگ. بلاد مغرب و عبدالمؤمن
 بعد: سی درجه: هفتصد و پنجاه فرسنگ. قرطبه، دار الملك اندلس است
 بعد چهل و هشت درجه: یک هزار و دویست فرسنگ. قیروان بعد سی
 و چهار درجه: هشتصد و پنجاه فرسنگ. ولایت بربر بعد دوازده درجه^۲ سیصد
 فرسنگ.

۱۰

طرف شمالی - براه بغداد، دشت قبیاق: چهارصد و پنجاه فرسنگ. الان و
 چرکس: سیصد و پنجاه فرسنگ. آس و روس: چهار صد فرسنگ. دیار فرنگ:
 پانصد فرسنگ. یونان: دویست فرسنگ. صقلاب: سیصد و پنجاه فرسنگ. بدریه و
 سنوریه و بلند^۳: چهار صد و پنجاه فرسنگ.

۱۵

طرف جنوبی - اهل این دیار را اول بمکه باید آمد، پس بمدينه رفت، تا
 مکه ثبت کنیم: طایف: هشت فرسنگ. صنعاء یمن: صد و چهل فرسنگ. تهامه:
 صد و چهل و هشت فرسنگ. عدن: صد و بیست فرسنگ. عمان: صد و چهل
 فرسنگ. سرندیب: سیصد فرسنگ. دیگر ولایات را^۴ جهت تخفیف تطویل ثبت
 نیفتاد و چون با ولایتی که در آن جوارست و مثبت شده، قیاس کنند کمیت معلوم
 گردد تخمیناً. والعلم عند الله تعالی.

۲۰

۱- «ج»: مغرب درو. ۲- «ج»: هشتصد و پنجاه؛ «د»: تمام جمله را ندارد؛ «ا»: افزوده؛
 بلاد حمیر (جای مسافت سفید) فرسنگ بلاد سبا (سفید) فرسنگ. طرابلس (سفید) فرسنگ. دیار
 نوبه (سفید) فرسنگ. اسلیله (سفید) فرسنگ. ارمینه صغری (سفید) فرسنگ. طلیطله (سفید)
 فرسنگ. ۳- «د»: بعد؛ «ا»: بلد. ۴- «ج»: ولایت را که

حرم الروضة الشریفة شرّفها الله تعالی :

روضه رسول صلی الله علیه و آله در شهر مدینه است . و آن شهر را اوّل
 یثرب میگفتند . رسول (صلعم) او را مدینه خواند کما قال (صلعم) : « ان الله سمی
 المدینه طابة » . از اقلیم دوم است . طوایش از جزایر خالدات «سه ك» و عرض از خط
 از خط استوا «كه» . بعضی گفته اند كه آن زمین را تهامه خوانند . و در صور الاقالیم
 گوید : تهامه از ملك یمن است ، و آن شهر و مكه از ملك حجاز ^۱ . در پای کوه
 اُحد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بریك فرسنگ و نیم ، و راه
 مكه از آن جانب در آید . و طرف غربی کوه سلع ^۲ و طرف شمالی کوه
 اُحدست بر دو فرسنگی ، و مدینه را از آن نزدیکتر کوه نیست ^۳ . رسول (صلعم)
 در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی او را خندقی حفر فرمود و عمق آن
 خندق بیست ارش ^۴ . و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی او را بارو کشید . شهری کوچکست
 بمساحت کم از نیمه مکّه بود ، اما در آن زمین عاطل کمتر باشد هواش بغایت
 گرم است و درو آب روان است و زرع ^۵ و باغستان و نخيلات دارد و خرماي
 بُردی و عجوة در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود . مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند ^۶
 و بتجارت مشغول . و در شأن مدینه احادیث بسیار واردست ، منها فی مصابیح
 قال النبی (صلعم) حدیث ^۷ : ان ابراهیم حرم مكة فجعلها حراما وانی حرمت المدینه
 حراما ما بین لابتیها متفق علیه لا یراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح القتل و لا یحیط
 فیها الا العلف . و قال النبی (صلعم) : علی بیان ^۸ المدینه الملائكة لا یدخلها الطاعون
 والدّجال . قال (صلعم) : من استطاع ان یموت فی المدینه فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت
 بها . و قال (صلعم) : آخر قرية من قرى الاسلام خراباً المدینه . فضل بن عباس ^۹

۱- «در» حجازند . ۲- یا قوت ج ۴ ص ۱۱۷ (نچ) . ۳- «ا» در ، افزوده اند : و برطرف
 جنوبی (بقدر دو کلمه سفید) . ۴- «در» «ا» : و دور آن خندق (قدری سفید) در عرض (بقدر
 يك کلمه سفید) و عمق بیست ارش . ۵- «ج» : ذراع . ۶- «در» : چرده ؛ «ا» افزوده :
 و بر مذهب (قدری سفید) . ۷- مشکاة المصابیح ص ۲۳۱ قزوینی ج ۲ ص ۷۱ - ۸ - «ا» : مادها .
 ۹- «در» : فیها شجرة . ۱۰- «در» : ان یقال . ۱۱- چنین بخوانید : العباس بن الفضل العلوی
 و نگاه کنید به ابن خردادبه ص ۲۸ یادداشت «ج» (نچ) .

رضی الله عنهما در حق مدینه گفت : شعر

و علی طيبة التي بارك الله علیها لخاتم المرسلینا

و صرمة انصاری گفت ^۱ : شعر

فلما اتانا اظهر الله دینه و اصبح مسرورا بطيبة راضیا

- پیش از وصول رسول (صلعم) بدانجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودند یا از قبل حکام یمن ، و اکثر اوقات از قوم بنی قریظه یا بنی نضیر کس بر آنجا حاکم بودی ، و یکی از انصار گفته بود ^۲ شعر

نودی الخراج بعد خراج کسری و خراج ^۳ بنی قریظه والنصیر

و از خواص آن شهر ست که چون درو تردد کنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شود ^۴ .

- ۱۰ روضه شریفه که خوابگاه مصطفی (صلعم) است در آن شهر ست ، در خانه عایشه ، همانجا که وفاتش رسید ، و اکنون آن مقام داخل مسجد ست . و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمال بود ، و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و جنوب ست ، امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق (رضعما) هم در آنجا مدفونند . و بوقت آنکه رسول (صلعم) بمدینه هجرت فرمود آن موضع زمینی ساده بود ، رسول (صلعم) آنرا بخرید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل ، و عمر ۱۵ (رضع) بر آن زیادتی فرمود ^۵ ، و عثمان عفان (رضع) بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت ، و ولید بن عبد الملک مروانی بر آن عمارت فراوان افزود ، و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید ، و مأمون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتی کرد ، و اکنون بر آن قرار ست . طول آن مسجد چهارده گز ست و عرض دوازده گز ست ^۶ . ۲۰ و در اطراف آن مدارس و خانقاهات ^۷ بسیار ست و مبانی ^۸ خیر بیشمار ، از

۱- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۲- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۳- «ج» : خرج ... ۴- «ج» :

شد . ۵- «ج» : نمود . ۶- «ر» «ا» : افزوده اند ؛ و دور بیرونش (بقدر يك كلمه سفید

مانده است) . ۷- «ر» : خوانق . ۸- «ر» : بنای .

جمله درین عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت ، و پیش از آن در مدینه حمام نبود ، و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیارست . و در فضیلت آن مسجد در مصابیح^۱ از رسول (صلعم) مرویست که : مابین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی . و در کتاب استظهار الاخبار تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک^۲ قاضی رکن الدین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود ، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او تقب بروضه رسول (صلعم) میزدند^۳ تا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب (رضعهما) از آن روضه بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند^۴ . و در آن روزها در مدینه گرد باد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد ، مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند ، و در حرم رسول (صلعم) گریختند . آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد ، حاکم مدینه نقابان را بگرفت و سیاست کرد ، همان روز هوا خوش شد ، و این حال در سنه احدى عشر و اربعمائه بود . و از کرامات ابوبکر و عمر (رضعهما) ، که بعد از وفاتشان بقرب چهارصد سال چنین ظهور یافت حاکم اسماعیلی آن سال بسر نبرد .

مصلی حضرت رسول (صلعم) که در اعیاد و ایام شریفه درو خطبه فرمودی در غربی مدینه است و داخل شهر . و مقبره مدینه ، که بقیع خوانند ، در شرقی شهرست و درو قبور ابراهیم بن رسول (صلعم) و بنیات مصطفی (صلعم) و عثمان بن عفان و امیر المؤمنین حسن و عباس بن عبدالمطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده اند ، اول ایشان اسعد بن زراره^۵ و او هم در آن سال وصول رسول (صلعم) بمدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنه احدى و تسعین نمازند . و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند . و از کبار ائمه

۱ - ج ۱ ص ۳۰۰ سطر ۱۰ و ۶ از پائین . ۲ - نگاه کنید به H . KH شماره ۶۰۹ و ۱۱ ،

۴۱۸ ۳ - «ر» : بنید . ۴ - «ه» : بتقدیم رسانند . ۵ - «ج» : فرمودی و آن .

۶ - کلمه در «ا» نیست . ۷ - «ا» : رضوان . ۸ - در ص ۸ سطر ۱۸ گفت او در مکه مدفونست (۴) .

و علما : امام مالک بن انس الاصبیحی و نافع اول قرآء سبعه ، و عثمان . و مالک مابین
گورستان بقیع و گورستان جهودان به دارالبوارمدفونند . و چاه اریس ، که انگشتی
رسول (صلعم) از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نگشت ، در نخلستان
قباست ، بر دو میلی^۱ مدینه ، مایل قبله ، و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده
و آن چون دیهی نموده . و در حوالی آن شهر دیهها^۵ معتبر بوده است بل قصبات
مشهر ، اکثر آن اکنون خرابست ، منها خیبر بریست و هفت فرسنگی ، و آن دیه
سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن ، قری بسیار و
خانه بیشمار^۲ بوده . و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی ، و آن بمساحت بزرگتر از
طایف بوده . و دیه حجر از توابع وادی القری است ، بربیک روزه راه ازو ، و آن مقام
قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قرآن در حق آن قوم فرموده که : « و ثمود
الذین جابوا الصخر بالواد »^۳ زیرا که ایشان در کوه خانها ساخته بودند ، چنانکه
حق تعالی میفرماید : « و تنحتون من الجبال بیوتا »^۴ . و در آنجا چاهی بوده که درگاه^۵
نزاع ایشان با ناقه صالح (عم) بآبخور از آنجا حق تعالی فرموده قوله : « لها
شرب و لكم شرب یوم معلوم »^۶ . و حصن ینبع^۷ بر امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع)
وقف کرده بود ، بعد ازو اولادش بتصرف داشتند . و دیه فذک که رسول (صلعم) چون
بصلح مسخر گردانیده خاص خود فرموده بود ، بعد ازو فاطمة (عم) و امیر المؤمنین
علی مرتضی (رضع) خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند ، امیر المؤمنین عمر (رضع)
مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبر انرا میراث نبود ، کما قال النبی (صلعم) :
« نحن معاشر الانبیاء لانورث ماتر کناه صدقة » . و دیه سمیره برسی فرسنگی مدینه ،
باقلعه فید از ولایت طی^۸ که عایشه میگفت که رسول (صلعم) بمهر من داده و امیر المؤمنین
علی (رضع) مسلم نداشت و مواضع عربیه^۹ و وحیده و نمرة و حدیقه و عادى و خضره

۱ - ۱ ج : میل . ۲ - ۲ ج : « قری خانه زیاد . ۳ - سورة ۸۹ (فجر) آیه ۸ . ۴ - سورة
۲۶ (شعراء) آیه ۱۴۹ . ۵ - سورة ۲۶ (شعراء) آیه ۱۵۵ . ۶ - ۷ ج : کار . یا قوت ج ۴ ص
۱۰۳۹ (نیج) . ۸ - افزوده و گفت (قدری سفید) . ۹ - اصل عربیه (متن تصحیح قیاسیست) .

وسايرة^۱ ورحبه و سیالة و ساية و رهاط و غراب و اکحل و حمية^۲ و غیر آن دیگر
قراى مدینه اند . و ديه جار فرضه اهل مدینه است ، بر سه مرحله شهر . و کوه رضوی
که سنگ اوسان^۳ از آنجا آرند ، هم بر سه مرحله شهرست ، بر سر راه بنی طی و ديه
ابوا که مادر رسول (صلعم) آنجا مدفون شد ، بر راه مکّه است بر چهل و چهار
فرسنگی^۴ مدینه . و مرحله جحفة که میقاتست بده فرسنگ ازو برسوی مکّه
است . و تیه موسی (عم) بر راه مصر و شام است ، تا مدینه بچند مرحله ، و آن زمین
بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آنست و بدیگر نقلها کمتر ازین .

مسجد اقصی - آن مسجد در شهر اورشلیم است . و آن شهر را عبری بیت
المقدس و عبری ایلیا خوانند . از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است .
طولش از جزایر خالدات « نول » و عرض از خط استوا « لان » . بر بلندی افتاده است
و از اطرافش برو باید رفت . و در کتاب معارف^۵ ابن قتیبة آمده که : وهب بن
منبه گوید که اسحاق پیغمبر (عم) پسرش یعقوب (عم) را فرمود که دختر^۶ خال
خود لابان بن ناهر بن آزر را در نکاح آورد ، و او بدین مهم عازم خانه خال خود
شد ، در آن راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری
گشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فریشتگان ازو فرو می آمدندی و بر میرفتندی ،
پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی : «انی انا الله لا اله الا انا الهک و اله
آباءک^۷ و قد ورثتک هذه الارض المقدسة و ذريتک من بعدک و بارکت فیک و فیهم
وجعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک احفظک حتی اردک الی هذا
المکان و اجعله بیتا تعبدنی فیه و ذريتک فهو بیت المقدس » ، بدان سبب آن زمین را
قدس خواندند . و یعقوب بعد از تأهل در زمین کنعان مقام کرد . و کنعان بر سه
فرسنگی آنجا است . بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه

۱ - در معجم البلدان : سایر . ۲ - ابن خرداد به ص ۱۲۹ - ۳ - «ج» : آسان ؛ «ا» : لالسان .
(متن تصحیح قیاسیست) . ۴ - «ج» : فرسنگ . ۵ - ص ۲۰ - ۶ - «ج» : دختران - (نام دختران :
راحیل و لیئه است . مصحح) . ۷ - «ر» «ا» «ه» افزوده اند : ابراهیم و اسمعیل و اسحق .

- آنجا بردند و چون روزگار بزمان داود (عم) را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید، قوله تعالی: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»^۱. او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از و پسرش سلیمان (عم) با تمام رسانید^۲. و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته اند. گویند سلیمان (عم) بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد. عزرائیل بفرمان ربّ جلیل روحش قبض کرد، او همچنان ایستاده بود، تا بعد از یک سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه^۳ چوب عصا خورده، عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد. و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر (عم) بیت المقدس خراب میکرد، آن^۴ مسجد را نیز خراب گردانید. عزیر پیغمبر (عم) را آنجا گذرافتاد و آنرا خراب یافت، بر دلش سخت گران آمد و گفت ۱۰ آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را باز کی آبادان گرداند، بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند، و او صد سال خفته بود، تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک^۵ و فارسیان گودرز اشغانی^۶ خوانند آنرا بحال عمارت آورد. و بعد از آن عزیر (عم) زنده شد و تجدید دعوت دین موسی (عم) کرد و ایشانرا دلیل شد تا توریة که شعیای پیغمبر (عم) نوشته بود و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده ۱۵ و کس نمیدانست که کدام^۷ ستونست. بیرون آوردند، و مصدق دعوی عزیر (عم) شد، و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد. و ایشان در رواج دین و تزیین عمارت آن مسجد می افزودند. در عهد اسلام، امیر المؤمنین عمر خطاب (رضع) آن مسجد را در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد. و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عدیم ۲۰ المثل شد و بمرتبیهی رسید که در تاریخ شام و مغرب آمده که در ربع مسکون

۱ - سورة ۳۸ (ص) آیه ۲۵ - ۲ «در» افزوده: طول... و عرض... (اما جای اعداد نماینده طول و عرض سفید مانده است).
 ۳ - «ا»: مور. - ۴ «ج»: بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن.
 ۵ - «ج»: بتازگی... نماید؛ «د»: بتازگی...
 ۶ - «د»: کوسک. (ظ: کورش). - ۷ «د»: اشکانی. - ۸ کلمه از «د» است.
 ۹ - «د»: در کدام.

بغير حرمان^۱ عمارتی عالی تراز آن عمارت نیست . و در سنه تسعين و اربعماية هجرى
 فرنگان^۲ آن ملك را از تصرف مسلمانان بيرون بردند و محرابها را اسلامى خراب
 كردند و نود^۳ و پنج سال برين صورت بماند ، تا در سنه خمس و ثمانين و خمماية
 آل ايوب آنرا بتوفيق الله بحوزة اسلام گرفتند و دروشعار مسلمانى آشكارا كرده
 بر درگاهش نوشتند : قوله تعالى « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض
 يرثها عبادى الصالحون »^۴ . و سنگ صخره كه رسول (صلعم) در شب اسرى از و بمعراج
 رفت ، و آن سنگ بموافق رسول (صلعم) ده گزى يك طرفش از زمين برخاست ،
 و چون رسول (صلعم) گفت كه « قِف » همچنان نيم خيز بماند ، در آن مسجدست
 و اکنون زيارتگاه معتبر . و اكثر مشاهير انبيا كه آنجا بوده اند هر يك را محرابيست
 اما محراب داود (عم) از همه معتبر ترست ، هم بعمارت و هم بتبرك . و در كتاب مسالك
 الممالك^۵ آمده كه مقام حضرت ابراهيم خليل^۶ بر سيزده ميلى مسجد اقصى است ، كه
 چهار فرسنگ و ميلى بود ، و اکنون آن موضع شهرچه ييست كه دورش سه هزار گام
 باشد . و در كتاب صور الأقاليم آمده كه بر دو فرسنگى بيت المقدس ديهى است آنرا
 ناصرة^۷ الجليل خوانند ، گویند^۸ ولادت عيسى (عم) آنجا بوده است و ترسايان را
 بدین سبب نصرانى خوانند . والله اعلم .

۱- «ر» : حرمان . ۲- بجز «ا» : فرنگيان . ۳- «ج» : و تانود . ۴- سورة ۲۱ (انبيا)
 آية ۱۰۵ . ۵- ابن خردادبه ص ۷۹ . ۶- «ا» : خليل الله . ۷- «نج» : بيت لحم . ياقوت
 ج ۱ ص ۷۷۹ . ۸- كلمه از «ر» است .

قسم دوم

در شرح احوال ایران زمین . و آن مشتملست بر مطالعی و مقصدی و مخلصی^۱

مطلع

در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود اقصای^۲ و قبله بلاد آن :

فاما شرح قسمتها : در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره یی از آنست

اقاویل مختلفست . فارسیان گویند حکیم هرمس که او را «المثلث بالحکمة» خوانده اند

و «بالنعمة» نیز گویند ، زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود ، و او ادریس

پیغمبر (عم) بود^۳ ، زمین را بهفت بخش کرده است بر سهیل هفت دایره ، یکی در میان

و شش در حوالی : اول از طرف جنوب کشور هندوان است ؛ دویم کشور تازیان و یمن

و حبش ؛ سیم کشور شام و مصر و مغرب ، چهارم که وسطست کشور ایران زمین ؛

پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ؛ ششم کشور ترك و خزر ؛ هفتم کشور چین و

ماچین و ختای و ختن و تبت . و بعد از آنکه فریدون مملکت خود را بر سه پسر خود

بخش میکرد ، بر پنهان سه قسم کرد : قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را

داد^۴ و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود ، پسر کهتر ، ایرج را^۵ داد و بدو باز

خواندند و ایران گفتند^۶ و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته^۷ :

و قسمنا ملكنا فی دهرنا ☆ قسمة اللحم علی ظهر الوضم

و جعلنا الشام و الروم الی ☆ مغرب الشمس الی الغطریف سلم

و لتور جعل الترك له ☆ و بلاد الصين یحویها ابن عم

۱- «ا» افزوده : و مختمی . ۲- «ج» : حدود آفاق . ۳- «د» : است . ۴- «د» : سلم . ۵- «ج» : به پسر ... ایرج . ۶- «ج» : خواند ... «ا» : خوانده

بخشید ؛ «ج» : سلم داد . ۷- «ج» : به پسر ... ایرج . ۸- «ج» : خواند ... «ا» : خوانده

ایران گفتندی . ۹- ابن خردادبه ص ۱۶ ؛ مسعودی ج ۲ ص ۱۱۶

و لايران جعلنا غنوة * فارس المملك و فزنا بالنعم
و مشهورست که سلم و تور جهت آنکه بخش ایرج بهتر داده بود، او را بکشتند
و آن کینه در میان آن مملکتها بماند. و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست
و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند بهوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام
داشته^۱، اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوبست. و اهل عرب گویند که نوح
پیغمبر (عم) ربع مسکون را بردرازی سه بهره کرد: بخش جنوبی حام را داد، و آن
زمین سیاهان راست^۲؛ و بخش شمالی یافت را داد و آن زمین سفید رویان^۳ و سرخ
چهرگان راست؛ و بخش میانی سام را^۴ داد، و آن زمین اسمرا نراست، و ایران از آن
جمله است. و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدّم ربع مسکون را از مصر برپهنا^۵
بدو نیم توهّم کرده اند: شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا از دریای شام بدو
نیم کرده^۶، جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوییه خوانند، و آن مقام سیاهانست،
و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی^۷ گویند، آن مقام سفیدان و سرخ چهرگانست
و نیمه ایسیا را بوریب^۸ از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب
باز بدو بخش کردند: طرف میان کمتر، و طرف بیرون بیشتر. جانب میانرا ایسیای
خُرد خواندند، و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزرست؛ و جانب بیرون را
ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ماچین و چین و هند و سند و آن حدودست.
و حکماء هند بخش ربع مسکون را بصورت سه در سه نهاده اند: بخش جنوبی
را دکشن^۹ خوانند و آن زمین تازیانست و بخش شمالی را اوتر^{۱۰} خوانند
و آن ترکانراست؛ و بخش شرقی را یورت^{۱۱} خوانند و اهل چین و ماچین راست؛
و بخش غربی را بسجم^{۱۲} خوانند، قوم مصر و بربر راست؛ و بخش زاویه ما بین جنوب و

۱- «چ»: داشت. ۲- در: سیاهان و تازیانست؛ «چ»: سیاهانست؛ «ا»: سیاهان
و تازیان راست. ۳- «چ»: سفیدان. ۴- «چ»: را سام. ۵- کلمه از «ا» است.
۶- «از» از «ا» است. ۷- «چ» «ا»: کرد. ۸- «نچ»: اورپی. ۹- کلمه از «ر» است.
۱۰- «ر»: دکشن. ۱۱- «ر»: اوبر. ۱۲- «ر»: لورت؛ «چ»: بورب. ۱۳- «ر»:
تنخیم؛ «ا»: بشجم.

شرق اگنی^۱ گویند هندوان راست ؛ و بخش زاویه مابین شرق و شمال ایشان^۲ خوانند قوم ختای و ختن راست ؛ و بخش زاویه مابین شمال و غرب بایب^۳ گویند، اهل روم و فرنگ راست ؛ و بخش زاویه مابین غرب و جنوب نیرت^۴ گویند، اهل قبط و بربر و افریقیه^۵ و اندلس راست ؛ و بخش میانین^۶ مدویش^۷ خوانند، یعنی میانه مملکت و ایرانیان راست. غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکونست و خلاصه دیار و اکناف و امصار و اطراف آن.

اما طولها و عرضها - ملک ایران زمین بموجب شرح ماقبل در واقع بر میان ربع مسکونست مایل بغرب، چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقیست و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارمست و اندکی از اقلیمهای دویم و پنجم افتاده است، و شرحش برین موجب :

طولش از قونیة روم است و آن را «نول»^۸ طول است تا جیحون بلخ و آنرا «صا»^۹ طولست. مسافت ما بین الطولین که طول ایران زمین باشد^{۱۰} بحسب اصطربلاب^{۱۱} «لدل» باشد که بحساب بطلمیوسی هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی^{۱۲} هفتصد و شصت و یک فرسنگ و تسعی، و بقیاس ابوریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ^{۱۳}. از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ، و از سلطانیه تا قونیة روم سیصد و یک^{۱۴} فرسنگست.

و عرضش از عبادان بصره است و آن را «کطک» عرضست تا باب الابواب تمورقپو و آنرا «مه»^{۱۵} عرضست، مسافت مابین العرضین که عرض ایران زمین باشد^{۱۶} باصطربلابی «یه»^{۱۶} باشد که بحساب بطلمیوسی سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی^{۱۲} سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود، و بقیاس

۱- «ا» : اگنی . ۲- «ر» : الش . ۳- «ا» : پایت . ۴- «ر» : شرب . ۵- «ج» : افریقه ؛

«ا» : افرنقا . ۶- «ج» : دربین . ۷- «ر» : مدیش ؛ «ا» : مدویش . ۸- «ا» : سه مه .

۹- «ا» : قا . ۱۰- «ج» : است . ۱۱- «ا» : لدلو . ۱۲- «ر» : بنانی ؛ «ا» : بنائی .

۱۳- «ا» : افزوده ؛ و بحسب پیمایش طرف (بقدر دو کلمه سفید) فرسنگست . ۱۴- «ا» : سیصد .

۱۵- «ا» : محرم . ۱۶- «ا» : باصطربلابی «بدک» ؛ ج : باصطربلاب ...

ابوریحان^۱ دویست و هفتاد و یک فرسنگ باشد و بحسب پیمایش^۲ طرق از عبادان^۳ تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد^۴ و از سلطانیه تا باب الابواب تمورقپو^۵ صد و یازده فرسنگ باشد^۶. و ساحتش بحسب طول و عرض پیمایش^۲ به اصطرابی «تم» و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است، و لاشك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیارست. اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوار است^۷ و آن در مرتبه اعلاست، اینجا نیز آنچه^۸ مرتبه اعلا دارد، ثبت افتاد. و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است، بر این موجبست که درین جدول نهاده میشود، و اگر چه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعة اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرضش تقریباً سی و هشت درجه، اما چون ازین شرح طول و عرض، غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعة افتاده است، سهولات را از آنچه از حدایران دور بود اجتناب واجب نمود، بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد، و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق^۹.

و اما حدود اقصیها^{۱۰} - ایران زمین را حد شرقی ولایات^{۱۱} سند و کابل و صغانیان و ماوراءالنهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغارست؛ و حد غربی ولایات^{۱۲} اوجات روم^{۱۳} و نیکسار^{۱۴} و سیس شام؛ و حد شمال ولایات^{۱۵} آس و روس و مگیر^{۱۶} و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات^{۱۷} و ایران زمین فلجة اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و

۱- «ا»: ابوریحانی. ۲- دچ: پیمایش. ۳- «ا»: عبادان بصره. ۴- در «ا» جای مقدار مسافت سفید است. ۵- «ج»: قابو. ۶- «ج»: استوا. ۷- «ج»: آنجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است. ۸- جدول در «ا» و «ج» نیست. ۹- «ر»: حدود اقصیها. ۱۰- «ج»: ولایت. ۱۱- دو کلمه اخیر در «ج» نیست. ۱۲- «ا»: یکفور؛ «ر»: یکفور. ۱۳- «ر»: مکس.

- مازندران نیز گویند. و حدّ جنوبی از بیابان نجدست که براه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است^۱ پیوسته است و تا ولایت هند میرسد. و اگر چه از این ولایات^۲ بیرونی بعضی احياناً در تصرف حکام ایران بوده است، و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند، اما چون ازین حدود غرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمودن^۳.
- و اما قبله بلدانها - قبله تمامت ایران زمین مابین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود بر رکن آن موضوعست بر آن سه طرف دیگر شرف دارد، و حدیث نبوی برین معنی دلیلست، قال (صلعم)^۴: «ان الرکن و المقام یا قوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء ابناء^۵ مابین المشرق و المغرب».
- و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است، و لاشک بحسب افق طول و عرض بلدان قبله هر موضع را با دیگر ولایت تفاوتی باشد و ولایات^۶ عراقین و آذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعض^۷ گرجستان و تمامت^۸ کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعض^۹ خراسان را، باید که چون روی بقبله آرند، قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود، و عیّوق را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب را غروب در پیش قبله بود و، در وقت اعتدال ربیعی و خریفی مغرب بر دست راست بود^{۱۰} و مشرق بردست چپ نزدیک بود. و ولایات^{۱۱} ارمن و روم و دیاربکر و ربیعه و بعض^{۱۲} گرجستان را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد. و ولایات^{۱۳} بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفاز و قهستان و بعض^{۱۴} خراسان را میل بجانب غرب^{۱۵} باید کرد تا روی بقبله درست آید. و مکران و هرمز و قیش^{۱۶} و بحرین را

۱- «ج»: است و. ۲- «ج»: ولایت. ۳- «ج»: نمود. ۴- مشکاة المصابیح

ص ۲۱۹. ۵- کلمه در «ر» نیست؛ «ا»: لاضاء اما. ۶- «ج»: ولایت. ۷- «ج»: «ا»:

تمام. ۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ج»: غرب این شرح. ۱۰- «ج»: قیس.

روی بمغرب مطلق باید کرد . و صورت هریک^۱ در جدولی که در ماقبل ذکر رفت
بتخمین روشنست . و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط
مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار
میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است ، و طریق دایره هندی آنکه زمین
را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعاً انحراف و تقعر و علو نباشد ،
و بحیثیتی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود ،
بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند ، پس بر آن زمین به بعدی که خواهند دایره
بکشند و ببلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و
بنش^۲ همواری مقعر^۳ باشد تا آسان بر زمین نشیند ، و آن عمود را بر مرکز دایره نهند
و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتواند^۴ رفت و باید که بعد سر عمود بدایره
هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره
هندی است ، پس بوقت چاشت ظل^۵ عمود را گوش دارند تا چون از بیرون دایره در
اندرون دایره خواهد آمد ، بر خط دایره موضع ملتقای آن ظل^۶ نشان کنند و همچنین
در وقت عصر که ظل^۷ بطرف دیگر ، از اندرون دایره هندی بیرون خواهد رفت ، موضع
ملتقای ظل^۸ بر دایره هندی نشان کنند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و
آن خط را تنصیف کنند و از این منتصف و نقطه^۹ مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه
بجانبین دایره هندی برسد ، این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد . و ازین خط در
آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود ، هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر
آن کشند ، لاشک آن خط بر نقطه^{۱۰} مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و
مغرب بلد مطلوب باشد و ازین^{۱۱} دو خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل
باشد : دو نقطه که بر خط مشرق و مغرب بود ، شرقیش نقطه^{۱۲} مشرق زمان اعتدال
بود ، و غربیش نقطه^{۱۳} مغرب زمان اعتدال بود ؛ و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد

۱ - «ج» : هریک را . ۲ - بجز «ا» : تنش . ۳ - «خ» : متوازی و مقعر ؛ «ر» :

موازی و مقعر ؛ «ج» : موازی و مقعر . ۴ - «ج» : نتوان . ۵ - «ا» : تنصیف . ۶ - «ج» :
و این .

- یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود . و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف ، سمت قبله بر خط مشرق و مغرب بود . و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله روی بمغرب باشد و اگر کمتر بود^۱ روی بمشرق باشد . و درین چهار صورت حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد . اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب درخور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد ، در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد ، سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود ، و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد . و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه بود ، سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد . و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عرضش بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد . و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله ، و جهت سهوات تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد . و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضل^۲ ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و فضل ما بین الطولین در طول جدول و تفاضل^۲ ما بین العرضین در عرض جدول در آرند ، آنچه برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو در جدول انحراف ، سمت قبله باشد از خط نصف النهار ، و آن قدر درجه و دقیقه بود ، پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود ، بمقدار آن انحراف از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوبست از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که رسند^۳ میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند ، آن خط سمت قبله آن موضع باشد ، محراب بر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد ، بقدر انحراف سمت ، از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق
- ۱- «ج» : بمغرب بود ... باشد . ۲- «ج» : تفاضیل . ۳- «ج» : برسند .

- باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد. و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از عرض مکه بیشتر، از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمامست. و جهت معرفت طریق این عمل، تمثیل را، معرفت سمت قبله قزوین یا دمیرو دتا برین قیاس در جمیع بلاد عمل توان کرد: قزوین را طول «فه» و عرض «لو» و مکه را شرفها الله تعالی طول «عز» و عرض «کام»، تفاوت ما بین الطولین «ح» و مابین العرضین «یدک»، تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدیم و تفضیل مابین العرضین از عرض جدول بموضع ملتقاء هر دو بعد بتدقیق^۱ حساب کرده شد «کح لو»^۲ بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد، این مقدار انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب. و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم، سمت قبله قزوین شد، چنانکه در دایره هندی مسطورست و جدول اینست که بر این صفحه^۳ نگاشته شد و الله اعلم بالصواب.

مقصد

۱۵

در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت. و آن بیست بابست هر یک در وصف مملکتی از ممالک ایران^۴.

- و در تمامت ایران زمین قری^۵ شهرست بیرون ولایات مفرد. حقوق دیوانی آن پیش از این فترات، بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است، و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکردند^۶ و جداگانه نوشتندی، بچند نوبت که جامع الحساب ممالک نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغمده الله بغفرانه یکپزار

۱- «ج»: تدقیق. ۲- «ا»: کرمج. ۳- جدول را در صفحه علیحده قرار دادیم.

۴- جمله «از ممالک ایران» از «ر» است: «ا»: از ذکر بلاد ایران زمین و آن بیست بابست هر یک در وصف مملکتی. ۵- کلمه در «ر» نیست و در «ا» بقدر جای سه کلمه سفید مانده است.

۶- «ج»: نمیکرده اند.

و هفتصد و چند تومان بوده است ، و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که ولایات^۱ روی بآبادانی نهاده بوده ، بمبلغ دو هزار و صد^۲ تومان و کسری میرسید ، و اکنون همانا نیمه^۳ آن نباشد ، چه اکثر ولایات از^۴ تحکیمات و تردد لشکرها بر افتاد و دست^۵ از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك^۶ آمده که در هجدهم سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کفر بود ، زیرا که در نوزدهم حضرت رسول (صلعم) بشرف و حی مشرف شد ، جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند ، و بقیاس این زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج^۷ باشد . و در رساله^۸ ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه سلجوقی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند ، که پنجاه هزار تومان و کسری بودی . خرابی و آبادانی جهان ازین قیاس توان کرد ، و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عامی^۹ که در آن زمان رفت ، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارك پذیر نبودی و جهان با آن^{۱۰} حال اول نرفتی که پیش از آن واقعه بود علی الخصوص درین زمانه از کثرت وقوع

حدثان : ۱۵

هر روز که بگذرد خوشا آند^{۱۱} دی

هر سال که نشود خوشا غارت پار ،

ورد خلایق باشد^{۱۲} . حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده مملکت ایران زمین^{۱۳} و سایر بلاد مسلمین را تا ابد الدهر از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگاه دارد و امنی^{۱۴} کامل و رخصی^{۱۵} شامل و عدلی تمام و ثباتی بردوام کرامت کند . بمنّه و جوده وسعة لطفه و کرمه .

۱- «چ» : در ولایت . ۲- «ر» : پانصد . ۳- «چ» «ا» : از این . ۴- «چ» : بر افتاده است دست . ۵- ابن خرداد به ص ۱۵ . ۶- «ر» : زر رایج . ۷- «چ» : عام . ۸- «چ» : بدان . ۹- «چ» : شده . ۱۰- «چ» : ایران زمین مملکت ؛ «ر» : مملکت ایران . ۱۱- «چ» : امانی . ۱۲- «چ» : رخصتی .

باب اول

در ذکر بلاد عراق عرب

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خوانده اند، و چون دل سلطان وجودست، ابتدا بشرح آن اولی بود. و در صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آنرا مقدم داشتن بهترست.^۱ و بحقیقت چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (عم) را دار المملک بوده، و آنجا آسوده، و پانصد و چهل سال مقر خلافت بنی عباس گشته^۲، آنرا تقدیم واجبست:

حدودش تایابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیاربکر پیوسته است. طوایش از تکریت تا عبادان صدویست و پنج فرسنگ، و عرض از عقبه حلوان تا قادیسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ. مساحتش باشد ده هزار فرسنگ^۳ و در عهد خلافت عمر خطّاب (رضع) که عراق عرب را بر مسلمانان وقف فرمود^۴، بمساحت جربان^۵ آن اشارت کرد، بعد از احتیاط به سی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند. و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد، هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز. چنانکه این ده هزار فرسنگ چهارصد بار هزار هزار جریب باشد. اما جهت آنکه این مساحت^۶ ده هزار فرسنگ از^۷ طول و عرض مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد، و این معنی در واقع صورت نبندد چه مالا کلام جانبی^۸ فراختر و جانبی^۹ تنگتر اتفاق افتد^{۱۰} و بیشتر آن دیار خود بیابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن مساحت که در عهد عمر (رضع) کرده اند لاشک بر زمین مزروع و مغروس بوده باشد که آب بر آن مشرف شود، و بدان سبب این تفاوت دارد. و عمر (رضع) بر يك جریب^{۱۱} زمین گندم کار، چهار درهم؛ و بر زمین جو کار، دو درهم؛ و بر نخلستان، هشت درهم،

۱- «ج» : اولیترست. ۲- «نچ» : نسخه پاریس اینجا و بسیاری موارد : رضع. ۳- «ر» :

آل عباس بوده. ۴- جمله اخیر در «ر» نیست. ۵- «ج» : نبود. ۶- «ج» : جریبان.

(جربان، بضم اول، جمع جریب است). ۷- «ج» : آن؛ «ا» ندارد. ۸- «ج» : جانی.

۹- «ج» : افتاد.

و چهل نخل را جریبی شمرده‌اند؛ و بر رز و میوه، شش درهم خراج معین فرمود^۱ و اهل ذمّت را شمار کرد^۲، پانصد هزار آدمی بر آمدند، ایشانرا سه مرتبه معین کرد: اعلی را چهل و هشت درهم؛ اوسط را بیست و چهار درهم، و ادنی را دوازده درهم جزیه معین^۳ کرد، تا سال بسال میدادند. مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دوهزار و صد و سی و سه تومان و کسری باشد. و در عهد حجاج بن یوسف بهر ده بار هزار هزار درهم آمد که سیصد تومان این زمان باشد، تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین^۴ اثر کرد، اگرچه سنّیان عمر را عادل دانند و الا^۵. شیعه ظالم شمرند. و هرچه از آن ترتیب اکنون برقرار است خراج راتب میخوانند، و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملک در سنه خمس و ثلاثین خانی، سیصد و چند^۶ تومان رایج بود، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد، و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر (رضع) مساحت کرده‌اند معمور و مزروع و مغروس بودی، اضعاف این قدر بیش حاصل داشتی، چه اگر همه را جوکار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یک هزار و دویست تومان رایج باشد. و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند، عراق عرب را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است. ولیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه‌ی بوده است که ذبح گاورا مانع بوده‌اند. و شاعری گفته است^۷:

شعر

شکونا الیه خراب السواد ☆ فجرم جهلا لحوم البقر

۲۰ اکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان^۸ نمانده است، چنانکه باب المال بعضی ولایات عراق از نهیب(؟) عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده‌اند، لاشک محصول آن

۱- «چ»: کردد؛ «ر»: کرد. ۲- «چ»: کرده. ۳- «چ»: متعین. ۴- «ر»: چنین. ۵- «الا» زاید می‌نماید. «خ» و «ر» و «ا» تمام جمله را ندارند. ۶- «ا» کلمه را ندارد و بقدر سه کلمه سفید گذاشته است. ۷- ابن خرداد به ص ۱۵؛ یا قوت ج ۳ ص ۱۷۸. ۸- «ر»: ولایت. ۹- «ر»: ولایت.

وقتی تا این زمان چنین باشد. حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصب گرداناد، انّہ علی مایشاء قدیر. و اکنون بشرح ولایات^۱ و بلاد مشغول شویم و اگر چه بنسبت حروف، اوّل حرف «الف» باید نوشت و شهر کوفه از حرف «کاف» و بغداد از حرف «با» است، اما چون کوفه دارالملک و مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) است، و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقرّ خلافت بنی عباس بوده و مشهد امام موسی الکاظم (عم) و امام محمد تقی (عم) بوده^۲ ابتدا بدان هر دو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم، و در تمامت ابواب همین قاعده مقرّ رست که اول دارالملک هر دیار را یاد کنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم:

۱۰ کوفه - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات «عطات»^۳

و عرض از خط استوا «لاله» و از روی اتفاقی چون این طول و عرض بحسب تجنیس عطلت و لاله است لاجرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتماد را نشاید کرد و قضیه ایشان با از اهل بیت رسول (صلعم) شاهد این معنی است، و عرب را مثل بود: «الکوفی لا یوفی». هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده، سعد

ابی وقاص تجدید عمارتش کرد بعهد عمر (رضع)، طالع عمارتش برج دلو بود. و قصبه^۴

هاشمیه در جنب آن. امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانید^۵ و آنرا و کوفه را بارو کشید. دور آن بارو هجده هزار گام است. هوای آنجا گرمتر از بغدادست و شمالش^۶ نیز بیشتر وزد. آبش از نهر ناحیه است که از فرات برگرفته اند، نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر

از دیگر ولایات^۱ میباشد. و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات^۲ حاصل نیکو دارد. و تنوری که آن طوفان در عهد نوح (عم) اوّل از آنجا بر آمد و کلام مجید از آن یاد فرمود^۳ «وَفَارَ التَّنُورُ»^۴ بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجدست، در کنج مابین قبلی و

۱ - «در» «ج»: ولایت. ۲ - جمله اخبردر «ا» نیست. ۳ - «ج»: عطلب. ۴ - «ج»:

رسانیده. ۵ - از شمال مراد بادست. ۶ - ارتفاع = محصول. ۷ - سورة ۱۱ (آیه ۴۲)

۸ - «ر»: و کلام مجید از آن خبر داده است وفار التنور «ج»: و کلام مجید ... شاهد است.

غربی . و چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد ، اثر دست مبارك آن حضرت^۱ در آن ستون پدید شد ، اکنون از بس که مردم از جهت تبرك دست در آن مالیده اند گوی شده است . و حضرت امیرالمؤمنین (رضع) در آنجا چاهی حفر فرمود ، و در همه کوفه بغیر از آن^۲ چاه آب شیرین نمیباشد^۳ و دیگر چاهها را^۴ آب شور و تلخ بود . و بیشتر شهر کوفه اکنون خرابست و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی مغیر گردانیده است . و درو مزارات صحابه بسیارست ، آخرین ایشان عبدالله بن بکر ، و او در سنه ست و ثمانین نماند . و از اکابر علما و مشایخ ، قبر ابو عمرو^۵ ثالث^۶ قراء سبعة^۷ .

و ولایات بسیار از توابع کوفه است ، و حقوق دیوانی آن شهر به تمغا مقررست و درین عهد پاره (؟) بادیه بر شیوه^۸ تمامت دیار عراق عرب باغستان را خراجی مقررست بعضی راتب و بهری حادث میخوانند . و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی بانی^۹ یعنی زراعت فرمایند و خرج دهنده و ثلثی بر زرگر^{۱۰} تصرف نمایند . و این ولایت را درین زمان مقرر دیوانیست^{۱۱} . و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع)^{۱۲} است و آنرا مشهد غروی^{۱۳} خوانند جهت آنکه چون امیرالمؤمنین را در مسجد کوفه زخم رسید ، وصیت فرمود^{۱۴} که بعد از وفات جسد مبارکش را^{۱۵} بر شتری بار کنند و آنرا سر دهند^{۱۶} و مشمر گردانند ، هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند ، و همچنین کردند شتر^{۱۷} آنجا که اکنون مشهدست فرود آمد . و او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر^{۱۸} مبارکش را آشکار نمی یارستند کردن^{۱۹} تا در عهد بنی عباس ، هارون الرشید خلیفه (رضع) در سنه خمس و سبعین و مایه ، در آن حدود

۱- «ا» : دست ایشان . ۲- «۱» : آنجا . ۳- «ا» : نمیدهد . ۴- «ج» : و در دیگر چاهها .
 ۵- ابن خلکان ۵۱۶ هـ - ۶- در «ا» : و (بعد در پنج کلمه سفید است) . ۷- در «ا» : و از آن ولایتش بر میوه ؟
 «ا» این جمله و جمله بعد را ندارد تا کلمه مقررست ۸- «نچ» : تانی ، مافی ، ثانی ؛ «ر» : مانی .
 ۹- «ج» «ا» : بزرگ . ۱۰- «ج» : مقرر بدیوان است . ۱۱- «ر» همه جا : علیه السلام .
 ۱۲- «نچ» : غنوی ، عروی ، عربی ، غرفی . ۱۳- «ج» : کرد . ۱۴- «ا» : کالبدش .
 ۱۵- دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۱۶- «ج» : آن شتر بر . ۱۷- «ا» : گور او را .
 ۱۸- «ا» : نمی توانستند کرد .

شکار میکرد، نخچیری از بیم او پناه بآن زمین برد. او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین نرفت^۱ و از آن زمین شکوهی در دل او آمد، از اهل آن حدود پرسش نمود، بقبر^۲ حضرت امیرالمؤمنین (رضع) خبر دادند. امر کرد زمین را کاویدند، حضرت را خفته و زخم رسیده یافتند، گور^۳ او را ظاهر کردند و مردم بر آنجا مجاور شدند. بعد از صد و نود^۴ و چند سال عضدالدوله فنا خسرو دیلمی در سنه^۵ ست و ستین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت، چنانکه اکنون هست. و آن مقام شهرچه شد، دورش دو هزار و پانصد گام است. و غازان خان در آنجا دارالسیاده و خانقاه ساخت. در رساله سلطان ملکشاه سلجوقی آمده است^۶ که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید، چنانکه نیمی از زمین برخاسته بود^۷ و نیمی افتاده. از حال آن منار^۸ پرسید، گفتند که حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) اینجا میگذشت این منار بتواضع جهت او^۹ کج شد، حضرت امیرالمؤمنین اشارت کرد که بایست، همچنین بماند. و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) ست آنرا مشهد حایری خوانند، جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعهد متوکل خلیفه آب درو بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمین گور^{۱۰} خشک ماند. عمارت آن مشهد نیز عضدالدوله فنا خسرو دیلمی ساخت، و آن موضع نیز شهرچه شده است، که دورش دو هزار و چهارصد گام است. و بر ظاهر آن قبر هجدهم جد^{۱۱} م حرّ ریاحی^{۱۲} است و اوّل کسی که جان را جهت امیرالمؤمنین حسین فدا کرد و در آن جنگ شهید شد اوست، از طرف یزید علیه الالعنة. و از رسول (صلعم) مرویست که «من زارالحسین ليلة النية غفر الله له السنة». و «شب نية» گفته شد که غرّه شهر رجب است. و بطرف^{۱۳} شمالی بر چهار فرسنگی بنزدیک ديه پير ملاحه^{۱۴} مشهد ذوالکفل پیغمبرست^{۱۵} و بنی اسرائیل گور او را، چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند، زیارت کردند.

۱ - «ا» «ر» : نمیرفت. ۲ - «ا» : قبر. ۳ - «ا» : مقبره. ۴ - «ر» : «ا» : هشتاد.

۵ - «ا» : نیف. ۶ - «ج» : سلطان ملکشاه سلجوقی در رساله آورده است. ۷ - کلمه از «ا»

است. ۸ - «ج» : بجهت تواضع. ۹ - «ا» : زمینی که ضریح حضرتست. ۱۰ - کلمه در «ا»

نیست. ۱۱ - طبری ج ۲ ص ۳۵۰. ۱۲ - «ا» : بر طرف. ۱۳ - «ر» «خ» : سر ملاحه.

۱۴ - باقوت ج ۱ ص ۵۹۴.

اولجايتو سلطان مغول تولیت آن مشهد را از بنی اسرائیل باز گرفت و بمسلمانان داد ، و آنجا مسجد و منبر ساخت . و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر (عم) است و مشهد حذیفه ابن الیمان است ^۱ مصاحب ^۲ رسول (صلعم) .

بغداد - از اقلیم سیم است و اُمّ البلاد عراق عرب و شهر اسلامی ^۳ است و بر طرف دجله افتاده است . طولش از جزایر خالدات «عز» ^۴ و عرض از خط استوا «لج» . در زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود ، شاپور ذوالاكتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی سابط نام از توابع نهر روان . و کسری انوشروان خفف الله عنه ^۵ بر صحرای آن دیه باغی ساخته بود ، و باغ داد نام کرده ، بغداد اسم علم آن شد . و عرب آنرا مدینة السلام خوانند و عجم زورا گویند ، ^۶ امیر المؤمنین المنصور بالله ابو جعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (رضعهم) که دوّم خلیفه عباسی بود و به ابودوانیق مشهور ، در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد . و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخت ^۷ طالع آغاز عمارت آن برج قوس . پسرش ^۸ المهدی بالله محمد بن عبدالله (رضع) دارالخلافة با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد ، و چون نوبت خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبه یی رسانید که طوالتش چهار فرسنگ ^۹ و عرض يك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود . و در عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید (رضعهما) جهت آنکه او را غلامان بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزحمت بودند ^{۱۰} دارالخلافة بسامره بردند ، و آنجا عمارات ^{۱۱} عالیہ ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه : واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دارالخلافة داشتند ^{۱۲} تا ^{۱۳} المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحة بن المتوکل علی الله که شانزدهم خلیفه بود دارالخلافة با بغداد ^{۱۴} آورد و بعد از او تمامت خلفا متابعت او کردند و دارالخلافة آنجا داشتند ، و پسرش

۱ - نووی ص ۱۹۹ ۲ - «ا» : صاحب . ۳ - «خ» : شهر اسلام ؛ «ر» : شهری اسلامی .

۴ - «ا» : ف . ۵ - «ا» : عادل . ۶ - «ا» : مدینة السلام و عجم ... گفته اند . ۷ - «ج» :

ساخته . ۸ - «ا» : افزوده : امیر المؤمنین . ۹ - «ا» : در . ۱۰ - «ا» : میرسیدند .

۱۱ - «ج» : عمارت . ۱۲ - «ج» : آنجا داشتند . ۱۳ - «ج» : باز ببغداد .

المكتفی بالله^۱ علی بن المعتض دارالشاطیئة^۲ و جامع طرف شرقی ساخت . و چون خلافت بمستظهر^۳ بالله احمد بن المتقدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت . دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد : باب طریق خراسان و باب خلیج^۴ و باب الحلبه^۵ و باب السوق السلطان و محلیست^۶ بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند باروی او^۷ دوازده هزار گام دور دارد^۸ و اکثر عمارت شهر از آجرست ، و آب و هوایی^۹ درست دارد و بگرمی و نرمی مایلست ، و شمالش گشوده ، و غریب و شهری را سازگار بود و بامزاج زنان موافقت از مردان باشد^{۱۰} و اکثر اوقات در آنجا از زانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد ، و در آن وقت نیز نایافت کلی نبود ، اما گران باشد . میوه های آن هر چه گرمسیری باشد بسیار و نیکوست چون خرما ی مختوم و خستاوی^{۱۱} و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست ، اما آنچه سردسیری باشد سخت نیک^{۱۲} نمی آید . پنبه و غله بود و دیگر حبوبات بغایت نیکومی آید ، چنانکه در اغلب اوقات يك من تخم بیست من ریع میدهد . و از نیکویی^{۱۳} نشوونما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دوسه باع دورستونش میباشد ، و درخت خروع^{۱۴} چنان میگردد که مردی بر شاخش می نشیند و نمی شکند ، و شکار گاههای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار . و زمین هموار و علف خوارهاش سازگار بود و غله آن ملک را از قوت نشوونما تانچرانند^{۱۵} ریع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیک فربه باشند . آب دجله بر میان شهر میگردد و از فرات ، نهر عیسی^{۱۶} هم در شهر بدجله میپوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

- ۱- «ا» : و بعد ازو بالله (کذا) . ۲- «نج» : النشاطیه ، الشیاطیبه ، السلطنه : الشاطیبه ، الشاطیه ، السلطنه ؛ «ر» : الشاطیه . ۳- «ا» : بامیر المؤمنین المستظهر . ۴- «ج» : باب خراسان . ۵- «نج» : ... الحلج ، الخلع ، الحلج ، الخلع ، الخلع ؛ «ر» : ... الحلج ؛ «ا» : الخلع . ۶- «ا» : الحلبه ؛ «دخ» : حلبه . ۷- «ا» : (بقدر سه کلمه سفید) محله است . ۸- «ا» : بارو ؛ «ج» : بارو او ؛ «ج» : کام است . ۹- «ج» : هوا او . ۱۰- «ج» : زنان سازگار تربود و موافقت از مردان . ۱۱- «ج» : خستوی . ۱۲- «ر» : پرنیکو . ۱۳- «ج» : ازین گونه . ۱۴- «نج» : یا ضروع ؛ «ا» : افزوده ؛ بید انجیر . ۱۵- «ج» : بخوراند . ۱۶- «نج» : عیسی بن مریم .

آب نهر وان با هر دومی پیوندد و به واسطه میرسد. و آب شط از کثرت زورقها تماشا
کنان را: ^۱
مصرع

«چو در شب ز انجم ره کهکشان»

نماید، و عظیم خوش در نظر آید، اما بحقیقت آن خوشی بتهلکه غرق شدن
نمی‌ارزد. ۵

آب چاهش تلخ و شور باشد و کما بیش پائزده گز فرو رود، و بجهت
ریختن و جامه شستن بکار دارند.

مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم باشند^۲، اما کسالت بر طبیعت
ایشان غالب باشد^۳ و پیوسته روزگار خود را بذوق مستغرق دارند اغنیاء را غایت تنعم^۴ باسانی
میسر گردد و هر چه از اسباب تنعم طلبند می‌توان کرد، و فقرا را بفلسی چند ۱۰

قناعت نمودن کفاف حاصل^۵ بود و اکثر مردم ایشان ضخیم الجثه باشند، و ضخامت
جثه ایشان بمرتبه‌یی که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خبازی را که در بازار

نظامیه نشستی وزن کردند، هفت صد و چهل^۶ رطل بغدادی بود. زبان ایشان عربی
مغیرست. و چون آن شهر مصر جامعست، از مسلمانان اهل^۷ تمامت مذاهب در آنجا
بسیارند، اما غلو^۸ اهل سنت و شافعیه راست و کثرت^۹ حنابله را. و از اقوام دیگر ۱۵

ادیان هم اعداد بیشمارند. و درو مدارس و خانقاهات^{۱۰} بسیارست، منها نظامیه که
ام^{۱۱} المدارس است و مستنصریه که خوشترین عمارات آنجا است. گویند^{۱۱} از خواص
بغدادست که تا غایت هیچ خلیفه و حاکم را آنجا وفات نرسیده. بر ظاهر او^{۱۲} مشاهد و

مزارات^{۱۳} متبر^{۱۴} که بسیارست، بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده
او حضرت امام محمد تقی^{۱۵} الجواد (رضعهما) است و آن موضع اکنون شهرچه بیست
دور شش^{۱۶} هزار^{۱۷} گام بود. و مزارات ائمه و مشایخ و اولیاء مثل امام^{۱۸} احمد

حنبل (رضع) و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی و شبلی

۱- «ج»: تماشای کنان را خوش آید. ۲- «ج»: باشد. ۳- «ا»: بود. ۴- «ج»: میگذرانند.

۵- «ج»: «ا»: «خ»: تنعم کردن. ۶- کلمه در «ر» نیست. ۷- «ا»: چند.

۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ج»: قوت. ۱۰- «ر»: خوانق؛ «ج»: خانقاه.

۱۱- «ج»: عمارت... گویند که ۱۲- «ج»: آن. ۱۳- کلمه در «ا» نیست.

و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابو محمد مرتعش و ابو الحسن حسین
حصیری^۲ و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب امام شافعی^۳ (رضع) و دیگر علماء
و مشایخ رحمهم الله. و بر^۴ جانب شرقی مشهد امام اعظم^۵ ابو حنیفه، و در صافه که
شهرچه بوده، مزارات خلفای بنی عباس (رضعهم)، و در شهر مزار شیخ شهاب الدین
سهروردی و عبد القادر گیلانی^۶، و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم
و شیخ سکران و دیگر مشاهدست که شرح تمامت تطویل^۷ دارد.

و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت برین موجبست: انبار، یازده
فرسنگ؛ بصره، هفتاد فرسنگ^۸؛ بعقوبه، هشت فرسنگ؛ تکریت، سی و دو فرسنگ؛
نهر و ان، پنج فرسنگ؛ نعمانیه، هشت فرسنگ؛ حله^۹، هجده فرسنگ؛ حدیثه، پنجاه
و هشت فرسنگ؛ حلوان، سی و پنج فرسنگ؛ سامره، بیست و دو فرسنگ؛^{۱۰} کوفه،
بیست و چهار فرسنگ؛ مداین، شش فرسنگ؛ جبل^{۱۱}، ده فرسنگ؛ واسط، چهل
فرسنگ^{۱۲}. و درین وقت محصول دیوانی آنجا بتمغا مقررست و تقریباً هشتاد تومان
میباشد. و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهرست افرچه و مقاطعات گویند^{۱۳} و دیگر
اعمال هر يك متعاقب خواهد آمد^{۱۴}. و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم
بسیارست از آنچه بر خاطرست شمه‌یی ثبت می‌رود. و منها قول اثیرالدین الاومانی^{۱۵}:

شعر

گر تو خواهی که جهان جمله یکجایی

وان جهانرا همه در عیش مهنه^{۱۶} بینی

- ۱- «ج»: ابن ۲۰- «ج»: ابو الحسن حصری؛ «ر»: «خ»: ابو الحسن خضری. ۳- کلمه از «ا» است.
۴- «ج»: در. ۵- کلمه در «ا» نیست. ۶- «ا»: جیلی. ۷- «ج»: تطویلی. ۸- در
۲۰ «ا» جای دو کلمه سفیدست. ۹- «ا» عبارت بین تکریت و حله را ندارد. ۱۰- «ا» افزوده: عانه
(جای دو کلمه سفید). ۱۱- «ا»: وانه و جبل. ۱۲- «ا» بجای دوشهر اخیر و مسافت آن دودارد:
نهر و ان پنج فرسنگ. نیل (سفید) نعمانیه (سفید) هیت (سفید). ۱۳- «نچ»: افرچه و مقاطعات؛ «ر»:
افرچه...؛ «خ»: افرچه مقاطعات؛ «ه»: افرچه... (شاید اوارچه...). ۱۴- «ا»
افزوده: حقوق دیوانیش (سفید) باشد. ۱۵- «نچ» دولتشاه ص ۱۷۲. ۱۶- «ج»: مهنه.

همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد

وانگهش همچو فلك گرد بر آ تا^۱ بینی .

و این قصیده مطو^۲ است . و منها^۳ قول الانوری :

شعر

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر

کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور .

۵

این قصیده نیز^۳ مطو^۳ است . و در عرب گفته اند :

شعر

بغداد دار لاهل المال طيبة ☆ وللمفالس^۴ دار الضنك والضيق

و من گفته ام :

رباعی^۵

بغداد خوشست لیکن از بهر کسی ☆ کورا بمراد دل بود دست رسی

با همنفسی بسر به-رد عمر عزیز ☆ ضایع نگذارد از جوانی نفسی

۱۰

اگر چه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر قناعت کرد .

انبار^۶ - از اقلیم سیم است^۷ بر کنار آب^۸ فرات بجانب مشرق افتاده است . لهر اسف

کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود ، بدین

سبب انبار گویند^۹ . شاپور ذوالاكتاف تجدید عمارت آن کرد ، و سفاح خلیفه اول

۱۵

بنی عباس^{۱۰} در آنجا عمارات^{۱۱} عالی کرد و دارالملک ساخت . و دور باروش پنج هزار

گامست . و آب و هوا و محصول و خوی و طبع مردم او مانند بغداد است ، حقوق

دیوانیش^{۱۲} يك تومان میباشد و داخل تمغای شهر بغداد است^{۱۳} .

بابل - از اقلیم سیم است ، و از مداین سبعة عراق است ، و بر کنار فرات بجانب

شرقی افتاده است ، قینان بن انوش^{۱۴} بن شیش بن آدم (عم) ساخت . طهمورث دیوبند

۲۰

۱ - «ج» : ترا یا . ۲ - «ج» : و از . ۳ - «ج» : نیز قصیده . ۴ - «ج» : للمفالس

۵ - «ج» : شعر . ۶ - عبارت بعد از شعر در «ا» نیست و فقط کلمه ابله بمرکب سرخ

افزوده شده و پس از آن بقدر سه کلمه سفید مانده است ؛ «ر» از اینجا تا آغاز شرح بصره

را ندارد . ۷ - «ج» : سیم . ۸ - کلمه در «ا» نیست . ۹ - «ا» : آنرا انبار خوانند .

۱۰ - «ج» : عبارت . ۱۱ - «ج» : دیوانش . ۱۲ - عبارت اخیر (حقوق ...) در «ا» نیست .

- پیشدادی تجدید عمارتش کرد، و شهری سخت بزرگ و دارالملک نمرود و ضحاک علونی^۱ بوده است و ضحاک در آنجا قلعه‌یی ساخته بود، آنرا گنگ دز گفتندی، اکنون از آن^۲ تلی مانده. و در آن شهر جادوان بسیار بوده‌اند. و بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دارالملک داشته‌اند و بعد از آنکه خراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد، اکنون باز خرابست، و از توابع شهر حله است. و بر سر^۳ تلی که قلعه آن شهر بوده است چاهی عمیقست، و در عجایب المخلوقات^۴ گوید: هاروت و ماروت در آنجا محبوسند، و در دیگر کتب آمده که در چاه گوگرد بکوه دماوند محبوس‌اند. برازالروز^۵ حقوق دیوانیش دو تومانست و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقررست^۶.
- بصره - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی^۷. طوالتش از جزایر خالدات «عد»^۸ و عرض از خط استوا «ل». امیر المؤمنین عمر خطاب^۹ (رضع) ساخت در سنه خمس عشر هجری^{۱۰} و معمار در آن عتبه بن غزوآن بود. مسجد جامع آن عبدالله بن عامر از خشت خام ساخته بود، زیاد بن ابیه باجر کرد، و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) آنرا بزرگ گردانید. مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارک خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت^{۱۱} کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد، گویند هر جامع که بزرگتر^{۱۲} از آن ساخته‌اند بتمام معمور نمی‌ماند^{۱۳} و هر چند جهد در عمارتش کنند يك جانبش خراب میشود^{۱۴} و شاهد این معنی^{۱۵} مسجد جامع جدید شیرازست که پیوسته يك طرفش خراب میباشد^{۱۶} و در مسجد بصره مناریست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد^{۱۷} که: جنبان شو، یا ساکن باش چنان گردد و این معنی اگرچه عقل‌پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر المؤمنین

- ۱ - «خ»، «ا» : علوانی ؛ «ه» : حلوانی ؛ «نج» : طبری ۱ ص ۲۰۲ : ابن علوان .
 ۲ - «ج» : اکنون . ۳ - «ا» : حله شده بر . ۴ - قزوینی ج ۲ ص ۲۰۲ ۵ - در «ا» در دنبال کلمه بقدر جای سه کلمه سفید مانده است . ۶ - جمله اخیر (و اقلیم ...) در «ا» نیست . ۷ - «ج» : شهر اسلامی است . ۸ - «ا» : قد ؛ «ر» : فدح . ۹ - کلمه در «ا» نیست . ۱۰ - «ا» : افزوده : بطالع . ۱۱ - «ج» : گویند که ... از آن بزرگتر . ۱۲ - «ج» : نمی‌باشند ؛ «ا» : نمیشد . ۱۳ - «ا» : هر چند جهد کنند عمارتش خراب میگردد . ۱۴ - «ا» : تقریر . ۱۵ - «خ» : است ؛ «ر» : میشود . ۱۶ - «ا» : گویند چون ... روند ... دهند .

علی^۱ (رضع) را عقل در آن^۲ مدخل ندارد. و در آنجا مزار طلحه و زبیر (رضعهما) است، و آنرا شهرت و^۳ شکوه تمامست و مزارات صحابه بسیار^۴ است، آخرین ایشان انس بن مالک و او درسنة احدی و تسعین نماند. و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر^۵ و سفیان ثوری و ابوداود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیر هم بیشمارست. هوای آن شهر روز بغایت گرمست، اما شب بنسبت خوشتر بود. آب چاهش شورست اما از شط العرب جوی خوش آنجا برده اند^۶ آنرا نهر ابله خوانند، قرب چهار فرسنگ طول دارد. و ملک بصره باغستان بیشمار دارد و زمین باغستان بلندست، و آب شط العرب در گو، اما بوقت مد دریا، همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مستقی^۷ کند. طول آن باغستان قریب سی^۸ فرسنگ در عرض دو فرسنگ، و در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و تزهی^۹ آن مقام از مشاهیر جهانست و خرماهای خوب دارد^{۱۰} و خرمای آنجا تا هند و چین و ماچین میبرند. اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری^{۱۱} و زبانشان عربی مغیرست و پارسی^{۱۲} نیز گویند. ولایات بسیار از توابع آنجاست، و معظم آن بلاس و زکیه و میسان که مهبط ابلیس علیه اللعنة شد، و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید عمارتش کرد، و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی گفته اند: مصراع «لیس قرية وراء عبادان». طول عبادان از جزایر خالدات «قدک»^{۱۳} و عرض از خط استوا «کطک»^{۱۴} و در^{۱۵} فضیلت عبادان احادیث بسیار واردست، او را از ثغور شمارند که سرحد مسلمان نیست با کفار هند. حقوق دیوانی بصره و ولایتش چنانکه^{۱۶} درین عهد پیش از این فترات بود^{۱۷} (؟) چهل و چهار تومان و یک هزار دینار رایج بود.

۱- «ا»: کرامات خاصه از آن مرتضی. ۲- کلمه در «ا» نیست. ۳- «ا» افزوده: و هیبت. ۴- «ا»: صحابه عظام بیشمارست. ۵- «ا»: معتبر. ۶- «ج»: روانست. ۷- «ا»: سقی. ۸- «د»: شش. ۹- «ج»: تزهی؛ «د»: نزّهت. ۱۰- «ا» افزوده: چون (و جای سه کلمه سفیدست). ۱۱- «ج»: فارسی. ۱۲- «ا»: مدک. ۱۳- «د»: کطکب؛ «ا»: کظکب. ۱۴- «ج»: «د» ندارد. ۱۵- «ج»: حدیث. ۱۶- «ج»: ولایات چنانچه. ۱۷- «ج»: بود.

بند نیجین^۱ - در دفاتر دیوانی آنرا «لحف» می نویسند و در تلفظ بندیان^۲ میخوانند. شهر کی کوچکست و بآب و هوا و محصولات مقابل^۳ بیات^۴. حقوق دیوانیش^۵ هفت تومان و شش هزار دینارست.

بیات^۴ - قصبه ییست و بادرایا و باکسایا^۶ دو قصبه دیگرست و با چند موضع از توابع بیات^۴ است، و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عربست.^۵ و در بیات^۴ آب روان نیز تلخست، اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی بیات^۴ است خوش طعم بود. و حقوق دیوانی آن^۷ چهار تومان و شش هزار دینار رایجست. و در بادرایا قصب بسیارست.

تکریت^۸ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عزک» و عرض از خط استوا «لدل» بر کنار دجله افتاده است، بجانب غربی. شهری وسط بوده است^{۱۰} دورش شش هزار و یک صد گام^۹ و قلعه محکم دارد، هم بر کنار دجله. هوایش درستست. از میوه هاش خربزه^{۱۰} نیکو باشد. گویند که در یک سال سه نوبت زرع کنند. تل عرقوف^{۱۱} - کی کاوس ساخت^{۱۲} بعضی او را نمرو د شمارند، آنرا بسبب آن ساخت که چون ابراهیم (عم) را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت و او را اختیار کرد. حدیثه - از اقلیم چهارمست و بآب و هوا و محصول مقابل تکریت.^{۱۵} حربی - شهری وسطست و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجهزار و یک صد دینارست.

حله - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی. طولش از جزایر خالدات «عظم» و عرض

- ۱- «نج» : بندیان، بندیان؛ «د» : بندین؛ «ا» : بندیان. ۲- «نج» : بندیان، وندیان.
- ۳- «ا» : هفت کلمه اخیر را ندارد. ۴- «ا» : مدینان؛ «خ» : مدینان؛ «ا» : مدینان.
- ۵- کذا در همه نسخ و ظاهراً : بیان (معجم البلدان) ۵- «ج» : دیوانش؛ «خ» : دیوانی او.
- ۶- «ا» : بادرای و باکسای. ۷- «ا» : عمل. ۸- جای کلمه در «ا» سفیدست. ۹- «ج» : کام است. ۱۰- «خ» : خربزه آن؛ «ج» : خربزه اش. ۱۱- «نج» : یا عرقوب؛ «خ» : عرقون.
- ۱۲- قبل از کلمه در «ا» مقدار یک سطر سفیدست. و پس از آن نیز فقط دو کلمه «حدیثه» و «حربی» را با مرکب سرخ و هر یک بفاصله دو سطر سفید دارد تا جمله «حقوق دیوانیش ... حله».

از خط استوا «لان» امیر سیف الدوله صدقه منصور بن دیس اسدی ساخت، بزمان قایم خلیفه، در سنه ست و ثلاثین و اربعه مایه^۱. آب فرات بر میان شهر میگذرد و غلبه شهر بر جانب غربی است^۲ و بطرف شرقی عمارت اندکست و نخلستان بسیار دارد، و بدین سبب هوایش متعفنست اکثر اوقات آنجا^۳ ارزانی باشد. ارتفاعش^۴ مانند بغدادست. اهل آنجا شیعه^۵ اثنی عشری اند، سفید چهره، ضخیم جثه، همچون اهل بغداد. و زبانشان^۶ عربی مغیرست و در کار مذهب بغایت متعصب باشند. و در آنجا مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری (رضع) که در سامره در سنه اربع و ستین و مائتین^۷ غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد. حقوق دیوانی آن شهر^۸ بتمغا مقررست^۹.

۱۰ حلوان - از اقلیم چهارم و از مداین سبعة عراق عرب^{۱۰} است. طولش از جزایر خالدا ت «فب نه» و عرض از خط استوا «لد». قباد بن فیروز ساسانی ساخت، اکنون خرابست و بقدر مختصر مزرعه یی مانده، و درو از مزارات اکابر قبر حمزه، سادس^{۱۱} قرای سبعة است. ولایتش کمابیش سی^{۱۲} پاره قریه است. حقوق دیوانیش^{۱۳} شش هزار و صد دینارست.

۱۵ حیره - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق است. شهری بزرگ بوده است^{۱۴} و بریک فرسنگی کوفه، اکنون خرابست. سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسماء و افواه مشهورست دو کوشک بوده است در آنجا، نعمان بن منذر جهت بهرام گور ساخته، اطلالش برجاست، و عمارتی بس عالی بوده است، و شاعری در حق او گفته^{۱۵}:

۲۰ ۱- «نیچ» در حاشیه سال مذکور در متن را «۴۹۵» (یا قوت ج ۲ ص ۳۲۳) و خلیفه را «المسنظهر» تصحیح کرده است؛ «ا» بجای چهار کلمه اخیر دارد: طالع عمارتش. ۲- «ج»: بود. ۳- کلمه از «ا» است. ۴- «ج»: ارتفاعاتش. ۵- «ج»: زبان؛ «ا»: زبانش. ۶- ظاهراً ۲۶۰ (آغاز غیبت صغری) یا ۳۲۹ (آغاز غیبت کبری). ۷- «ا» افزوده: و (بقدر نصف سطر سفید) بدفتر درآمده و از آن ولایتش (مقدار نیم صفحه سفید) عملست و کمابیش (قدری سفید) پاره دیه (قدری سفید) میشود. ۸- «ا» کلمه را ندارد. ۹- «ا»: لب. ۱۰- «ج»: دیوانش. ۱۱- ابن خردادبه در ص ۱۶۲ این و انقل کرده است. بعض نسخ ابیات دیگری دارند (نیچ).

و بنت مجدها قبائل قحطا * ن و اقوالها بپهرام جور
 و بایوانه الخورنق فیهم * عرفوارسم مکلمهم والسدیر^۱
خالص - ولایت است اما حالا^۲ خراب است بر آب نهروان^۳ اما مرتفع تمامست
 و سی پاره دیه بود^۴ حقوق دیوانیش^۵ هفت تومان و سه هزار دینارست .
خانقین - قصبه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است . آب حلوان بر آنجا
 گذرد و یست^۶ موضع از توابع^۷ آنجا است . حقوق دیوانیش^۸ یک تومان و دو هزار و دو یست
 دینارست .

دجیل - ولایت معتبرست و از دجله آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند .
 قصبه اوانا^۹ شهرستان آنجاست و دیهه های معتبر دارد و قریب صد^{۱۰} پاره دیه باشد و جای
 نیک مرتفعست . انار در اجی آنجا بهتر از دیگر ولایات^{۱۱} بغدادست حقوق دیوانی آن ولایت^{۱۲}
 سه تومان و پنج هزار دینارست .

دقوق^{۱۳} - از اقلیم چهارم است و شهری وسط و آب و هوایی خوشتر از دیگر ولایات
 عراق عرب^{۱۴} و در حوالی آن چاههای نفطست . حقوق دیوانیش^{۱۵} هفت تومان و هشت
 هزار و ششصد دینارست .

دیر عاقول - شهر کیست^{۱۶} در میان واسط و بغداد . هوای^{۱۷} متعفن دارد
 بسبب نخلستان .

رومیه - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق عرب بوده است^{۱۸} . انوشروان
 عادل ساخت^{۱۹} بنزدیک مداین بر شکل انطاکیه ، اکنون خرابست^{۲۰} .

راذان و بین النهرین^{۲۱} - دو ولایت است^{۲۲} بر آب نهروان محصولات نیکو دارد ،

- ۱ - «نج» : دقیق . ۲ - «دج» : ولایت حالا . ۳ - کلمه اخیر در «ا» نیست . ۴ - افزوده :
 (قدری سفید) عمل و (قدری سفید) ده بود مرتفع . ۵ - «ج» : دیوانش . ۶ - «ا» کلمه را ندارد .
 ۷ - «ج» : مواضع . ۸ - «خ» : وان ؛ «ج» : وانه ؛ «ا» : و از متن تصحیح قیاسیست . رجوع
 به معجم البلدان شود . ۹ - «ج» : ولایت . ۱۰ - دنبال عبارت در «ا» نیست . ۱۱ - «نج» :
 دقیق . (۱) ؛ «ا» شرح بعد از کلمه را تا «حقوق ...» ندارد . ۱۲ - «ج» : هوای ... از ولایت ...
 عرب بوده . ۱۳ - «ا» : شهر چه ایست . ۱۴ - «ج» : و هوا ؛ «ا» : دنبال عبارت را ندارد .
 ۱۵ - «ج» : بود . ۱۶ - «ا» : ساخته بود . ۱۷ - «ا» افزوده : و از توابع (کذا) .
 ۱۸ - بعد از کلمه قدری در «ا» سفیدست . ۱۹ - «ا» جمله بعد را تا «حقوق ...» ندارد .

حقوق دیوانیش^۱ پنج تومان است .

زنگیاباد - ولایتست در غربی خانیقین^۲ . حقوق دیوانیش^۱ یک تومان و یک هزار و پانصد دینارست .

سامره - از اقلیم چهارم است ، بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و قرای آن بر جانب غربی است . طولش از جزایر خالدات «عطنج»^۳ و عرض از خط استوا «لده»^۴ در اول شاپور ذو الاکتاف^۵ ساخته بود و چون بنسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا «سرمن رای» خوانده اند . بعد از خرابیش امیرالمؤمنین المعتمد بالله ، محمد بن هارون الرشید (رضعهما) تجدید عمارت آن شهر کرد و دارالملک ساخت و به مرتبه یی رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات و احواش آن بود ، و در عرض یک فرسنگ . و فرمود تا بتوبره اسپان خاک آوردند و تلی ساختند^۶ و آنرا تل المخالی خوانند ، و بر آنجا کوشکی بلند ساخت . و در سامره مسجد جامع^۷ عالی بنا کرد ، و کاسه یی سنگین که^۸ دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز ، یکپاره در میان آن مسجد بنهادند ، آنرا کاسه فرعون خواندندی^۹ ، و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ چنان سنگ نیست . و در آن مسجد مناری ساخت ببلندی صد و هفتاد گز چنانکه ممرش از^{۱۰} بیرون بود و بدین صورت منار پیش از و کس نساخته بود . و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی بن موسی الرضا^{۱۱} (عم) و از آن پسرش امام حسن عسکری (رضعهما) و متوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا^{۱۲} کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارت^{۱۳} نبود و بنام خود جعفریه خواندی ، اما بشومی آنکه قبر امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن

۱ - ج : دیوانش . ۲ - بعد از کلمه قدری در «ا» سفیدست . ۳ «ا» : لح . ۴ - «ا» : لده .

۵ - در «ا» جای دو کلمه اخیر سفیدست . ۶ - «ج» : اسپان او .. آورده تلی ساخته .

۷ - «ج» : جامع . ۸ - «ج» : سنگی که . ۹ - «ج» : خوانند . ۱۰ - «ج» : در . ۱۱ - «ج» :

علی الرضا ؛ «ا» : نواده علی موسی رضا . ۱۲ - کلمه در را نیست . ۱۳ - «ج» : عمارتی .

بر آنجا مانع شد بعد از آن کوشك بشکافتند، چنانکه اثرش بکلی نا چیز شد، اکنون از سامره مختصری معمورست.

صدرین^۱ - ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شود^۲ و آب از فرات میخورد و حقوق دیوانیش^۳ سه تومان است.

طریق خراسان - ولایتی معتبرست و شهرش قصبه بعقوبا، و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند، بمرور زمان بعقوبا شد. بر کنار آب نهروان است و جویی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها^۴ بر آن نهر زراعت میکنند. باغستان و نخلستان^۵ بسیار دارد و نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار صد نارنج بیک درهم میدهند. هوای آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری نخلستان بعفونت مایلست. و شهرهای باجسری^۶ و شهر آبان^۷ که دختری آبان نام از تخم کسری ساخته^۸ و اعمال طابق و مهرود^۹ از توابع آن عملست. و آن اعمال هشتاد^{۱۰} پاره دیه باشد^{۱۱}. حقوق دیوانی آن شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفاتر^{۱۲} مثبت است.

عانه - از اقلیم چهارمست طوایش از جزایر خالادات «عول» و عرض از خط استوا «لد»^{۱۳}، شهری وسطست و شهرستان^{۱۴} بسیار دارد و آب^{۱۵} و هوای حاصل مقابل دجل. عکبرا^{۱۶} - شاپور ذوالاكتاف ساخت. شهر بود^{۱۷}، و اکنون خرابست.

قصر شیرین - از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت هم خوابه اش^{۱۸} شیرین

- ۱- شرح کلمه در «ا» نا «حقوق...» نیست. ۲- «ج» : شد. ۳- «ج» : دیوانش.
- ۴- «ا» : دیههای آن عمل. ۵- «ا» : نخل. ۶- در معجم البلدان : باجسرا ؛ «ا» افزوده : که (قدری سفید) ساخته. ۷- «نج» : شهر بان ؛ «ج» : شهر آبان. ۸- «نج» : کلbian، کله بان، کله بانی ... ؛ «خ» : شهر بان ساخته و شهر بان کله بانی بوده از تخم کسری.
- ۹- یا قوت ج ۱ ص ۸۱۳ و ج ۲ ص ۸۶ و ج ۴ ص ۷۰۰ ؛ «ا» : طابت و مهرود.
- ۱۰- کلمه در «ا» نیست. ۱۱- «خ» : است. ۱۲- «ج» : در دفتر. ۱۳- «ج» : لده ؛ «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۴- «خ» : ولایات. ۱۵- «ج» : آب. ۱۶- «نج» : عسکره، عکره، عسکریه، عکیره. یا قوت ج ۲ ص ۶۷۵؛ عسکر المعتمصم. ۱۷- «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۸- «ج» : منکوهه اش ؛ «ا» : منکوحه اش. متن از «نج» است.

و آن قلعه‌یی بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ . دورش دو هزار گام باشد^۱ و در غربی آن قلعه جهت خسرو پروز باجگاهی^۲ ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده ، و از آن رباط اندکی معمورست . آب حلوان^۳ بر آنجا میگذرد و هوایی عظیم بد دارد ، و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید . جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته اند که بر بلند است تا آب روان بر باجگاه باشد و ممکن که خیاک شیر در آن جوی افکنده باشند تا بباجگاه^۴ و قلعه برده ، اما آنجا^۵ که فم جوی است زهر گیاه است و^۶ چراگاه گله نیست^۷ .

قادیسیه^۸ - شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و اکنون خرابست .

قوسان^۹ - شهری وسط است و قرب صد پاره دیه از توابع آن حقوق دیوانیش

نه تومان و چهار هزار دینارست .

محوّل - شهر چه بیست بر دو فرسنگی^{۱۰} بغداد ، بجانب غربی ، بر طرف نهر عیسی

افتاده ، باغستانش بباغات بغداد پیوسته و درو خلفا عمارات خوب ساخته اند و سرا^{۱۱} و کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند ، جهت آنکه در میان باغستانست درو پشه بسیار میبود^{۱۲} ، بافسون پشه را بسته اند ، چنانکه در آن عمارت يك پشه^{۱۳}

نمیباشد . حقوق دیوانی محوّل داخل عمل نهر عیسی است .

مداین - ^{۱۴} از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات «فب» و عرض از خط استوا

«لحنا»^{۱۵} طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و گرد آباد خواند . و جمشید با تمام رسانید و طیسفون گفت . معظمترین مداین سبعة عراق بوده است ، و بدین سبب او را مداین گفته اند و شش شهر دیگر : قادیسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهر و آن بوده است

۱- «ج» : است . ۲- «ا» «دخ» «نچ» : تاجگاهی . ۳- «ج» : از . ۴- «ا» : بیاج . ۵- «ا» :

آنچ . ۶- «ج» : جوی است زیرا که زهر گیاست . ۷- «نچ» : برای اطلاع اختلاف نسخ به قزوینی

ج ۲ ص ۲۹۶ نگاه کنید . ۸- کلمه و شرح آن در «ا» نیست . ۹- نچ : یا قوران . بیا قوت

ج ۴ ص ۲۰۰ نیز بنگرید . (اما هر دو مشکوکست) ؛ «ا» بعد از کلمه قسمتی از شرح را تا

«حقوق» ندارد . ۱۰- «ج» : فرسنگ . ۱۱- «ج» : و بر سر او . ۱۲- «ا» : بود .

۱۳- کلمه در «ج» نیست ؛ «ا» : در آن يك عمارت . ۱۴- از آغاز شرح «بند نیجین»

(ص ۴۱) تا اینجا از نسخه «ر» ساقطست . ۱۵- «ا» : لح ما .

و هر هفت شهر اکنون خرابست . و جمشید پیشدادی در مداین بر دجله از سنگ و آجر قنطریه‌یی ساخته بود ، و اسکندر رومی گفت که اثری عظیمست ملوک فرس را و آنرا خراب کرد . اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملک ساخت خواست پول^۱ نیز همچنان ببندد دستش نداد ، از زنجیر جبری بست . و بعد از و اغلب اکاسره آنرا دارالملک ساختند ، شاپور ذوالاکتاف در آن شهر عمارات^۲ کرد و انوشروان عادل در وایوان کسری ساخت ، و آن سرایی بوده است از گچ و آجر و از آن عالتر عمارت آجری کس نکرده بود . بحتری در وصف آن گفته^۳ : شعر

و کان الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب اردن جلس

مشمخر تعلو له شرفات رفعت فی رؤوس رضوی و قدس

لیس یدری اصنع انس لجن سکنوه ، ام صنع جن لانس

صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه‌یی بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو^۴ شصت و پنج گز . و در اطراف این سرای سراچه‌ها و عمارات فراوان که در خور آن باشد ، و در نیکو کاری بانیش و استحکام آن عمارات گفته اند :

بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

۱۵

خراب می نکند بارگاه کسری را .

ابودوانیق خلیفه بوقت آنکه^۵ شهر بغداد میساخت ، خواست که آن ایوانرا^۶ خراب گرداند ، و بدان آلات^۷ بغداد را بسازد ، و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد . وزیر ، خلیفه را مانع شد و گفت : بروز گارها باز گویند که پادشاهی خواست شهری^۸ بسازد ، تا دیگری^۹ خراب نکرد شهر خود نتوانست ساخت^{۱۰} . خلیفه مسموع^{۱۱} نداشت گفت : هنوز ترا دل بکسری میکشد و نمیخواهی که آثار گبران ناچیز شود ،

۱- «ج» : قول ... بسازد و ... نداد و از زنجیر جسر ؛ «ا» : قول نیز چنان ... جسر .

۲- «ج» : عمارت . ۳- ابن خرداد به ص ۱۶۲ ۴- کلمه در «ج» نیست .

۵- «ج» : که . ۶- «ا» : که آنرا . ۷- «ج» : آلات . ۸- «ج» : که شهر . ۹- «ا» :

تا شهر دیگری . ۱۰- «ا» کلمه را ندارد .

و در خرابی شروع نمود دید آلات^۱ که از آن حاصل میشود بخرج مخرب و اجرت نقل آن و فانی میکند، خواست ترك گیرد، وزیرش مانع شد و گفت: الشروع ملزم، چون در خرابی شروع رفت^۲ بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی بساخت و دیگری خراب نتوانست^۳ کرد. اما طاق ایوان که در شب ولادت حضرت رسول (صلعم) بمعجزه او شکسته شده بگذار که آن اثری عظیمست و شاهدهی عدل بر نبوت پیغمبر^۴ محمد مصطفی صلی الله علیه، تا آن طاق برجا بود آن معجزه از دیده ها پنهان نگردد، و نیز^۵ همگنانرا معلوم شود که آنک از خانه یی که چون^۶ در آنجا پپای بایستادی سرش بسقف رسیدی بیرون آید و خاندان کسی را که چنین^۷ عمارات کرد براندازد^۸ کارش خدایی بود نه هوایی. اکنون شهرمداین خرابست، بر طرف غربی قصبه مانده است، و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی که محاذی ایوان کسری است، هیچ عمارت^۹ نیست. در آن زمین آب چاه مانند بغداد تلخ و شورست اما^{۱۰} از کرامات سلمان گویند که چون او را وفات رسید و غسلش میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز جای^{۱۱} خود رفت اما هم چنان شیرین مانده است. و در آن حدود^{۱۲} جز آن يك چاه آب شیرین نمیدهد.

معبادیه^{۱۳} - از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا^{۱۴} در آن زمین آسوده اند^{۱۵}.

نهر عیسی - عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه^{۱۶} بود از فرات ببرید و بدان دیهها و مزارع ساخت، و آن هفتاد^{۱۷} پاره دیه باشد

۱- «ج»: آلت. ۲- «ج»: کردی. ۳- «ج»: نتوانست خراب. ۴- «ج»: عمزاده ات؛ «ا»: عمزاده ات علیه السلام و چهار کلمه بعد را ندارد. ۵- «ج»: نبود و نیز؛ «ا»: نگردد و نیز آنکه. ۶- «ج»: که آن کسی که او آن خانه کرد چون. ۷- «ج»: چنین کس را که این. ۸- «ج»: اندازد و. ۹- «ج»: عمارتی. ۱۰- «ج»: و. ۱۱- «ج»: آب بجای. ۱۲- کلمه در «ا» نیست. ۱۳- از اینجا تا باب دوم از «ر» ساقطست؛ «خ»: بمعبادیه؛ «ا»: (معمدی؟). ۱۴- «ج»: او در بغداد مرده است به سفینه الاولیاء شماره ۳۱۳ بنگرید. ۱۵- «ج»: مدفونند. ۱۶- کلمه در «ا» نیست.

و مرتفع تمام ولایات^۱ مستنصری^۲ و شرب دیهها^۱ که محاذی بغداد است از توابع نهر عیسی است. حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع^۳ هشتاد و هفت تومان و شش هزار و پانصد و پنج دینار مقرر است.

نهر ملك - بعضی گویند که سلیمان بن داود (عم) حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی، و برخی گویند اسکندر رومی، و اصح آنکه شاپور بن اشك بن دارا که او را شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیهها ساخت. و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام. حقوق دیوانی^۴ آنجا پنج تومان بوده است.

نهر وان - شهری^۵ بزرگست و از مداین سبعة عراق عرب^۶ است از اقلیم سیم بر کنار آب، تامره^۷ افتاده است. و آن آب را آنجا آب^۸ نهر وان خوانند و آن شهر اکنون بکلی^۹ خرابست. و آن زمین از حساب جلولا^{۱۰} و توابع بعقوبا باشد.

نعمانیه - قصبه ییست میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد.

نیل - ولایتیست^{۱۱} چندپاره دیه از توابع آن و غله کده^{۱۱} عظیمست و نخلستان و باغستان^{۱۲} بسیار دارد.

هیت - شهریست^{۱۳} و در وقلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه توابع^{۱۴} دارد، از قریه جبه که تابع آنست^{۱۵} تاهیت پانزده فرسنگ باغستان متصلست.^{۱۶} و بر هر دو کنار آب فرات باغاتست و نخلستان بسیار دارد و میوه هامیباشد. و در قریه جبه که از توابع آن میباشد هوامعتدلست چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج درهمه باغی باشد

۱ - «ج ۲» ۱ : ولایت . ۲ - «نچ» : مستظهری . ۳ - «ا» دنبال مطلب را ندارد .

۴ - «ج» : دیوان ؛ «ا» : دنبال مطلب را ندارد . ۵ - «ج» : شهر . ۶ - کلمه در «ا» نیست .

۷ - «ا» : بامره . در معجم البلدان : تامرا . ۸ - کلمه از «ا» است . ۹ - «ج» : بر جلولا ؛

۱۰ : حلوان . ۱۱ - «ج» : ولایتست . ۱۲ - بجز «ا» : غله خیز . ۱۳ - «ج ۲» :

باغ . ۱۴ - «ج» : ... شهر است ؛ «ا» : ملیت ... (و آن را پس از شرح شهر واسط آورده است) .

۱۵ - «ج ۲» : و توابع . ۱۶ - «ج» : که بقیم است . ۱۷ - «ا» بجای مطلب بعد فقط دارد :

متصلست و هوای بغایت معتدل دارد چنانکه میوه گرمسیری و سردسیری میباشد .

واز میوه های سرد سیری و گرمسیری حاصل میشود. اما در هیت از بوی گند چشمه
قبر نمیتوان بود.

واسط - شهر اسلامی است از اقلیم سیم. طولش از جزایر خالدات «فال» و عرض
از خط استوا «لاک». حجّاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین. بر طرف
دجله افتاده است و غلبه طرف غربی راست^۲. نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش
بعفونت مایل باشد^۳ و حقوق دیوان آن شهر^۴ بتمغامقر^۵ رست و مبلغ^۶ چهل و چهار تومان
و هشت هزار و پانصد دینار است^۷.



۱ - «چ» به طرف. ۲ - «ج» : او بر طرف غربی است. ۳ - «ا» اینج - ۱ قدری سفید
گذارده است. ۴ - «ا» : حقوق دیوانیش. ۵ - کلمه از «ا» است. ۶ - «ا» جمله
«چهل و ...» را ندارد و افزوده است : بجمع حکام درمی آید و از آن ولایتش که (قدری سفید)
عمل اوست (قدری سفید) پاره دیه بود (قدری سفید) هردو باشد و چهار تومان و هشت هزار و
پانصد دینار.

باب دوم

در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است، و درو چهل پاره شهر. و اکثر بلادش هوای معتدل دارد و بعضی بگرمی و بعضی بسردی مایلست. حدودش با ولایات^۱ آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفاز و قومس و جیلانات پیوسته است. و طولش از سفیدرود تا یزد صد و شصت فرسنگ، و^۲ عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ. و در مقابل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است، و درین معنی گفته اند:

چهار شهر ست عراق از ره تخمین گویند

طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود

۱۰ اصفهان کاهل جهان جمله مقرّند بدان^۳

در اقالیم چنان شهر معظم نبود

همدان جای شهان کز قبل آب و هوا

در جهان خوشتر از آن بقعه^۴ خرم نبود

قم بنسبت کم ازینهاست، ولیکن او^۵ نیز

۱۵ نیک نیک ارچه نباشد، بد بد هم نبود

معدن مردمی و کان کرم شیخ^۶ بلاد

ری بود ری، که چو ری درهمه عالم نبود^۷.

۱ - «ا»: ولایت. ۲ - «چ»: در. ۳ - «ا»: بدانکه. ۴ - ج: آن. ۵ - «ج»: شاه.

۶ - ظاهراً این پنج بیت باقتضای پنج بیت ذیل انوری (یا چنانکه هدایت در مجمع الفصحاء

۲۰ (ج ۱ ص ۳۷۲) آورده پنج بیتی که فتوحی مروزی سروده و بانوری نسبت داده) ساخته شده است:

که میانشان بمسافت کم صد در صد نیست

جد و هزلش متساوی و هری هم بد نیست

بر هر بیخردی نیست که صد بخرد نیست

معدن زر و کهر بی سرب و بسد نیست

کر بهشتیست همانست و گر نه خود نیست.

چار شهرست خراسان را بر چار طرف

مرو شهرست بتقریب همه چیز درو

بلغ را عیب اگر چند باو باش کنند

مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک

حبذا شهر نشا بور که در روی زمین

حقوق دیوانی ولایت عراق در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان^۱
بجامع الحساب در آمد، و نسخه‌یی دیدم بخط پدر جدّم مرحوم^۲ امین‌الدین نصیر^۳
مستوفی، که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده، و عراق عجم را دو
هزار و پانصد و بیست^۴ تومان و کسری این زمان^۵ حاصل بوده است، و اکنون جهت
تخریب ولایات باین قدر آمده.

تومانین^۶ اصفهان - درو سه شهرست: اصفهان و فیروزان و فارفا آن^۷.
اصفهان - از اقلیم چهارم^۸ شمرده اند، اما بحسب طول و عرض، حکما از اقلیم سیوم گرفته اند.
طولش از جزایر خالدات «عوم»^۹ و عرض از خط استوا «لب که»^{۱۰} و در اصل چهار دیه بوده
است: کران و کوشک و جوباره و در دشت^{۱۱} با چند مزرعه. بعضی گویند^{۱۲} طهمورث
پیشدادی و چندی جمشید و ذوالقرنین ساخته بودند، و چون کیتباد اول کیانیان
آنها دارالملک ساخت^{۱۳} کثرت مردم^{۱۴} حاصل شد. بر بیرون دیهها عمارت میکردند،
بتدریج باهم پیوست و شهری^{۱۵} بزرگ شد. رکن الدوله حسن بن بویه او را بارو کشید
و^{۱۶} دور باروش بیست و یک هزار گام باشد^{۱۷}. طالع عمارتش برج قوس چهل و چهار
محلّه و...^{۱۸} دروازه دارد^{۱۹} و هوای او معتدلست، در تابستان و زمستان گرما
و سرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد^{۲۰} و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب
خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد، خاکش مرده را دیر ریزاند و هر چه بد و بسپارند^{۲۱}
از غله و غیر آن نیکو نگاه^{۲۲} دارد، و تا چند سال تباه نکند. و درو بیماری مزمن و وبا

- ۱ - سی و پنج تومان در «ا» نیست. ۲ - کلمه در «ر» و «خ» نیست.
۳ - «نچ»: نصر؛ ناصر. ۴ - «نچ»: شصت و هشت. ۵ - کلمه در «ا» نیست.
۶ - «ر»: تومان؛ «ا»: تومان بن. ۷ - «ا»: افزوده: و حقوق دیوانیش
(قدری سفید). ۸ - «ا»: بعضی از اقلیم چهارم شمرند. ۹ - «ا»: قوم.
۱۰ - «ا»: لب لط. ۱۱ - «چ»: ... آنها؛ «ا»: دشت. ۱۲ - «دج»: ساخته.
۱۳ - «چ»: «ا»: مردم آنجا. ۱۴ - «چ»: شهر. ۱۵ - «ا»: افزوده: و وزیر (قدری
سفید) در سنه تجدید عمارت بارو کرد. ۱۶ - جای تعداد دروازه در «ا» سفیدست و «دج»
عبارت را متصل آورده است. ۱۷ - «ا»: افزوده: در دری و در دشت (مقداری سفید). هوايش
معتدلست. ۱۸ - «ر»: که کسی را آزار برسد. ۱۹ - «چ»: بر آن بسازند.
۲۰ - «چ»، «بکار»: «ا»: نگه.

کمتر بود. آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهر جاری
 باشد. و آب چاهش در پنج و شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک
 بود. و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اگر بهتر از مقام اول بر ندهد کمتر
 نیز نباشد^۱، الا انار که آنجا نیکو نیاید، و آن نیز از نیکوی آب و هواست که انار در هوای
 متعفن نیک آید و سحر^۲ غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد، اما نرخ میوه در
 غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوه های او بغایت خوب و نازک بود
 بتخصیص سیب و به و امرود بلخی^۳ و عثمانی و زرد آلو و سرمش^۴ و ترغش^۵ نیکوی باشد
 و خربزه اش تمام شیرین است. و ازین میوه ها از شیرینی شکمی بی آنکه آب خورند^۶
 نتوان خورد، و کثرت خوردن آن مضر نیست. و میوه های آنجا^۷ تاهند و روم برند.
 و علفزارهای نیکو دارد^۸ و هر چهارپایی که آنجا فربه شود دوچندان توانایی داشته
 باشد که بجای دیگر فربه شود. و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین شان مرغزار
 بلاشان^۹. و شکارگاه های فراوان و نیکو دارد چون گاوخانی، و هر^{۱۰} شکاری درو
 باشد. و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب الخیر بسیارست، از آن جمله^{۱۱}
 مدرسه بی که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بمحلّه جلباره^{۱۲} بتی سنگین بوزن
 کمابیش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده، و از سلطان آنرا برابر مر و ایدعشری
 بازمی خریدند، نفر وخت و نداد و بیاورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بر افکند.
 و مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت
 درجه تمام^{۱۳} دارند اما بیشتر اوقات باهم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوایی
 هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوایی باناخوشی

- ۱ - «ج» : اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربع نیز کمتر نباشد. ۲ - «ج» :
 تسعیر. ۳ - «ا» : ملخی. ۴ - «ه» «خ» : سیرجی ؛ «ا» : سرفرو سرجی.
 ۵ - «ر» «خ» «ا» : طرغش. ۶ - «ج» : از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد.
 ۷ - «ج» : او. ۸ - «ر» «ه» : علفزارهای دارند ؛ «ج» : ... دارند. ۹ - «ج» :
 مرغزارشان ... ؛ «خ» : ... و بلاشان ؛ «ا» : بزرگترین مرغزارها ... ۱۰ - «ا» : همه.
 ۱۱ - «ج» «ا» : از جمله. ۱۲ - «ر» : کلبه-اری ؛ «خ» : جلباری ؛ «ا» : حلنار.
 ۱۳ - «ا» : عالی.

آن فتنه مقابل نتوان^۱ کرد و بدین سبب گفته اند :
 اصفهان جنتیست^۲ پر نعمت
 همه چیزش نکوست الا آنک
 و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفته^۳ :

تا در دشت هست و جوباره
 ای خداوند سبع سیاره^۴
 تادر دشت را چو دشت کند
 عدد مردمان^۵ یفزاید
 نیست از کوشش^۶ و کشش چاره
 لشکری را^۷ فرست خونخواره
 جوی خون راند او ز جوباره
 هریکی را کند دوصد^۸ پاره

از رسول (صلعم) مرویست ، بروایت عبدالله بن عباس (رضعهما) : يخرج الدجال من
 یهودیه الاصفهان حتی یأتی الکوفه فیلحقه قوم من المدینه و قوم من الطور و قوم من
 ذی یمن و قوم من قزوین . سئل یا رسول الله : ما قزوین ؟ قال : قوم یکونون بآخرة
 یخرجون من الدنیا زهدا^۹ فیها یرد الله بهم قوما من الکفر الی الایمان . و حقوق دیوانی
 اصفهان بتمغا مقر رست ، و در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت .
 ولایتش هشت ناحیه است و چهار صد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیهها باشد :
 اول ناحیت جی در حوالی^{۱۰} شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طهران و ماربانان و
 جاوان^{۱۱} و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانده اند و^{۱۲} اسکندر رومی ساخته
 و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن ناحیه^{۱۳} است ؛ دوم ناحیت
 مارین پنجاه و هشت پاره دیه است خوزان و قرطان^{۱۴} و رنان و اندوان معظم قرای
 آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است از پیوستگی باغستان و دیهها با هم متصل ،
 و درین معنی گفته اند : شعر

مارینی که نسخه^{۱۵} ارم است آفتاب اندرو درم درم است .

۱ - « چ » : نمی توان . ۲ - بجز « ا » : شهر کیست . ۳ - « نیچ » : دولتشاه ص ۱۴۹ . سه
 مصراع اخیر را در ص ۱۵۲ نقل کرده است . نسخ خطی اختلافات جزئی دارند . ۴ - « چ » : کشتن .
 ۵ - « ا » : آسمان و زمین . ۶ - « ا » : پادشاهی . ۷ - نسخه ها : هردوشان . متن از دولتشاه
 است . ۸ - بجز « ا » : کسی ... : « ا » : ... : « ا » : و ما . ۹ - « ر » : « خ » :
 هذا . ۱۰ - « چ » : نواحی . ۱۱ - « چ » : جادوان . ۱۲ - « ر » : « خ » : گویند .
 ۱۳ - کلمه از « ر » است . ۱۴ - « ر » : « خ » : « ه » : « ا » : قرطمان (۱) . ۱۵ - « ر » : خطه .

و درین ناحیت^۱ قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیو بند ساخته است، آنرا آتشگاه گفته اند و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ سیوم ناحیت کرارج سی و سه^۲ پاره دیه است، دشتی^۳ و اشکاوند و فیزادان^۴ از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی باغستان^۵ دیهها با هم؛ چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هفشویه^۶ و رازان^۷ و قهجاورستان^۸ معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز میخورند بدان سبب قهاب^۹ میخوانند. پنجم ناحیت برخوارست سی و دو پاره دیه است، و دیه جز معظم قرای آن، و این ناحیت را نیز آب از کاریزست و دیگر نواحی را آب از زنده رود، و بدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ ششم ناحیت لنجان^{۱۰} بیست پاره دیه است گویان^{۱۱} و قهدریجان و کلیشاد^{۱۲} معظم قرای آن؛ هفتم ناحیت براآن^{۱۳} هشتاد پاره دیه است و اشکیشان^{۱۴} و برسیان و رنین^{۱۵} و سمنارت^{۱۶} و جوزدان و فساران و کوهان^{۱۷} و کاج^{۱۸} و داذنان^{۱۹} معظم قرای آن؛ هشتم ناحیت رودشت^{۲۰} شصت پاره دیه است و فارفاآن^{۲۱} قصبه آن و قورطان^{۲۲} و رزنه و اشکهران^{۲۳} و کمندان معظم قرای آن. و این دیهها را که معظم قری میخوانیم^{۲۴} از آنهاست که در دیگر ولایات^{۲۵} شهر خوانند، زیرا که در هریک از آن دیهها کمایش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات^{۲۶}

- ۱ - «ا» افزوده؛ بحدود (بعد قدری سفید گذارده است). ۲ - «ا»؛ شش. ۳ - «ج»
 «ا»؛ دشته. ۴ - «نج»؛ قبراوان؛ فرادان؛ فیراوان؛ «ا»؛ قزاوان (۴).
 ۵ - «ج»؛ اشجار. ۶ - هفشویه (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۱۰). ۷ - «ج»؛
 رازنان. ۸ - «ج»؛ قهجاورستان؛ «نج»؛ قهجاورسان. ۹ - در حاشیه یکی از نسخ «قهاب» قنوات
 معنی شده است (نج). ۱۰ - «نج»؛ «ا»؛ النجان. ۱۱ - «ج»؛ کونان؛ «ا»؛ «نج»؛ کومان.
 ۱۲ - «ا»؛ کلیشان؛ «ر»؛ کلشاد؛ «ج»؛ کلیشاد؛ (متن از فرهنگ جغرافیائیست). ۱۳ - «نج»؛
 براوان. ۱۴ - «ج»؛ اشکشان. متن از «نج» است. ۱۵ - «ر»؛ «ا»؛ بین؛ «نج»؛ هریشان؛ هرسیان؛
 دیرستان؛ ترسن. (۴). ۱۶ - «نج»؛ سمنارت؛ سمنارود؛ همسارت؛ «ر»؛ تمیارت؛ «ا»؛
 سمنات. شاید؛ همسار. ۱۷ - «ج»؛ کومان. ۱۸ - «ج»؛ کاج. ۱۹ - «ج»؛ دادمان؛
 «نج»؛ دادنان؛ «ا»؛ «نج»؛ دادیان. (متن از معجم البلدان است). ۲۰ - «ا»؛ رودستین؛
 «نج»؛ رودشتین؛ رودشتی. ۲۱ - در معجم البلدان و فرهنگ جغرافیائی؛ فارفان. ۲۲ - «ج»؛
 قولطان. ۲۳ - «ج»؛ اسکران؛ «ا»؛ اسکهران؛ برای اطلاع بر اختلاف قرائات رجوع
 کنید به جهان نامه ص ۲۹۱ (نج). ۲۴ - «ر»؛ خوانندیم؛ «ج»؛ میخوانند. ۲۵ - «ج»؛ ولایت.
 ۲۶ - «ج»؛ خانقاه هست.

وحمات دارد. حقوق دیوانی ولایت^۱ اصفهان پنجاه تومان است. و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی را تربت آنجا است. و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت^۲

برین موجبست: اردستان: سی و چهار فرسنگ. ایدج، لر بزرگ: چهل و پنج فرسنگ. بروگرد، لر کوچک: شصت و شش فرسنگ. جربادقان: سی و یک فرسنگ و نیم. دلیجان: سی و پنج فرسنگ^۳. ری: هشتاد و شش فرسنگ^۴. شهر فیروزان:

شش فرسنگ. ساوه: شصت و چهار فرسنگ. سلطانیه: صد و شش فرسنگ و نیم. قزوین: نود و دو فرسنگ. قم: پنجاه و دو فرسنگ. قوشه فارس^۵: چهارده فرسنگ.

کرج: چهل و پنج فرسنگ. کاشان: سی و دو فرسنگ. لوردگان^۶ لر بزرگ. سی و پنج فرسنگ. نطنز: بیست و یک^۷ فرسنگ. نائین: بیست و شش فرسنگ. نهاوند:

هفتاد و چهار فرسنگ. همدان: شصت و دو فرسنگ. یزد شصت و دو فرسنگ^۸. فیروزان^۹ - شهری است بدو قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش

از جزایر خالدا «فویج» و عرض از خط استوا «اب کد»^{۱۰} اکنون داخل اصفهان است. کیومرث ساخت در آب و هوا و غله^{۱۱} و میوه و پنبه و غیر آن. و طبع و خوی و مذهب اهل آنجا مانند اصفهان. حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و پانصد دینار است.

تومان ری - این تومان را شهری سوای^{۱۲} ری نبوده است، اکنون که ری خرابست و رامین شهر آنجا است، و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب میآید هر یک قصبه شده، و حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است^{۱۳} و ملک ری بعظمتی بوده که آرزوی^{۱۴} حکومتش در دل^{۱۵} عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل امیر المؤمنین حسین بن علی رضعها شد، و آن حکایت مشهورست.

۱ - «چ»: آن ولایت؛ «ا»: ولایات. ۲ - «ا»: مسافت. ۳ - «ا»: افزوده: در کری. (بعد قدری سفید گذارده است). ۴ - «ا»: افزوده: زواره. (بعد بقدر دو کلمه سفید گذارده است). ۵ - «ر»: قمشه سرحد فارس. ۶ - «ر»: لوردگان. ۷ - «ر»: بیست. ۸ - «ر»: بجای «یزد...» دارد: زنجان: صد و یازده فرسنگ (و دنبال مطلب را نیز تا تومان ری ندارد). ۹ - «ا»: شهر فیروزان. ۱۰ - «ا»: لبلد. ۱۱ - «ا»: و محصول غله. ۱۲ - «ا»: «ر»: خلاف. ۱۳ - «چ»: بوده. ۱۴ - کلمه در «چ» نیست. ۱۵ - «چ»: در اول.

ری - از اقلیم چهارم است و اُمّ البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالدات «عواك» و عرض از خط استوا «له ل» شهری گرمسیر است^۳ و شمالش بسته و هوایش^۴ متعفن و آبش ناگوارنده و درو و با بسیار بود، و درین معنی گفته اند:

دیدم سحر گهی ملک الموت را بخواب

بی کفش می گریخت زدست و پای ری

گفتم: تو نیز؟ گفت: چوری دست بر کشد

بو یحیی ضعیف چه سنجد پپای ری.

- و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم مناظره شد، هر يك هنر شهر خود عرض میکرد. اصفهانی گفت: خاک اصفهان مرده را تاسی^۵ چهل سال نریزند. رازی گفت خاک ری مرده سی چهل^۶ ساله را بر درد کان بدادوستد دارد و نمیراند و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید. شهری ری را شیت بن آدم پیغمبر (عم) ساخت. هوشنگ پیشدادی در^۷ عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد. بعد از خرابی، منوچهر بن ایرج^۸ بن فریدون تجدید عمارتش کرد، باز در زمان اسلام خرابی یافت، امیر المؤمنین المهدی بالله محمد بن ابودوانیق عباسی^۹ احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار وهفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور باروش دوازده هزار گام است^{۱۰}. طالع عمارتش برج عقرب. اهل شهر را بر سر سنگی باهم مخاصمت افتاد، زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد، و در عهد غازان خان ملک فخرالدین ری^{۱۱} بحکم پرلیغ درو اندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید. قلعه طبرک بجانب شمال دریای کوه افتاده است.

۱- «ا»: فو. ۲- «ا»: ك. ۳- «ج»: شهر گرمسیر است؛ «ا»: شهری گرم است. ۴- «ج»: ۱-۴. ۵- «ج»: ۵-۶. ۶- «ج»: ۶-۷. ۷- «ج»: ۷-۸. ۸- «ج»: ۸-۹. ۹- «ج»: ۹-۱۰. ۱۰- «ج»: ۱۰-۱۱. ۱۱- «ج»: ۱۱-۱۲. ۱۲- «ج»: ۱۲-۱۳. ۱۳- «ج»: ۱۳-۱۴. ۱۴- «ج»: ۱۴-۱۵. ۱۵- «ج»: ۱۵-۱۶. ۱۶- «ج»: ۱۶-۱۷. ۱۷- «ج»: ۱۷-۱۸. ۱۸- «ج»: ۱۸-۱۹. ۱۹- «ج»: ۱۹-۲۰. ۲۰- «ج»: ۲۰-۲۱. ۲۱- «ج»: ۲۱-۲۲. ۲۲- «ج»: ۲۲-۲۳. ۲۳- «ج»: ۲۳-۲۴. ۲۴- «ج»: ۲۴-۲۵. ۲۵- «ج»: ۲۵-۲۶. ۲۶- «ج»: ۲۶-۲۷. ۲۷- «ج»: ۲۷-۲۸. ۲۸- «ج»: ۲۸-۲۹. ۲۹- «ج»: ۲۹-۳۰. ۳۰- «ج»: ۳۰-۳۱. ۳۱- «ج»: ۳۱-۳۲. ۳۲- «ج»: ۳۲-۳۳. ۳۳- «ج»: ۳۳-۳۴. ۳۴- «ج»: ۳۴-۳۵. ۳۵- «ج»: ۳۵-۳۶. ۳۶- «ج»: ۳۶-۳۷. ۳۷- «ج»: ۳۷-۳۸. ۳۸- «ج»: ۳۸-۳۹. ۳۹- «ج»: ۳۹-۴۰. ۴۰- «ج»: ۴۰-۴۱. ۴۱- «ج»: ۴۱-۴۲. ۴۲- «ج»: ۴۲-۴۳. ۴۳- «ج»: ۴۳-۴۴. ۴۴- «ج»: ۴۴-۴۵. ۴۵- «ج»: ۴۵-۴۶. ۴۶- «ج»: ۴۶-۴۷. ۴۷- «ج»: ۴۷-۴۸. ۴۸- «ج»: ۴۸-۴۹. ۴۹- «ج»: ۴۹-۵۰. ۵۰- «ج»: ۵۰-۵۱. ۵۱- «ج»: ۵۱-۵۲. ۵۲- «ج»: ۵۲-۵۳. ۵۳- «ج»: ۵۳-۵۴. ۵۴- «ج»: ۵۴-۵۵. ۵۵- «ج»: ۵۵-۵۶. ۵۶- «ج»: ۵۶-۵۷. ۵۷- «ج»: ۵۷-۵۸. ۵۸- «ج»: ۵۸-۵۹. ۵۹- «ج»: ۵۹-۶۰. ۶۰- «ج»: ۶۰-۶۱. ۶۱- «ج»: ۶۱-۶۲. ۶۲- «ج»: ۶۲-۶۳. ۶۳- «ج»: ۶۳-۶۴. ۶۴- «ج»: ۶۴-۶۵. ۶۵- «ج»: ۶۵-۶۶. ۶۶- «ج»: ۶۶-۶۷. ۶۷- «ج»: ۶۷-۶۸. ۶۸- «ج»: ۶۸-۶۹. ۶۹- «ج»: ۶۹-۷۰. ۷۰- «ج»: ۷۰-۷۱. ۷۱- «ج»: ۷۱-۷۲. ۷۲- «ج»: ۷۲-۷۳. ۷۳- «ج»: ۷۳-۷۴. ۷۴- «ج»: ۷۴-۷۵. ۷۵- «ج»: ۷۵-۷۶. ۷۶- «ج»: ۷۶-۷۷. ۷۷- «ج»: ۷۷-۷۸. ۷۸- «ج»: ۷۸-۷۹. ۷۹- «ج»: ۷۹-۸۰. ۸۰- «ج»: ۸۰-۸۱. ۸۱- «ج»: ۸۱-۸۲. ۸۲- «ج»: ۸۲-۸۳. ۸۳- «ج»: ۸۳-۸۴. ۸۴- «ج»: ۸۴-۸۵. ۸۵- «ج»: ۸۵-۸۶. ۸۶- «ج»: ۸۶-۸۷. ۸۷- «ج»: ۸۷-۸۸. ۸۸- «ج»: ۸۸-۸۹. ۸۹- «ج»: ۸۹-۹۰. ۹۰- «ج»: ۹۰-۹۱. ۹۱- «ج»: ۹۱-۹۲. ۹۲- «ج»: ۹۲-۹۳. ۹۳- «ج»: ۹۳-۹۴. ۹۴- «ج»: ۹۴-۹۵. ۹۵- «ج»: ۹۵-۹۶. ۹۶- «ج»: ۹۶-۹۷. ۹۷- «ج»: ۹۷-۹۸. ۹۸- «ج»: ۹۸-۹۹. ۹۹- «ج»: ۹۹-۱۰۰. ۱۰۰- «ج»: ۱۰۰-۱۰۱. ۱۰۱- «ج»: ۱۰۱-۱۰۲. ۱۰۲- «ج»: ۱۰۲-۱۰۳. ۱۰۳- «ج»: ۱۰۳-۱۰۴. ۱۰۴- «ج»: ۱۰۴-۱۰۵. ۱۰۵- «ج»: ۱۰۵-۱۰۶. ۱۰۶- «ج»: ۱۰۶-۱۰۷. ۱۰۷- «ج»: ۱۰۷-۱۰۸. ۱۰۸- «ج»: ۱۰۸-۱۰۹. ۱۰۹- «ج»: ۱۰۹-۱۱۰. ۱۱۰- «ج»: ۱۱۰-۱۱۱. ۱۱۱- «ج»: ۱۱۱-۱۱۲. ۱۱۲- «ج»: ۱۱۲-۱۱۳. ۱۱۳- «ج»: ۱۱۳-۱۱۴. ۱۱۴- «ج»: ۱۱۴-۱۱۵. ۱۱۵- «ج»: ۱۱۵-۱۱۶. ۱۱۶- «ج»: ۱۱۶-۱۱۷. ۱۱۷- «ج»: ۱۱۷-۱۱۸. ۱۱۸- «ج»: ۱۱۸-۱۱۹. ۱۱۹- «ج»: ۱۱۹-۱۲۰. ۱۲۰- «ج»: ۱۲۰-۱۲۱. ۱۲۱- «ج»: ۱۲۱-۱۲۲. ۱۲۲- «ج»: ۱۲۲-۱۲۳. ۱۲۳- «ج»: ۱۲۳-۱۲۴. ۱۲۴- «ج»: ۱۲۴-۱۲۵. ۱۲۵- «ج»: ۱۲۵-۱۲۶. ۱۲۶- «ج»: ۱۲۶-۱۲۷. ۱۲۷- «ج»: ۱۲۷-۱۲۸. ۱۲۸- «ج»: ۱۲۸-۱۲۹. ۱۲۹- «ج»: ۱۲۹-۱۳۰. ۱۳۰- «ج»: ۱۳۰-۱۳۱. ۱۳۱- «ج»: ۱۳۱-۱۳۲. ۱۳۲- «ج»: ۱۳۲-۱۳۳. ۱۳۳- «ج»: ۱۳۳-۱۳۴. ۱۳۴- «ج»: ۱۳۴-۱۳۵. ۱۳۵- «ج»: ۱۳۵-۱۳۶. ۱۳۶- «ج»: ۱۳۶-۱۳۷. ۱۳۷- «ج»: ۱۳۷-۱۳۸. ۱۳۸- «ج»: ۱۳۸-۱۳۹. ۱۳۹- «ج»: ۱۳۹-۱۴۰. ۱۴۰- «ج»: ۱۴۰-۱۴۱. ۱۴۱- «ج»: ۱۴۱-۱۴۲. ۱۴۲- «ج»: ۱۴۲-۱۴۳. ۱۴۳- «ج»: ۱۴۳-۱۴۴. ۱۴۴- «ج»: ۱۴۴-۱۴۵. ۱۴۵- «ج»: ۱۴۵-۱۴۶. ۱۴۶- «ج»: ۱۴۶-۱۴۷. ۱۴۷- «ج»: ۱۴۷-۱۴۸. ۱۴۸- «ج»: ۱۴۸-۱۴۹. ۱۴۹- «ج»: ۱۴۹-۱۵۰. ۱۵۰- «ج»: ۱۵۰-۱۵۱. ۱۵۱- «ج»: ۱۵۱-۱۵۲. ۱۵۲- «ج»: ۱۵۲-۱۵۳. ۱۵۳- «ج»: ۱۵۳-۱۵۴. ۱۵۴- «ج»: ۱۵۴-۱۵۵. ۱۵۵- «ج»: ۱۵۵-۱۵۶. ۱۵۶- «ج»: ۱۵۶-۱۵۷. ۱۵۷- «ج»: ۱۵۷-۱۵۸. ۱۵۸- «ج»: ۱۵۸-۱۵۹. ۱۵۹- «ج»: ۱۵۹-۱۶۰. ۱۶۰- «ج»: ۱۶۰-۱۶۱. ۱۶۱- «ج»: ۱۶۱-۱۶۲. ۱۶۲- «ج»: ۱۶۲-۱۶۳. ۱۶۳- «ج»: ۱۶۳-۱۶۴. ۱۶۴- «ج»: ۱۶۴-۱۶۵. ۱۶۵- «ج»: ۱۶۵-۱۶۶. ۱۶۶- «ج»: ۱۶۶-۱۶۷. ۱۶۷- «ج»: ۱۶۷-۱۶۸. ۱۶۸- «ج»: ۱۶۸-۱۶۹. ۱۶۹- «ج»: ۱۶۹-۱۷۰. ۱۷۰- «ج»: ۱۷۰-۱۷۱. ۱۷۱- «ج»: ۱۷۱-۱۷۲. ۱۷۲- «ج»: ۱۷۲-۱۷۳. ۱۷۳- «ج»: ۱۷۳-۱۷۴. ۱۷۴- «ج»: ۱۷۴-۱۷۵. ۱۷۵- «ج»: ۱۷۵-۱۷۶. ۱۷۶- «ج»: ۱۷۶-۱۷۷. ۱۷۷- «ج»: ۱۷۷-۱۷۸. ۱۷۸- «ج»: ۱۷۸-۱۷۹. ۱۷۹- «ج»: ۱۷۹-۱۸۰. ۱۸۰- «ج»: ۱۸۰-۱۸۱. ۱۸۱- «ج»: ۱۸۱-۱۸۲. ۱۸۲- «ج»: ۱۸۲-۱۸۳. ۱۸۳- «ج»: ۱۸۳-۱۸۴. ۱۸۴- «ج»: ۱۸۴-۱۸۵. ۱۸۵- «ج»: ۱۸۵-۱۸۶. ۱۸۶- «ج»: ۱۸۶-۱۸۷. ۱۸۷- «ج»: ۱۸۷-۱۸۸. ۱۸۸- «ج»: ۱۸۸-۱۸۹. ۱۸۹- «ج»: ۱۸۹-۱۹۰. ۱۹۰- «ج»: ۱۹۰-۱۹۱. ۱۹۱- «ج»: ۱۹۱-۱۹۲. ۱۹۲- «ج»: ۱۹۲-۱۹۳. ۱۹۳- «ج»: ۱۹۳-۱۹۴. ۱۹۴- «ج»: ۱۹۴-۱۹۵. ۱۹۵- «ج»: ۱۹۵-۱۹۶. ۱۹۶- «ج»: ۱۹۶-۱۹۷. ۱۹۷- «ج»: ۱۹۷-۱۹۸. ۱۹۸- «ج»: ۱۹۸-۱۹۹. ۱۹۹- «ج»: ۱۹۹-۲۰۰. ۲۰۰- «ج»: ۲۰۰-۲۰۱. ۲۰۱- «ج»: ۲۰۱-۲۰۲. ۲۰۲- «ج»: ۲۰۲-۲۰۳. ۲۰۳- «ج»: ۲۰۳-۲۰۴. ۲۰۴- «ج»: ۲۰۴-۲۰۵. ۲۰۵- «ج»: ۲۰۵-۲۰۶. ۲۰۶- «ج»: ۲۰۶-۲۰۷. ۲۰۷- «ج»: ۲۰۷-۲۰۸. ۲۰۸- «ج»: ۲۰۸-۲۰۹. ۲۰۹- «ج»: ۲۰۹-۲۱۰. ۲۱۰- «ج»: ۲۱۰-۲۱۱. ۲۱۱- «ج»: ۲۱۱-۲۱۲. ۲۱۲- «ج»: ۲۱۲-۲۱۳. ۲۱۳- «ج»: ۲۱۳-۲۱۴. ۲۱۴- «ج»: ۲۱۴-۲۱۵. ۲۱۵- «ج»: ۲۱۵-۲۱۶. ۲۱۶- «ج»: ۲۱۶-۲۱۷. ۲۱۷- «ج»: ۲۱۷-۲۱۸. ۲۱۸- «ج»: ۲۱۸-۲۱۹. ۲۱۹- «ج»: ۲۱۹-۲۲۰. ۲۲۰- «ج»: ۲۲۰-۲۲۱. ۲۲۱- «ج»: ۲۲۱-۲۲۲. ۲۲۲- «ج»: ۲۲۲-۲۲۳. ۲۲۳- «ج»: ۲۲۳-۲۲۴. ۲۲۴- «ج»: ۲۲۴-۲۲۵. ۲۲۵- «ج»: ۲۲۵-۲۲۶. ۲۲۶- «ج»: ۲۲۶-۲۲۷. ۲۲۷- «ج»: ۲۲۷-۲۲۸. ۲۲۸- «ج»: ۲۲۸-۲۲۹. ۲۲۹- «ج»: ۲۲۹-۲۳۰. ۲۳۰- «ج»: ۲۳۰-۲۳۱. ۲۳۱- «ج»: ۲۳۱-۲۳۲. ۲۳۲- «ج»: ۲۳۲-۲۳۳. ۲۳۳- «ج»: ۲۳۳-۲۳۴. ۲۳۴- «ج»: ۲۳۴-۲۳۵. ۲۳۵- «ج»: ۲۳۵-۲۳۶. ۲۳۶- «ج»: ۲۳۶-۲۳۷. ۲۳۷- «ج»: ۲۳۷-۲۳۸. ۲۳۸- «ج»: ۲۳۸-۲۳۹. ۲۳۹- «ج»: ۲۳۹-۲۴۰. ۲۴۰- «ج»: ۲۴۰-۲۴۱. ۲۴۱- «ج»: ۲۴۱-۲۴۲. ۲۴۲- «ج»: ۲۴۲-۲۴۳. ۲۴۳- «ج»: ۲۴۳-۲۴۴. ۲۴۴- «ج»: ۲۴۴-۲۴۵. ۲۴۵- «ج»: ۲۴۵-۲۴۶. ۲۴۶- «ج»: ۲۴۶-۲۴۷. ۲۴۷- «ج»: ۲۴۷-۲۴۸. ۲۴۸- «ج»: ۲۴۸-۲۴۹. ۲۴۹- «ج»: ۲۴۹-۲۵۰. ۲۵۰- «ج»: ۲۵۰-۲۵۱. ۲۵۱- «ج»: ۲۵۱-۲۵۲. ۲۵۲- «ج»: ۲۵۲-۲۵۳. ۲۵۳- «ج»: ۲۵۳-۲۵۴. ۲۵۴- «ج»: ۲۵۴-۲۵۵. ۲۵۵- «ج»: ۲۵۵-۲۵۶. ۲۵۶- «ج»: ۲۵۶-۲۵۷. ۲۵۷- «ج»: ۲۵۷-۲۵۸. ۲۵۸- «ج»: ۲۵۸-۲۵۹. ۲۵۹- «ج»: ۲۵۹-۲۶۰. ۲۶۰- «ج»: ۲۶۰-۲۶۱. ۲۶۱- «ج»: ۲۶۱-۲۶۲. ۲۶۲- «ج»: ۲۶۲-۲۶۳. ۲۶۳- «ج»: ۲۶۳-۲۶۴. ۲۶۴- «ج»: ۲۶۴-۲۶۵. ۲۶۵- «ج»: ۲۶۵-۲۶۶. ۲۶۶- «ج»: ۲۶۶-۲۶۷. ۲۶۷- «ج»: ۲۶۷-۲۶۸. ۲۶۸- «ج»: ۲۶۸-۲۶۹. ۲۶۹- «ج»: ۲۶۹-۲۷۰. ۲۷۰- «ج»: ۲۷۰-۲۷۱. ۲۷۱- «ج»: ۲۷۱-۲۷۲. ۲۷۲- «ج»: ۲۷۲-۲۷۳. ۲۷۳- «ج»: ۲۷۳-۲۷۴. ۲۷۴- «ج»: ۲۷۴-۲۷۵. ۲۷۵- «ج»: ۲۷۵-۲۷۶. ۲۷۶- «ج»: ۲۷۶-۲۷۷. ۲۷۷- «ج»: ۲۷۷-۲۷۸. ۲۷۸- «ج»: ۲۷۸-۲۷۹. ۲۷۹- «ج»: ۲۷۹-۲۸۰. ۲۸۰- «ج»: ۲۸۰-۲۸۱. ۲۸۱- «ج»: ۲۸۱-۲۸۲. ۲۸۲- «ج»: ۲۸۲-۲۸۳. ۲۸۳- «ج»: ۲۸۳-۲۸۴. ۲۸۴- «ج»: ۲۸۴-۲۸۵. ۲۸۵- «ج»: ۲۸۵-۲۸۶. ۲۸۶- «ج»: ۲۸۶-۲۸۷. ۲۸۷- «ج»: ۲۸۷-۲۸۸. ۲۸۸- «ج»: ۲۸۸-۲۸۹. ۲۸۹- «ج»: ۲۸۹-۲۹۰. ۲۹۰- «ج»: ۲۹۰-۲۹۱. ۲۹۱- «ج»: ۲۹۱-۲۹۲. ۲۹۲- «ج»: ۲۹۲-۲۹۳. ۲۹۳- «ج»: ۲۹۳-۲۹۴. ۲۹۴- «ج»: ۲۹۴-۲۹۵. ۲۹۵- «ج»: ۲۹۵-۲۹۶. ۲۹۶- «ج»: ۲۹۶-۲۹۷. ۲۹۷- «ج»: ۲۹۷-۲۹۸. ۲۹۸- «ج»: ۲۹۸-۲۹۹. ۲۹۹- «ج»: ۲۹۹-۳۰۰. ۳۰۰- «ج»: ۳۰۰-۳۰۱. ۳۰۱- «ج»: ۳۰۱-۳۰۲. ۳۰۲- «ج»: ۳۰۲-۳۰۳. ۳۰۳- «ج»: ۳۰۳-۳۰۴. ۳۰۴- «ج»: ۳۰۴-۳۰۵. ۳۰۵- «ج»: ۳۰۵-۳۰۶. ۳۰۶- «ج»: ۳۰۶-۳۰۷. ۳۰۷- «ج»: ۳۰۷-۳۰۸. ۳۰۸- «ج»: ۳۰۸-۳۰۹. ۳۰۹- «ج»: ۳۰۹-۳۱۰. ۳۱۰- «ج»: ۳۱۰-۳۱۱. ۳۱۱- «ج»: ۳۱۱-۳۱۲. ۳۱۲- «ج»: ۳۱۲-۳۱۳. ۳۱۳- «ج»: ۳۱۳-۳۱۴. ۳۱۴- «ج»: ۳۱۴-۳۱۵. ۳۱۵- «ج»: ۳۱۵-۳۱۶. ۳۱۶- «ج»: ۳۱۶-۳۱۷. ۳۱۷- «ج»: ۳۱۷-۳۱۸. ۳۱۸- «ج»: ۳۱۸-۳۱۹. ۳۱۹- «ج»: ۳۱۹-۳۲۰. ۳۲۰- «ج»: ۳۲۰-۳۲۱. ۳۲۱- «ج»: ۳۲۱-۳۲۲. ۳۲۲- «ج»: ۳۲۲-۳۲۳. ۳۲۳- «ج»: ۳۲۳-۳۲۴. ۳۲۴- «ج»: ۳۲۴-۳۲۵. ۳۲۵- «ج»: ۳۲۵-۳۲۶. ۳۲۶- «ج»: ۳۲۶-۳۲۷. ۳۲۷- «ج»: ۳۲۷-۳۲۸. ۳۲۸- «ج»: ۳۲۸-۳۲۹. ۳۲۹- «ج»: ۳۲۹-۳۳۰. ۳۳۰- «ج»: ۳۳۰-۳۳۱. ۳۳۱- «ج»: ۳۳۱-۳۳۲. ۳۳۲- «ج»: ۳۳۲-۳۳۳. ۳۳۳- «ج»: ۳۳۳-۳۳۴. ۳۳۴- «ج»: ۳۳۴-۳۳۵. ۳۳۵- «ج»: ۳۳۵-۳۳۶. ۳۳۶- «ج»: ۳۳۶-۳۳۷. ۳۳۷- «ج»: ۳۳۷-۳۳۸. ۳۳۸- «ج»: ۳۳۸-۳۳۹. ۳۳۹- «ج»: ۳۳۹-۳۴۰. ۳۴۰- «ج»: ۳۴۰-۳۴۱. ۳۴۱- «ج»: ۳۴۱-۳۴۲. ۳۴۲- «ج»: ۳۴۲-۳۴۳. ۳۴۳- «ج»: ۳۴۳-۳۴۴. ۳۴۴- «ج»: ۳۴۴-۳۴۵. ۳۴۵- «ج»: ۳۴۵-۳۴۶. ۳۴۶- «ج»: ۳۴۶-۳۴۷. ۳۴۷- «ج»: ۳۴۷-۳۴۸. ۳۴۸- «ج»: ۳۴۸-۳۴۹. ۳۴۹- «ج»: ۳۴۹-۳۵۰. ۳۵۰- «ج»: ۳۵۰-۳۵۱. ۳۵۱- «ج»: ۳۵۱-۳۵۲. ۳۵۲- «ج»: ۳۵۲-۳۵۳. ۳۵۳- «ج»: ۳۵۳-۳۵۴. ۳۵۴- «ج»: ۳۵۴-۳۵۵. ۳۵۵- «ج»: ۳۵۵-۳۵۶. ۳۵۶- «ج»: ۳۵۶-۳۵۷. ۳۵۷- «ج»: ۳۵۷-۳۵۸. ۳۵۸- «ج»: ۳۵۸-۳۵۹. ۳۵۹- «ج»: ۳۵۹-۳۶۰. ۳۶۰- «ج»: ۳۶۰-۳۶۱. ۳۶۱- «ج»: ۳۶۱-۳۶۲. ۳۶۲- «ج»: ۳۶۲-۳۶۳. ۳۶۳- «ج»: ۳۶۳-۳۶۴. ۳۶۴- «ج»: ۳۶۴-۳۶۵. ۳۶۵- «ج»: ۳۶۵-۳۶۶. ۳۶۶- «ج»: ۳۶۶-۳۶۷. ۳۶۷- «ج»: ۳۶۷-۳۶۸. ۳۶۸- «ج»: ۳۶۸-۳۶۹. ۳۶۹- «ج»: ۳۶۹-۳۷۰. ۳۷۰- «ج»: ۳۷۰-۳۷۱. ۳۷۱- «ج»: ۳۷۱-۳۷۲. ۳۷۲- «ج»: ۳۷۲-۳۷۳. ۳۷۳- «ج»: ۳۷۳-۳۷۴. ۳۷۴- «ج»: ۳۷۴-۳۷۵. ۳۷۵- «ج»: ۳۷۵-۳۷۶. ۳۷۶- «ج»: ۳۷۶-۳۷۷. ۳۷۷- «ج»: ۳۷۷-۳۷۸. ۳۷۸- «ج»: ۳۷۸-۳۷۹. ۳۷۹- «ج»: ۳۷۹-۳۸۰. ۳۸۰- «ج»: ۳۸۰-۳۸۱. ۳۸۱- «ج»: ۳۸۱-۳۸۲. ۳۸۲- «ج»: ۳۸۲-۳۸۳. ۳۸۳- «ج»: ۳۸۳-۳۸۴. ۳۸۴- «ج»: ۳۸۴-۳۸۵. ۳۸۵- «ج»: ۳۸۵-۳۸۶. ۳۸۶- «ج»: ۳۸۶-۳۸۷. ۳۸۷- «ج»: ۳۸۷-۳۸۸. ۳۸۸- «ج»: ۳۸۸-۳۸۹. ۳۸۹- «ج»: ۳۸۹-۳۹۰. ۳۹۰- «ج»: ۳۹۰-۳۹۱. ۳۹۱- «ج»: ۳۹۱-۳۹۲. ۳۹۲- «ج»: ۳۹۲-۳۹۳. ۳۹۳- «ج»: ۳۹۳-۳۹۴. ۳۹۴- «ج»: ۳۹۴-۳۹۵. ۳۹۵- «ج»: ۳۹۵-۳۹۶. ۳۹۶- «ج»: ۳۹۶-۳۹۷. ۳۹۷- «ج»: ۳۹۷-۳۹۸. ۳۹۸- «ج»: ۳۹۸-۳۹۹. ۳۹۹- «ج»: ۳۹۹-۴۰۰. ۴۰۰- «ج»: ۴۰۰-۴۰۱. ۴۰۱- «ج»: ۴۰۱-۴۰۲. ۴۰۲- «ج»: ۴۰۲-۴۰۳. ۴۰۳- «ج»: ۴۰۳-۴۰۴. ۴۰۴- «ج»: ۴۰۴-۴۰۵. ۴۰۵- «ج»: ۴۰۵-۴۰۶. ۴۰۶- «ج»: ۴۰۶-۴۰۷. ۴۰۷- «ج»: ۴۰۷-۴۰۸. ۴۰۸- «ج»: ۴۰۸-۴۰۹. ۴۰۹- «ج»: ۴۰۹-۴۱۰. ۴۱۰- «ج»: ۴۱۰-۴۱۱. ۴۱۱- «ج»: ۴۱۱-۴۱۲. ۴۱۲- «ج»: ۴۱۲-۴۱۳. ۴۱۳- «ج»: ۴۱۳-۴۱۴. ۴۱۴- «ج»: ۴۱۴-۴۱۵. ۴۱۵- «ج»: ۴۱۵-۴۱۶. ۴۱۶- «ج»: ۴۱۶-۴۱۷. ۴۱۷- «ج»: ۴۱۷-۴۱۸. ۴۱۸- «ج»: ۴۱۸-۴۱۹. ۴۱۹- «ج»: ۴۱۹-۴۲۰. ۴۲۰- «ج»: ۴۲۰-۴۲۱. ۴۲۱- «ج»: ۴۲۱-۴۲۲. ۴۲۲- «ج»: ۴۲۲-۴۲۳. ۴۲۳- «ج»: ۴۲۳-۴۲۴. ۴۲۴- «ج»: ۴۲۴-۴۲۵. ۴۲۵- «ج»: ۴۲۵-۴۲۶. ۴۲۶- «ج»: ۴۲۶-۴۲۷. ۴۲۷- «ج»: ۴۲۷-۴۲۸. ۴۲۸- «ج»: ۴۲۸-۴۲۹. ۴۲۹- «ج»: ۴۲۹-۴۳۰. ۴۳۰- «ج»: ۴۳۰-۴۳۱. ۴۳۱- «ج»: ۴۳۱-۴۳۲. ۴۳۲- «ج»: ۴۳۲-۴۳۳. ۴۳۳- «ج»: ۴۳۳-۴۳۴. ۴۳۴- «ج»: ۴۳۴-۴۳۵. ۴۳۵- «ج»: ۴۳۵-۴۳۶. ۴۳۶- «ج»: ۴۳۶-۴۳۷. ۴۳۷- «ج»: ۴۳۷-۴۳۸. ۴۳۸- «ج»: ۴۳۸-۴۳۹. ۴۳۹- «ج»: ۴۳۹-۴۴۰. ۴۴۰- «ج»: ۴۴۰-۴۴۱. ۴۴۱- «ج»: ۴۴۱-۴۴۲. ۴۴۲- «ج»: ۴۴۲-۴۴۳. ۴۴۳- «ج»: ۴۴۳-۴۴۴. ۴۴۴- «ج»: ۴۴۴-۴۴۵. ۴۴۵- «ج»: ۴۴۵-۴۴۶. ۴۴۶- «ج»: ۴۴۶-۴۴۷. ۴۴۷- «ج»: ۴۴۷-۴۴۸. ۴۴۸- «ج»: ۴۴۸-۴۴۹. ۴۴۹- «ج»: ۴۴۹-۴۵۰. ۴۵۰- «ج»: ۴۵۰-۴۵۱. ۴۵۱- «ج»: ۴۵۱-۴۵۲. ۴۵۲- «ج»: ۴۵۲-۴۵۳. ۴۵۳- «ج»: ۴۵۳-۴۵۴. ۴۵۴- «ج»: ۴۵۴-۴۵۵. ۴۵۵- «ج»: ۴۵۵-۴۵۶. ۴۵۶- «ج»: ۴۵۶-۴۵۷. ۴۵۷- «ج»: ۴۵۷-۴۵۸. ۴۵۸- «ج»: ۴۵۸-۴۵۹. ۴۵۹- «ج»: ۴۵۹-۴۶۰. ۴۶۰- «ج»: ۴۶۰-۴۶۱. ۴۶۱- «ج»: ۴۶۱-۴۶۲. ۴۶۲- «ج»: ۴۶۲-۴۶۳. ۴۶۳- «ج»: ۴۶۳-۴۶۴. ۴۶۴- «ج»: ۴۶۴-۴۶۵. ۴۶۵- «ج»: ۴۶۵-۴۶۶. ۴۶۶- «ج»: ۴۶۶-۴۶۷. ۴۶۷- «ج»: ۴۶۷-۴۶۸. ۴۶۸- «ج

ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجنی و قها^۱ که در صحراست و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین^۲ و قصران و ورزین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبدان^۳ میخوانند و رامین و خاوه قرای بهنام^۴ و سبور^۵ قرج است و قوهه^۶ و شندر^۷ و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غارست^۸. این ولایت بچهار قسم است: ناحیت اول بهنام و درو شصت پاره دیه است، و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است؛ دوم ناحیت سبور^۹ قرج و درو نود پاره دیه است، قوهه^{۱۰} و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجا است. سیوم ناحیت فشابویه است و درو سی پاره دیه است، کوشک و علیا باد و کیلین و جرم^{۱۱} و قوج اغاز^{۱۲} معظم قرای آنجا است؛ چهارم ناحیت غارست و سبب تسمیه غار آنست که امام زاده‌یی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی^{۱۳} غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت^{۱۴} جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد و درو چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهورست و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای آن ناحیت است^{۱۵} و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود. و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه‌هاش انار و امرود و عباسی و شفتالو

- ۱ - «ج»: مرجبی...؛ «ا»: مرجی و مها و (بعد مقداری سفید گذارده است).
- ۲ - (۴). ۳ - «ج»: فیروزبران؛ یا قوت ج ۲ ص ۶۲۲ و ج ۳ ص ۹۲۸ و ج ۴ ص ۱۰۵ و ۹۲۱ (نچ)؛ «ر»: دنبال مطلب را تا شماره ۲ صفحه بعد ندارد. ۴ - یا قوهه (یا قوت ج ۲ ص ۵۳ و ۲۰۵).
- ۵ - «نچ»: یا قوت ج ۳ ص ۳۲۹ و شاید باید شنست خوانده شود. (فرهنگ جغرافیائی ایران: شنده).
- ۶ - «نچ»: آرد: بندزبرد در نسخه خطی بریتیش میوزیوم شماره Add. 23543 f. 176 آمده است.
- ۷ - «ج»: ناحیت را. ۸ - «نچ»: بندبالا را شفر Schéfer در منتخبات نزهة القلوب آورده و عبارتی دراز درباره ناحیه ری بدان افزوده است که اصل آن در نسخ پاریس و ظاهر آن نسخ دیگریافت نمیشود. و در ضمیمه سیاست نامه او این قسمت از ص ۱۷۳ س ۴ (بائین) تا ص ۱۷۶ سطر ۱۰ آمده است. شیوه نگارش آن متکلف است و بنظر می آید که یکی از نویسندگان بعدها بعنوان توضیح افزوده باشد.

و انگور نیکوست اما خورنده میوه‌های آنجا^۱ از تبایمن نبود. و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوه^۲ و چند موضع دیگر که حنفی باشند. و اهل آن ولایت آن موضع را^۳ بدین سبب قوه^۲ خران^۴ میخوانند. و درری اهل بیت بسیار مدفونند^۵، و از اکابر و اولیاء بسیار^۶ آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قراء السبعه^۷ و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب. و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینارست^۸.

طهران - قصبه معتبرست و آب و هوایش خوشتر از ری است^۹ و در حاصل مانند آن و در مقابل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند.

۱۰ ورامین - در مقابل دیهی بوده است^{۱۰} و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته. طولش از جزایر خالدات «عزکه»^{۱۱} و عرض از خط استوا «له کط» در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه‌ها مانند آن. اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود.

تومان سلطانیه و قزوین - اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا ۱۵ مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهرست^{۱۲}:

سلطانیه - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی. طول از جزایر خالدات «فد»

و عرض از خط استوا «لط»^{۱۳} ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد

۱ - «چ»: آنجا بر مسافران. ۲ - «نیچ»: یا قوه. در «ا» نیز قوه ضبطست.
 ۳ - «چ»: موضع. ۴ - یا قوت ج ۴ ص ۲۰۵ (نیچ). ۵ - «ا»: و در ری از انبیا حقان
 حقیق مدفون اند. ۶ - کلمه از «ا» و دخ است. ۷ - نفحات ص ۱۵۳. نمره ۱۵۳ ابن خلکان
 Nos ۴۴۴ و ۵۷۸. ۸ - از شرح قلعه طبرک تا اینجا در در نیست و «خ» مختصر دارد. ۹ - از اینجا
 تا علامت ستاره در «ر» نیست. ۱۰ - «ا» افزوده: از ناحیت (بعد مقداری سفید گذارده است).
 ۱۱ - «ا»: فوله. ۱۲ - «ا» افزوده: حقوق دیوانی این تومان (بعد مقداری سفید گذارده
 است). ۱۳ - «ا»: لواط.

فرمود . پسرش اولجایتو سلطان تغمده الله بغفرانه باتمام رسانید و بنام خود منسوب کرد . طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام، و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی هزار گام . و درو قلعه بیست از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطانست و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود . هوایش بسردی مایلست و آبش ازچاه و قنواتست و نیک هاضم . و چاه آنجا از دوسه^۱ گزی است تابده گز . و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راهست و هرچه مردم را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیارست ، و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهرست بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نیست^۲ . مردم آنجا ازهر ولایت^۳ آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه ملل^۴ و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یک رویه نشده ، اما بفارسی ممزوج مایلترست . و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرّ رست ، و درین سالها اگر اردوهادر آنجا می بودی سی تومان و الا بیست تومان حاصل داشت . و ازسلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت برین موجبست : ابهر : نه فرسنگ^۵ . طارم : ده فرسنگ . اصفهان : صد و شش فرسنگ . اسد آباد^۶ : سی و هفت فرسنگ . ری : پنجاه فرسنگ . زنجان : پنج فرسنگ . ساوه : چهل و دو فرسنگ . سجاس : پنج فرسنگ . قزوین : نوزده فرسنگ . قم : پنجاه و چهار فرسنگ . کاشان : هفتاد و چهار فرسنگ^۷ . همدان : سی فرسنگ . یزد : صد و چهل و پنج فرسنگ^۸ . تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین

۱ - « ا » : در دو . ۲ - « چ » « ا » : شهری دیگر نباشد . ۳ - « چ » : ولایات .

۴ - « چ » : ملک . ۵ - « چ » « ا » : فرسنگ اندر . ۶ - « ا » : استرآباد . ۷ - « ا »

افزوده : لر بزرگ : (بعد مقداری سفید گذارده) فرسنگ . لر کوچک (بقدر دو کلمه سفید)

فرسنگ ، نهاوند : (سفید) فرسنگ . ۸ - دنبال مطلب تا شرح قزوین در « د » نیست .

برین صورت : بغداد : صد و هجده فرسنگ^۱ . گواشیر بکرمان^۲ دویست و سه فرسنگ^۳ . نیشابور بخراسان^۴ : صد و هفتاد و هشت فرسنگ . هری بخراسان^۵ : دویست و پنجاه و یک فرسنگ . بلخ بخراسان^۶ : سیصد و چهار فرسنگ . مرو بخراسان^۷ : دویست و پنجاه و شش فرسنگ^۸ . جرجان بمازندران^۹ : صد و چهل و پنج فرسنگ^{۱۰} . دامغان بقومس : صد و ده فرسنگ . لاهجان بجیلان : چهل و چهار فرسنگ . تبریز آذربایجان : چهل و شش فرسنگ . قراباغ واران : هفتاد و دو فرسنگ . شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ .

قزوین - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات «فه»^۱ و عرض از خط استوا «لو»^۲ . از حساب ثغورست ، جهت آنکه پیوسته با دیاطه و ملاحده در محاربه بوده اند . احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه واردست و مشهورست و در «تدوین» رافعی^{۱۰} مسطور، منها : عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه، قال^۱ قال النبی صلی الله علیه و آله : «اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة» و بدین سبب او را «باب الجنة» خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام اینجا^۹ نیز مجملاً ربط سخن را یاد کنم . در کتاب التبیان آمده^{۱۰} که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شادشاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه های خررود و ابهررود می ساخته اند و آنجا اطلال بارو پدیدست و مردم آنجا در دیه نرجه^{۱۱} که باردشیر بابکان منسوب باشد مسکون ماند و مشهورست و در کتاب تدوین مسطورست که حصار

- ۱ - «۱» افزوده : موصل دیار بکر (مقداری سفید گذارده است آنگاه پس از ذکر تبریز و قراباغ که در «ج» چند سطر پایین تر است آورده) : شروان : (قدری سفید) فرسنگ . تفلیس کرجستان (سفید) سنک . سیواس روم : (سفید) فرسنگ . قونیه بروم : (سفید) فرسنگ .
 ۲۰ شهرزور بکردستان : (سفید) فرسنگ . تستر بخوزستان : (سفید) . شیراز بفارس : صد و هفتاد و شش فرسنگ . انک شبانکاره فرسنگ . ۲ - (یعنی در کرمان ، در خراسان و جز آن) . ۳ - «۱» افزوده : نه بمقازه : (سفید) فرسنگ . سیستان بقهستان و نیمرو : (سفید) فرسنگ . ۴ - «۱» افزوده : خلاط بارمن : (سفید) فرسنگ . ۵ - ذکر دامغان و لاهجان در «۱» نیست . ۶ - «۱» : فه ها . ۷ - «۱» ، لوها . ۸ - کلمه از «۱» است . ۹ - «ج» : از اینجا . ۱۰ - «نچ» (H.KH.)
 ۲۵ نمره ۲۴۰۴ فهرست ۲۲۱ . ۱۱ - «ر» : ترجمه ؛ «ج» : سرجه ؛ «خ» : سرچه . متن از «۱» است .

شهرستان قزوین که اکنون محلاتی است در میان شهر، شاپور ذوالا کتاف ساسانی ساخته، تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه^۱ ثلاث و ستین و اربعمائه اسکندری طالع عمارتش برج جوزا. اطلال آن بارو هنوز باقیست. بزمان امیر المؤمنین عثمان (رضع) برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی، سعید بن العاصی الاموی را^۲ بایالت این^۳ نگر فرستاد، او آن^۴ حصار را بمردم مسکون گردانید و شهری شد و امیر المؤمنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینه موسی خواند. و غلامش مبارک^۵ ترکی شهرستان دیگر ساخت و مبارک آباد خواند. چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره از تغلب دیلمه و انزعاج^۶ و پریشانی خود بدو انهی^۷ کردند، او بارویی که محیط مداین^۸ ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود، و جهت وفات او با تمام نرسید، تا در عهد معتز^۹ خلیفه، موسی بن بوقا در سنه^{۱۰} اربع و خمسين و مائتین^{۱۱} هجری عمارت آن بارو با تمام رسانید، و بمردم مسکون گردانید و شهری عظیم^{۱۲} شد. و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخرالدوله دیلمی در سنه^{۱۳} ثلاث و سبعین و ثلثمائه جهت آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود، و او در کتب احادیث دیده^{۱۴}: «فانه^{۱۵} یکون فی آخر الزمان بلدة بقرب الديلم يقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة، من عمل فی عمارة سورها ولو بقدر كف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها و کبیرها» تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده بود^{۱۶}، بروایت عمر بن عبدالعزیز مروانی (رضع): «ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما من ارض الديلم يقال لها قزوین والاخر من الروم يقال لها الاسکندریه، من رابط فی احدیهما يوماً او قال یوما و لیلۃ و جبت له الجنة». و قال عمر بن عبدالعزیز: «اللهم لاتمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما داراً و منزلاً»، و جهت خود در آنجا عمارت^{۱۷} عالی ساخت در محله جوسق، و اکنون آن زمین را صاحب آباد خوانند. و در سنه^{۱۸} احدی

۱ - بلاذری ص ۳۲۲ (نچ). ۲ - «ج» «در»: آن. ۳ - بجز «ا»: او. ۴ - «ج»:

ارتعاج. ۵ - «ج»: شکایت. ۶ - «ا»: «در»: ماتی. ۷ - «ا»: «در»: معظم.

۸ - «ج»: دیده بود؛ «ا»: «در»: خوانده. ۹ - «ا»: و نه. ۱۰ - «ج»: خوانده.

۱۱ - «در»: عمارتی؛ «ا»: عمارات. ۱۲ - «ج»:

۱ - کلمه از «ر» است ؛ «ا» : ابو شریف امیر علی . ۲ - «ر» «ا» : شرفه - ای آجر .
 ۳ - «ا» : کرد . ۴ - کلمه در «ا» نیست ؛ «ر» : کامست . ۵ - «ا» «ر» : قنوات .
 ۶ - «ا» : وهر . ۷ - «ا» «ر» : و بیل اسعار ؛ «خ» «ه» : بیل اسفار . (شاید : بیل
 آورده ؟) ۸ - «ا» : ثمره . ۹ - «نچ» «ر» : ربح ؛ «ا» : زمخ ؛ «ر» : رمح ؛ «خ» : زمج .
 ۱۱ - «خ» : یکول ؛ «ر» : امکول ؛ «نچ» : بکول ، مکول . ۱۱ - «چ» : یخ از آنجا .
 ۱۲ - کلمه در «ا» «ر» «خ» نیست . ۱۳ - «چ» : قرب و جوار . ۱۴ - «ا» :
 نامور ؛ «ر» : مامور ۱۵ - کلمه از «چ» است . ۱۶ - «چ» «ر» : مثل .

شادانی و ابراهیم^۱ هروی و خیرالنساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فلك^۲ قزوینی^۳ و نورالدین و جمال الدین جیلی^۴ و امام الدین رافعی و غیرهم . و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقررست ، و بمبلغ پنج تومان و نیم بدفتر درآمده و ولایتش کمابیش سیصدپاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیت و در آن دیه های معتبرست چون : فارسچین و خیارج^۵ و قرقسین^۶ و شال و سکرآباد و سیاه دهان^۷ و سومیقان^۸ و شهرستانک^۹ و شرفآباد و مرک^{۱۰} و مارین^{۱۱} و امثال آن ولایات را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست .

ابهر - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «فدل»^{۱۲} و عرض از خط استوا «لوم» کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گلین است . داراب^{۱۳} بن داراب کیانی ساخت^{۱۴} و برادرش اسکندر رومی با تمام رسانید . و بر آن قلعه ، قلعه دیگر بهاءالدین حیدر از نسل اتابك نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد ، دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد گام است ، هواش سردست و آبش از رودخانه ییکه بدان^{۱۵} شهر موسومست ، و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در ولایت قزوین میریزد . و غله و میوه آنجا بسیار^{۱۶} و نیک میباشد ، اما نانش سخت نیک نبود و پنبه کم آید . از میوه هاش امروز سبجستانی^{۱۷} و آلوی بوعلی و گیلاس نیکوست^{۱۸} . مردم آنجا^{۱۹} سفید چهره و شافعی مذهب اند ، اما تملق بر طبیعت ایشان غالب^{۲۰} بود ،

۱ - «ه» : ابراهیم هروی ؛ «ا» : ابراهیم سفیه .. ؛ «ر» : ابراهیم مسینه . ۲ - «ا» : ملك : ۳ - نفحات ص ۱۵۰ نمره ۱۵۰ . ابن خلکان نمره ۶۲۵ . هفت اقلیم (کتابخانه دیوان هند نمره ۷۲۴ . f ۴۳۰ b) در مداد صوفیانی که دو قزوین مدفونند نام شیخ علك را میبرد و بعضی از سغنان او را نقل میکنند . ۴ - «ا» : جیلی . ۵ - «ج» : قریستن . متن تصحیح قیاسی است . ۶ - «ا» : «نچ» : سیادهی . ۷ - «ا» : «نچ» : سوسقان ، سونیقان ، سوشمان سوهان ؛ سوییخان ؛ سومقان ؛ سویقان ؛ سیوتمان ؛ «ا» : سوسقان ؛ «ر» : سوسبان (؟) . ۸ - «ج» : شهر سیاهك . ۹ - «ج» : «ا» : فراك ؛ «نچ» : فوك ، فرك ، قوك . متن از «ا» است . ۱۰ - «نچ» : مازین . مارنین : دیه مارین : دیه ماوه - دیه قزوین . دیه ساوه . مامزین . نالین . مامچین . و نگاه کنید بیا قوت ج ۳ ص ۸۳۵ ؛ «ا» : بامرین ؛ «ر» : مامرین . (؟) . ۱۱ - «ا» : قذك . ۱۲ - «ا» : دارا . ۱۳ - «ج» : «ا» : ساخته . ۱۴ - «ج» : برآن . (یعنی ابهر رود) . ۱۵ - «ج» : آن بسیار است . ۱۶ - کلمه در «ا» نیست . ۱۷ - «ا» : نیکو بود . ۱۸ - کلمه در «ج» نیست . ۱۹ - «ج» : جاری .

بر ظاهر آن شهر مزار شیخ ابوبکر بن طاهر طیار^۱ ابهری است. ولایتش بیست و پنج پاره دیه است. حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یک تومان و چهار هزار دینار است.

اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان^۲ و خستجان^۳ - ولایات بسیار است

مابین عراق و جیلانات^۴ در کوهستان سخت افتاده است، و هر ولایتی در حکم حاکمی علیحده^۵ باشد، و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند، اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون شوند. و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند، اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکترند. و هوای آن ولایت سرد است و آبش از عیون، و اودیة^۶ آن جبال. حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر^۷ باشد و درو گوسفند نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارش بسیار^۸ و سازگار^۹ باشد.

آوه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فنه»^{۱۰} و عرض از خط

استوا «لدم». بانی آن معلوم نیست طالع بناش^{۱۱} سنبله. دور باروش قرب پنجهزار گام است. هواش معتدلست و آبش از رودخانه گاوماها^{۱۲} که بمابین بره^{۱۳} میاید. و در آن شهر، زمستان یخاب در چاه میبندند، بچند کُرت، تا فرو میخورد، و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد، و چون آن قدر که آب یخ فرو خورده باشد باز دهد، بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها دهد. و غله و پنبه در آنجا بسیار^{۱۴}

۱ - «ا»: ابوبکر طاهرا بهریست؛ «ر»: ابوبکر طاهر طیان ابهریست؛ «نج»: طاهران، طایر، طبران. نگاه کنید به قزوینی ج ۲ ص ۱۹۱ و یاقوت ج ۱ ص ۱۰۶ - ۲ - «نج»: جرکان. خرکام. خوکان؛ «ر»: «ا»: حرکام. ۳ - «نج»: حشیجان، خسیجان؛ «ا»: حشیجان؛ «ر»: حیجان. ۴ - «ا»: سحارست... جیلان. ۵ - «ج»: حاکم... کلمه علیحده در «ا» نیست. ۶ - «ج»: ادویه؛ «ا»: اودنه. ۷ - «ا»: کمترک. ۸ - «ج»: علفخوارها بسیار بود. ۹ - «ا»: قه مه. ۱۰ - «ا»: (بقدریک کلمه سفید) ساخت بطالع؛ «ر»: از اینجا تا آغاز شرح زنجان ندارد. ۱۱ - «نج»: کاوماسا؛ «ا»: کاوماسا؛ «خ»: کاوماها. ۱۲ - «ا»: نمابین برده (؟). ۱۳ - بجز «ا»: بسیار نیکو بود.

و نیکو باشد، اما نانش سخت نیکو نبود. از میوه هاش انجیر نیکو بود^۱، مردم آنجا سفید چهره و شیعه^۲ اثنی عشری اند و در آن مذهب بغایت متعصب اند و با هم اتفاقی^۳ نیکو دارند. و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقر^۴ رست و ده هزار دینار ضمانی آن باشد. و از آن ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار میباشد^۵ و شهر و ولایتش داخل بلوک ساوه است.

رودبار - ولایتیست^۶ که شاهرود بر میانش میگذرد و بدان باز میخوانند.

و در شمالی قزوین بشش فرسنگی افتاده است و در آنجا قریب پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و میمون دز و لنبر^۷ بوده، و معتبرترین همه قلعه الموت که دارالملک اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یک سال مقر^۸ دولت ایشان بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهلز»^۹ و

عرض از خط استوا «لوکا»^{۱۰}. الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در سنه ست و اربعین و مائتین ساخت و در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه را در اول آله اموت گفته اند یعنی آشیانه عقاب که

بچگانرا برو آموزش^{۱۱} کردی بمرور الموت شد، و حروف آله اموت بعدد^{۱۲} جمل چند سال صعود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالاتست. در سنه اربع

و خمسین و ستمایه فرمان هولاکو خان آن قلعه را خراب کردند، و ولایت رودبار اگرچه اکثرش گرمسیرست اما سردسیرش نیز چنان نزدیکست که در دو موضع که آواز هم توان شنید، در^{۱۳} یکجا جو بدروند و در دیگری هنگام زرع جو باشد.

و حاصل نیکو دارد^{۱۴} و غله و پنبه و انگور و میوه بسیار نیکو بود^{۱۵} و از میوه هاش سیب کم بکار آید و امروز کم از اصفهان نبود و نانش نیکو باشد. و مردم آنجا مذهب

بواطنه داشته اند و جمعی را که مراغیان خوانند بمزد کی نسبت کنند، اما اهل رودبار

۱ - «ا»: انجیر (و بقدر يك کلمه سفید مانده) نیکوست. ۲ - بجز «ا»: اتفاق.

۳ - «چ»: است. ۴ - «چ»: ولایت است. ۵ - «نچ»: لنبر. ۶ - «ا»: قه.

۷ - «ا»: لوی. ۸ - «نچ»: پرورش. ۹ - «چ»: و در. ۱۰ - «دچ»: ... باشد؛

«ا»: حاصلی ... ۱۱ - «ا»: بسیار باشد.

تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پاره^۱ بر آه^۲ دین می آیند. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

زنجان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فجم» و عرض از خط

استوا «لول» اردشیر بابکان ساخت و شهن خواند. دور باروش ده هزار گامست

در فترت مغول خراب شد. هواش سردست و آبش از آن رودخانه بیکه بدان شهر

منسوبست و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در سفیدرود میریزد، و از قنوات. ارتفاعات^۳

آنجا اکثر غله بود و در رودخانه جالیز^۴ و برنج نیز کارند. اما در آن شهر و ولایتش

میوه نیست، و از طارمین آورند. و مردم آنجا سنی شافعی مذهبند و بر طنز و استهزاء

بسیار اقدام^۵ نمایند. و در صور الاقلیم گوید که غفلت برایشان غالبست و زبانیشان

پهلوی راستست و درو مزار اکابر و اولیا مثل قبر شیخ اخی فرج زنجان و استاد

عبدالغفار سكاك و عیسی کاشانی و غیره بسیارست.^۶ و حقوق دیوانیش بتمغا مقر^۷ رست

و دوازده هزار دینار ضمانتی آن. و از ولایتش که کما بیش صد پاره دیه است هشت

هزار دینار متوجه دارد که جمله دو تومان باشد.^۸

ساوه - از اقلیم چهارم است و شهر کی^۹ اسلامی. طولش از جزایر خالدات «فه»^{۱۰}

و عرض از خط استوا «له»^{۱۱} و در اول در آن زمین بحیره بوده است^{۱۲} در شب ولادت

رسول (صلعم) آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود. و بر آن زمین

شهری ساختند بانی آن معلوم نیست^{۱۳} بطالع جوزا. در این عهد خرابی بحال باروی

او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین^{۱۴} ساوجی

طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت. دور آن بارو هشت

۱- «ج»: پاره با؛ «خ»: «ا»؛ پاره بر آه. متن تصحیح قیاسیست. ۲- «ج»: بر آن. ۳- (ارتفاع =

حاصل). ۴- «ا»: فالیز. ۵- «د»: قیام؛ «ا»: رغبت. ۶- «ج»: و از مزار... و اولیا

در آن شهر بسیار است مثل... و غیره. ۷- «ج»: متوجه است...؛ «ا»: ... هر دو

دو تومان بود. ۸- «ا»: شهر. ۹- «ا»: فه ها. ۱۰- «ا»: له ها. ۱۱- «ا»: ...

بر آن زمین بحیره بود. ۱۲- «ا»: «د»: (بقدر يك كلمه سفید) : بدان زمین شهر ساخت.

۱۳- «ج»: شمس الدین؛ «ا»: سیف الدین.

هزار و دو بیست ذراع خلقی است. پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره
 دیه رود ابادانرا^۱ نیز که پیوسته شهرست بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن
 قرب چهار هزار ذراع خلقی بود^۲. هوای آن شهر بگرمی مایلست، اما درستست
 و آبش از رودخانه مزدقان و قنوات. در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ
 آب در چاه بندند تا بهنگام گرما باز دهد. ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود، اما
 نانش سخت نیکو نبود از میوه هاش انجیر و سیب و به و انگور مرق و انار خرم آباد^۳
 بغایت خوبست. مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاک اعتقاد باشند، و اهل
 ولایت بخلاف الوسجرد^۴ که سنی اند تمامت دیهها شیعه اثنی عشری اند^۵. حقوق
 دیوانی آنجا^۶ بتمغا مقرّست و دو تومان و نیم ضمانی آن ولایت. و ولایتش چهار
 ناحیتست و صد و بیست و پنج^۷ پاره دیه است: اول ساوه^۸ چهل و شش پاره دیه است،
 خرم آباد و سراسیون و طبریز ناهید^۹ و ورزنه و انجیل و نند و طردجرد^{۱۰} معظم قرای آن؛
 و دوم آوه^{۱۱} هفده پاره دیه است و سرو^{۱۲} جمزقان^{۱۳} و قیلع بالغ^{۱۴} و نوذر^{۱۵} و کهندان
 و ابردز و کاسواه^{۱۶} معظم قرای آن؛ و سیم جهرود^{۱۷} بیست و پنج پاره دیه است و خیر^{۱۸}
 و دستجرد و نایه^{۱۹} معظم قرای آن؛ و چهارم بوقین^{۲۰} چهل و دو پاره دیه است و

- ۱۵- «نچ»: رود ابادان. ۲- «ا»: ذراعست. ۳- «ج»: خرم آباد؛ «ا»: «ر»: حرم. متن
 «ا» است. ۴- «ا»: و اوسجرد؛ «ر»: ولوسجرد؛ «نچ»: ولودسجرد؛ ولوسجرد (؟)
 (ظ: دستجرد زرنند؟). ۵- «ج»: باشد. ۶- «ج»: آن. ۷- «ر»: چهار. ۸- «ا»: سیاه؛ «خ»:
 مسیا. ۹- «ا»: طبریز ناهید؛ «خ»: طبریز ناهید؛ «ه»: طبریز ناهید. (در فرهنگ جغرافیائی ج ۱):
 طرازاناهید. ۱۰- «ا»: طحروود؛ «ه»: طروجرود؛ «خ»: طجروود (؟). ۱۱- «ا»: «
 قدواه؛ «نچ»: قداه، وزواه. ۱۲- «ا»: منسر؛ «خ»: منیسر؛ «نچ»: صدر، منبیر،
 نبیر (؟). ۱۳- «ج»: حمیرقان. (متن تصحیح قیاسیست از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۱).
 ۱۴- «ر»: صلح بالغ؛ «نچ»: قتلغ بالغ، قلع، بالغ. ۱۵- «ا»: نوین؛ «نچ»:
 نویر. (شاید: نویران؟). ۱۶- «نچ»: کاساو. (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۱: کاسوا).
 ۱۷- «نچ»: جهر، حمیرود. (؟). ۱۸- «نچ»: «خ»: حبو؛ «ا»: حیو. ۱۹- اصل:
 نامه. (متن تصحیح قیاسیست از فرهنگ جغرافیائی ج ۱). ۲۰- جای کلمه در «ا» سفیدمانده
 است؛ «ج»: «خ»: بوسین. (متن تصحیح قیاسی از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۱ است).

راوردان^۱ و ازناوه^۲ و شمیرم^۳ و مرق و وفس^۴ و خیجین^۵ معظم قرای آن . و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مقرّ رست . جو و کاه این ولایت با چهار پایان سازگار نبود تا بمرتبه‌یی که گفته‌اند که کاه قم بهتر از جو ساوه . و از مزار اکابر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی است^۶ و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد^۷ سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم (رضعهما) است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میکنند^۸ .

ساوج بلاغ^۹ - ولایتی است که دراوان سلاجقه مال به ری میداده و در عهد

مغول سوی^{۱۰} شده ، هوایی بغایت خوب دارد ، اکثر آبش از قنوات است ، میوه و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکویی و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مقرّ رست . و مردم آنجا چون اکثر صحرا نشینند مقید بمذهب نیستند . و از اعظم قرای آنجا خراو^{۱۱} و نجم آباد و سنقر آباد . و در سنقر آباد سادات عالی نسب و حسب‌اند و الحال خرابست .

سجاس و سهرورد - دراوّل دوشهر بوده است . و در فترت مغول خراب شد .

اکنون ازهر^{۱۲} يك بقدر دیهی مانده ، و چند دیه^{۱۳} دیگر و نواحی جرود^{۱۴} و ایجرود^{۱۵} از توابع آنست ، بر جنوبی سلطانیه بيك روزه راه افتاده است ، از اقلیم چهارمست . طولش از جزایر خالادات «فجك»^{۱۶} و عرض از خط استوا «لو»^{۱۷} ولایت سردسیرست و حاصلش غله و اندکی^{۱۸} میوه باشد . زیاده از صدپاره دیه‌است و اکثرش مغول نشین .

- ۱ - «نج» : در ادران ؛ «ا» «نج» : راوردان . (۱) . ۲ - «نج» : ارماوه ؛ ارناده ؛ «ا» : ارباوه . (۲) . ۳ - «ا» «نج» : شرم ؛ «نج» : شوم (۳) . ۴ - «ا» : وفس ؛ «نج» : دفسن ، وفسن ؛ «ج» : دفس . (متن تصحیح قیاسیست) . ۵ - کلمه در «ا» نیست . و «ر» از آغاز تقسیم ولایت به چهار ناحیت تا اینجا ندارد . ۶ - «ج» : ساوجی . ۷ - «نج» : احمد ابواسحق . ۸ - «ج» : میگویند . ۹ - این شهر و شرح آن در «ا» و «ر» نیست . ۱۰ - «خ» : مساوی . ۱۱ - «نج» : خرا ؛ «خ» : خراد (۴) . ۱۲ - «ج» : بهر . ۱۳ - «ج» : دیهی . ۱۴ - «ا» ، «نج» : خرود (۵) . ۱۵ - «ج» : انجروود ؛ «ا» : الخرود . (متن تصحیح قیاسی از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۲ است) . ۱۶ - «ا» : دمجك ، ۱۷ - «ا» : لوها . ۱۸ - «ج» : اندك .

گور^۱ ارغون خان در کوه سرجاس است، و چنانکه^۲ عادت مغول بود ناپیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ^۳ گردانیده و مردم را از آن حدود گذشتن زحمت رسیدی. دخترش اولجای^۴ خاتون قبر پدر را آشکار کرد، و آنجا خانقاه ساخت و مردم^۵ بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم^۶ ابوحنیفه اند رحمه الله. و در ولایت ایجروود قصبه ییست، مغول آنرا ستوریق^۷ خواند بر سرپشته ییست، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرایست بزرگ، و در صحن سرای چشمه ییست بشکل حوضی بزرگ بلکه مانند^۸ دریاچه یی ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید. دو جوی آب هر يك بمقدار آسیا گردانی^۹ دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند برقرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمیباشد، و این از نوادرست. ابقای خان مغول^{۱۰} آن سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علفزاری خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت^{۱۱} دو تومان و نیم است.

سرجهان - قلعه یی بوده است^{۱۲} بر کوهی که محاذی طارمین است، بر پنج فرسنگی^{۱۳} سلطانیه بجانب شرقیست، و کما بیش پنجاه پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود، و دیه قهود^{۱۴} که مغول آنرا صاین قلعه می خوانند و ام القرای آنجاست و اکنون بسبب همسایگی سلطانیه آن مواضع آبادان^{۱۵} میشود ولایت سردسیرست. حاصلش غله و پالیز بود^{۱۶} و چون بر جاده عام افتاده^{۱۷} و اخراجات بسیار دارند، از حقوق دیوانی معافست^{۱۸}.

۲۰- ۱- «ج»: قبر. ۲- «ج»: چندانکه. ۳- «۱»: «نچ»: قورینگ. ۴- «نچ»: النجای، الحیاد، اولجایتو. (نگاه کنید به حبیب السیر چاپ بمبئی ج ۳ ص ۷۶). ۵- کلمه در «۱» نیست. ۶- «۱»: «نچ»: ستوریق، ستروق، ستوریق. (شاید: قلتوق فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۲). ۷- کلمه از «۱» است. ۸- «۱»: آسیا گردی. ۹- «ج»: قلعه بود. ۱۰- «ج»: فرسنگ. ۱۱- «۱»: مهود. ۱۲- «ج»: موضع آبادان. ۱۳- «ج»: باشد. ۱۴- «واو» هم ندارد. ۱۵- «ج»: واقع. ۱۶- «ر»: پس از اتمام شرح ساوه تا اینجا را ندارد.

طارمین - ولایتی^۱ گرمسیرست بر شمال سلطانیه بیک^۲ روزه راه، و درو

ارتفاعات بسیار نیکو^۳ میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست. در اول آنجا شهری
فیروز آباد نام بزمین^۴ طارم سفلی دارا ملوک بود، اکنون بکلی خرابست و قصبه اندر
بطارم علیا شهرستان آنجا شده. طول او^۵ از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط
استوا «لومه». مردم آن ولایت سنی شافعی مذهبند، و آن ولایت پنج عمل است:
اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است، قرب صد پاره دیه است و جزلا و شورزد^۶
و درام و جیا^۷ و قلات و زرنده^۸ و شنده^۹ از معظم قرای آنست؛ دوم بطارم سفلی
توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده است، الزن^{۱۰} و خورنق^{۱۱} و
شرزورلد^{۱۲} و کلج^{۱۳} از معظمات آنست؛ سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس
بیست پاره دیه است و سیردان^{۱۴} معظم آن؛ چهارم نسیبار^{۱۵} و بریدون^{۱۶} دو دیه
معتبرست و هشت دیه دیگر از توابع آن. پنجم دزآباد^{۱۷} سفلی بیست و پنج پاره
دیه است و گلپار و گلچین و بلهل^{۱۸} از معظمات آن. حقوق دیوانی آن ولایت
با باغات قلات^{۱۹} و ارد و هیکل^{۲۰} شش تومان و چهار هزار دینارست.

طالقان - ولایتی سردسیرست در شرقی قزوین، طولش از جزایر خالدات

«فه مه» و عرض از خط استوا «لوی» در کوهستان افتاده است و کلاتها بود^{۲۱} و

- ۱ - «د چ» : ولایت . ۲ - «چ» : بر یک ؛ «ا» : یک . ۳ - «ا» : و
نیکو . ۴ - «ا» : فیروز آباد نام بر زمین . ۵ - «چ» : آن . ۶ - «ا» :
شورزه . (شاید : شورزگاه ؟) . ۷ - «ا» : حیاہ ؛ «چ» : حیات . (متن از فرهنگ
جغرافیائیست ج ۲) . ۸ - «چ» : رزید . ۹ - «چ» : شید . متن از «نچ» است (شاید :
شندهستان ؟) . ۱۰ - «چ» : الون ؛ «ا» : «نچ» : الرن . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۲
است) . ۱۱ - «نچ» : خروتنق ؛ «ا» : خروتنق ؛ «خ» : خورتنق . (؟) . ۱۲ - «ا» :
شرزوولر ؛ «خ» : شرزوولر ؛ «نچ» : شرزوولر (؟) . ۱۳ - «چ» : کلج ؛ «ا» :
کلج ؛ «نچ» : کلج . (متن از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۲ است) . ۱۴ - «چ» : سروان ؛ «خ» :
سیران ؛ «ا» : سردان . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۲ است) . ۱۵ - «نچ» : نساژر ،
نساژ ؛ «ا» ، «خ» : نساژ (؟) . ۱۶ - «ا» : بریدون ؛ «خ» : بریدون . (؟) .
۱۷ - «ا» «د» «نچ» : درآباد ؛ «خ» : درآباد . (؟) . ۱۸ - «نچ» : کلما و کالجین و بلهل ،
ملهل (؟) . ۱۹ - «ا» : ماحاب ؛ «خ» : ماحات غلات (؟) . ۲۰ - «نچ» : دارد و هیکل ؛
ارد ملک ، وارد هیکل ؛ «ا» : وارد هیکل (؟) . ۲۱ - «چ» : بوده .

دیهرهای معتبر کمتر باشد. حاصل آنجا غله و اندکی جوز و میوه بود، و مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما به بواطنه مایلتر باشند. ولایت سرابروود^۱ و جرود^۲ و قهپایه و کن و کرج^۳ از توابع آنجا است، و در این ولایت دیهرهای معتبر بود. حقوق دیوانی طالقان با این ولایات^۴ يك تومان است.

کاغذکنان - شهر وسط بوده است امیر میشود^۵ (؟) زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود و خونج نام کرده است، چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذکنان مشهور شد، اکنون خرابست و مقدار دیه وسط مانده. مردم آنجا شافعی مذهب باشند، هوایش سردست و آبش از چشمه‌هایی که از آن کوهها برمیخیزد و به سفید رود میریزد. حاصلش غیر از پنبه^۶ نبود. مواضعی که در اول از توابع آنجا بوده قریب سی و پنج موضعست، در فترت مغول خراب شده و اکنون چون مغول نشینست و ایشان زراعت میکنند آنرا مغولیّه میخوانند. ولایت هردقان^۷ و دزآباد علیا^۸ هم از توابع آنجا است و قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد. حقوق دیوانی کاغذکنان و این ولایات^۹ پنج هزار دینارست.

مزدقان - شهر وسط است از اقلیم چهارم. طولش از جزایر خالدات «فدن» و عرض از خط استوا «له»^۹ دورش سه هزار گام بود و هوایش سردی مایلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میآید. غله و انگورش نیکو بود و میوه اندکی باشد. و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند. حقوق دیوانی آن و

۱ - «ج» : سرانرود ؛ «ر» : سراورود ؛ «خ» : سراندر ؛ «نج» : سرارود (؟) . ۲ - «ا» : حسرود ؛ «ر» : خرود ؛ «نج» : جیرود ، جود . ۳ - «ر» . کوخ ؛ «ا» : کرح ؛ «ج» : کرخ . (متن تصحیح قیاسیست) . ۴ - «ج» : ولایت . ۵ - «ا» جای کلمه را سفید گذارده ؛ «نج» : برمشود ، میشود (و برای شروین نگاه کنید به یاقوت ج ۴ ص ۵۲۰ سطر ۱۴) (؟) - شرح کاغذکنان بتمامه در «ر» نیست تا شرح «پشکل دره» . ۶ - بجز «ج» : غله . ۷ - «نج» : مزدقان ، مردمان ، هزدقان ؛ «ا» : مردقان (؟) . ۸ - «ا» : «نج» : درآباد علیا . (؟) . ۹ - «ا» : لو . و افزوده : (قدری سفید) ساخت . «خ» نیز این افزودگی را دارد .

ولایتش که قرب سیزده پاره دیه است^۱ یکتومان است، و در حکومت داخل بلوک ساوه است.

تیرک^۲ و مرچمنان^۳ و اندجن^۴ - تیرک قصبه است از اقلیم چهارم در شمال

ابهر افتاده سی پاره دیه از توابع آن است هوایش سردست و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند. آبش از همان کوهها برمیخیزد و بسفیدرود میریزد و حاصلش انگور و غله و میوه سردسیری بود. مردم آنجا سنی^۵ شافعی مذهب اند. حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست. مرچمنان^۳ و اندجن^۴ دو ولایت است کمایش بیست پاره دیه^۶ و در آب و هوا و حاصل مانند تیرک^۷ و آن هر دو را شش هزار دینار^۸ متوجه دیوانیست. و از حقوق دیوانی این ولایتها^۹ و تیرک^۶ نیمی بدیوان قزوین رود و نیمی بدیوان طارمین.

ولایت پشکل دره - ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان افتاده^{۱۰} چهل

پاره دیه^{۱۱} باشد. هوایش معتدلست و آبش از کوهها برمیخیزد. حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش^{۱۲} بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند^{۱۳}. حقوق دیوانیش سه هزار دینارست و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است.^{۱۴}

تومان قم و کاشان^{۱۵} - قم - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدا

«فه به» و عرض از خط استوا «لدمه»، طهمورث ساخت^{۱۶}. طالع عمارتش برج

۱- «ا»: قرب (قدری سفید) موضع باشد. ۲- «خ»: ترك؛ «نچ»: هرك (؟).

۳- «نچ»: مرچمنان، هرچمنان؛ «ا»: مرخمیان. (شاید: مرجنی. معجم البلدان).

۴- «ا»: اندجن. ۵- «چ»: شافعی سنی. ۶- «چ»: و ولایت کمایش دیه

است. ۷- «ا»: تبرک. ۸- دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۹- «چ»: ولایت.

۱۰- کلمه از «ا» است. ۱۱- «ا»: موضع. ۱۲- «ا»: مردم آنجا. ۱۳- «چ»:

باشد. ۱۴- «چ»: مغول متصرف شدند. ۱۵- «ا»: «ر» افزوده اند: درین تومان چند

(در «ا» قدری سفید) شهرست حقوق دیوانیش ... ۱۶- «ا»: دو کلمه اخیر و «ر» کلمه اول آنرا

جوزا دور باروش زیادت از ده هزار گامست گویند بچهل گام بر^۱ باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدلست و آبش از رودی که از جربادقان میآید. و در آنجا نیز^۲ همچون آوه زمستان یخ آب در چاه می بندند تا بهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود^۳ و اندکی بشوری مایل بود. از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود^۴ و از میوه هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست. و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میآید^۵. و مردم آنجا شیعه^۶ اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست. و حقوق دیوانی آن^۷ بتمغا مقررست. و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد^۸.

کاشان - از اقلیم چهارمست طولش از جزایر خالدات « فوم » و عرض از خط

استوا « لد ». زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت بطالع سنبله، و بر ظاهر آن قلعه‌یی گلین است که آنرا فین خوانند^۹. هوای آن شهر گرمسیرست و آبش از کاریز فین و رودی که از قهرود و نیاسر^{۱۰} آید. و زمستان سرما چنان بود که یخ بسیار بگیرند و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه بندند^{۱۱} تا بهنگام گرما باز میدهد^{۱۲} و ارتفاعاتش وسط بود و از میوه هایش خربزه و انگور نیکوست. مردم آنجا^{۱۳} شیعه^{۱۴} اثنی عشری^{۱۵} اند و اکثرشان حکیم وضع^{۱۶} و لطیف طبع، و در آنجا جهال و بطل کمتر باشد^{۱۷} و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که غریب را زخم کمتر زند^{۱۸} و حقوق دیوانی آن شهر^{۱۹} بتمغا مقررست و در ولایتش کما بیش هجده^{۲۰} پاره دیه است و اکثرش معظم. و اهل^{۲۱} ولایت سنی اند. و در ولایتش بدیه قمصر

۱ - « ا » : از . ۲ - کلمه از « ا » است . ۳ - « ا » : باشد . ۴ - « چ » :

نیکو میباشد . ۵ - « ا » : دیوانیش . ۶ - « ا » : مقررست و مبلغ ضمانی آنجاست و ولایتش که (قدری سفید) پاره دیه است ناحیت هردو باشد چهار تومان . ۷ - « ا » : افزوده : (قدری سفید) ساخته بود . ۸ - « چ » « ا » ، نیاستر ؛ « ر » : قمصر . ۹ - « چ » : میگیرند .

۱۰ - « چ » . میگردد . ۱۱ - « چ » : مذهب . ۱۲ - « ا » « ر » « خ » : حکیم و ش . ۱۳ - « چ » : باشد . ۱۴ - « چ » : گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زنند . ۱۵ - کلمه از « ا » و « ر » است .

۱۶ - « ا » : مقررست و ضمانی دارد ولایتش کما بیش (قدری سفید) . ۱۷ - « چ » : اهل آن .

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

حشیش نادر بود. حقوق دیوانی شهر و ولایت^۱ یازده تومان و هفت هزار دینار است. اردستان - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکاشان مناسب و

درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، تفرش ولایتیست^۲ که از هر طرف که بدو روند، بگریوه فرو باید رفت. سیزده^۳ پاره دیه است فم و طرخوران از معظمت اوست. هوایش معتدلست و آبش از کاریزها و چشمه ها^۴ که از آن کوهها برمیخیزد. ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود. و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند. حقوق دیوانیش شش هزار دینار است.

جربادقان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهل» و عرض

از خط استوا «لدم». همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند، که در اول همایرا سمره گفتندی، دخترش^۵ آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان^۶ گفت، ۱۰ عرب معرب کردند جربادقان خواندند. هوایش معتدلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود^۷. و مردم آنجا اکثر شافعی مذهب^۸ اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است. و نیمور^۹ و دلیجان هم از توابع اوست. حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است.

دلیجان - در اول شهر وسط بوده است. طولش از جزایر خالدات «فهم» و عرض

از خط استوا «لجیه». و این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد، و در محصولات نزدیک بجربادقان.

زواره - از اقلیم چهارم و بر سر مفازه. زواره برادر رستم دستان ساخت و سی

پاره دیه توابع دارد. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

فراهان - ولایتیست^{۱۰} و درو دیهها معتبر^{۱۱} بود، و دیه ساروق دارالملک آنجا است، ۲۰

۱ - «ا»: دیوانی کاشان. ۲ - «ج»: ولایت است. ۳ - کلمه در «ا» نیست.

۴ - «ج»: چشمها و کاریز که. ۵ - «نچ»: کرباذگان. ۶ - «ا»: افزوده: و از میوه هاش (قدری

سفید) نیکوست. ۷ - کلمه از «ا» و «ر» است. ۸ - «نچ»: تیمور، نمبور، نیمور، یمور؛ «ا»

«خ»: غبور. ۹ - «ج»: آن بود. ۱۰ - کلمه در «ج» نیست. ۱۱ - «ا»: فراوان معتبر.

و طهمورث ساخت^۱. اکنون دولت آباد و ماستر^۲ معظم^۳ قرای آنجاست. طولش از جزایر خالدات « فداك » و عرض از خط استوا « لدن » هوایش معتدلست و آتش از کاریزها. ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو و بسیار^۴ میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود. و مردم آنجا^۵ شیعه^۶ اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت^۷ بحیره ییست که آنرا مغول چغان ناوور^۸ خوانند. و در آن حوالی شکارگاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست^۹.

کرج و گرمرو^{۱۰} - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « فداك » و عرض از خط استوا « لد » ابودلف عجلی بعهد هارون الرشید ساخت. کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست^{۱۱} آنرا چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری طویل و عریض دارد. شش فرسنگ در سه فرسنگ، آنرا مرغزار کیتو^{۱۲} خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم بود، آنرا فرزین^{۱۳} خوانند. حقوق دیوانی آن يك تومان و يك هزار دینارست.

نطنز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن^{۱۴} حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینارست.

نمیسور^{۱۵} - از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو^{۱۶}

۱ - «ا» : آنجا بوده ... ساخته . ۲ - «ج» : زلفاباد و ماسیر ؛ «ا» : دلقاباد و ماسر ؛ «خ» : دلقاباد و ماسر ؛ «نچ» : دلقاباد و مایس ، ماسر . ۳ - «ج» : عظیم . ۴ - کلمه در «ج» نیست . ۵ - «ا» : چغان نادور ؛ «خ» : چغان نارمد . ۶ - «ا» : افزوده : (مقداری سفید) یازده دیه باشد . ۷ - «ج» «خ» : کرهرود (؟) . ۸ - «ا» «خ» : سخت بزرگ . ۹ - «نچ» : کیسو . ۱۰ - «ا» : افزوده : ارتفاعات آنجا (مقداری سفید) مردم آنجا (مقداری سفید) . (وجمله «دو آن حدود ...» را نیز پس از جمله : «حقوق ...» آورده است) . ۱۱ - «نچ» : فرزین ، قرزین . ۱۲ - «ا» : دیه دارد . ۱۳ - «ا» : نمیسور ؛ «خ» : نمیسور ؛ «نچ» : تیمور ، نمیسور ، نیسور . (؟) (شاید : نیمور ؟ یا چیمه رود ؟) . ۱۴ - «ا» «خ» : در آنجا .

آتشخانه ساخت ، هوایش خوب^۱ و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نطنز .

مرادین-^۲ ولایتست . بیست پاره دیه از توابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار

و دویست دینارست .

وشاق-^۳ قلعه بیست در ولایت نطنز . در اول آنرا کمرت^۴ گفتندی چون^۵ وشاق

بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت^۶ . نجیب الدین جربادقانی در حق آن قلعه^۷ گفته :

چهره سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ^۸ .
تومان لر بزرگ - ولایتی معتبرست و درو چند شهرها^۹ شولستان فارس و

کردارکان^{۱۰} قریبایه المستان^{۱۱} از حساب آنجاست . حقوق دیوانی که باتابك میروند
میگویند^{۱۲} بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابك بدیوان مغول میدهد^{۱۳} نه
تومان و یک هزار دینارست^{۱۴} و مفصل آنکه از هر ولایت او را حاصل چندست
معلوم نیست .

ایدج - از اقلیم چهارمست شهری کوچک و گرمسیرست . هوای بد دارد

جهت آنکه شمالش بسته است ، اما آبش گوارنده بود ، زیرا که تا کوه برف چهار
فرسنگ است .

۱ - کلمه از « چ » است . ۲ - « خ » : رادسن ؛ « نج » : مرادومن ، هرادوهن ،

هرادوین (؟) . « ا » این کلمه جمله بعد آنرا ندارد . ۳ - « نج » : وشق ، وساق (؟) .

۴ - کلمه از « چ » است . ۵ - در « ا » بعد از کلمه چون مقداری سفید است .

۶ - « ا » بعد از کلمه گشت قدری سفید گذارده و بعد افزوده است : ساخت . ۷ - « چ » : حق او .

۸ - « ر » از پایان شرح جربادقان تا اینجا نداشت . « ا » در حاشیه افزوده : لر بزرگ یا خاک

بختیاری . ۹ - « ر » : درو چند شهر ؛ « خ » : درو شهر ما ؛ « ا » : درو (قدری سفید)

شهر ما . ۱۰ - « ا » : که ارکان ؛ « خ » : « ر » ندارد ؛ « نج » : که وارکان ، کوروارکان .

(ظ : لردگان ؟) . ۱۱ - « ا » : للمستان ؛ « ر » : « خ » ندارد ؛ « نج » : المشان ، الملتان ،

مهبابه استان (؟) . ۱۲ - « چ » : میگوید . ۱۳ - « ر » : دینار بتوفیر آمده است (و جمله

بعد را هم ندارد تا شرح همدان) .

عروج - یعنی جابلق شهر سوس را گویند^۱ شهری كوچك است بر دو جانب

آب نهاده باغستان بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو بسیار بود^۲ و درخت گرمسیری بسیار دارد^۳.

لردگان^۴ - شهری كوچكست و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده^۵ و حاصلش

مویز بیشتر بود^۶.

تومان لر كوچك - ولایتی معتبرست^۷ حقوق دیوانی آنجا كه باتابك میرفت^۸

گویند صد^۹ تومان بوده است. اما آنچه بدیوان مغول میدهند نه تومان و یک هزار دینار بدفتر در آمده است.

بروجرد - ^{۱۱} از اقلیم چهارمست و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق

و حدیث بوده است. آب و هوایش وسطست و شرابش نیکوست و درو زعفران بسیار بود.

خرماباد^{۱۲} - شهر نيك بود اکنون خرابست و ^{۱۳} خرما بسیارست.

سمسا^{۱۴} - ولایتیست از حساب مایرود^{۱۵} بوده سی پاره دیه است و درو

۱ - «ا» : جابلق (مقداری سفید) سوس (مقداری سفید) عروه. در «نج»

نیز اشارت شده است كه در بعض نسخ چنین است ؛ «خ» : عروه شهر سوس را گویند.

۲ - دو كلمه اخیر از «ا» است. ۳ - «ا» افزوده : قلمه مرو (مقداری سفید)

قلمه مایحسب (مقداری سفید) كندهمان (مقداری سفید). در «نج» نیز اشارت رفته كه در

بعض نسخ چنین است و «مایحسب» را «مایحست» ضبط کرده. ۴ - «ا» : لوردگان ؛

«نج» : لوردگان. ۵ - «چ» : آبش ... ؛ «ا» جمله را ندارد. ۶ - «چ» : حاصلش

انگور بسیار دارد ؛ «خ» : حاصل و انگور بسیار دارد. ۷ - «ا» در حاشیه افزوده :

لر كوچك یا لرستان. ۸ - «ا» افزوده : و درو (مقداری سفید) شهر. ۹ - «دج» «خ» :

اتابك میرفته. ۱۰ - «ا» : صدویك. ۱۱ - شرح بروجرد تا شرح همدان در «ر» نیست.

۱۲ - شرح خرماباد در «ا» سفید است و «خ» نیز ندارد تا شرح همدان. ۱۳ - كذا و ظاهراً

كلمه بی افتاده است. ۱۴ - «نج» : سمها، سهما ؛ «ا» : سمیا. (؟) ۱۵ - «نج» : مارود،

مانرود ؛ بیرون ؛ «ا» : مایرود (؟).

قلعه ییست که^۱ در سیاه خوانند^۲.

صیمره - شهری نیک بوده است و اکنون خرابست درو خرماست^۳ و در همه کوهستان^۴ غیر از آنجا خرما نمیباشد^۵.

گردلاخ^۶ - قشلاق شجاعالدین خورشید بود^۷.

کورشت^۸ - شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست^۹.

تومان همدان درو پنج شهرست :

همدان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدا ت فج^{۱۰} و عرض از خط استوا «لهی». جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه‌یی گلین است در میان شهر، شهرستان خوانند. دارابن داراب ساخت. اکثر آن قلعه اکنون خرابست. و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید^{۱۱} دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگرانش بر زمین دیه بوده. چون خرابی بحال آن راه^{۱۲} یافت جمشید پیشدادی^{۱۳} تجدید عمارتش کرده و آنرا بارو کشید، دور آن بارو دوازده^{۱۴} هزار گام است. هوایش سردست و آبش گوارنده^{۱۵} از کوه‌الوند^{۱۶} و در اندرون شهر چشمه‌ها بسیارست. هم در طبقات آمده که یک هزار و ششصد و چند چشمه از آن کوه روانست^{۱۷} و در اندرون شهر بوده است. باغستان بسیار^{۱۸} دارد و میوه اش در غایت ارزانی باشد^{۱۹} و غله هم فراوان خیزد، اما نان نیکو نبود. و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبهه اند. و درو مزارات متبرکه که مثل قبر خواجه حافظ

۱ - «چ» : قلعه است. ۲ - «ا» افزوده : شاپور خواست (جای شرح آن سفید است).
و «نچ» نوشته : در بعضی نسخ دو کلمه سیلاخور و شاپور خواست آمده. اما جای شرحشان سفید مانده است. ۳ - دو کلمه اخیر از «ا» است. ۴ - «ا» : کوهها. ۵ - بعد از کلمه مقداری در «ا» سفید مانده است. ۶ - «ا» : «نچ» : کزوملاخ (؟). ۷ - کلمه از «ا» است. ۸ - «نچ» : «ا» : لورشت. ۹ - «نچ» آرد : در بعضی نسخ نقاط زیرین ثبت شده اما جای شرحشان سفید مانده است : قلعه کبریت ؛ قلعه ماکیر (یا) قلعه مانکره ، مایرود ، مارو ، مایرود (یا) مایرود. ۱۰ - «ا» : محها ؛ «ر» : محط. ۱۱ - «ا» : «ر» : گویند ؛ «نچ» : H.KH.No. 7932 (ظ: آمده). ۱۲ - جای دو کلمه اخیر در «ا» و «ر» سفیدست و ظاهراً نیز باید نام دیگری باشد. ۱۳ - «چ» : آن دوازده ؛ «ا» : ... دو هزار. ۱۴ - کلمه در «ا» نیست. ۱۵ - «ر» : «نچ» : اروند. ۱۶ - سه کلمه اخیر از «چ» است. ۱۷ - «ا» : فراوان. ۱۸ - «ا» افزوده : و بهترینش (قدری سفید).

ابوالعلائی همدانی و باباطاهر^۱ و عین القضات و غیره بسیارست . حقوق دیوانی آنجا
بتمغا مقررست و بمبلغ ده تومان و نیم حاصل دارد^۲ . و ولایتش پنج ناحیت دارد :
اول فریوار^۳ در حوالی شهرست تا^۴ دو فرسنگی . هفتاد و پنج پاره دیه است و
شهرستانه^۵ و لالچین^۶ و فخرآباد و قاسمآباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت
ماوشانرود^۷ که نسخه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوارست
و نه پاره دیه همچون یک باغ زیرا که ☆ قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین هر دیه کدامست
از پیوستگی باغات با همدیگر و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی تابد . طول
ماوشانرود^۷ دو فرسنگست در عرض^۸ نیم فرسنگ و از^۹ شهر در نظر باشد . و در دیه
ماوشان^{۱۰} مزار ابودجانه انصاری صاحب رسول (صلعم) است .^{۱۱} ناحیه دوم از ماوین^{۱۲}
چهل و یک پاره دیه است و دیه درودا^{۱۳} و اقاباد^{۱۴} و تبعا باد^{۱۵} و گردآباد^{۱۶} و مارمهان^{۱۷}
و فامیتی^{۱۸} معظم قرای آن . ناحیت سیم شراین^{۱۹} چهل پاره دیه است و اورهن^{۲۰}

- ۱ - «دج» افزوده : دیوانه و شیخ . ۲ - «ر» دو کلمه اخیر را ندارد . ۳ - «نچ» : کربوار ،
قربوار (؟) . ۴ - «بجز» «ا» : با . ۵ - «ا» «خ» : شهرستان ؛ «ر» قبل از کلمه تا علامت هج را
ندارد . ۶ - «دج» : لالچین . ۷ - «خ» : ماشانرود ؛ «نچ» : ماشا هرود ، نامشا برود ؛ «ا» : مامشانرود ؛
«چ» : ماشانرود . (متن تصحیح قیاسی است از معجم البلدان) . ۸ - «چ» : و عرض از .
۹ - (از) فقط در «ا» هست . ۱۰ - «خ» : ماشان ؛ «چ» «ا» «ر» : مامشان . (متن از
معجم البلدان است) . ۱۱ - کلمه است از «ا» است و «ر» تا دو کلمه قبل از راده ۱۳ ص ۸۱ را ندارد .
۱۲ - «ا» : ازماردین ؛ «خ» : ازماوین ؛ «نچ» : از ماوین ، از یاردین ، از ماروین ،
ازماردین ، ارنادرین (؟) . ۱۳ - «ا» : دروداد ؛ «نچ» : درودادآباد ، درود (؟) . ۱۴ -
«نچ» : داوقاباد ، درواقباد ، داوقاباد ؛ «ا» : کلمه را ندارد ؛ «خ» : قاباد (؟) . ۱۵ - «نچ» :
تاباد ، تیغاباد ؛ «خ» : بقاباد (؟) . ۱۶ - «ا» : کراباد (؟) . ۱۷ - «نچ» : مارفهان ،
مادجهان ، مارنجان (؟) . ۱۸ - «نچ» : ماسین ، فاسین ، فامسی ، فامنین ، فامیستی ؛ «ا» :
فامتین . (ظ : فامنین . فرهنگ جغرافیائی ج ۵) . ۱۹ - «چ» «ا» : شراهین ؛ «نچ» :
شرامین ، شراهن . (متن تصحیح قیاسی است از معجم البلدان و فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ ذیل
شراء . و کلمه تشبیه است : شراء بالا و شراء پائین) . ۲۰ - «ا» : ادرهین ؛ «نچ» : ادرهین ،
ادرین ، اوردهین (؟) .

و فامره^۱ و کومجان^۲ و میلا جرد^۳ واسطه^۴ و اشود^۵ معظم قرای آن. ناحیت چهارم
اعلم - سی و پنج پاره دیه است: اشوند^۶ و ادمان^۷ و استوزن^۸ و نوار^۹ و فرو که^{۱۰} معظم
قرای آن. ناحیت پنجم سردرود و برهنه رود است^{۱۱} که بیست و یک پاره دیه است
دیه کر که پیره^{۱۲} و پیروز^{۱۳} معظم قرای آن. حقوق دیوانی آن^{۱۴} ولایت در این سالها
سیزده تومان و شش هزار دینار است^{۱۵}.

اسد آباد - از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هوایش معتدلست و آبش از
کوه اروند و قنات. حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید
چهره اند و بر مذهب امام شافعی^{۱۶}. حقوق دیوانیش یک تومان و پنج هزار و پانصد
دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است ماعلوی و تمسار^{۱۷} موضع چندست اما
علفزارهاست و شکار گاههای خوب دارد^{۱۸}.

خرقانی - ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم. هوایش بسردی
مایل است و آبش از آن چشمه ها که از آن کوهها^{۱۹} بر میخیزد و درو غله و میوه
باشد و پنبه کمتر باشد^{۲۰}. مواضع آبه و اردان^{۲۱} و الیشار و کلنجین^{۲۲} و طبشکری^{۲۳}

- ۱ - «نج» : فارین ، فزین ، فامرین ، قاهره ؛ «ا» : فامرین . (۲) . ۲ - «نج» :
- ۱۵ کرمجان ، کوجهان . (کوملاذ ؛ معجم البلدان) . ۳ - «نج» : سیلاجرد ؛ «ا» : میلا و جرد ؛
«ج» : میلا و جرد . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۵ است) . ۴ - «نج» : واسط ، اشودر ،
اشورد (۲) . ۵ - «نج» : اشنو (۲) . ۶ - «نج» : ادبان ، اومان ؛ «ا» : اومان (۲) .
۷ - «نج» : استورن ، استوان ؛ «ا» : اسنورن (۲) . ۸ - «نج» : نوادر ، لوار . ۹ - «نج» :
- ۲۰ قروط ، فروط ، قرود ؛ «ا» : قرود (۲) . ۱۰ - «ا» : سرد رودست ؛ «خ» : سرد رود و
برهنه رودست ؛ «نج» : برهنه رود ، برینه رود ، برمنه رود . (سرد رود صحیح
است و آن دیگری معلوم نیست) . ۱۱ - «ا» : کر کهر ؛ «نج» : کر کهرید ؛ «خ» :
- که کهریه (۲) . ۱۲ - «نج» : هرود ، سرورق ؛ «ا» : شرود (۲) . ۱۳ - «ا» : نیست .
۱۴ - از اینجا تا شرح درگزین در «ر» نیست . ۱۵ - جمله «و بر...» از «ا» است . ۱۶ - «ا» :
- ۲۵ باجملو و بلبار ؛ «نج» : باجملو و بلبار ، باجلو و تیسان ، تیسامه (۲) . ۱۷ - «ا» : بسیار دارد (بعدمقداری
سفید کننده است) . ۱۸ - «ج» : از چشمه های آن کوه . ۱۹ - «ا» : بود (و بعد قدری
سفید کننده است) . ۲۰ - «ا» : اروان ؛ «نج» : اردوان ، اروان (۲) . ۲۱ - «ا» :
- الیشار و کلنجین ؛ «نج» : البشار ، کلنجین ، کلنجین ؛ «ج» : کلنجین . ۲۲ - «ا» : «نج» : طبشکری (۲) .

و ترك^۱ والویر^۲ و سیف آباد^۳ از معظمت قرای آن . حقوق دیوانی آن نه هزار و پانصد دینارست .

درگزین - در مقابل دیهی بوده است از ناحیت اعلم اکنون قصبه بیست و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند . زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیارست غله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید . مردم آنجا سنی شافعی مذهب پاك اعتقادند^۴ و متابع شیخ الاسلام شرف الدین درگزینی متع الله المسلمین بطول بقائه * حقوق دیوانیش يك^۵ تومان و دوهزار دینارست .

روداور^۶ - قصبه بیست و^۷ قصبات سکان^۸ و توی^۹ و دیه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت^{۱۰} . موضع چون هند رود^{۱۱} و سرکان رود و کرزان رود^{۱۲} و لانجان رود^{۱۳} و برزمهرین^{۱۴} از توابع آن . هوایش معتدل است و آبش از کوه الوند^{۱۵} جاریست و زمینش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسیار کارند^{۱۶} و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند^{۱۷} . حقوق دیوانیش دو تومان و سه هزار و پانصد^{۱۸} دینارست .

سامان - دیهی بزرگ است و در حوالی خرقانین^{۱۹} هوایش بسردی مایلست

- ۱ - « چ » : تبرك ؛ « ا » : ترك . (متن از « نج » و فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ است) . ۲ - « نج » : الدیر (۴) . ۳ - « نج » : سیناباد . ۴ - جمله بعد تا علامت * از « چ » است ؛ « و » : جمله دعائییه را ندارد . ۵ - « ا » : يك هزار . ۶ - « چ » : رودراورد ؛ « نج » : روداورد ، رودرود ، رودارد ، رودراورد . (متن از « نج » و فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ است) . « ر » از اینجا تا شرح نهاوند را ندارد . ۷ - « چ » : از . ۸ - « ا » مسکان ؛ « نج » : مسکان ، متکان ، شکان . (۴) . ۹ - « ا » : و توء . (در حاشیه آورده : تویرسرکان) (توی و سرکان : نام دو قصبه قدیم است بشکل تویرسرکان . (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵) ۱۰ - « ا » : موضع ناحیت (و ظاهراً چیزی افتاده است) . ۱۱ - « ا » « نج » : هند رود ، هقته رود (۴) . ۱۲ - « ا » : کرزان رود ؛ « نج » : کرزانه رود . ۱۳ - « نج » : لامی رود ؛ « چ » : لامجان رود . (متن از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ است) . ۱۴ - « نج » : برزمهرین ؛ « ا » : برزمهرین . (۴) . ۱۵ - « ا » : اروند . ۱۶ - « چ » : باشد . ۱۷ - « ا » : افزوده : مردم آنجا (بعد قدری سفید گذاشته است) . ۱۸ - « ا » : يك تومان و دوهزار . ۱۹ - « نج » : خرقان .

و آبش هم از آن کوه و با آب^۱ مزدقان پیوسته بساوه رود . حاصلش غله و انگور و اندکی میوه بود^۲ . حقوق دیوانیش يك هزار و دویست دینارست .

شبدبهر و فولاد^۳ - ولایتی است و چند موضع^۴ از توابع آن^۵ .

نهایند - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « فجیه »^۶ و عرض از

خط استوا « لدك » شهری وسطست . دورش دو هزار گام بود^۷ . هوایش معتدل و آبش از کوه الوند^۸ می آید . و درو باغستان بسیارست و زمینی مرتفع دارد . و مردم آنجا اگر ادند و بر مذهب شیعه^۹ اثنی عشریند^{۱۰} میوه اش نیکوست . حاصلش^{۱۱} غله و انگور

و میوه و اندکی پنبه بود^{۱۲} . ولایتش قریب صد پاره دیه است^{۱۳} بسه ناحیت ملایر و

اسفندهان^{۱۴} و جهور^{۱۵} و حقوق دیوانیش سه تومان و هفت هزار دینار بود و درو^{۱۶} خیل

اگر اد صحرا نشین بسیارست و هر سال^{۱۷} دوازده هزار گوسفند مقرر می ایشانست .

تومان یزد - سه شهرست .^{۱۸} یزد ، در کتب ماتقدم از کوره اصطخر فارس

گرفته اند^{۱۹} و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فط » و عرض از خط استوا « لب »

هوایش معتدل است و آبش از کاریزها و قنوات . ضیاع^{۲۰} بسیار در میان شهر گذرد و

مردم بر آن سردابها و حوص خانه ها^{۲۱} ساخته باشند^{۲۲} چنانکه بدو فرو باید رفت .

اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد

۱ - «ج» : بآب . ۲ - «ا» : افزوده : مردمش بر مذهب (بمقدری سفید گذارده

است) . ۳ - «ا» : شبدبهر و فولاد : شیدی نهر و فولاد ، شیدی و نهر فولاد ،

سید بهر و فولاد (؟) . ۴ - «ج» : مواضع . ۵ - اینجا در «ا» مقداری سفید مانده است .

۶ - «ا» : فجیه . ۷ - «ا» : افزوده : ساخت . دورش (قدری سفید) گام بود ؛ «ر» :

مسافت ؛ «ج» جمله را ندارد . ۸ - «ا» : درو : اروند . ۹ - جای سه کلمه اخیر در

«ا» سفیدست و دو کلمه بعد از این نسخه است . ۱۰ - کلمه در «ج» نیست . ۱۱ - «ج»

«ر» : انگور نیکو بود و پنبه اندکی . ۱۲ - «ا» : بود . ۱۳ - «ر» ، «ا» : اسفندهان (؟) .

(شاید : سفیدخان ؛ فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵) . ۱۴ - «ا» : «نج» : جهور ؛ «ر» :

حقوق ؛ «نج» : دیگر : محوق (؟) (شاید : مخور ؛ فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵) .

۱۵ - «ج» : درو . ۱۶ - «ج» : هر ساله . ۱۷ - «ا» : افزوده : حقوق دیوانیش (بمقد

قدری سفید گذارده است) . ۱۸ - «ج» : گفته اند . ۱۹ - «ا» : صباع ؛ «ر» : صفاع .

(متن نیز معلوم نیست) . ۲۰ - «ر» : وضو خانها . ۲۱ - «ج» : ساخته اند .

و گلس بقو^۱ تست و شهری نیکست و پاک و مضبوط . حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم^۱
 بود اما چندان نباشد^۲ که اهل آنجا را کافی بود^۳ و از دیگر ولایات نیز بسیار بدانجا
 برند . از میوه هایش انار بغایت نیکوست . مردم آنجا اکثر بر مذهب امام شافعی^۴ اند .
 پیشه و ران شان و دست کارانشان^۵ سخت نیکو مرد و سلامت رو باشند و عمل
 پیشه گانشان^۶ اکثر بغایت معجب^۷ و متکبر و طامع و مفسد . و اهل آنجا را بسستی
 طبع نسبت کنند و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقررست . و از آن شهر و ولایتش^۸
 بیست و پنج تومان و یک هزار دینارست .

میبد - شهر کوچکست . از اقلیم سیم است . دور قلعه اش چهار هزار گام است^۹ .
 حقوق دیوانیش دو تومان و دو بیست دینارست .



۱ - کلمه در «ا» نیست . ۲ - «ا» : نبود . ۳ - «چ» : شود . ۴ - «ج» :
 بمذهب شافعی ؛ «ر» : اثنی عشری مذهبند . ۵ - اصل : دستکار ایشان . (متن تصحیح قیامیست) .
 ۶ - «ج» : عمل بیشکار ایشان . ۷ - «چ» : متعجب . ۸ - «ا» : مقررست و (قدری سفید)
 اضممانی آنجاست و از آن ولایتش که (قدری سفید) پاره دیه است (قدری سفید) معظم قرای آن
 (قدری سفید) هر دو باشد ؛ «ر» شرح میبد و نایین را ندارد . ۹ - «چ» : .. قدم است ؛ «ا» :
 دوش .. عبارت بعد را هم ندارد .

باب سوم

در ذکر بلاد آذربایجان

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر^۱ اکثرش را هوا بسردی مایل است^۲ و اندکی معتدل بود. حدودش با^۳ ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است. طولش از باکویه^۴ تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض^۵ از باجروان تا کوه سینا^۶ پنجاه و پنج فرسنگ. دارالملک آذربایجان در مقابل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریزست و آن نزه ترین و معظم ترین بلاد ایرانست. حقوق دیوانی آذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب^۷ دو هزار تومان این زمان بوده است^۸، تومان تبریز سه شهرست.

تبریز^۹ - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام ایران. طولش از جزایر خالدا^{۱۰} «فب» و عرض از خط استوا «لح» زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمه الله^{۱۱} ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه. بعد از شصت و نه سال در سنه اربع و اربعین و مائین^{۱۲} بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، خلیفه آنرا با حال عمارت آورد. بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه باز بزلزله بکلی خراب شد. و در مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدین جوینی^{۱۳} آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد

۱ - «ر» : شهرست : ۲ - «ر» : مایل : ۳ - «ا» «و» : تا : ۴ - «ا» :

ماکویه ؛ «ر» : ماکونه : ۵ - «ر» : عرضش : ۶ - «ر» : سنیا ؛ «ا» : سلیمار ؛ «نچ» :

سیبان : ۷ - «ر» : قرب : ۸ - «ا» افزوده : و درین سالها (قدری سفید) بدفتر

درمی آید : ۹ - «ر» : تومان تبریز ؛ «ا» : تومانین تبریز : ۱۰ - دو کلمه از «ج»

۲۰ است : ۱۱ - «ا» «ر» : مائی : ۱۲ - «ج» : خوبی :

که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام بالزام مردم را از شهر بیرون و
بصحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد^۱ و آن شهر در
آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار آدمی^۲ در آن واقعه هلاک
شدند. امیر و هسودان بن محمد بن روادی^۳ الازدی که از قبل قایم خلیفه حاکم آن
دیار بود در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه با اختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب
بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله
خرابی نبود^۴ مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر^۵ سیصد سال است حکم او^۶
راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی
عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها
کنده^۷ و منافذ زمین گشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله
سخت اتفاق نمی افتد. دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و دروازه دارد :
ری و قلعه و سنجاران^۸ و طاق و دروب جو و سرد^۹ و در دستی شاه^{۱۰} و نارمیان^{۱۱} و
نوبر^{۱۲} و موکله^{۱۳} ... محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت کثرت
خلایق در آنجا جمع شدند^{۱۵} و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه یی که بر هر
دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارویی کشید^{۱۶} چنانکه
تمامت باغات و عمارات و دیورها و ولیان کوه و سنجاران^{۱۷} نیز داخل آن بارو بود، جهت
وفات او تمام ناکرده بماند^{۱۸} و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است و شش

۱ - دج : آمده . ۲ - ج : مرد . ۳ - ج : رواد . ۴ - ا : تبریز
از زلزله خرابی نیابد . ۵ - ج : تبریز را ؛ «ر» ندارد . ۶ - ج : «و» : سالست
که حکم کرده است و . ۷ - دو کلمه از «ج» است . ۸ - در : منجاران ؛ «نج» :
سنجان . ۹ - «و» : دوجو و سرد ؛ «نج» : درجو ، دورجو و سرد ؛ «دج» : دروب و جو ، سرد (؟) .
۱۰ - «نج» : سردوی شاه ، سرده سی شاه ؛ «ا» «ر» : سردوسی شاه (؟) . ۱۱ - «نج» :
شاورمیان ، سارمسان ، مارمیان (؟) . ۱۲ - «ج» : نوبره ؛ «نج» : بربره ، نومه . ۱۳ -
«نج» : هوکله (؟) . ۱۴ - در «ا» قبل از کلمه محله قدری سفیدست و پیدا است که جای تعداد
معلات شهرست . ۱۵ - «و» : درو جمع شد ؛ «ا» : شد . ۱۶ - «ج» : بارو میکشید ؛
«ا» : باروی میکشید . ۱۷ - «ا» : سبجان . ۱۸ - «ج» : تمام نشد .

دروازه دارد : اوجان و اهر و شروان^۱ و سردرود و شام و سراورد^۲ و تبریز . در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرچهی بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه^۳ دیگر ساخته و^۴ ربع رشیدی^۵ نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی^۶ طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز^۷ در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی^۸ ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز در دوست گز و در وصفه یی بزرگ ، از ایوان کسری^۹ بمداین بزرگتر ، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست^{۱۰} . شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند میآید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند^{۱۱} در آن باغات صرف میشود و هنوز کافی نیست و آب این کاریز ها و رود همه ملک است^{۱۲} الا کاریز زاهد^{۱۳} بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان . و دودانگ از کاریز رشیدی که بر شش کیلان^{۱۴} سیل است . هوای تبریز سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود ، و در تبریز چاه سی گز کمایش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد . ارتفاعاتش^{۱۵} غله

- ۱ - « ا » « ر » : مرشروان ؛ « نج » : مرشوران ، برشروان ، مرشروان . ۲ - « نج » آورده : در بعض نسخ « وچرنداب » افزوده شده است . ۳ - « ر » « چ » : و آنرا . ۴ - « نج » : رشیدی . ۵ - « ا » : غیاث الدین محمد رشید . ۶ - « ا » « ر » : علیشاه تبریزی . ۷ - « چ » : بزرگ . ۸ - کلمه در « ر » نیست . ۹ - « ا » : نباشد . ۱۰ - « چ » : کرده اند که . ۱۱ - « ا » : کاریز و رودخانه ملکست . ۱۲ - « ا » : زاهده زاهد ؛ « نج » « ر » : زاهده . ۱۳ - « ر » : شش کیلانی . (صحیح : ششکلان) . ۱۴ - « چ » « ر » : ارتفاعش .

و سایر حبوب و بقول بغایت نیکو می آید و میوه هاش در غایت خوبی و بسیاری و
 ارزانی بود بتخصیص امروز تخم خلف و پیغمبری و سیب سلطانی^۱ و زرد آلوی
 حلوانی^۲ و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزه مجدالدینی
 و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا دیگر نیست. مردم آنجا^۳ سفید چهره و
 خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی^۴ مذهبند و از
 مذاهب و ادیان دیگر بشمارند. و درو معاشران بغایت لطیف و شیرین سخن و صاحب
 جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که: «ان الکبر^۵ احلی من الشاب» و فقیر و
 غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیارست و ایشان در صحبت و
 دوستی سخت سست نهادند و درین معنی^۶ گفته اند:

رباعی

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ☆ مغزند همه جهان و تبریزی پوست
 آنرا که بدوستی نیابنی صادق ☆ گرنیز غریبست که تبریزی خوست.

رباعی

و مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است:

تبریز نکو و هرچه ز آنجاست نکوست ☆ مغزند، مپندار تو ایشانرا پوست
 با طبع مخالفان موافق نشوند ☆ هرگز نشود فرشته با دیوان دوست.

رباعی

و من این دو رباعی گفته ام:

تبریز چو جنتست و قومش ز صفا ☆ چون آینه اند پاک از زنگ جفا
 گفتی که بدوستی نه صادق باشند ☆ از آینه جز عکس نگردد پیدا.

رباعی^۸

و ایضاً^۷:

تبریز بهشتست و گروهش چون حور ☆ حوری بود از لطف ز بد فعلی دور
 با نا کس و نا جنس نمی آمیزند ☆ زیرا نشود جمع بهم تن و بخور.

۱ - «ج»: صلاتی؛ «ا»: میلانی؛ «نج»: میلانی، میلانی. ۲ - «ا»: حلویتی؛

«ر»: حلوینی. ۳ - کلمه در «ج» نیست. ۴ - «ر»: و تمام شیعه اثنی عشری اند؛ «ا»:

و اکثر شانی و شافعی مذهبند. ۵ - «ا»: ان الکبر برهان؛ «ر»: ان الکبر برهان.

۶ - «ج»: نهاده و گفته اند؛ «ر»: نهاده اند و گفته. ۷ - کلمه از «ج» است.

۸ - کلمه از «ر» است.

ورنود^۱ آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای
آن شهر. و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل
و شام و ولیان کوه و سیاران^۲ و غیر ذلك. و در این مقابر مزارات متبر که بسیارست
مثل فقیه زاهد و امام جعده و ابراهیم کواهان^۳ و بابا فرج و بابا حسن و خواجه
صاین الدین^۴ و کمالینی و بالینی^۵ تبریزی و حسن بلغاری^۶ و شیخ نورالدین سمارستانی^۷
و در مقبرة الشعرا^۸ سرخاب^۹ انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین
سجاسی و فلکی^{۱۰} شیروانی و دیگر شعرا^{۱۱}. و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد
کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیارست. و از صحابه رسول (صلعم)
بکوه سرهند مزار اسفهلار^{۱۲} اسامة بن شریک و برکنار سراورد مزار ابوالمحجن
کرد و بدیه سردرود^{۱۳} مزار قیس^{۱۴} و در باویل رود^{۱۵} مزار عجل برادر حمزه. و
بمقبرة سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست
و ذکر تمامت ملالت افزاید. حقوق دیوانی آن بتمغا مقررست و در سنه اربعین خانی
مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی^{۱۶} مثبت است. و
هفت ناحیت است: اول ناحیت مهرانرود بطرف^{۱۷} شرقی شهرست. از در شهر تا آنجا
پنج فرسنگ و کندرود^{۱۸} و اسفنج^{۱۹} و سعید آباد^{۲۰} از معظمت آنست؛ دوم ناحیت
سردرود^{۲۱} و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفر سنگی شهر افتاده است و دیهرهای
سردرود با^{۲۲} باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع^{۲۳} باهم پیوسته است

- ۱ - «نج» : زنان . ۲ - «ا» : ساوان ؛ «نج» : سیاوان ، سیارستان . ۳ - «ر» :
کوامان ؛ «ر» : کوانان . ۴ - «ج» : ضیاء الدین . ۵ - «ا» : کالینی و مالینی ؛
«ر» : ... مالینی . ۶ - «ا» : تلفاری . ۷ - «ا» : بنمارستانی . ۸ - «ر» : و از
شعرا بسرخاب ملك الشعراء . ۹ - «نج» : ملکی (و آن غلطست) . ۱۰ - «ا» : و
دیگر شعرا و تیانانده ؛ ۱۱ - «ا» : سفهلار ؛ «ج» : اسفهلار . ۱۲ - «ر» : بقریه ؛
«ج» : بمقبرة . ۱۳ - «ر» : سراورد . ۱۴ - «ا» : قیس بن (قدوی سفید) . ۱۵ - «ا» :
ناویلدرود ؛ «ر» : تاویل رود . ۱۶ - «ج» : در دفاتر مثبت است . ۱۷ - «ج» :
و بطرف . ۱۸ - «نج» : کندر . ۱۹ - «ا» : اوسفتح ؛ «ر» : راسنج (؟) (شاید : باسمنج) .
۲۰ - «ج» «ر» : سعید آباد . ۲۱ - «نج» : سرود ؛ سرورد . ۲۲ - «ج» : و .
۲۳ - «ج» : موضع .

چنانکه فرق نتوان کردن که^۱ از توابع کدام دیه است و میوه های خوب دارد^۲ و سردست و دوش^۳ و جولاندرق^۴ و الغابدر^۵ و کجآباد^۶ و لا کدرج^۷ از معظمتاوست . و ناحیت^۸ صحرا غله روست ، آب سراورود برزراعت آنجا می نشینند^۹ ؛ سیم ناحیت باویل رود^{۱۰} مشهورست و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون يك باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غوطه دمشق و رشك شعب بوان و ماوشان رود^{۱۱} همدان است و بیست و پنج^{۱۲} دیه است و باویل و خسرو شاه^{۱۳} و میلان و اسکو [و] فسقندیس^{۱۴} از معظمتا آن ناحیتست ؛ چهارم ناحیت ارونق بر غرب شهرست ، آغازش سه فرسنگی شهرست تا پانزده^{۱۵} فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکو دارد^{۱۶} از غله و انگور و میوه ، و مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیه است و اکثرش معظم که هر يك قصبه بیست چون سیس [و] شبستر و ایقان^{۱۷} و کوزه کنان و صوفیان و غیره ؛ پنجم ناحیه رودقات^{۱۸} در پس کوه سرخاب بر شمال ، بر يك فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی تمام دارد ، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده باشد^{۱۹} و رودهند و سارو^{۲۰} و النجق و اوفرید^{۲۱} از معظمتا آن ؛ ششم ناحیت خانم رود و

- ۱ - «ج» : کرد . ۲ - «ا» افزوده : (قدری سفید) پاره دیه بود . ۳ - «ا» : سردشت دوش ؛ «ر» ندارد (؟) . ۴ - «نج» ، «ر» : جولاندروق (؟) . ۵ - «ا» : القانیدر ؛ «ر» : العاسد ؛ «نج» : القابندر ، القابند (؟) . ۶ - «ر» : لا کجآباد (؟) . ۷ - (؟) . ۸ - «ج» : آن ناحیه . ۹ - «ا» : افزوده : و (قدری سفید) پاره دیه است . ۱۰ - «ا» ، «ر» : وید سرساویل رود ؛ «نج» : وید هر باویل رود ، تاویل ، ساویل ، نایل . ۱۱ - «ج» : ماشانرود ؛ «ر» ، «ا» : مامشانرود . (متن از معجم البلدانست) . ۱۲ - «ا» ، «ر» : چهار . ۱۳ - «ج» : خورشاه . ۱۴ - «ج» : اسکونه ؛ «نج» : فیسفیدیس ، فلغندیس ، اسکویه ، و بیلان ؛ «ا» : فلسفندیس . ۱۵ - «نج» : دوازده . ۱۶ - «ج» : حاصل ... باشد و ۱۷ - «ج» : سنروسنست و سلسورود و دایقان ؛ «نج» : سلرود ؛ سلسیر ، رایقان و ایقان ؛ «ر» : سیزو سست و وانعان و سلسر . (متن از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است) . ۱۸ - «ج» : رودقاب . ۱۹ - «ج» : است . ۲۰ - «ا» : اروند ؛ «ر» : اروهند ... ؛ «نج» : اروند و بسار . (شاید کلمه اول ارزنه و دومی سار باشد) . ۲۱ - «نج» : و اوفرید (؟) .

هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقات^{۱۸}، سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق^۱ از معظمت آن. حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوه^۲ در این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هفتاد^۳ و پنجهزار دینار مقرری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم میباشد و با تمغای شهر بهم صد و پانزده تومان میشود. از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است: اوجان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ، ارمیه: بیست و چهار فرسنگ. اهر: چهارده فرسنگ. مشکین^۴: هجده فرسنگ. خوی: بیست فرسنگ. سلماس: هجده فرسنگ، و براه مراغه بیست و شش فرسنگ. سراو: بیست فرسنگ. مراغه: بیست فرسنگ. دهخوارقان: هشت فرسنگ. مرند: پانزده فرسنگ. نخجوان: بیست و چهار فرسنگ.

اوجان - از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیت مهرانرود شمرده اند، و نامناسب است، بیژن بن گیو بن گودرز ساخت، غزان خان تجدید عمارتش کرد و از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت، دورباروی غزانی سه هزار گام^۵ بود. هوایش سردست و آتش از کوه سهندست^۶. حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه نباشد. و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان جمعی باشند. حقوق دیوانیش بتمغای ده هزار دینار مقررت^۷ و ضیاعش بعضی که^۸ در حوزة حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر غزانی تعلق دارد و آنچه از معظمت قرای آن حدودست

۲۰. ۱ - «نچ»: ارسان یا ارمینان؛ باورکا؛ «ا»: ناروکار و ارمیان؛ «ر»: مادرکان و ارمتان؛ (شاید: اربطان یا ارمینان و کلمه دیگر معلوم نیست). ۲ - «ج»: اهجوم. ۳ - «دج»: هشتاد. ۴ - «ا»: تنکس؛ «ر»: سسکر؛ «چ»: پیشکین. ۵ - «دج»: قدم. ۶ - «ا»: سهندجاریست. ۷ - «ا»: بتمغای مقررت و ده هزار دینار مقرری آنجاست؛ «ر»: ... دو هزار. ۸ - «ج»: که بعضی.

چون سرمان و جنتقان^۱.

طسوج^۲ - قصبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره

چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوه‌هایش نیکو و بسیار بوده وایش از تبریز گرم‌تر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل. و آبش از رودی که از آن جبال آید و از عیون. سکنانش از ترك و تاجیک ممزوج اند. حقوق دیوانیش کمایش پنجهزار دینار بدفتر در آمده است و بوقف ابواب البر ابو سعیدی تعلق دارد.

تومان اردبیل - در این تومان دو شهرست : اردبیل و خلخال.

اردبیل - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « ف ب ك^۳ » و عرض

از خط استوا « ل ح^۴ » کیخسرو بن سیاوش کیانی^۵ ساخت. در پای کوه سبلان افتاده است. هوایش در غایت سردیست^۶ چنانکه غله در آن سال که بدروند بتمام خرد نتوانند^۷ کرد و بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غله حاصل دیگر^۸ نباشد.

آبش از کوه سبلان جاریست و نیک گوارنده بود^۹. و بدین سبب مردم آنجا اکول تمام باشند و اکثر بر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة باشند^{۱۰}. ولایتش^{۱۱} صدپاره دیه است. و همه سردسیرست و بر سر کوه سبلان قلعه‌یی

محکم بوده است آنرا دز بهمن و رویین دز^{۱۲} خوانده‌اند و در شاه نامه^{۱۳} گوید بوقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز برفتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد اکنون خراب است و

۱ - د ن ج : سربان ، سربسان و جمیعان ؛ « ا » : سربان و حسفان ؛ در : سربان ،

جمعان . (شاید : جوغان . و کلمه دیگر معلوم نیست) . ۲ - « در » کلمه و شرح آنرا تا شرح

اردبیل ندارد . ۳ - « ا » « در » : فالب . ۴ - « ا » : کج ها . ۵ - « ا » : کیخسرو

کیانی . ۶ - « چ » : سرد است . ۷ - « چ » : در : نتوان . ۸ - « چ » : چیزی دیگر

حاصل . ۹ - « چ » : است . ۱۰ - « چ » : اند ؛ « ا » « در » : علیه الرحمة ندارند .

۱۱ - « ا » : افزوده : (قدری سفید) ناحیت است و . ۱۲ - قزوینی ج ۲ ص ۳۵۸ - ۳۵۰

۱۳ - شاهنامه ۲ ، ۵۴۳ .

دزشیدان^۱ که مقابل^۲ بابک خرم‌دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان. حقوق دیوانی اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفاتر^۳ است.

خلخال - شهر وسط بوده است و اکنون دیهی^۴ است، کمابیش صد موضع،

بچهار ناحیت و خاندبیل و سنجبد و انجیلاباد^۵ و هشیجین^۶ از توابع اوست. در

سابق شهری^۷ فیروز آباد نام که بر سر گریوه بردلیز^۸ بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش را اقاجریان^۹ می گفته اند. و بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم -

نشین شد و اکنون آن نیز خراب شده است^{۱۰}. در آن ولایت حدود دیه کیوی^{۱۱}

دره بیست بطرف آفتاب روی آن دره چشمه بیست که آبش بتابستان یخ میبندد و

برطرف قماة^{۱۲} که قزاونه نسا^{۱۳} خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و

بریک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کمابیش

دویست گز^{۱۴} بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون

آمده و آن مخرجه زهاب است لایزال قطرات ازو فرو میریزد چنانکه دو آسیا

گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال برین^{۱۵} آبست و در آن^{۱۶}

حدود علف زار نیکوست و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پنیر

بکارد می شاید برید^{۱۷} و شکار گاههای فراوان و پر شکار دارد و شکارش سخت فربه

۱ - «نچ» : دزشدان، دزشیدان؛ «ا» : دزشدان؛ «ر» : اسم قلعه و عبارت بمدر

تا «حقوق دیوانی...» ندارد (شاید: بند). ۲ - کذا. ظ: مقام. ۳ - «ج» : دفتر است. ۴ - «ج» :

دیه است؛ «ر» : چند دهست. ۵ - «ج» : خامده بیل و سجرود و انجیلاباد؛ «نچ» :

خابنده بیل، خائیده میل. حاسده میل، اسد، انبند، اسده، آمده؛ «ا» : اسد و حامده میل و

سجبد و رربلاباد. (متن اول و دوم از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ و کلمه سوم مجهولست). ۲۰

۵ - «ا» : میشعین؛ «نچ» : هیشجین؛ «ج» : مسجین. (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است).

۶ - «ج» : شهر. ۷ - «ا» : بردلر (؟). ۸ - «نچ» : قاجرمان؛ «ر» : قاجرمان؛

۹ - «ا» : ارقاجرانان (؟). ۱۰ - «ج» : خرابست. ۱۱ - «نچ» : لوی؛ «ج» : کوئی.

(متن از فرهنگ جغرافیائیست از ج ۴). ۱۱ - «ا» : قماة. ۱۲ - «ج» : یسار؛ «نچ» : نسا،

نسا. ۱۳ - «ج» : کزبر. ۱۴ - «ج» : «ر» : از. ۱۵ - «آن» در «ج» نیست. ۲۵

۱۶ - «ج» «ر» : بکارد می برند.

می باشد^۱ و حقوق دیوانیش سی هزار دینار^۲ است.

دارمرزین^۳ - ولایت است و صد پاره دیه باشد و از معظماش^۴ قول و جامکو^۵ و زهر^۶ از معظمت آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفترست.

شاهرود - ولایتی است متصل طوالیش کمایش سی پاره دیه است از معظماش شال و کلور و خمس و درو^۷ و گیلوان^۸ هوایش معتدل است و بگرمی مایل حاصلش غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند امامذهبی ندارند و بدترین طوایف اند. حقوق دیوانیش ده هزار دینار بروی دفترست.

تومان مشکین^۹ - در این تومان هفت شهرست. مشکین^۹ و خیاو و انار^{۱۰}

۱۰ وارجاق واهر^{۱۱} و تکلفه^{۱۲} و کلیبر^{۱۳}.

مشکین^۹ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات « ف ب ک » و عرض

از خط استوا « لز م »^{۱۴} و در اول وراوی^{۱۵} می خواندند چون مشکین^۹ گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت. هوایش معتدلست^{۱۶} بعقونت مایل جهت آنکه شمالش را کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان می آید و غله و میوه بسیار باشد. و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه^{۱۷}. حقوق دیوانیش پنج هزار و دویست دینارست و ولایتش باقطاع لشکر مقر^{۱۸} رست کمایش پنج تومان مقرری دارد.

۱ - «ج» : بود . ۲ - «ر» : سی و نه هزار دینار بر روی دفتر است و عبارت بعدرا تا شرح

خوی ندارد . ۳ - «نج» : دارمردین، دارمرز، دارمزر. (۴) . ۴ - «وازمعظماش» در «ج»

نیست . ۵ - «نج» : قولی، فزل، تول، طول؛ و جاممکور، جوبگور؛ «ا» : تول و

حامکو (۴) . (شاید : تیل) . ۶ - «ج» : زهر؛ «نج» : رار . ۷ - «ج» : حمص و درود؛

«نج» : حمص و دور. (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) . ۸ - «ج» : کیلوان . (متن

از فرهنگ جغرافیائیست ج ۴) . ۹ - «نج» : میشکین؛ «ج» : پیشکین؛ «ا» : نیشکین .

۱۰ - «ج» «ا» : اناد . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) . ۱۱ - «ج» : آهر .

۱۲ - «ا» : بکله (۴) . ۱۳ - «ج» : کلنبر؛ «ا» : کلیر . (متن از فرهنگ جغرافیائی

ج ۴ است) . ۱۴ - «ا» : افزوده : (قدری سفید) ساخت . ۱۵ - (رجوع کنید به معجم البلدان

ذیل همین کلمه) . ۱۶ - معتدلست از «ا» است . ۱۷ - و بعضی شیعه، در «ا» نیست .

انار^۱ و ارجاق - دو قصبه است در قبلی^۲ کوه سبلان افتاده . قصبه انار^۱ فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اوّل بعضی شادار و بهری^۳ شاد فیروز خواندندی و ارجاق ، پسرش قباد بن فیروز ساخت . هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری ، باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه وانگور و خربزه^۴ و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجا است . حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقرر^۵ است .

اهر - شهر کی^۶ کوچک و هوایش سردست و آبش از رودی که بدانجا منسوب است ، از جبال اشکنبر برمیخیزد و ازعیون و قنوات نیز آب دارد . حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر^۷ است و قرب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب پنجهزار دینار متوجه دارد .

تکلفه^۸ - قصبه بوده است و اکنون خرابست حاصلش غله ، و زمینی مرتفع باشد .
خیاو - قصبه است در قبلی کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست . باغستان اندک دارد حاصلش غله بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چوخواگر باشد ، حقوق دیوانیش دوهزار دینار است .

دراورد^۹ - در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است ، و قشلاق جمعی از مغول . حاصلش غله و پنبه و شلتوک میباشد^{۱۰} .

قلعه کهران - بیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله

و پنبه نیکو باشد .

۱ - « چ » : اناد ۲ - « چ » : قبله ۳ - « چ » : بعضی . ۴ - کلمه در « ا »

نیست . ۵ - « چ » : شهر . ۶ - « ا » : تکله ؛ « نج » : بکار ، مکمه . بکابه ، تکلمه ،

تکله (؟) . (شاید : کلفیر؟) . ۷ - « ا » : دراورد (؟) . (بدین نام موضعی بفارس و قریه ای

بخراسان در معجم البلدان آمده است) . ۸ - « ا » : حاصلش پنبه و شلتوک و اندکی غله

میباشد ؛ « چ » : حاصلش از غله ...

کلیبر^۱ - قصبه بیست در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو

دارد. و در پای آن قلعه رودی روانست. هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. و مردمش از ترك و طالش^۲ ممزوج اند و شافعی مذهب. حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفترست.

گیلان فصلون^۳ - ولایتی است و قرب پنجاه پاره دیه و طوالیش اند و مردمی

دهری و از^۴ انسانیت در ایشان بغیر اسم چیزی^۵ موجود نه. حاصلش غله و پنبه و شلتوک نیکو میباشد.

مردان قم^۶ - ولایتی است^۷ کوانی^۸ و کلاله و جرم^۹ از معظمت آنست. حاصلش

غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده. حقوق دیوانیش هشت هزار و هفتصد دینارست.

نودز - قلعه خرابست بر سر کوهی که رودخانه اهر در زیر او جاریست، و

بیست و چند موضع از توابع اوست و هول^{۱۰} و بول^{۱۱} و هفدوان^{۱۲} از معظمت آنست

و دیه هول^{۱۳} حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی (صلعم) دارند و تأثیری نیکو دارد. و هوای آن ولایت بگرمی مایل است و آبش از آن رود و عیون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوه هایش انگور نیکو بود. حقوق دیوانیش یازده هزار دینارست و آن ولایت را در دفاتر بلوک اینجو نویسند.

یافت - ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان بیشه و هوایش

۱ - «چ» : کلنبر ؛ «نج» : کلنبه ، کلین ، کلنبر . ۲ - «ا» : تالاش .

۳ - «ا» : کلان فصلون ؛ «نج» : کلمان و ضلون ، کیلان فصلون ، کیلان تیصلویه (؟) .

۴ - «چ» : مردم دهری واه . ۵ - «چ» : بغیر از اسم . ۶ - «چ» : مردان نفیم ؛

«نج» : مردان نفیم ، مراد نفیم ، مردان نفیم . ۷ - «ا» افزوده : و قرب (قدری سفید) پاره دیه .

۸ - «ا» : کوالی ؛ «نج» : کوافی ، کوالی . (شاید : کوانق . فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴) .

۹ - «ا» «نج» : جزم . (؟) . ۱۰ - «ا» : هول و نول ؛ «نج» : نول ،

لول (؟) . ۱۱ - «ا» : هندوان . (شاید : هفدران ؟ فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴) .

بگرمی مایل است حاصلش غله و اندکی میوه بود . حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است .

تومان خوی - چهار شهرست خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه .

خوی - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « ع ط م » و عرض از

- خط استوا « لز م »^۱ . شهری وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام است . هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به اُرس ریزد و باغستان بسیار دارد و از میوه هاش^۲ انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آباداری . و مردمش سفید چهره و ختایی نژاد و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان^۳ ایران خوانند و قریب هشتاد^۴ پاره دیه از توابع آنست ، مشاهیرش خرس^۵ و بدلاباد^۶ . حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار دینارست .

سلماس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ع ط ید » و عرض از

- خط استوا « لز م » . شهری بزرگست و باروش خرابی یافته ، وزیر خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی آنرا عمارت کرد ، دورش هشت هزار گام است . هوایش بسردی مایل است و آبش از اودیة جبال کردستان برمیخیزد و به بحیرة چیچست ریزد . باغستان بسیار دارد . میوه و انگورش نیکو باشد . غله و دیگر حبوبات نیکو آید . مردمش سُنی پاک دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند و خصومت همیشه در میانشان قائم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد . حقوق دیوانیش سی و نه هزار و دویست دینارست .

ارمیه^۷ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ع ط مه » و عرض از

- خط استوا « لز مه » . شهری بزرگ است . دورش ده هزار گام باشد برکنار بحیرة

۱ - « ا » : لز م . ۲ - کلمه از « ا » است . ۳ - « چ » : ترکستان . ۴ - جای

دو کلمه اخیر در « ا » سفیدست . ۵ - « ا » : خرس ؛ « ر » : حوکرش . (۱) . ۶ - « ر » :

بدلاباد . (۲) (شاید : بدلان) . ۷ - شرح ارمیه تا میانج و کرم رود در « ر » نیست .

چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال برمیخیزد و ببخیره چیچست ریزد. باغستان فراوان دارد و از میوه هاش انگور خلوقی^۱ و امروز پیغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب تبارزه اگر صاحب حسنی را با لباس ناسزا یابند گویند: «انگور خلوقی بچه در در سوه اندر^۲»، یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده. مردمش اکثر سنّی اند و صد و بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود. حقوق دیوانیش هفتاد و چهار هزار دینارست.

اشنویه - شهری وسطست در میان کوهستان افتاده بر يك مرحله ارمیه^۳ در غرب، مایل قبله. هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودیهای که از آن جبال برمیخیزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر سنّی^۴ اند و صد و بیست پاره دیه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نیکوست. حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینارست.

تومان سراو^۵:

سراو - شهری وسطست از اقلیم چهارم در شرقی کوه سبلان مایل بقبلی افتاده است. هوایش سردست و آب از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برخیزد و در بخیره چیچست ریزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات بود^۶ و انگور و میوه کمتر بود. مردمش سفید چهره اند و سنّی مذهب و اکول باشند. ولایتش

۱ - «ا»: خلوقی. ۲ - «نچ»: انگور خلوقی بچه در در سیه اید: در پوشیده اند؛ «چ»: انگور خلوقی بچه در سبد اندرین. (متن از «ا» است). ۳ - «چ»: کوهستان... ارمیه افتاده. ۴ - «نچ»: شافعی. ۵ - «ا»: (قدری سفید) یازده. ۶ - «نچ»: سراو، سراو و سرات؛ «ا»: سراو. (امروز «سراو» گویند). ۷ - «چ»: از. ۸ - «چ»: حبوبات بیشتر است.

قرب صد^۱ پاره دیه باشد و چهار ناحیت: روند^۲ و زرنق^۳ و براغوش^۴ و سقهر^۵ و ضیاعش غله روی نیکوست. حقوق دیوانیش هشتاد و یک هزار دینارست.

میانج و گرمروود - میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند

موضع از توابع اوست و هوای گرم دارد و عفن و درو پشه بسیار بود. و گرمروود ولایتی است درو^۶ صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود. حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج^۷ و دیگر حبوبات باشد. و آبش از آن کوهها جاریست و فضلابش در سفیدرود ریزد. و مردمش سفید چهره و ترك اخلاق اند. حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینارست.

تومان مراغه - چهار شهرست مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان.

مراغه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فب ع»^۸ و عرض از خط استوا «لرك»^۹. شهری بزرگست و در ماقبل دارالملك آذربایجان بود^{۱۰}. هوایش معتدل است و بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیرة چیچست ریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد. ولایتش شش ناحیت است: سراجو^{۱۱} و بناجون^{۱۲} و دیزجرود^{۱۳} و گاو دول و هشتروود و بهستان^{۱۴} و انگوران و قزلاوزن^{۱۵} از توابع آنست. مردمش سفیدچهره

۱ - جای دو کلمه اخیر در «ا» سفیدست. ۲ - «نج»: ورزند، زرنق؛ «ا»:

زرنق (۴). ۳ - «چ» «نج»: درند؛ «ا» ندارد. (متن از فرهنگ جغرافیائی ایران

ج ۴ است). ۴ - در فرهنگ جغرافیائی: آلان براغوش؛ «نج»: دراغوش. ۵ - «ا»:

سقهر؛ «نج»: سقهره، سقهر، سقند، سفر؛ در نسخه خطی وینه: روند و براغوش و علم و

سقهر (نج) (۲). ۶ - «ا»؛ قرب. ۷ - «نج»: نرنج؛ «ا»: ترنج. ۸ - «ا»: فبها.

۹ - «ا» در: لرك. ۱۰ - «ا» افزوده: (قدری سفید) ساخت. ۱۱ - «چ»: سراجون.

(متن از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است). ۱۲ - «چ»: بناجون. (متن از فرهنگ جغرافیائی

و «ا» است). ۱۳ - «چ»: درجرود؛ «ا»: درحرود. (متن از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴

است). ۱۴ - (در معجم البلدان از نواحی قزوین قلعته باین نامست). ۱۵ - «چ»: ولاوران؛ «نج»: خول اوزان، مرل اداران، مرل اوران، قول، قزل؛ «ر»: قول اورا.

۲۵

و ترك و ش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی^۱ میباشند و زبانشان پهلوی مغیر^۲ است. حقوق دیوانیش بتمغا مقررست، مبلغ هفتاد هزار دینار ضمانی آنجاست. و از آن ولایتش صد و هشتاد^۳ و پنج هزار و پانصد دینارست. بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاکو خان رصدی بسته است و اکنون خرابست.

بسوی^۴ - شهری کوچک است و آبش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره
چیچست میریزد^۵. حاصلش غله و انگور و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش بیست و
پنج هزار دینار است.

دهخوارقان^۴ - شهری کوچک است . هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهندست و باغستان فراوان دارد و انگورش بقیاس بود غلّه و پنبه و میوه درو نیکو میآید و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی . ولایتش هشت پاره دیه است . حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و ششصد دینارست .

نیلان^۶ - شهری کوچک است و باغستان فراوان دارد غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو^۷ و ازعیون . مردمش ترك اند و حنفی مذهب . حقوق دیوانیش ده هزار دینار مقرر است .

تومان مرند - ولایتی چند از توابع آنست .

هرند - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « فانه »^۸ و عرض از خط استوا « لز نط »^۹ شهری بزرگ بوده است . دور باروش هشت هزار گام است . اکنون

۱۔ «ر» : حنبلی ؛ «نچ» : حنفیہ ، ابوحنیفہ ، حنبلی ؛ «ا» : امام

ابوحنفہ . ۲ - « چ » ۱۲۱ : معرب . ۳ - « ا » : هفتاد . ۴ - کلمہ و شرح آن در در ،

نیست . ۵ - « چ » : میروود . ۶ - « نیچ » : لیلان ؛ « ا » : میلان . (در فرهنگ

جغرافیای ج ۴ هر يك از سه ضبط نام دهی است) . ۷ - « ا » : حَقَبُو ؛ « نچ » : جَتَنُو .

۸ - «ا» : فافه ؛ «ر» ؛ مایده . ۹ - «ا» : لراط ؛ «ر» : لولط .

کما بیش نیمه^۱ او^۱ برجاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز^۲ حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه‌هایش شفتالو و زرد آلو و به در غایت خوبی باشد. ولایتش شصت^۳ پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در یک هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و بپرد. حقوق دیوانی^۴ مرند و ولایتش بیست و چهار هزار دینارست.

دزمار^۵ - ولایتی است در شمال تبریز کمابیش پنجاه پاره دیه بود و دوزال و کوردشت^۶ و قولان و هرار^۷ و خوروانق^۸ از معظمات آن. هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال برمیخیزد و فضلابش در ارس میریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور^۹ و میوه بهمه انواع میباشد و پیشتر از همه جا رسد و نوباوه تبریز از آنجا باشد. حقوق دیوانیش چهل هزار و هشتصد دینارست.

زنگیان - چند پاره دیه است و اکنون داخل مردانقم^{۱۰} پل^{۱۱} خدا آفرین بر آب ارس در آن حدودست. بکر بن عبدالله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنه خمس عشر هجری.

زنوز^{۱۲} - قصبه بیست باغستان فراوان دارد. حاصلش غله و انگور و میوه بتخصیص سیب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست. حقوق دیوانیش سه هزار دینارست.

۱ - «ا» : نیمه؛ «ر» : همه . ۲ - «ر» : لولو؛ «ا» : لوبر؛ «نج» : زلوژ،

زالولو؛ «ج» : زلوبر . ۳ - «ا» : صد . ۴ - «ج» : دیوانیش از . ۵ - کلمه و شرح

آن تا شرح نخجوان در «ر» نیست. (در فرهنگ جغرافیائی ج ۴ : دیزمار (خاوری و باختری) . ۲۰

۶ - «ا» : خوروانق . (در فرهنگ جغرافیائی ج ۴ : خروانق) . ۸ - کلمه

از «ا» است . ۹ - جمله اخیر در «ا» نیست . ۱۰ - «ج» : مردان نقیم . ۱۱ - «ا» :

فول (= بل) . ۱۲ - «ج» : ربوز .

کرکر^۱ - قصبه بیست حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملک نخچوانی^۲ پلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیرست .
تومان نخچوان پنج شهرست :

نخچوان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ف نه »^۳ و عرض از خط استوا « لح م » آنرا بهرام چوبین ساخت . شهری خوش است^۴ و آنرا نقش جهان خوانند . اکثر عمارات آن از آجرست . حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه بود^۵ و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد و چند قلعه محکم از توابع آن مثل النجق و سورماری^۶ و تغمر^۷ و فغان^۸ و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینارست .

اجنان^۹ - آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست .

اردوباد - قصبه بیست و باغستان^{۱۰} بسیار دارد و انگور و غله و پنبه نیکو آورد^{۱۲} و آبش از کوههای قبان^{۱۳} خیزد و فضلابش در ارس رود .

آزاد - شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و انگور فراوان دارد * و شراب آنجا را شهرتی عظیم باشد و آبش از کوههای قبان خیزد و در ارس ریزد . مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشند . حقوق دیوانیش هیجده هزار و سیصد دینارست .
ماکویه - قلعه بیست بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه بان آن دیه شده است و مرجانیثا^{۱۴} که بزرگ کشیشان اوست آنجا ساکن می باشد .

۱ - « نج » : کرکر (یا قوت) ص ۲۶۲ . ممکن است همان حصار کرنی در ظفرنامه
۲۰ ۱ ص ۳۹۹ باشد) (شاید : کرکسر . فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴) . ۲ - « ا » :
فولی . ۳ - « ا » : ور . ۴ - « چ » : شهر خوشی است ؛ جای نام بانی شهر در
« ا » سفید مانده است . ۵ - « چ » : دارد . ۶ - « ر » : سوماری ؛ « نج » : سوماری ،
سوزناری . ۷ - کلمه در « ا » و « ر » نیست ؛ « نج » : نعم ، نغر . ۸ - « نج » :
فغان . « ا » و « ر » ندارند . ۹ - « نج » : احقان ، اخیان ؛ « ا » : ارجنان .
۱۰ - « ا » : باغات . ۱۱ - جمله اخیر از « ا » است . ۱۲ - از اینجا تا علامت
۲۵ در « ا » نیست . ۱۳ - « نج » : قبیان ؛ قاپان . ۱۴ - « نج » : هرجائیا ، مرحاسیا ؛
« ا » مرحاسیا .

باب چهارم

در ذکر دیار اِران و موغان

هوایش گرمسیرست و بعفونت مایل . حدودش با ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینارست که بر روی دفتر آمده است .

موغان - از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه درپاییز^۳ زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابۀ گرسنه را مضرتر از آنکه علفی دیگر خورده باشند^۴ و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمنه نماند^۵ .

ماجروان^۶ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فج نط^۷ » و عرض از خط استوا « لح^۸ » در اوّل شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور . در مسالك الممالك آمده^۹ : آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید : « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا » تا اینجا که « فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا » آن صخره

۱ - « ا » ر : ابنیه . ۲ - « چ » : پیشکین . ۳ - « ر » : فانیز ؛ « ا » :

قانیز . ۴ - « چ » : شود : ۵ - « چ » : نماند آن نبود . ۶ - « نج » : ماجروان .

۷ - « ا » : مع بط . ۸ - « ا » : لح ها . ۹ - ابن خردادبه ۱۲۱ ، ۱۷۴ (نج) . ۲۰

۱۰ - سورة ۱۸ (كهف) آية ۵۹ و ۷۳

صخره شیروان است و آن بحر جیلان است و آن قریه دیه باجروان و آن غلام را در دیه جیران^۱ کشته اند. در صور الاقلیم آمده که صخره موسی در انطاکیه بوده است و در کتب تفاسیر این حکایت را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است. هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آنست برمیخیزد. حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیباشد.

برزند - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «مج نط» و عرض از خط استوا «لزمط»^۲ شهری وسط بوده است^۳. بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد^۴ و نشست خود ساخت، اکنون باز خراب است و بقدر دیهی معمور مانده. هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون. زمینی^۵ مرتفع دارد حاصلش غله باشد.

پیلسوار^۶ - از اقلیم پنجم است امیری پيله سوار نام^۷ یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد.

محمود آباد - در صحرای گاوباری بر کنار دریاست. غازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است.

همشهره^۸ - از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان. ازو تا دریایا قرب دو فرسنگ بود^۹. و در اول ابر شهره^{۱۰} میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید: بیت گزین ابر شهره چو فرهاد گرد

بجنگ از جهان روشنایی ببرد.

۱ - «ا» : چندان ؛ «نج» : جیلان ؛ «چ» : خیزان . (متن از معجم البلدان است) . ۲ - «ا» : لرمط . ۳ - «ا» : افزوده : (قدری سفید) ساخته . ۴ - کلمه از «ا» است . ۵ - «چ» : زمین . ۶ - «نج» : پیلوار ، جهان نامه ۳۹۳ : فیلسود ؛ «ا» : سله سوار . ۷ - «چ» : نام او . ۸ - «ا» : (؟) . ۹ - «ا» : افزوده . می باشد . ۱۰ - «ا» : افزوده (قدری سفید) ساخت . ۱۱ - «ا» : شهره ؛ «نج» : ابرشهو ، ابواشهر ، بوشهره . جهان نامه : ابوشهره .

اران - از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اران است .

بیلقان^۱ - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فح لب » و عرض از خط استوا « لط نه^۲ » . قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجرست . هوایش گرم است . حاصلش غله و شلتوک و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد .

بردع^۳ - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فح^۴ » و عرض از خط استوا « م ک^۵ » . اسکندر رومی ساخت . قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد . شهری بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته . درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه ، و از میوه هایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد . آبش از رودیست که به ترتر مشهورست .

گنجه^۷ - از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی^۸ . طولش از جزایر خالدات « فح^۴ » و عرض از خط استوا « م لد » . شهر اسلامی است^۹ در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد^{۱۰} . شهری خوش و مرتفع بود و درین معنی گفته اند :

چند شهرست اندر ایران مرتفع تر از همه

بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا

گنجه پر گنج در اران ، صف ماهان در عراق

در خراسان مرو و طوس ، در روم باشد اقسرا .

هیرک^{۱۱} - بیلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزه . آبهای روان و علفزار

های^{۱۲} فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند^{۱۳} .

۱ - جای کلمه در « ا » سفیدست ؛ « نیچ » : بیلقان . ۲ - « ا » : لط به .
 ۳ - « ا » : بیلقان . ۴ - « ا » : معها . ۵ - « ا » : ۲ ل . ۶ - « ج » : عمارتش .
 ۷ - « ا » : بردع . ۸ - دو کلمه اخیر از « ا » است . ۹ - بجای سه کلمه اخیر در « ا » :
 (قدری سفید) ساخت . ۱۰ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۱ - کلمه در « ا » نیست ؛
 « نیچ » : هرک ، سیرک ، جهان نامه : ترک . (۱) . ۱۲ - « ا » : علفخوارهای . ۱۳ - « ج » :
 افزوده : وزمستان بشهراندر .

باب پنجم

در ذکر بقاع شروان^۱ و گشتاسفی

شروان^۱ - از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است . حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمان بوده است و اکنون یازده^۲ تومان و سه هزار دینار بر روی دفترست و در وجه اقطاعات متفرق ولایت^۳ بسیارست .

باکویه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « فدل » و عرض از خط استوا « مرل »^۴ . هوایش بگرمی مایلست حاصلش غله بیشتر باشد^۵ .

شماخی - قصبه شروان^۱ است از اقلیم پنجم . طولش از جزایر خالدات « فدل »

و عرض از خط استوا « م ل ط » . انوشروان عادل ساخت . هوایش بگرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر . در مسالك الممالك^۶ گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و در دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است .

قبله - از اقلیم پنجم است و قریب دربند^۷ قباد بن فیروز ساسانی ساخت . حاصلش

ابریشم و غلات و دیگر حبوبات نیکو^۸ باشد .

فیروز^۹ - در معجم البلدان آمده که قصبه ییست بنزدیک دربند . هوایی خوش

دارد و جایی عظیم خوب و نزه^{۱۰} .

۱ - « ۱ » : « پنچ » : شیروان . ۲ - « پنچ » : یازده . ۳ - « ۱ » : مستغرق ولایتی .

۴ - « ۱ » : م ل . ۵ - چهار کلمه اخیر در « ۱ » نیست . ۶ - ابن خردادبه ص ۱۲۳ (پنچ) .

۷ - بظفر نامه ج ۱ ص ۴۰۶ بتکرید (پنچ) . ۸ - « ۱ » : فراوان . ۹ - « پنچ » « ۱ » : فیروز

آباد . (یاقوت ۳ ص ۹۲۸ و ۹۲۹) . ۱۰ - « چ » : هوایش نیکو و جاهای بس نزه دارد .

شابران - انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غله و دیگر حبوبات نیکو باشد .

گشتاسفی - از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و ارس بریده است و از آن جویها برداشته و بر آن دیوهای فراوان ساخته . حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود . مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی . زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است . حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کمابیش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هفده^۱ هزار و پانصد دینار است . و در وجه اقطاعات عساکر که آنجا ساکن اند متفرق^۲ باشد .



باب ششم

در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ۱

و آن پنج موضع است و هوایش سردست و حدود آن تا ولایت اران و ارمن
و روم پیوسته است. و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوک آنجا قریب پانصد
تومان این زمان حاصل شده و درین عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینارست و
دارالملک گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است.

الان - از اقلیم پنجم است. طولش از جزایر خالدات «فج»^۲ و عرض از خط استوا
«م»^۳. فیروزبن قباد ساسانی ساخت. هوایش بغایت خوبست و بسردی مایل و آبش
از جبال که متصل البرزست میآید و در رود کر میریزد. حاصلش غله و میوه باشد.
انی^۴ - از اقلیم پنجم. طولش از جزایر خالدات «عط» و عرض از خط استوا
«ما». هوایش سردست. حاصلش غله و اندکی میوه بود.^۵

تفلیس^۶ - از اقلیم پنجم است. طولش از جزایر خالدات «فج»^۷ و عرض از
خط استوا «مح». در دره یی افتاده است که طرفی از آن با کوه است و آب کر
بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بر روی کوه^۸ ساخته اند چنانکه بام
هر رسته خانهای زمین کوی رسته علیاست. و در آنجا حمامات بسیارست که
آب گرم ازو^۹ زاینده است و به آتش احتیاج ندارد. حاصلش غلات بغایت نیکو برآید
و اندکی میوه دارد.

حنان^{۱۱} - قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران.
قرص^{۱۲} - در معجم البلدان^{۱۳} گوید که^{۱۴} شهر کی است بر دوروزه تفلیس و هوایش
خوش بود^{۱۵} و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد.^{۱۶}

۱ - «د ا» : در تقریر مساکن گرجستان و ابخاز؛ «د نج» : ... گرجستان.
۲ - «ر» : مح ع. ۳ - «ا» : مدکح؛ «ر» : مدح. ۴ - کلمه و شرح آن در «ر»
نیست و در «ا» بجای کلمه تفلیس نوشته شده است. ۵ - «ج» : دارد. ۶ - جای کلمه
در «ا» سفیدست. ۷ - «ا» «ر» : مح ها. ۸ - «ج» : کر. ۹ - «ج» : بر رسته.
۱۰ - «ج» : آنرا. ۱۱ - «نج» : حیان، خبان، چنان، حنان؛ «ا» : حنان؛ «ر» :
حنان. ۱۲ - «ر» : قارص. ۱۳ - باقوت ۴ ص ۵۷ (نج). ۱۴ - «ا» : آمده. ۱۵ - «ج» :
هوای خوش دارد. ۱۶ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست.

باب هفتم

در کیفیت اماکن ملک روم

و آن قریب شصت شهرست و سردسیرست و علمای ماتقدم آنرا مفسقة البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریرست کما قال رسول الله (عم) : « الرُّومُ ما دخله المعصوم » . در مسالك الممالك آمده : و علماء گفته اند که چون رومیان بیت المقدس را خراب کردند . و از آنجا برده بردند^۱ حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود ، لاجرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند . و مؤلف کتاب می گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریرست قوله تعالی : « و ما کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرْیَ إِلَّا وَاَهْلِهَا ظَالِمُونَ »^۲ . نعوذ بالله من سخطه . حدود مملکت روم با ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است . حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفترست و در زمان سلاجقه زیادت از یک هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است ، و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجاست .

سیواس - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « غالب » و عرض از خط استوا « ل ط ک »^۳ خرابی بحال باروی او راه یافته بود ، سلطان علاءالدین بن - کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد . هوایش سردست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد . صوف سیواسی مشهورست از آنجا میآورند .

۱ - « ج » : بودند . ۲ - سورة (قصص) ۲۸ آیه ۵۹ . ۳ - « چ » : تا .

۴ - « ا » « ر » : ل ط ل و « ا » افزوده : (قدری سفید) ساخت .

ابلیستان - شهری وسط است از اقلیم پنجم .

انقره - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات « عج »^۱ و عرض از خط استوا « لح »^۲ . هوایش سردی مایلست . حاصلش غله و میوه و پنبه باشد .

ارزنجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « عد » و عرض از خط استوا « لط » . سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت باروش کرد و^۳ بسنگ تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد . حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد^۴ . حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دوهزار و پانصد دینارست .

ارزنالروم - از اقلیم چهارم^۵ است . طولش از جزایر خالدات « عو » و عرض از خط استوا « لطم »^۶ در آنجا کلیسیاییست درغایت^۷ عظمت چنانکه عالیترا از آن عمارت در آن ملک نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعض از طاق آن گنبد شب ولادت حضرت رسول (عم) فرود آمد و چندانکه^۸ میخواستند که باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسیا مسجدی بر شکل کعبه^۹ طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند . حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینارست .

اراک^{۱۰} - شهری وسط است . آبش از فرات و هوایش سردی مایل . حاصلش غله و اندک میوه باشد . حقوق دیوانیش ده^{۱۱} هزار و هفتصد دینارست .

ارمناک^{۱۲} - در اول شهری بزرگ بوده و در این زمان قصبه است . حقوق

۱ - « ا » : عدها ؛ « ر » : عدا . ۲ - « ا » : لطها لحها . ۳ - « چ » : عمارتش

۴ - کرد و بارویش نیز . ۵ - جمله اخیر در « ا » نیست . ۶ - « ا » : پنجم . ۷ - چنانکه

افزوده : (قدری سفید) ساخت . ۸ - کلمه از « ا » است . ۹ - « چ » : چنانکه

۱۰ - کلمه از « ا » و « ر » است . ۱۱ - در معجم البلدان نیست . ۱۲ - « ا » : ارمنال ؛ « ر » : ارمنیا ؛ « نچ » : ارمنیان ، ارمنیال (؟) (شاید : ارمنار .

دیوانیش هفت هزار دینارست .

آقسنك^۱ - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پنج هزار دینارست .

اقسرا - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « سح » و عرص از خط

استوا « لح » . عز الدین قلعج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سینه ست^۲ و ستین

و خمسمایه . جایی عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و يك هزار دینارست .

اقشهر^۴ - ارزنجان بر هفت فرسنگی آنجاست و قونییه بر سه مرحله است .

حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینارست .

اماسیه^۵ - شهر عظیم بوده . سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت

آن کرد^۶ و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای خوش و نزه دارد .

انطاکیه - شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد .

اونيك - قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور^۷ در پای آن شهر . شیخ

حسن پسر حاجی طغای سوبتای^۸ ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد . بر هشت فرسنگی ارزن الروم است .

بابرت^۹ - شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچکست و اندك باغستان دارد

حقوق دیوانیش بیست و يك هزار و سیصد^{۱۰} دینارست .

دوبرگی^{۱۱} - شهری وسط است . حقوق دیوانیش سی هزار^{۱۲} دینارست .

۱ - کلمه و شرح آن در « ا » و « ر » نیست ؛ « د » : اقسك ، افنيك ، افيك ،

افك ، اقبك . ۲ - « ا » : نیف . ۳ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۴ - « ا » : اقشهر

معظم بوده . ۵ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۶ - « پنج » : انبخور ، ابسجور ؛ « ا » : ۲۰

آشخون . (۴) . ۷ - « چ » : قلعه . ۸ - « پنج » : سوتیای ؛ « چ » : سوتای .

۹ - « پنج » : بابیرت ؛ « ا » : مابر . ۱۰ - « چ » : ... هزار ؛ « پنج » : پنجاه و یک هزار

و سیصد . ۱۱ - « ا » : دورکی ؛ « پنج » : دورکی ، دفرکی . (۴) . ۱۲ - « چ » :

چهل هزار و سیصد .

دولو^۱ - شهری وسط است . حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینارست .

درجان^۲ - شهری وسط است . حقوق دیوانش چهل هزار و سیصد دینارست .

خرتبرت^۳ - شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد . حقوق

دیوانیش دویست و پانزده هزار دینارست .

شهره^۴ - شهر کوچک است و برکنار دریا . حقوق دیوانیش پانزده هزار

دینارست .

سمسون^۵ - برکنار بحر روم است و بندر کشتی .

شمشاط^۶ - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « عب له » و عرض از

خط استوا « م » . شهرست بزرگ و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول (عم) .

و در این حدود درختی است ثمره اش بیادام مانده است و با پوست میتوان خورد از

عسل شیرینترست و خوش طعم تر و کس نداند آن چه میوه است .

عموریه - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « سو » و عرض از خط

استوا « مح »^۷ و در تلفظ انگوریه^۸ خوانند . در جامع الحکایات گوید قسطاس قیصر

روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود بر عمارت آن شهر صرف کرد . حقوق

دیوانیش هفتاد و دو هزار دینارست .

قالیقلای - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « عح له » و عرض از

خط استوا « لط م »^{۱۰} . شهری بزرگست . زیلوقالی بدانجا منسوب است . و در معجم -

البلدان^{۱۱} آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه یی بوده است که هر سال در شب

۱ - « ا » : دورو . (۲) ۲ - « نج » : دیرجان ، ویرجان ؛ دا ، : دیرجان (۳) .

۳ - « ا » : میرمرت ؛ « نج » : حمیربیرت ، حمربیرت ، حریرت ، حررت . ۴ - « ا » : شهر . (۴) .

۵ - (۲) . ۶ - « ا » : سماط . ۷ - « ا » : مح . ۸ - « ا » : « نج » : انگوره .

۹ - « ا » : هفتصد . ۱۰ - « ا » : لطها . ۱۱ - یاقوت ۴ ص ۲۰ (نج) .

شعانین^۱ که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی، آن خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی.

قراحصار - چند قلعه است بدین نام :

- قراحصار . در کمر^۲ کوه بر سه مرحله قیصریه است . بیست و پنج هزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد ، (قراحصار را بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینارست)^۳ ؛ قراحصار بواسی^۴ بحدود نکیدا^۵ حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینارست ؛ قراحصار لیمونیه^۶ بحدود آقشهر ارزنجان .

قسطمونیه^۸ - شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .

قومنات^۹ - شهری کوچک حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست .

قونیه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « سه مه » و عرض از

خط استوا « ما »^{۱۰} . شهری بزرگ است از کوره قیادق^{۱۱} . سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده

- و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی^{۱۵} و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند . بارویی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی گز دیگر بلندی باروست . دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است . و در آن شهر عمارات عالی ساختند و دوازده

۱- «ا» : شعانین . ۲ - «ا» : زکمر کوه ؛ «نچ» : کم . ۳- عبارت داخل هلالین در

«ا» نیست و ظاهراً یا زائد است و یا دنبال عبارت « چند قلعه است بدین نام : » باید باشد .

۴ - «ا» «نچ» : نواس . (۴) . ۵- «ج» : نیگده ؛ «ا» : بحدود کمده . (متن از معجم البلدان است) .

۶ - «ا» : چهار . ۷ - «ا» : لمعوسه ؛ «نچ» : لیمونیه . (۴) . ۸ - «ا» : قسموسه . (۴) .

۹ - «نچ» : فرمانات ، قومیات . (۴) . ۱۰ - «ا» : ماها . ۱۱ - «ا» : قیادق .

(معجم البلدان : قیادق) و «ا» افزوده : و ولایات سلطانی (قدری سفید) ساخت .

دروازه دارد بر فراز هر يك كوشكى قلعه شكل است و هوايش معتدل است و آبش از آن جبال^۱ و بر آن آب در دروازه جهت مظهر آب گنبدى عظيم ساخته اند چنانكه بر يرون گنبد سيصد و چند لوله آب جاريست . ارتفاعاتش غله و پنبه و ديگر حبوبات بسيار و نيكو باشد . باغستان فراوان دارد بدو طرف يكي بجانب صحرا و آن اكنون خرابست و ديگرى بجانب كوه درپاي قلعه كوله^۲ و آن معمورست . انگور و ميوه بانواع ازو حاصل شود . از ميوه هايش زرد آلو بغايت شيرين و آب دار مي باشد و چون شهر بر سر حد قرامان است هميشه از ايشان بزحمت باشند و پيوسته پاس دارند و از مزار اكابر تربت مولانا جلال الدين بن بهاء الدين ولد^۳ قدس سره آنجاست .

قيصريه^۴ - از اقليم پنجم است . طولش از جزاير خالدات « سط »^۵ و عرض از خط استوا « ل ط ك »^۶ درپاي كوه ارجاسب افتاده است . شهرى بزرگست قلعه آنرا سلطان علاء الدين كيقباد سلجوقى ، بارو از سنگ تراشيده ساخت . حقوق ديوانيش صد و چهل هزار دينارست . در معجم البلدان آمده است^۷ كه در و بليناس حكيم جهت قيصر حمامى ساخته بود كه بچراغى گرم ميشد و درو مقامى است منسوب بمجلس محمد بن حنفيه بن امير المؤمنين على كرم الله وجهه^۸ و او را عظيم متبرك دارند .

كاب^۹ - شهرى وسط است و هوايش سردست و از اقليم پنجم است . حقوق ديوانيش بيست و دو هزار و صد دينارست .

كماخ^{۱۰} - قلعه است و شهر كوچك در پاي آن قلعه هوايش سردى مايلى است و چند پاره ديه بر توابع آن و حقوق ديوانيش سى و چهار هزار و چهار صد دينارست .

۱ - در « ا » بجای : « و آن جبال » قدرى سفيدست . ۲ - « نيچ » : كوكه (؟) .
 ۳ - دو كلمه از « ا » است . ۴ - در معجم البلدان : قيساريه . ۵ - « ا » : سط ها .
 ۶ - « ا » : ل ط ل . ۷ - ياقوت ۴ ص ۳۱۴ (نيچ) . ۸ - « ا » : رضى الله عنه . ۹ -
 ابن بى بى ۲۹۲ (نيچ) . ۱۰ - (معجم البلدان : كماخ) .

کوک^۱ - شهری وسطست و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد .

کیر و بقیج^۲ - در اول دو شهر بوده است متصل بهم دیگر ، این زمان خراب

است و اندکی عمارت دارد اما میوه فراوان و خوب باشد .

لؤلؤة - شهری کوچکست و از اقلیم پنجم . هوایش سردی مایاست و علفزار

بسیار دارد و شکارگاه بیحد و شمار^۳ .

ملطیه - از اقلیم چهارم است . طوایش از جزایر خالدات « عا »^۴ و عرض از

خط استوا « لط »^۵ . و در آن حدود حصنی حصین است و آنرا قلودیه^۶ خوانند و

بطلمیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست . شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در

غایت خوشی و آبهای روان و علفزار های فراوان . حاصلش غله و پنبه و انگور و

میوه فراوان باشد .

نکیدا^۷ - شهری وسطست و از اقلیم پنجم . حقوق دیوانیش چهل و یک هزار

و پانصد دینارست .

نکسار^۸ - شهری وسطست و باغستان فراوان دارد و میوه های بسیار^۹ . حقوق

دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینارست .

هوشیار - قلعه ییست بحدود ولایت قرامان^{۱۰} . کوهستان و بیشه است و درو

قلاع فراوان^{۱۱} و آن ولایات متصل ارمینیة الاصغر و شام و سواحل بحر روم و فرنگست .

اهل آنجا سلاح ورز^{۱۲} و راهزن باشند و با اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان

ایشان از نسل سلاجقه اند .

۱ - «نج» : کول . (۱) . ۲ - «ا» : کیر و تفع ؛ «نج» : کیر و تفسح ، کیز و تفیج ،

۳ - کیز و تفع . (۲) . ۳ - «ا» : و شکار بسیار باشد . ۴ - «ا» : عاها . ۵ - «ا» : لطها .

۶ - «نج» «ا» : قلعه دبه . «ج» : ارقلودیه . ۷ - «ج» : نیکده ؛ «نج» : نیکده ،

نیکده ؛ «ا» : نیکده . (متن از معجم البلدانست) . ۸ - «ا» : «نج» : نکیسار . (۱) . ۹ -

«ج» : و میوه بسیار دارد . ۱۰ - جای دو کلمه اخیر دو «ا» سفیدست . و هوشیار معلوم نیست .

۱۱ - «ا» افزوده : مشاهیرش ولایت قرامان . ۱۲ - «ج» افزوده : و درو .

یلقان بازار^۱ - قصبه بیست مابین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در
جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند .

زمندو^۲ - شهری وسط است حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینارست .

قیرشهر^۳ - شهری بزرگست و درو عمارات عالی و هوایی بغایت خوب^۴ . حقوق

دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینارست .

گدوک^۵ - شهری کوچک است و هوایش سردی مایل . حقوق دیوانیش شانزده

هزار و پانصد دینارست .

طوزاغاج^۶ - شهری وسط است . حقوق دیوانیش نوزده هزار و پانصد دینارست .

زیارت بازار - قصبه بیست و جایی عظیم خوش و حقوق دیوانیش یک هزار و

ششصد دینارست .

اگریدور^۷ - قصبه بیست . حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست .

قواق^۸ - قلعه بیست عظیم و محکم در دامن کوه افتاده است .

قوشحصار^۹ - شهری وسط است . حقوق دیوانیش بیست و هفت هزار دینارست .

سوری حصار^{۱۰} - شهر وسط است . حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار دینارست .

قلونیه - شهر بیست بر ساحل بحر قسطنطنیه .

کستغی^{۱۱} - شهری کوچکست بر ساحل بحر .

ملقونیه - در معجم البلدان^{۱۲} گوید که بحدود قونیه است از کوره قبادق^{۱۳} و

حصون قوه و اقطنغوش^{۱۴} در آن حوالیست .

۱ - «ا» : یلقون بازار ؛ «نچ» : یلقان ، یلقور ، یلقون . (۱) . ۲ - «ا» : زمندو ؛

«نچ» : ابن بی بی ص ۲۱۰ ۳ - «ا» : قیر شهر . (۱) . ۴ - «چ» : هوای خوب دارد .

۵ - «ا» : گدوک ؛ «نچ» : ابن بی بی ص ۴۰ ۶ - «ا» : طوزاغاج ؛ «نچ» : ابن بی بی ص ۲۸۱

۷ - «ا» : اگریدور ؛ «نچ» : اگریدول . (۱) . ۸ - «ا» : قراق ؛ «نچ» : فراق . (۱) . ۹ - «ا» : کستغی ؛

۱۰ - «ا» : سوری حصار ؛ «نچ» : سوری حصار ، شهری . (۱) . ۱۱ - «ا» : کستغی ؛

«نچ» : کستغی ، کسفی ، کستغی . (۱) . ۱۲ - «ا» : یاقوت ۴ ص ۶۳۵ (نچ) . ۱۳ - «ا» :

قبادق . ۱۴ - «نچ» : قوه و افطیموش ؛ «ا» : و افطیموش . (۱) .

باب هشتم

در ذکر مواضع ولایت ارمن^۱

- و آن بر دو قسم است : ارمینیة الاکبر و ارمینیة الاصغر، و ارمینیة الاصغر داخل ایران نیست و ارمینیة الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش . و بلاد سیس و قبرس^۲ و طربزون^۳ معظم بلاد آنجاست ، و از آنجا هر سال سه تومان بر سبیل خراج بایران میدهند و ارمینیة الاکبر داخل ایرانست و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط^۴ مشهورست ، و هوایش اکثر معتدل ، حدودش تا ارمینیة الاصغر و روم^۵ و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و اران پیوسته است . طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از اران تا اقصی ولایات اخلاط . و دارالملک آن دیار شهر اخلاط^۴ است . حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومانست .
- اخلاط^۴ - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « عزنه »^۶ و عرض از خط استوا « لح کط »^۷ . هوایش معتدلست و باغستان بسیار دارد و میوه های خوب نیز و بسیار باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینارست .
- ابتوت^۸ - قصبه ییست مختصر . حقوق دیوانیش یک هزار دینارست .
- ارجیش - پیشتر ازین شهر بوده است . طولش از جزایر خالدات « عج »^۹

۱- « ا » : در کمیت اوضاع ولایات ارمن ؛ « نیچ » : ... ارمینیة، ارمینیة، ارمنه . ۲ - (معجم البلدان : سوس ؟) . « نیچ » : قوس، قرین . ۳ - « نیچ » : طرون ، نرطرون ؛ « ا » : طیرزن . (؟) . ۴ - « ا » « نیچ » (و معجم البلدان) : خلاط . ۵ - کلمه از « ا » است . ۶ - « ا » : عزنه . ۷ - « ا » : لح لط . ۸ - « ا » : ابقوط ؛ « نیچ » : ابطوط ، ابتوط . (؟) . ۹ - « ا » : عجها .

و عرض از خط استوا «لط»^۱. خواجه تاج‌الدین علی شاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید و اکنون قلعه محکم است. حاصلش غله و پنبه. حقوق دیوانیش هشتاد^۲ هزار دینار است.

ارصوك^۳ - قلعه بیست برکنار بحیره اخلاط و جایی عظیم سخت نیکوست^۴ حقوق دیوانیش سیزده هزار و ششصد دینار است.

الاطاق^۵ - علفزار بسیار نیکوست و آبهای فراوان و شکارگاههای بسیار^۶ وارغون خان مغول در آنجا سرایی ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی. حقوق دیوانیش شش هزار و پانصد دینار است.

برگری^۷ - شهری کوچکست و در زمان سابق شهری بزرگ بوده است و بر سر پشته‌یی افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق می‌آید و باغات فراوان دارد^۸ و درو میوه بانواع^۹ میباشد. و اندرون شهر قلعه محکم دارد^{۱۰} بريك طرف شهر. حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است.

بیان^{۱۱} - قصبه بیست درو باغستان و میوه بسیار. حقوق دیوانیش شانزده هزار دینار است.

خرادین^{۱۲} - شهری کوچکست و در اول شهر بزرگ بوده. حقوق دیوانیش پنجهزار و سیصد دینار است.

خوشاب^{۱۳} - قصبه بیست. حقوق دیوانیش یک هزار دینار است.

خرتبرت^{۱۴} و توقات^{۱۵} - شهر کوچکست و درو باغستان و میوه بسیار باشد و

۱ - «ا» : لطها . ۲ - «ا» : هفتاد و چهار . ۳ - «ا» : ارموك ؛ «نج» : ارموك ، ارهول ، ارسوك . (۱) . ۴ - «نیکواست» در «ا» نیست . ۵ - کلمه در «ا» نیست ؛ «نج» : الاتاق . ۶ - «ج» : بسیار دارد . ۷ - «نج» : بهرکری ؛ بارگیری ، بیرکری ؛ «ا» : مرکری . (۲) . ۸ - «ج» : و باغستان بسیار است . ۹ - «ج» : بسیار . ۱۰ - «ج» : محکم بريك . ۱۱ - «ا» : مان ؛ «نج» : نیار ، بیاز ، نیان .. در این مورد و فقره بعد به جهان نامه ص ۱۸۴ بنگریه . ۱۲ - «ا» ، «نج» : خراوین . ۱۳ - (۱) . ۱۴ - «ج» : خرموت ؛ «ا» : حریر ؛ «نج» : حرسرت ، حرسریب ، حرسرت ، خریرت . (متن از معجم البلدانست) . ۱۵ - «ج» : لوقیامات ؛ «نج» : تومانات ؛ «ا» : لوماماب .

هوایی در غایت خوشی^۱. حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است.

هنگما باد^۲ - در اول شهری بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است.

حقوق دیوانیش نهصد دینار است.

سلم^۳ - قصبه بیست. حقوق دیوانیش هفت هزار و دویست دینار است.

عین - شهری وسط است. حقوق دیوانیش پانزده هزار^۴ دینار است.

کبود^۵ - شهری کوچک است. حقوق دیوانیش چهار هزار و سیصد دینار است.

ملازجرد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۶ «عو»^۷ و عرض

از خط استوا «لح مه» و اکنون قلعه‌یی دارد محکم عظیم. جایی خوبست و هوایی خوش. حقوق دیوانیش چهارده^۸ هزار دینار است.

وان و وسطان^۹ - از اقلیم چهارم است. وان قلعه است و وسطان^{۱۰} شهری

بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است^{۱۱}. طولش از جزایر خالدات «عج»^{۱۲} و عرض

از خط استوا «لز»^{۱۳}. هوایش بغایت خوب و آبش از جبالیه که در آن حدودست برمیخیزد و در بحیره اخلاط^{۱۴} میریزد و باغستان بسیار دارد و میوه‌های فراوان و

خوب. حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهارصد دینار است^{۱۵}.

ولاسجرد^{۱۶} - قلعه بیست و قصبه‌یی در پای آن. حاصلش غله و پنبه و اندک

میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است.

۱ - «ج»: خوبی. ۲ - «ا»: سنکاناباد؛ «نچ»: سنگما باداد. (۱). ۳ - «ج»: سلم. ۴ - «ا»: پانزده هزار و سیصد. اما کلمه کبود و شرح آن و کلمه ملازجرد را ندارد و تصور میرود که بعد از کلمه پانزده هزار این قسمت از عبارت دو آن نسخه افتاده باشد. ۵ - «ا»: عو. ۶ - «ا»: عو. ۷ - «ا»: چهار. ۸ - بجای این کلمه در «ا» آمده است: ملازجرد. ۹ - چهار. ۱۰ - کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۱ - جمله اخیر در «ا» يك سطر پایین ترست. ۱۲ - «ا»: عو. ۱۳ - «ا»: لرها. ۱۴ - «ا»: اخلاط. ۱۵ - «ا»: ... و سه هزار دینار است. ۱۶ - «ا»: لاسجرد؛ باقوت ۴ ص ۹۳۹ (نچ) (معجم البلدان: و لاسجرد).

باب نهم

در ذکر دیار بکر و ربیعه

در صور الاقالیم آنرا جزیره خوانده است^۱. بیست و نه شهرست و گرمسیر و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دارالملک آنجاست. حقوق دیوانی آن مملکت در عهد اتابکان تا زمان بدرالدین لؤلؤ مبلغ یک هزار تومان بوده است و اکنون صد و دو تومان و نیم است.

موصل. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عز»^۱ و عرض از خط استوا «له لب»^۲. برکنار دجله نهاده است^۳. دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی عالی^۴ دارد و درو^۵ مجرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که در هیچ ملکی مثل آن عظیم کس از چوب نکرده باشد^۶ و عمارات عالیه بدرالدین لؤلؤ ساخته است و اکنون بیشتر خراب است. حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت هزار دینارست.

اریل. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عز»^۶ و عرض از خط استوا «لد»^۷. شهری بزرگست و قلعتی دارد محکم^۸. حاصلش غله و پنبه نیکو باشد^۹. حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینارست. از دیار ربیعه است^{۱۰}.

۱ - «ج» : میخوانند. ۲ - «ا» : عرها. ۳ - «ج» : افتاده است. ۴ - کلمه از «ا» است. ۵ - «ا» : مثل آن نیست. ۶ - «ا» : عرك. ۷ - «ا» : لوها. ۸ - «ج» : قلعه عظیم دارد. ۹ - «ج» : دارد. ۱۰ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست و می نمایند که زاید باشد.

ارزن - شهری بزرگست و قلعه‌یی دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو

باشد . حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینارست^۱.

آمد^۲ - از دیار بکر^۳ است و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا

« عجم »^۴ و عرض از خط استوا « له »^۵ بر کنار آب دجله^۶ است و شهری وسطست

و حقوق دیوانیش سی هزار دینارست .

باصبده^۷ - شهری وسطست حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد . حقوق

دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینارست .

باظرنوح^۸ - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .

بر طلی - قصبه‌ی بیست و جایی عظیم خوش^۹ و تره و غله و پنبه و میوه نیکو آید^{۱۰}

و حقوق دیوانیش سیزده^{۱۱} هزار و دویست دینارست .

بوازیج - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش چهارده^{*} هزار دینارست .

جار^{۱۲} - در صور الاقالیم گوید شهری کوچکست در باغات و کوهستان^{۱۳}

زراع میکنند .

جزیره - از اقلیم چهارم است . اردشیر بابکان ساخت . شهری بزرگست و

قرب صد پاره ده از توابع اوست . انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد

هزار و دویست دینارست .

۱ - ارزن و شرح آن در « ا » نیست . ۲ - « ا » : ایمن ؛ « نج » : ایمن ، ایمنو ، ایمن

۳ - « نج » : ربیعہ . ۴ - « ا » : بحرمر . ۵ - « ا » : له ها . ۶ - « ا » : « نج » : فرات .

۷ - « ا » : باحیده ؛ « نج » : باحیده . (یا قوت ۱ ص ۶۶ : بازبدا) (نج) . (بازبیدی : معجم البلدان) .

۸ - « ا » : باطونوح ؛ « نج » : ناظربوح . (۲) . ۹ - « ج » : خوب است . ۱۰ - « ج » : و

میوه دارد و غله و پنبه نیکو . ۱۱ - « ا » : چهار . و دنباله مطلب را تا علامت ستاره

ندارد . ۱۲ - « ج » : جبار ؛ « ا » : حار ؛ « نج » : حار ، جاد . ۱۳ - « ج » : باغستان

و کوهستان ایشان .

حانی و سیلوان^۱ - شهری وسط است از اقلیم چهارم . حقوق دیوانیش صد و هفتاد^۲
و یک هزار دینار است .

حرّان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « عه »^۳ و عرض از
خط استوا « لد »^۴ ارفخشذ بن سام بن نوح (عم) ساخت و درو^۵ قلعه بیست از سنگ
تراشیده . دورش يك هزار و سیصد و پنجاه گام و علو^۶ دیوارش پنجاه گز آنرا قلعه
نجم خوانند و از قرای حرّان در دیه تلان^۷ گویند ولادت حضرت ابراهیم خلیل (عم)^۸
بوده است و اصح^۹ آنکه بولایت بابل بوده است بدیه نورس^{۱۰} و او را آنجا پنهان
داشته اند . و در حرّان قوم صایان بسیار بوده اند .

حصن کیفا - شهری بزرگ بوده^{۱۱} و اکنون بعضی خرابست و بعضی آبادان .

۱۰ حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار و پانصد دینار است .

خابور^{۱۲} - از اقلیم چهارم است . قباد بن فیروز ساسانی ساخت^{۱۳} .

رأس العين - از دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات « عج ك » و عرض از خط استوا « لدك » دورش^{۱۴} پنجاه هزار گام است . هوایش
بغایت خوش است و میوه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد .

۱۵ رقه - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « عدیز » و عرض از
خط استوا « لدم »^{۱۵} اکنون خراب است بزبان رومی آنرا قالانیقوس خوانند، اند و
در رساله ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر^{۱۶} نامی که حاکم آن دیار بوده

۱ - « ا » : حال و سوان ؛ « نج » : جالی و سیوان ، سنوان . ۲ - « ا » : بیست . ۳ - « ا » :

عه ها . ۴ - « ا » : لدها . ۵ - کلمه از « ا » است . ۶ - « ا » : ودن ؛ « نج » : قران ،

قلمان ، دیه قنان . ۷ - « ج » : عم بدو . ۸ - « ا » : توری ؛ « نج » : لوزی ، تورس ، بوس . ۹ -

از اینجا تا علامت ستاره * در « ا » نیست . ۱۰ - از اینجا تا علامت دو ستاره * در « ا »

نیست و بجای آن آمده : بهنوان کسری از دیار ربیعہ و اقلیم چهارم (قدری سفید) ساخت

دور باروش . ۱۱ - « ا » افزوده : فیروز ساسانی ساخت . ۱۲ - « ا » : صغر .

بر لب^۱ فرات محاذی شهر رقه قلعتی از سنگ خارا^۲ ساخته است . دورش یک هزار گام بعد از صد سال نبره اش سابق بن جعبر^۳ بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود^۴ سلطان ملکشاه سلجوقی آنرا بزجر بستد^۵ و سابق را با پسران و اتباع^۶ سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است که آن قلعه در برابر دیه صفین است که رزمگاه امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه^۷ و معاویه بوده است^۸ و بر لب آب فرات در آن^۹ حوالی مشهدی است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور تابوتها^{۱۰} و اشخاص شهدا در تابوتها^{۱۱} پدید بود . چون نزدیک می رفتند هیچ نمیشایست دید .

۱۰ رها - از اقلیم چهارمست . در رساله ملکشاهی آمده که دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و درو کنیسه یی هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان ، زیادت از صدگز صحن گنبد بوده است و گوید^۸ در مسالك الممالك آمده از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده اما اکنون خرابست .

۱۵ ساعرد^۹ - شهری بزرگست از اقلیم چهارم و هوایی خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر^{۱۰} مشهورست . حقوق دیوانیش چهل و شش هزار و پانصد دینارست .

سنجار - از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات

« عه ك » و عرض از خط استوا « له »^{۱۱} . دور باروش سه هزار و دویست گام از سنگ

۱ - « ۱ » : آب . ۲ - « ۱ » : خار . ۳ - « ۱ » : حمر . ۴ - « ج » : مسدود . ۵ - « ج » : بسته . ۶ - کلمه از « ۱ » است . ۷ - « ۱ » : رضی الله عنه . ۸ - کلمه در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : و درو طاسهای خوب میسازند و . ۱۰ - « ۱ » : له ها . و افزوده (قدری سفید) ساخت .

و گچ کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است که بامهای هر رسته خانه ها زمین کوی يك رسته دیگرست . باغستان^۱ فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه های فراوان و انگور خوب دارد و حقوق دیوانیش صد و چهل و هفت هزار^۲ و پانصد دینارست .

سوق ثمانین^۳ - دیهری بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر (عم) بوقت آنکه از طوفان خلاص شد ساخت و آن اولین مقامی است که بر روی زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خرابست .

عقر^۴ - از اقلیم چهارم است کیکاوس کیانی ساخت و برپشته یی موضوع است و مصنوع انگور بسیار دارد و شراب بد باشد . حقوق دیوانیش بیست و هفت هزار و چهارصد دینارست .

عمادیه - شهری بزرگ است و عماد الدولة دیلمی تجدید عمارت کرد و بعمادیّه منسوب گردانید . هوایی بغایت خوب دارد . حقوق دیوانیش شصت و هشت هزار دینارست .

قرقیسیا^۵ - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « عدم » و عرض از خط استوا « لدك » بقرقیسیا بن طهمورث دیوبند منسوبست .

کرملیس^۶ - شهری وسطست . حقوق دیوانیش یازده هزار و دویست دینارست .

ماردین^۷ - از دیار ربیعہ است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات

« عد » و عرض از خط استوا « له » بر روی پشته ساخته اند^۸ و درو قلعه بیست برسر

۱ - « ا » : باغات . ۲ - « ا » : هشت هزار . ۳ - « ا » : عمر ؛ « نج » : عفر ، عقه .

۴ - سه کلمه اخیر در « ا » نیست . ۵ - « ا » : قرقیسا . ۶ - « ا » : کرملیس .

۷ - « ا » : ماروین . ۸ - « ا » : عه مه . ۹ - « ا » : نهاده اند .

سنگی که بر^۱ شهر مشرف است و در آن دیار رودی است صور نام همچند زنجان رود باشد^۲ باغستان ماردین را آب از اوست و آن باغات و^۳ اراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ طول دارد و کمایش^۴ يك فرسنگ عرض . غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رودست . حقوق دیوانیش دویست و سی شش هزار و دویست دینار^۵ است .

موش - پیش از این شهری بوده است و اکنون خرابست و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از يك طرف آن آب دجله و از يك طرف آن آب فرات میرود . حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینارست .

میافارقین^۶ - از دیا . ربیعہ است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدا

« عیه » و عرض از خط استوا « لیح » . شهری بزرگست و هوای خوش دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار .

نصیبین^۷ - از دیار ربیعہ و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا

« عه »^۸ و عرض از خط استوا « له »^۹ دور باروش شش هزار و پانصد^{۱۰} گام است .

آبش از نهر هرماس است و هوایش متعفن است . ارتفاعش میوه و انگور بسیارست^{۱۱}

و شرابش نیکوست^{۱۲} و مانع مضرت عفونت هوا میشود . گل آنجا بهترین گلهای

ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پشه بسیارست^{۱۳} . در جامع الحکایات

آمده که در ماقبل بافسون پشه و ملخ را بسته بودند * چنانکه قطعاً در آن شهر

۱ - « چ » : بر سر شهر . ۲ - « چ » : رودیست همچند ... باشد صور نام .

۳ - « ا » : دو کلمه اخیر از « ا » است . ۴ - « چ » : فرسنگ کما بیش طول دارد .

۵ - « ا » : دویست و سی هزار دینارست . ۶ - میافارقین و شرح آن در « ا » نیست .

۷ - « ا » : (با خط الحاقی و مرکب سیاه) : قدیم . ۸ - عه ها . ۹ - « ا » : له ها .

و افزوده : اردشیر بابکان ساخت . ۱۰ - « ا » : شش هزار . ۱۱ - « چ » : بسیار دارد .

۱۲ - « چ » : بد نیست . ۱۳ - از اینجا تا علامت ستاره * در « ا » نیست .

در نیامدندی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن را عمارت میکردند خمهای
سربسته دیدند تصور گنجی کردند، آنرا برداشتند و سرش باز کردند پشه و ملخ
دیدند باز بر جای نهادند و آن عمل باطل شد.

نینوی^۱ - بر کنار^۲ دجله نهاده اند. دورش شش هزار گام است و مشهد

یونس پیغمبر (عم) در قبلی آن شهرست و از شهر تا آن مشهد هزار گام است^۳
بی زیاد و کم.



۱ - «ا» : (با خط جدید و مرکب سیاه) : و قلمه جدید . ۲ - «ا» : آب

۳ - «ا» : دنبال عبارت را ندارد .

باب دهم

در ذکر بقاع ۱ کردستان

و آن شانزده ولایتست و هوایش معتدل^۲ و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه^۳ قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست و تومانی و یک هزار و پانصد دینار بر روی دفترست.

الانی^۴ - قصبه بیست معتبر و هوایی خوش دارد و آبهای روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاههای خوب فراوان دارد.

الیشتر^۵ - شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه‌یی اروخش^۶ نام

بوده است. ۱۰

بهار - قلعه بیست و در زمان سلیمان شاه دارالملک او بوده.

خفتیان^۷ - قلعه بیست محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در

حوالی آن.

در بند تاج خاتون^۸ - شهری وسط خوب و نزه بوده است.

۱۰

۱- «دا» : «نیچ» : در اشکال ولایات . ۲ - دو کلمه اخیر از «ا» است . ۳ - «نیچ» : ایاه، الوه. (۴).
 ۴ - «ا» : الامی، «نیچ» : الابی . (فرهنگ جغرافیائی ج ۶: آلامی). ۵ - «ا» : الیشتر، «نیچ» : انست، الیشتر، البشر، الیشه، بشت . (فرهنگ جغرافیائی ج ۶: الشتر). ۶ - «ا» : اردحش، «نیچ» : اردوخش، اردحش، اردوخش. ۷ - «نیچ» : خنیان، خفیان، خیسان، خبنان، حقهان، حقشان. (جهان نامه ۴۵۰). (معجم البلدان). ۸ - نگاه کنید بظفر نامه ۱ ص ۵۸۳ و ۵۹۹ و ۶۴۰ (نیچ). ۹ - «ا» : شهری وسط بوده و اکنون خرابست جایی عظیم خوب و نزه است.

در بند زنگی - شهری کوچکست و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند.

دزیل^۱ - شهر وسطست و آب و هوای خوش^۲ دارد.

دینور - شهری است از اقلیم چهارم. طولش از جزایر خالدات «فج»^۳ و عرض

از خط استوا «له»^۴ شهری کوچکست و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله و میوه و اندکی انگور باشد. مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشند.

سلطان آباد چمچمال^۵ - قصبه بیست از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده

است. اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخت. جایی خوش و هوایی^۶ بغایت خوب. حاصلش غله بیشتر باشد.

شهر زور - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فاک»^۷ و عرض

از خط استوا «لدک»^۸ قصبه آنرا در اول نیم ارداه^۹ گفته اند یعنی نیم راه مداین تا آتش خانه آذربایجان. قباد بن فیروز ساسانی ساخت. در صور الاقلیم گفته^{۱۰} شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اگراد بوده اند و هر که را زور بیشتر بوده حاکم می گشته است^{۱۱}.

کرمانشاهان^{۱۲} - آنرا در کتب قرماسین^{۱۳} نوشته اند. از اقلیم چهارم است.

طولش از جزایر خالدات «فج»^{۱۴} و عرض از خط استوا «لدک»^{۱۵} بهرام بن شاپور ذوالاکتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و در وجهت خود عمارت عالییه ساخت و پسرش انوشروان عادل^{۱۶} درو دکه یی ساخته صد گز

۱- «دنج» : در نیل؛ «ا» : در نیل. (۱). ۲- «ج» : خوب. ۳- «ا» : مع ع. ۴- «ا» : له ها.

۵- «ج» : جمجمال. (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۵ است). «ا» : جمال. ۶- کلمه از «ا»

است. ۷- «ا» : فدل. ۸- «ا» : لدل. ۹- «ا» : هم آرده. ۱۰- «ج» : گفته اند که.

۱۱- «ج» : میشد. ۱۲- «ج» : کرمانشاه. ۱۳- «ا» : «دنج» : قرماشین. (معجم البلدان:

قرمیسین). ۱۴- «ا» : معها. ۱۵- «ا» : لدل. ۱۶- «ا» : انوشروان.

در صدگز و در يك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند^۱ و قیصر روم اورا دست بوس کردند. شهری وسط بوده است اکنون دیهی است و صفه^۲ شبدیز در آن حدودست و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغی ساخته بود^۳ دو فرسنگ در دو فرسنگ^۴ و بعضی از آن مثمر گردانیده^۵ چنانکه همه میوه های سردسیری^۶ و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار داشته^۷ و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردند.

کرنند و خوشان - دودیه است بر سر گریوه حلوان و کرنند خرابست و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آتش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغات فراوان باشد^۸.

۱۰ کنگور - آنرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه عالی دارند. خسرو پرویز درو قلعه یی ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هر يك کما بیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست. مونس^۹ الاستاد در کنگور جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم.

مایدشت - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه بود و در صحرایی واقعست که

۱۵ متصل میدان بزرگست و علفزارهاش در غایت خوبست و هوای معتدل دارد و آتش از جبالی که در آن حدودست بر میخیزد.

هرسین^{۱۰} - قلعه ییست و قصبه یی دریای آن. هوایی معتدل^{۱۱} دارد و آبهای روان.

وسطام^{۱۲} - دیهی بزرگست محاذی صفه^{۱۳} شبدیز. هوای معتدل دارد و آتش

از رود کوالکو، که از کوه بیستون و حوالیش بر میخیزد.

۱ - «ا» : و دام رای . ۲ - «ج» : باغ انداخته . ۳ - «ا» : دو فرسنگ . ۴ - «ا» : کرده . ۵ - کلمه در «ا» نیست . ۶ - «ج» : گذاشته . ۷ - «ج» : و باغستان بسیارست . ۸ - «ا» : مونس . ۹ - «ا» : عظیم خوب . ۱۰ - «نچ» : حرسین . ۱۱ - «ا» : خوش . ۱۲ - «ا» : وسکام : «نچ» : بسطام . (شاید بسطام فرهنگ جغرافیائی ج ۵ که وسطام نیز صورتی از آنست) .

باب یازدهم

در ذکر بلاد خوزستان

درو دوازده شهرست و بغایت گرم . حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته . حقوق دیوانیش در زمان خلفاء زیادت از سیصد تومان این زمان^۲ بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفترست . اما توفیری نیکو دارد و دارالملکش شهر تسترست .

تستر^۳ - در تلفظ شوشتر^۴ خوانند . و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر

خالدات « فداك »^۵ و عرض از خط استوا « لاک »^۶ . هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود . اردشیر بابگن تجدید عمارت آن کرد و شکاش بر مثال اسب ساخت .

شاپور ذوالاكتاف چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که درین ملك کرده بود آب شوشتر^۴ را

مثالته گردانید و بر آن سدّی عظیم بست ، و جوی دشتاباد که مدار ولایت تستر^۷ بر آنست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالك^۸ گوید که از آن محکمر

بندی بر هیچ آب نبسته اند ، اما بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالك در فارس

عضدالدوله دیلمی بر آب کر بسته است از آن عظیم ترست . و شاپور ذوالاكتاف در

ششتر عمارات عالی^۹ کرد . دور آن شهر پانصد^{۱۰} گام است و چهار^{۱۱} دروازه دارد

۱ - « ا » « نج » : در هیات کشور . ۲ - « ا » : « این زمان » ندارد . ۳ - « نج » :

شستر ، شوشتر . ۴ - « چ » : شستر . ۵ - « ا » : فدل . ۶ - « ا » : لال . ۷ - « چ » :

شستر . ۸ - ابن خردادبه ص ۱۶۲ (نج) . ۹ - « چ » : عمارت عالی . ۱۰ - « ا » : بخت

جدید : بیست هزار . ۱۱ - « ا » : چهارده .

و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم و زد چنانکه شب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن . اما آبش نیک هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب [را] اغذیه غلیظ خورند و مضر نبود . و زمینش مرتفع تمام است و از نیکویی زمین^۱ شخم بیک دراز گوش کافی بود^۲ . غله و پنبه و نی شکر درو نیک می آید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود^۳ . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابوحنیفه^۴ باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متمول بنادر افتد . شکارگاههای بسیار دارد^۵ و در رساله ملک شاهی گوید : چهار شکارگاه است بزرگ : یکی رخس آباد ، پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ ؛ دوم دورق و هندویان^۶ ، بیست فرسنگ در ده فرسنگ ؛ سیم مشهد کافی^۷ ، ده فرسنگ در شش فرسنگ ؛ چهارم حویزه ، بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ . و علفزارهای بغایت خوب دارد^۸ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد . و هر غله که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند برید و تلف شود . و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه بیست محکم .

۱۵ اهواز - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « فح »^{۱۰} و عرض از خط استوا « لا »^{۱۱} . اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم^{۱۲} توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان^{۱۳} باز خوانند .

۱ - « ا » : رتفعی تمام دارد و از نیکویی زمینش . ۲ - « نیچ » : شخم بیک کاو توان زدن .

۳ - « ا » : افزوده و از میوه هاش (قدری سفید) نیکوست ۴ - « ا » : امام اعظم . ۵ - « ا » : شکارگاههای نیکو دارند . ۶ - « ا » : هندیان ؛ « نیچ » : هندمان (؟) . ۷ - « ا » : « نیچ » : کوفی . ۸ - « چ » : علفزار های خوب است . ۹ - « ا » : نتوان .

۱۰ - « ا » : فیه ها . ۱۱ - « ا » : لاها . ۱۲ - « ا » : معظم . ۱۳ - « چ » :

ترب^۱ - از اقلیم سیم است و شهری کوچکست و گرمسیر، بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا با خشکی اندازد و قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند. باغستان بسیار دارد، نارنج و ترنج و لیمو و خرماي خوب درو فراوانست^۲.

جندی شاپور^۳ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « فده » و عرض از خط استوا « لایه »^۴. شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالاکتاف درو عمارت بسیار کرد. شهری وسط و گرمسیرست و هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار بود^۵.

حویزه - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « فده » و عرض از خط استوا « ل »^۶. شاپور ذوالاکتاف ساخت. شهری وسطست^۷ و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان بود^۸. حاصلش غله^۹ و پنبه و نیشکر بسیارست و درو قوم صایان بسیارند.

دزفول - آنرا اندیمشك^{۱۰} گفته اند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « فده » و عرض از خط استوا « لا »^{۱۱}. اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب جندی شاپور^{۱۲} نهاده است و پلی^{۱۳} بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه، و درازی آن پل پانصد و بیست گام است^{۱۴} و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشك خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند. و بر جانب شرقی بالای شهر جویی در سنگ بریده اند و در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالا می اندازد و مدار شهر بر آن آبست. شهری وسطست

۱ - «نج» : ترانج، توب، تعرب، ترتب (۴). ۲ - «ج» : بسیار بود. ۳ - «نج» :

جندی شاپور؛ ۴ - «ا» : لانه. ۵ - «ج» : دارد. ۶ - «ا» : لاها.

۷ - کلمه در «ا» نیست. ۸ - «ا» : شهرها بود؛ «ج» : کلمه بود و ندارد.

۹ - «ا» : غلات. ۱۰ - «نج» : اندلشك، اندك (یا قوت ج ۱ ص ۳۷۲) اندامش (۱۹۷ اصطخری)

(نج). ۱۱ - «ا» : جندی شاپور. ۱۲ - «ا» : بولی. ۱۳ - کلمه از «ا» است.

مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قرای شافجرد و مطران^۱ مرغزاری است نیم
فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت نرگس خود روست . و هم در این حدود درختانند
آنها زرین درخت گویند شکوفه زرد بسیار بقادارد اما ثمره نمیدهد .

دستگرد^۲ - از اقلیم سیم است اورمزد^۳ بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت

و قلعه گلین محکم دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفن .

رامز - طولش از جزایر خالدات «فهمه»^۴ و عرض از خط استوا «لا»^۵ . اورمزد بن

شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و رام هرموز خوانند ، بمرور رامز شد . شهری
وسطست و هوای گرم دارد . حاصلش غله و پنبه و نی شکر فراوان بود .

سوس^۶ - از اقلیم سیم و شهری وسطست و گرمسیر . مهالیل^۷ بن قینان بن انوش

بن شیت بن آدم (عم) ساخت . و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند و
هوشنگ بر آن عمارات افزود و آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر ساخت
که در غایت استحکام بود شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور
خوره خواند ، و شکش بر مثال باز نهاده بود . گور دانیال پیغمبر (عم) آنجا است^۸ . بر
جانب غربی آن شهر^۹ در میان آب . و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نگریزند
و کس ایشانرا نرنجانند .

طرازک^{۱۰} - شهری وسطست . و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع

خوزستان و عظیم و فراوان باشد .

عسکر مکرّم - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات «فدک» و عرض

از خط استوا «لامه» . شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارتش کرد و برج^{۱۱} شاپور

۱ - «ا» : قوی ساجرد و مطران (۴) . ۲ - «ج» : دستگرد . ۳ - «ا» : ارمز ؛ «نج» :

هرمز ، هرموز . ۴ - «ا» : فومه . ۵ - «ا» : لاها . ۶ - «نج» : سوسین . (شاید :

سوسن . فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۶) . ۷ - «ا» : مهالیل . ۸ - «ج» : دنیال ... عم .

۹ - «ج» : شهرست . ۱۰ - «نج» : طرازک . (جهان نامه ص ۲۸۴ : افرشه) (نج) (۴) .

۱۱ - «ا» : برج ؛ «نج» : برج (۴) .

خواند^۱. بر دو جانب آب دو دانگه تستر نهاده است. و در اول لشکر خواندند
و لشکر بن طهمورث دیو بند ساخته. شهری بزرگست، از همه ولایات خوزستان
هوای آن خوشترست. اما درو عقارب بسیارست و قتال^۲.

مسرکان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فه»^۳ و عرض از خط
استوا «لا»^۴. اردشیر بابکان بر آب^۵ جویی برید و بر آن جوی دیهها^۶ آن ولایت
ساخت^۷. شهری وسطست و ولایت بسیار دارد و همه گرمسیر^۸.



۱ - «ج» : خوانند . ۲ - «ج» : قتال بسیارست . ۳ - «ا» : فه ها . ۴ - «ا» :
لاها . ۵ - «ج» : بر آن . ۶ - کلمه از «ا» است . ۷ - «ج» : نهاده . ۸ -
«ج» : و ولایتی ... گرمسیرست .

باب دوازدهم

در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس

- در فارس نامه^۱ آمده است که مملکت فارس دارالملک پادشاهان ایران بوده است و مشهورست که ایشان را اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فرس^۲ خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گزار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ»^۳ و حضرت رسول (صلعم)^۴ در حق اهل فارس فرموده: «ان الله خیر بین خلقه من العرب قریش و من العجم فارس» و بدین جهت اهل آنجا را اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان^۵ از حضرت رسالت پناه^۶ (صلعم) مرویست که: «ابعد الناس الى الاسلام الروم ولو كان الاسلام معلّقا بالشریبا لتناولته فارس». و ملک فارس هم بر ست و هم بحر و هر یک را علیحده مینویسم. حقوق دیوانیش بموجب عهد و شروط امیر المؤمنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفاء بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند. و در عهد واثق خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه بار^۷ هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند. و در سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا خراج^۸ معین مقرر

۱ - نگاه کنید به بریتیش میوزیوم:

MS or.5983 : and J.R.A.S.For.1912 : PP.1,311 , 865

(نچ) (که مراد فارسنامه ابن البلخی است) . ۱ - «ج» : فارس . ۲ - سورة اسری (۱۷) آیه ۵

۳ - کلمه از «ا» است . ۴ - (یا قوت ج ۳ ص ۸۲۷) (نچ) . ۵ - «ا» : رسول .

۶ - «ج» : اخراج .

گر دانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یک هزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج^۱ بار هزار هزار دینار عوال (؟) حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دارالخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردد عساکر در کشور گشایی تا مبلغ دوبار^۲ هزار هزار و سیصد و سی و پنج هزار دینار^۳ رایج بوده که هم بدان^۴ نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است. و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بتمغا مقرر است و شرحش متعاقب می آید.

البر^۵ - ولایت بر یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند : چون اردشیر خوره^۶ و اصطخر و دارا بگرد و شاپور خوره و قباد خوره ، و در هر یک چند ولایت^۷ و شهر بوده و هست و حدود آن کوره ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است . طولش از قومشه تا قیش^۸ صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا خور^۹ سیصد و بیست فرسنگ . مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد .

کوره اردشیر خوره - باردشیر بابگان ، اول اکاسره منسوبست . و در این کوره اول شهر شهر^{۱۰} فیروز آباد بوده . و در فارس دار الملک استخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره هاست اما چون اکنون دار الملک فارس شهر شیرازست و آن در کوره اردشیر خوره است ، این کوره را مقدم داشتن اولی است .

شیراز - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام آن دیار . طولش

۱ - « ۱ » : قریب پنج ؛ « پنج » : قرب پنج . ۲ - « ۱ » : دو . ۳ - کلمه از « ۱ » است . ۴ - « ۱ » : که بدان . ۵ - « ۱ » : البر و غیره . ۶ - در بیشتر نسخ خطی قدیم : خره (پنج) . ۷ - « ج » : ولایات . ۸ - « ج » : قیس . ۹ - « ج » : حوز . ۱۰ - « ۱ » : اول شهری .

از جزایر خالدات «فج»^۱ و عرض از خط استوا «کطلو»^۲. بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شده. و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهری فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح (عم)^۳ منسوبست. و اصح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد^۴، و بروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید عمارتش^۵ کرد. تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله. در عهد عضدالدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکر^۶ نماند. در قبلی شیراز قصبه‌یی ساخت و لشکریان را درونشاند آنرا^۷ فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی. و این قصبه بمرتبه‌یی رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون خرابست و داخل قرای حومه^۸ شده. و شیراز را تازمان صمصام‌الدوله بن عضدالدوله بارو نبود، او^۹ جهت دفع اعداء آنرا بارو کشید. دورش دوازده هزار و پانصد گام است. و در این تاریخ خرابی بحال آن بارو^{۱۰} راه یافته بود ملک شرف الدین محمود شاه اینجو^{۱۱} تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای^{۱۲} بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت. شهر شیراز هفده محله است و نه دروازه دارد: اصطخر و دراک^{۱۳} موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا^{۱۴} و باب نو و دولت و سعادت. شهر در غایت خوشی است اما کوچه‌هاش جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصّرند پرچرکین میباشند و مردم متمیز را در آن کوچه‌ها تردد متعذرست. و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکنابادست که رکن‌الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر

۱- «ا»: «محها». ۲- «ا»: اط او. ۳- دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۴- کلمه

از «ا» است. ۵- «ج»: لشکرش. ۶- «نج»: جرّمه. ۷- «ج»: از. ۸-

«ج»: او. ۹- کلمه در «ا» نیست. ۱۰- «ج»: بر بالای آن. ۱۱- «ا»: «نج»:

دارک (۱). ۱۲- «ا»: فسال؛ «نج»: فنا، یال، قبا، بات.

قنات قلات بندر^۱ که بکت^۲ سعدی مشهورست و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در
 بهار سیلاب از کوه دراک می آید و بر ظاهر شهر می گذرد و به بحیرة ماهلویه^۳ میرود.
 و ارتفاعات آنجا وسط است و بیشتر اوقات سحر^۴ خوردنی بالا بود. از میوه هاش انگور
 مثقالی بغایت نیکوست. و در آن شهر درخت سرو را نمو^۵ی نیک^۶ بقو^۷تست. مردم
 آنجا اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی مذهب اند و اندک حنفی و شیعی نیز باشند
 و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول (صلعم) دارند و اثری نکودارد.^۸
 و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکمتر کسبی قانع. و درو بینوا بسیارست
 اما از کدیه محترز باشند و البته بکسبی مشغول. و متمولان آنجا اکثر غریبند و
 شیرازی متمول بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات ساعی اند و در طاعات و عبادت
 حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب
 او را برج اولیا گفته اند، اما اکنون بسبب نا انصافی و طمع پیشوایان^۹ ممکن
 اشقیاست. و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام
 هرگز از ولی خالی نبوده و بین المحراب والمنبر دعا را اجابت بود. و مسجد جدید
 اتابک سعد بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنقر، در خرگاه^{۱۰} تراشان، باتابک سنقر بن
 مودود سلغری منسوبست، و دارالشفای بعض الدوله و دیگر جامعها و خوانق^{۱۱} و مدارس
 و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تمول ساخته اند بسیارست، همانا از پانصد بقعه
 در گذرد و بر آن موقوفات بیشمار. اما از آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب
 در دست مستأکله است^{۱۲}. و در آنجا مزارات متبرکه که مثل امامزادگان محمد و
 احمد ابنی موسی کاظم رضی الله عنهم^{۱۳} و شیخ ابو عبد الله^{۱۴} خفیف که آنرا اتابک زنگی

۱- قلات بندر. ۲- بکنیت؛ «نچ» کتب. (کت = کاریز). ۳- «ا» : کم هلو نه. (ظ :
 مهاولو). ۴- «ا» : تسعیر. ۵- «ج» : باشد. ۶- «ج» : نیکو. ۷- «ج» : و اثری دارد
 و اکثر نیکو. ۸- «ج» : بسیارست. ۹- «ج» : پیشوایی. ۱۰- «ا» : خراگاه.
 ۱۱- «ا» : خاقاهات. ۱۲- جمله «اما از آن ...» در «ا» نیست. ۱۳- رضی الله
 عنهم در «ا» نیست. ۱۴- «ا» : عبد الله.

سلغری عمارت کرد و وقف معین فرمود، و شیخ بهلول مرمت عمارتش کرد، و بابا کوهی^۱ و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی^۲ و شیخ حسن کیا^۳ و حاجی رکن الدین رازگو^۴ و امثالهم فراوانست، چه در اکثر مدارس و خوانق^۵ و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهرست و برخی در بیرون به چند موضع متفرق^۶. و حقوق دیوانیش بتمغا مقر^۷ رست و اکنون چهارصد و پنجاه هزار دینار ضمانتی آنجاست. و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن، آنرا حومه^۸ میخوانند و هجده^۹ پاره دیه است و آبش از قنوات و در هوا مانند شیر از. حاصلش غله و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع.

اعمال سیف - ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام

دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات سیف ابی زهیر^۹ و بعضی سیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غله و خرما نبود.

بوشکانات^{۱۰} - چند ناحیه است و همه گرمسیر. و درو خرما بسیار بود و در آن

ولایت هیچ شهر نیست. و حاصلشان غله و خرما باشد.

توج^{۱۱} - در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم. دریا بانی

است که درو آب روان نیست و اکنون خرابست.

خفر^{۱۲} - شهری وسطست بزرگتر از کوار. هوایی معتدل دارد و در آن حدود

از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم. و میوه های سردسیری

۱ - «نج» : کوئی . ۲ - کلمه در «ا» نیست . ۳ - «چ» : گیاه . ۴ - «ا» :

دارکو . ۵ - «ا» : خانقاه . ۶ - «چ» : و به چند ... متفرق اند . ۷ - «ا» «نج» :

جومه . ۸ - «ا» : هشت نوه . (جای کلمه ظاهراً در اصل سفید بوده و جدیداً نوشته شده

است) . ۹ - در معجم البلدان : بنی زهیر . ۱۰ - «نج» اصطخری ص ۱۰۵ : توشکانات ،

فارسنامه ناصری ص ۲۱۲ و ۲۱۳ ؛ «ا» : توشکانات . ۱۱ - «ا» : توج ؛ «نج» :

فارسنامه ناصری ص ۱۰۵ و ۲۰۹ . ۱۲ - «چ» : خبیر ؛ «ا» : حیر متن از «نج» است .

(بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۹۶) نیز (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۷)

و گرمسیری همه درو باشد و نیکو بود . و قلعه محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند
و درو نخچیر کوهی و دشتی^۲ فراوان بود .

خبریز^۳ - ناحیتی است همه گرمسیر و درختان خرما دارد و درو هیچ شهر
نیست و مردمانش سلاح ورز باشند .

حنیفقان^۴ - دیهی بزرگست و در تلفظ خنافگان^۵ خوانند ، بر راه فیروز آباد

است ، و ازو تا فیروز آباد راه سخت بود^۶ و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای
سخت^۷ و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد . هوایش معتدل است و مردم
آنجا کوهی طبع باشند . آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود برازه^۸
است که بفیروز آباد رود و محصولش غله و پنبه^۹ فراوان بود .

رمزوان^{۱۰} و داذین^{۱۱} و دوان^{۱۲} - چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که
کوهستانست هوایش معتدلست و حاصلش غله و میوه و شلتوک^{۱۳} باشد .

سروستان و کوبنجان^{۱۴} - ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود . و درو^{۱۵}
درخت خرما بسیار بود^{۱۶} . و حاصلش غله و خرما باشد .

سیراف^{۱۷} - در قدیم شهری بزرگ بوده و پر نعمت و مشرع سفر بحر ، در

روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قیش^{۱۸} افتاد . هوایش بغایت گرم است و

۱ - «ا» : مرخه (۲) . ۲ - «ا» : نخچیر و آهوی . ۳ - «ج» : ختیزیر ؛ «ا» :
خنزیر ؛ «نج» : ختیزیر ، جنبریر ، فتوهر . (اصطخری در ص ۱۰۵ و ۱۲۶ : جیبرین) (متن

از فرهنگ جغرافیائی ج ۷ است) . ۴ - «ا» : حمالعان ؛ «نج» : خنیفقان ، هنیفقان .
(فارسنامه ناصری ص ۱۹۸) ؛ «ج» : خنیفقان (متن از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۷ است) .

۵ - «ا» : حنابکان . ۶ - از اینجا تا علامت ستاره * در «ا» نیست . ۷ - «ا» : براره .
۸ - «ا» : رمزروان (۲) . ۹ - «ا» : دادن . ۱۰ - «نج» : (اصطخری ص ۹۸ و ۱۱۲ و ۱۱۴

و ۱۴۵ - یا قوت ج ۲ ص ۶۱۳ و فارسنامه ص ۱۳ و ۴۳) . ۱۱ - «ا» : میوه و پنبه و غله .
۱۲ - کلمه در «ا» نیست ؛ «نج» : کوهجان (فارسنامه ناصری ص ۲۲۱ و ۲۲۳ و نیز نگاه کنید

به اصطخری ص ۱۳۶ آنجا که کلمه «الاولسینجان» چاپ شده است و بیا قوت ج ۴ ص ۳۱۶) .
۱۳ - کلمه از «ا» است . ۱۴ - «ج» : دارد . ۱۵ - اصل سراف (متن از معجم البلدان

است) . ۱۶ - «ج» : قیس .

۱۷ - «ا» : سیراف (متن از معجم البلدان) . ۱۸ - «ج» : قیس .

۱۹ - «ا» : سیراف (متن از معجم البلدان) . ۲۰ - «ج» : قیس .

۲۱ - «ج» : قیس .

آبش از باران در مصانع محافظت نمایند و دو^۱ سه چشمه نیز دارد. و حاصلش غله و خرما. مواضع بحیرم^۲ و خرشید^۳ از توابع آن بوده است^۴.

صمکان^۵ و هیرک^۶ - صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که

در میان او رودی میگذرد و بر آن رود پلی ساخته اند. طرف بالای پل سردسیرست

و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیرست و درختان نارنج و ترنج و مانند آن. و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه چندان آب بر آن نکتند^۷ نتوان خورد. و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند. و هیرک^۸ دیهی بزرگست و از توابع آنجاست.

فیروزآباد^۹ - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « فزک » و عرض از

خط استوا « کجمه »^{۱۰}. در اوّل فیروز^{۱۱} ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفوآره بدان بالا برده^{۱۲} و برگرد آن دکه عظیم کرده و آن عمارت را ایوان خواندندی. بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد. آب رود حنیفقان^{۱۳} را از ممر^{۱۴} اوّل

بگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت. و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد، براژه معمار برطرف تنگ نقبی برید و بوقت آب گشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوت کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت^{۱۵} بروزگار فرو

۱ - «ج» : درو . ۲ - «ا» : بحیرم ؛ «ج» : نجیرم (اصطخری ص ۳۴) شاید : (بندردیر

۲۰ فارسنامه ناصری ص ۲۱۷) . (متن از معجم البلدان است) . ۳ - «ا» : حورسی ؛ «ج» : خوراشی ؛ «نج» : حوشی ، حورشی ، حورشیر . (متن از معجم البلدان است) . ۴ - «ا» : بود.

۵ - (صمکان دیزه امروزه است فارسنامه ناصری ص ۲۲۵) . ۶ - «نج» : میرک ، هیرک (؟) ؛ «دا» کلمه را ندارد . ۷ - «ج» : ننهند . ۸ - «ا» : (؟) . ۹ - «نج» : (فارسنامه ناصری

ص ۲۴۱ - خرابه ها اکنون کوشک خوانده میشود) . ۱۰ - «ا» : مه . ۱۱ - «ا» : شهر وروی . ۱۲ - «ج» : میبرد . ۱۳ - «ج» : حنیفقان . ۱۴ - «ج» : ممر خود . ۱۵ - «ا» : وسقف

۲۵ آن مکان بروز روزگار . (سفت = سوراخ) .

می افتاد تا دره‌یی شد، اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد
عضدالدوله دیلمی تجدید عمارت آن کرد و فیروز آباد خواند. هوایش گرم و متعفن
و آبش از رود حنیفقان^۱ می‌آید و اکنون بآب برازه مشهورست. گلابش خوشبوی‌تر
و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیز و بصلاح باشند.

۵ کارزین و قیر و ابزر^۲ - کارزین شهری وسطست و قیر شهری کوچک و همچنین
ابزر شهری کوچک، و هر سه گرمسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار. آبش از رود
زکان است. و به کارزین قلعه محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند. و هرم^۳
و کاریان و مواضع بسیار از توابع^۴ این عمل است.

کران و ایراهستان^۵ - در بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان
آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارد. و غله آنجا همه دیمی بود
و از میوه جز خرما ندارند و همه در کوهها نشاند تا در زمستان از باران پر آب
شود و بتابستان درخت را تازه دارد. و مردم آنجا^۶ اکثر دزد و راهزن و پیاده‌رو^۷
باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت^۸ نتوانند بود و بدان سبب^۹ آن
گروه عصیان بسیار نمایند.

۱۵ کوار^{۱۰} - شهر کی^{۱۱} خوش است و توابع بسیار دارد. و هوایش بگرمی مایل است
و آبش از زکان. بهمن بن اسفندیار بر آب آن رود بندی بست تا آن آب بالا آمده
و دیه‌های آن مزروع گشت. و درو غله و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج نیز از آنجا
آورند. و از میوه‌هایش نار و آبی^{۱۲} و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان

۱ - «ج»: حنیفقان. ۲ - «نج»: (فارسنامه ناصری ص ۱۷۹، ۲۴۵ و ۲۴۶).

۳ - «نج»: (فارسنامه ناصری ص ۱۸۲ - هرمز اصطخری ص ۱۰۵ و مقدسی ص ۴۵۶).

۴ - «ج»: از توابع صحرای. ۵ - «نج»: ایرستان و کریان، کاران؛ «ا»: کران و

ایراهستان (در مورد ایراهستان و کران رجوع به معجم البلدان شود ذیل هر دو کلمه).

۶ - «ا»: آن ولایت. ۷ - کلمه در «ا» نیست. ۸ - «ا»: دیار. ۹ - «ا»: بسبب

آنکه. ۱۰ - «نج»: (فارسنامه ناصری ص ۲۶۱). ۱۱ - «ج»: شهری.

۱۲ - «ج»: ناروان. ۲۵

بود. صاحب فارس نامه^۱ گوید: اهل آنجا جلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب امام^۲ شافعی باشند.

لاغر و کهرجان^۳ - از نواحی کارزین است و گرمسیرست و هوایش مخالف. و درو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غله و پنبه^۴ و خرما باشد.

ماندستان^۵ - بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در

آنجا دیههاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه^۴ دیمی نبود. اما اگر آذرماه و دیمه، که آخر خریف و اول شتا بود، باران باشد يك من تخم کمابیش هزار من ریع دهد و اگر درین دوماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزیان رود. و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد^۶ کنند نیمی مزارع را بود و نیمی درونده را بردارند.

میمند^۷ - شهری کوچکست و گرمسیر و غله و خرما و انگور و همه میوه دارد

و انگور بیشتر بود. و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند.

موهو^۸ و همجان^۹ و کبرین^{۱۰} - سه شهرست میان فسا و شیراز و هوایش

مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری باشد و در آن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباک باشند.

۱ - فارسنامه ابن البلخی ص ۳۹ (نچ) . ۲ - کلمه از «ا» است . ۳ - «ا» :

کمه جان ؛ «نچ» : بکرجان ، مکرجان ، کرجان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۶ و ابن حوقل ص ۱۹۱ و فارسنامه ناصری ص ۱۹۸) . ۴ - کلمه در «ا» نیست . ۵ - «نچ» : بایدهستان

(فارسنامه ناصری ص ۲۱۳) . ۶ - «ا» : نرم . ۷ - نگاه کنید به فارسنامه ناصری

ص ۳۰۵ (و احتمالاً اصطخری ص ۱۰۴) (نچ) . ۸ - «ا» : مرهو ؛ «نچ» : هرهو ، هرروز ، سرهود . ۹ - «نچ» : نیمجان ، ملجان ، سرما . ۱۰ - «ا» : کرب ؛ «نچ» :

کبرتن ، کستری ، کوند . (برای هر سه نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۵ و ابن حوقل ص ۲۰۴ و مقدسی ص ۴۵۶ و در فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ کبری آمده است) (نچ) . ۱۱ - «ا» : دو .

هزو و ساویه^۱ - دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدودست ساحلیات
اند و از توابع دولتخانه قیش^۲ است و بغایت گرمسیرست .

کوره اصطخر - چون درملک فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است
این کوره بدان شهر باز خوانند . از یزد تا هزار درخت^۳ در طول و از قهستان تا نیریز^۴
در عرض از توابع آن کوره است .

اصطخر^۵ - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « فجك »^۶ و عرض از
خط استوا « ك »^۷ . بقولی کیومرث بنیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ
عمارت بر آن افزود و جمشید با تمام رسانید چنانکه از حد خفرك^۸ تا آخر را مجرد
مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ . و در آنجا چندین عمارت
و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بود . و سه قلعه محکم داشته است بر سر سه
کوه : یکی معروف با اصطخر ؛ دوم شکسته ؛ سیم شنکوان^۹ و آنرا سه گنبدان گفتندی .
مؤلف فارس نامه^{۱۰} گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرایی کرده بود و صفت این
سرای آنکه در پایان کوه دکه یی ساخته بود از سنگ خارای سیاه و آن دکه
چهار سوست و يك جانب در کوه پیوسته و سه طرف در صحرای گشوده و بر بلندی سی گز
ساخته بدو طرف نردبان^{۱۱} برو رفتندی و بر آن دکه ستونها از سنگ سفید مدور
کرده و برو نقاری چنان باریك کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون
مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هر يك زیادت از صد هزار من باشد و در آن
نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست ، و براده آن امساك خون میکند بر جراحات .

۱ - « ۱ » : مروتانه ؛ « نج » : اصطخری ص ۱۶۳ مزو و تابه ، تانه . در فارسنامه
ناصری ص ۲۸۹ : تاو و نه . ۲ - « چ » : قیس . ۳ - « ۱ » : افزوده : که آنرا (قدری
سفید) خوانند . ۴ - « ۱ » : باهردر ؛ « نج » : دیه بورون ، تابئر ، تابزد ، باهر . ۵ - جای
کلمه در « ۱ » سفیدست . ۶ - « ۱ » : مع ل . ۷ - « ۱ » : ل ها . ۸ - « چ » « ۱ » :
خفرك . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ است) . ۹ - « نج » : شنکوان ، شکران .
۱۰ - « نج » : (فارسنامه ابن البلیخی ص ۲۶) . ۱۱ - « چ » : نردبان .

و بر آنجا^۱ صورت براق مصطفی (صلعم) کرده اند، رویش بر شکل^۲ آدمی باریش مجعّد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو. و صورت جمشید بشکلی^۳ سخت زیبا کرده بودند. و در آن کوه گرما به یی از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نمیشود^۴ و بر سر آن کوه دخمه های عظیم بوده است که عوام آنرا زندان باد گفتندی. بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت^۵ خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلش لشکر کشید و آنرا بکلی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر ماند. در میان خرابه های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کس نداند که آن توتیا از کجاست و در آنجا چون^۶ افتاده و اکنون مردم ستونهایی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند. و در مجمع^{۱۰} ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر (عم) بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر (عم) با^۷ مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود. و چون عرصه اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است. ارتفاعاتش غله و انگور^{۱۵} بهتر بود و از میوه هایش سیب شیرین خوب میباشد.

ابرج^۷ - دیهی بزرگست در پایان کوهی افتاده است و آن کوه^۸ پناه ایشانست چه تمامت خانه ها^۹ در آن کوه کنده اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید.

ابر قوه - از اقلیم سیم است در اول در پایان کوهی ساخته بوده اند و «بر کوه»

میگفتندی و بعد از آن در^{۱۰} صحرائی که اکنونست این شهر کردند. شهری کوچکست^{۲۰}

۱ - «ج»: بر آنجا هر يك. ۲ - «ج»: بشکل. ۳ - «ج»: بشکل. ۴ - «ج»: نمیشده.

۵ - «ج»: و چون در آنجا. ۶ - «با» زائد می نماید. ۷ - «نچ» «ا»: ابرج. (فارسانامه

ناصری ص ۱۷۰، دشتك امروزی) (نچ) و (بفرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ نیز نگاه کنید).

۸ - «ج»: و کوه. ۹ - «ج»: تمامت آن خانه ها. ۱۰ - «ج»: بر.

و هوای معتدل دارد و آبش هم از کاریزست و هم از رود . غله و پنبه نیکو می باشد^۱
 مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول . و از مزارات^۲ اکابر در آنجا
 طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مسقف میگردانند خراب
 میشود تا بمرتبه‌یکه سایه بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی
 ۵ چهل روز اگر بماند نماند^۳ و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر
 بمهمی بدان موضع روند کمتر از چهل روز معافدت کنند . و مواضع بسیار از توابع
 ابرقوه است و از جمله دیه فراغه^۴ و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم
 دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته ، و اکنون این از آن
 بلندتر و بزرگترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست . حقوق دیوانی
 ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینارست .

۱۰ اسفیدان و قهستان^۵ - اسفیدان شهر کی کوچکست و حصاری دارد و قهستان^۶
 دیهی بزرگ و هر دو سردسیرند و در کوه آنجا غاری^۷ عظیم و محکم است که ایشانرا
 در ایام مخوف پناه باشد .

اقلید و سرمق و ارخمان^۸ - اقلید شهری کوچکست و حصاری دارد و هوایش
 معتدلست و آب روان دارد و درو از همه نوعی میوه هست و غله بوم . و سرمق هم
 ۱۵ شهری کوچکست و در همه حال مانند اقلید اما زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و
 شیرین باشد و از آن^۹ خشک کرده بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع
 سرمق و اقلید و ارخمان^۸ است .

۱ - «ج» : می آید . ۲ - «ج» : مزار . ۳ - (نماند = بمیرد) . ۴ - «ج» :
 مراغه (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۱۰ است و «نج» با اشاره به جهان نامه
 ص ۲۶۶) . ۵ - «نج» : (جهان نامه ص ۲۶۶) و قومان ، اسفندان ، قمتان . (فارسنامه
 ۲۰ ناصری ص ۲۲۱) : اسفندان ؛ در «ا» کلمه دوم نیست . ۶ - «ا» : قمتان . ۷ - «ا» :
 تنگی . ۸ - «ج» : ارجمان ؛ «نج» : ازجان ، ارجان ؛ «ا» : ارجان . (متن از اصطخری
 ص ۱۰۱ و معجم البلدان است) و (فارسنامه ناصری ص ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۹۱) . ۹ - «ج» :
 و آنرا .

بوان و مروست^۱ - بوان شهری کوچکست و غله بوم و میوه روی و هوای معتدل

و آب روان دارد. و مروست^۱ دیهی بزرگست و همان صفات دارد.

بیضا - شهری کوچکست و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا خوانند

گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت. هوای معتدل و آب روان دارد و غله بوم و میوه

روست. و مواضع بسیار از توابع بیضا است. و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده

فرسنگ. و از بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید

عبدالله بن محمد بن علی البیضایی صاحب تفسیر قاضی، و دیگر اکابر.

خبرز و آباده و سروات^۲ - خبرز شهری کوچکست و هوای معتدل و آب

روان دارد. غله و میوه بسیار بود^۳. و آباده هم شهر کی کوچکست باقلعه استوار و

هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کر است. و در آنجا غله و انگور بسیار بود

و مواضع بیشمار از توابع آنجا است. حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینارست.

خبرك و قالی^۴ - دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندك دارد و غلات

فراوان.

خرمه^۵ - خرمه شهر کی^۶ خوشست و قلعه محکم دارد. هوایش معتدلست و آب

روان و میوه و غله بسیار^۷ دارد.

۱ - «نیچ» «۱»: مروشت، مروشت (فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱ و اصطخری

ص ۱۰۲) ۲ - «۱»: حریر، ... سروار؛ «نیچ»: حریر، جبریر، مریر (فارسنامه ناصری ص ۱۷۳): سبزوار؛ سرداب، سردارب، سروات (اصطخری ص ۱۰۳ ابن حوقل ص ۱۸۲)

(کلمه اول ظاهرأ خبریز است اما سومی معلوم نیست) ۳ - شرح خبرز دو «۱» نیست. ۲۰

۴ - «۱»: حرك و قالی؛ «نیچ»: خیری، میرك، خرك، چیرك، و قالی، حیدك (فارسنامه

ناصری ص ۱۷۴ و ۳۰۰): خفرك. (قالی معلوم نیست) ۵ - «۱»: خرمه؛ «نیچ»: (فارسنامه ناصری ص ۲۵۷) و (فرهنگ جغرافیایی ج ۷): خرامه. ۶ - «ج»: شهری.

۷ - «ج»: آبش ... و میوه دارد و غله نیز.

رامجرد^۱ - ناحیتیست بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تادیهارا
آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی
آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد و قصبه مایین^۲ شهرستان آن عملست.
حقوق دیوانیش پنجاه و دوهزار و پانصد دینارست.

صاهك و هرات^۳ - دوشهر کوچکست و هوایی معتدل دارند. در صاهك معدن
پولادست. حاصلش غله و میوه بود.

قطره^۴ - شهر کیست و هوایی معتدل و آب روان دارد و غله و میوه درو باشد
و درو معدن آهن است.

قمشه^۵ - در مقابل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است
و قولنجان^۶ قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است.
هوایش نزدیک است بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور
بود. طبع و خوی مردمش مانند اصفهان. و در آنجا پیوسته رسم دو هوایی بود.
کامفیروز^۷ - ناحیتیست بر کنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن
بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوت باشند^۸.

کربال^۹ علیا و سفلی - هر دو از رود کر آب میخورند، علیا از بند امیر که
عضد الدولة دیلمی ساخت، و سفلی از بند قصار^{۱۰} که اتابك جاولی تجدید
عمارتش کرد.

کمین و فاروق^{۱۱} - دوشهرست و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان

۱ - (فارسنامه ناصری ص ۲۱۴) (نچ) ۲ - «۱» : مایین ۳ - «۱» : صاهه

و هراه ؛ «نچ» : هراه (چاهك امروزی. فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱) ۴ - «۱» : (فارسنامه

ناصری ص ۳۰۳) قطرو (فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : قطروبه) ۵ - «نچ» : قومشه.

۶ - «۱» : هولجان (۱) ۷ - «۱» : کامفیروز ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۵۶) (نچ) ۸ - کلمه

در «۱» نیست ۹ - «۱» : کرمال ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و ۳۰۰) (نچ) ۱۰ -

«۱» : قصار ۱۱ - «۱» : کمین و فارون ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و

ودرو^۱ غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیارست .
 کورد و کلار^۲ - کورد شهر کیست و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن میروند

و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد .

مایین^۳ - شهر کیست در میان کوهستان بر راه کوشک زرد^۴ و هوایش معتدل و

بسردی مایلست ، آب روان دارد و حاصلش غله و میوه . و مردم آنجا بیشتر دزد باشند
 و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین^۳ مزار امامزاده اسمعیل بن
 موسی الکاظمست و آن شهرک قصبه عمل را مجردست .

یزد خواست و ده گردو^۵ - دو ده اند و چند دیه دیگر چون سروستان^۶

و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سرد سیرست و غله بوم و جز جوز هیچ
 میوه ندارد .

دیه مورد و ارادان^۷ - دو دیه است بنزدیک هرات^۸ هوای سرد دارد و مورد

بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دیه^۹ دیگر از توابع آنست .

کوره دارا مجرد - بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی

که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حده بایی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این
 کوره بوده است . آنچه از این کوره از فارس می شمارند یاد کنیم :

چهرم - شهری وسطست . بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع

آنجاست . هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز

۱ - کلمه از « ا » است . ۲ - شاید : کورده و کلار . (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) .

۳ - « ا » : مانین ، مایین (؟) . ۴ - (در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : کوشک زر) . ۵ - « ا »

ندارد ، شرح آنرا نیز ؛ « نج » (فارسنامه ابن بلخی ص ۲۱) : دیه کرز ؛ (فارسنامه ناصری

ص ۱۲۰) ؛ یزد خاص . ۶ - « نج » : حورستان . (اصطخری ص ۱۰۳) . سروستان . (فارسنامه

ناصری ص ۱۶۳) : شولکستان . ۷ - « ا » : ارادان . ۸ - « ا » : هوان ؛ « نج » : هوان و

ارادان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۲ و مقدسی ص ۴۵۷) . ۹ - « ج » : دیهی .

دارد و در آن حدود قلعه محکم است آنرا خورسه^۱ خوانند .

جویم ابی احمد - از ولایت ایراهستان^۲ است و ولایت ایراهستان^۲ از کوره

اردشیر خوره است و حومه آنرا کوره رود خوانند . گرمسیرست و آبش از کاریز و چاه بود . حاصلش غله و خرما بود و در آن ولایت قلعه بیست سمیران^۳ خوانند . اهل آنجا سلاح ورز باشند و پیاده رو و دزد و راهزن .

فسا - از اقلیم سیم است^۴ . طولش از جزایر خالدات « فج نه » و عرض از خط

استوا « ك » . در اول فسا بن طهموت دیوبند ساخته بود ، خراب شد ، گشتاسف بن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد و نیره اش بهرام بن اسفندیار با تمام رسانید ساسان نام کرد و در اول مثلث بود بعهد حجاج بن یوسف ثقفی ، عاملش آزاد مرد ، ✽ بفرمان

او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارت^۵ کرد . چون از شبانکاریان خرابی یافت اتابك جاولی باز معمور گردانید . شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و

نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیرست و آبش از قنوات و هیچ آب روان ندارد و درو^۶ میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحیش شق^۷ رودبار و

میشکانات^۸ گرمسیرست و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه را ذکر کردن دراز کشد .

کوره شاپور خوره - این کوره بشاپور بن اردشیر بابگانی مشهورست و در اول

شهر بزرگش بشاور^۹ بوده است و اکنون کازرون است .

کازرون - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فر » و عرض از خط

۱ - « دا » : خرشه ؛ « نیچ » : خرشه ، خروشه . (۴) . ۲ - « ا » : ایراهستان ؛ « نیچ » :

ایراهستان ؛ ایراهستان . ۳ - « ا » « نیچ » : سمیران . (۴) . ۴ - از اینجا تا علامت ستاره ۵ دو

« ا » نیست . ۵ - « ج » : عمارتش . ۶ - کلمه از « ا » است . ۷ - « د ا » : سو .

۸ - « ا » : میشکانات ؛ « نیچ » : میشکانات ، میشان . (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۹

با دداشت e و مقدسی ص ۲۲۲ مسکانات) . ۹ - « ا » : تشاور ؛ « نیچ » : نشاور .

استوا « کط یط ». در اصل سه دیه بوده است : نورد و در یست و راهبان^۱ . طهمورث دیوبند ساخته . چون شاپور بن اردشیر بابگن بشاور^۲ بساخت آنرا از توابع بشاور^۳ کرد تا فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارات افزود ، شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارات متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریک همسر قلعه یی باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیورها منسوبست و اعتماد بر باران دارند . و میوه‌هایشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه های گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان^۴ خوانند ، مثلش در جهان نیست . و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد . و مردم آنجا شافعی^۵ مذهب اند . و در آنجا مزار شیخ ابواسحق بن ابراهیم بن شهریار کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر بسیارست که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است .

بشاور^۶ - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالادات « فویه »^۷ و عرض از

خط استوا « ک »^۸ طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا^۹ خواند . اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابگن از نو عمارت کرد و بشاپور^{۱۰} خواند بنام خود واصل آن بناء شاپور است و بمرور ایام از ادغام حروف بشاور^{۱۱} شد . هوایش گرمست^{۱۲} و شمالش بسته و بدین سبب متعفنست و آبش از رود

۱- « دا » : مورد و درست و راهبان ؛ « نیچ » : دورد ، در یست ، دو یست ، راهبان ، راهبان و مبان ،

۲- « دا » : نشاور . ۳- « ا » : حملان ؛ « نیچ » : راهشان ؛ « دج » : نودر . . . (کلمه دوم و سوم معلوم نیست) . ۴- « ا » : جیلان ؛ « نیچ » : خسلان ، خلان ، عیلان . ۵- « ا » : سنی شافعی . ۶- « دا » : نشاور ؛ « نیچ » : نشاور ،

۷- « دا » : فوله . ۸- « ا » : له ها . ۹- « نیچ » : دین دار . ۱۰- « دا » : نشاپور . ۱۱- « دا » : نشاور . ۱۲- « چ » : گرمسیر است .

بزرگ که بدین شهر باز خوانند . حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه های خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهبند . و بر ظاهر بشاور^۱ شکل مردی سیاه است ، بهیکل بزرگتر از مردی ، بعضی^۲ گویند طلسمی است و برخی گویند مردی بوده که خدای تعالی او را سنگ گردانیده ، شاهان آن ولایت او را معزز و مکرّم دارند و زیارت او^۳ روند و درو روغن مالند .

انبوران و باشت قوطا^۴ - انبوران شهر کیست بحدود نوبنجان^۵ و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند . هوایش معتدل است و آب روان دارد . باشت قوطا ناحیتی است در کوهستان و سردسیرست . حاصلش غله و اندک میوه باشد^۶ .

۱۰ بلاد شاپور^۷ - ناحیتی چندست مابین فارس و خوزستان و هوایش معتدل و بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خرابست .

تیرمردان و خوبدان^۸ - دو ناحیتست و دیه های بزرگ دارد و در میان شکستها و شیب و بالاهای خاکینست . و هوایش سرد سیرست باغبدال مایل و درو درختستان و انواع میوه هاست و خصوص جوز بی مر^۹ باشد . و اکثر غله ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو بود^{۱۰} و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزد و شبر و چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند .

۱۵ جبل جیلویه^{۱۱} - ولایات بسیارست و قهستان و نواحی فراوان دارد و بالارستان

۱- «ا» : نشاور . ۲- کلمه در «ا» نیست . ۳- «چ» : زیارتش . ۴- «ا» :

۲۰ ماهوران و ماشت قوطا ؛ «نچ» : ماشت فوطا (فارسنامه ناصری ص ۲۷۱ اصطخری ص ۱۱۰) (در معجم البلدان هیچیک نیست) . ۵- «ا» : لوسجان ، ۶- «چ» : اندک میوه دارد .

۷- «نچ» : (فارسنامه ناصری ص ۲۶۶ . مقدسی ص ۴۲۲ و اصطخری ص ۱۱۳) .

۸- «چ» : . . . جویگان ؛ «ا» : تیرمردان و خوبکان ؛ «نچ» : خوبکان (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و اصطخری ص ۱۱۰) . ۹- «چ» : که بسیار . ۱۰- «چ» : باشد .

۱۱- در «ا» نیست ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۲) (نچ) (مراد کهگیلویه است) .

پیوسته است و هوایش سرد سیرست و آب روان بسیار دارد^۱ و درختان بیشمار و میوه بسیار دارد و شکارگاههای نیکوست^۲ و مردم آنجا سنی شافعی باشند^۳.
جره^۴ - شهر کی کوچکست، در تلفظ گره خوانند، در زیر شیرازست و بند
امیر که از عمارات عالیۀ جهان است در بالای شیرازست و^۵ درین معنی گفته اند:

بیت

از خطۀ شیراز گشایش مطلب کز زیر گره دارد و از بالا بند.

هوایش گرم سیرست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست. حاصلش غله و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضعی^۶ چند از توابع آنجاست.

جنبۀ ملغان^۷ - شهر کی کوچکست و ناحیتی پول بولوست^۸ (۹) و هوایش گرم

است و آب روان دارد. حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعه‌یی
حصین است.

خشت و کمارج^۹ - دو شهرند در میان کوهستان. گرم سیرست و آب روان دارند

و جز درخت خرما هیچ میوه دیگر نبود غله اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم
آنجا بیشتر^{۱۰} سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند.

خار^{۱۱} - دیهی بزرگست و چشمۀ کوچک دارد و سنگ آسیای^{۱۲} اکثر ولایات

فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن حاصلی دیگر نبود^{۱۳} عجب آنکه ایشانرا
از کم آبی آسیا نیست^{۱۴} و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند.

۱ - «ج» : آبش بسیار . ۲ - «ج» : شکارگاههای نیکو دارد . ۳ - «ج» :

شافعی مذهب و سنی اند . ۴ - اشفایقان امروزی (فارسنامه ناصری ص ۱۸۵) (نیچ) .

۵ - «ج» : شیراز . ۶ - «ج» : موضع . ۷ - «ج» : جنبۀ ملغان ؛ «نیچ» : جنبۀ ملغان .

۸ - «نیچ» : پول اولو ؛ «ج» : سه کلمۀ اخیر را ندارد . ۹ - (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵) (نیچ) .

۱۰ - کلمه از «ا» است . ۱۱ - (فارسنامه ناصری ص ۱۹۱) (نیچ) (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) .

۱۲ - «ج» : آسیا از . ۱۳ - «ج» : نیست . ۱۴ - «ج» : ایشان از . . . ندارند .

خمایجان و دیه علی^۱ - دونا حیتست و هوای سرد سیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل^۲ فراوان خیزد و نخچیر گاهست و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکاری^۳.

سیمسخت^۴ - ناحیتی سرد سیرست و درخت و آبهای روان دارد. حاصلش غله و اندکی میوه باشد.

چرام و بازرننگ^۵ - دونا حیتست میان ریز و سمیرم^۶ لرستان و هوایش بغایت سرد سیرست. و آبش از آن کوهها که اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشوار بود و آب روانش بسیارست و نخچیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر مکاری^۷ باشند.

۱۰ غند جان^۸ - در تلفظ دشت بارین^۹ گویند. شهری کوچکست و گرمسیر و يك چشمه كوچك دارد و آب چاهش شور باشد. و غله آنجا^۳ دیمی باشد^۳ و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند. و از آنجا اهل فضل خاسته اند.

نوبنجان^{۱۰} و شعب بوان - نوبنجان^{۱۱} در تلفظ نوبندگان است^{۱۲}. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فویه» و عرض از خط استوا «ك»^{۱۳}. شاپور بن اردشیر بابگهان^{۱۴} ساخت. شهری بزرگ بوده است و در ایام فترت ابوسعید کازرونی

۱ - «ا»: حمایجان و دیه علی؛ «نچ»: دیه علا (فارسنامه ناصری ص ۱۷۲ و اصطخری

ص ۱۱۱) ۲ - «چ»: عسل نیز. ۳ - دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۴ - «ا»: سخت؛

«نچ»: سیمسخت، سیمسخت، سلحخت، سلحخت، نیل سخت. (۴). ۵ - «ا» (بخط جدید):

وان مکآن؛ «نچ»: (نگاه کنید بیا قوت ج ۲ ص ۴۵: صرام (مغرب چرام) اصطخری ص ۱۱۲ حریم

و بازونك). (کلمه دوم معلوم نیست). ۶ - «چ»: زیز...؛ «نچ»: رود، ویر؛ «ا»: دیر و شمزم. (۴).

۷ - «چ»: شکاری. ۸ - «ا»: غندجان. ۹ - «ا»: دست بادی؛ تازی یا دشت باری. جمیله

امروزی (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵). (بمعجم البلدان ذیل غندجان نیز بنگرید). ۱۰ - «ا»:

لوسحان؛ «نچ»: (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳) (نچ) ۱۱ - «ا»: لوهیجان ران:

۱۲ - «ا»: خوانند. ۱۳ - «ا»: لها. ۱۴ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست.

آنرا چنان خراب گردانید که مأوای دد و دام شد، اتابك جاوای آنرا باحال عمارت آورد. هوایش گرمسیرست و از همه نوع درو میوه‌ها و مشمومات باشد اهل آنجا ممیز و بصلاح نزدیک باشند آبش از کوههایی که در حدود آنست و شعب بوان از مشاهیر متنزهات جهان است، دره ییست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم، همه درختستانست بانواع میوه‌ها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیه‌های فراوان و در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف سر آن کوه‌ها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سار هاش بسیار و آب‌هاش^۱ زلالست و حکما گفته‌اند که: من محاسن الدنيا اربعة: غوطة دمشق وسعد سمرقند وشعب بوان ومرج شیدان^۲. و از بن چهار موضع، دو موضع شعب بوان و مرج شیدان^۳ از حساب ملك فارس است. و نوبنجانرا^۴ دیگر نواحی و توابع است هم سهیلی و هم جبلی و قلعه سفید دز بر يك فرسنگی^۵ آن شهرست و در ولایات نوبنجان^۶ نخچیر بی اندازه بود.

کوره قبادخوره - بقباد بن فیروز پدر انوشروان عادل^۷ منسوب است و در این

کوره سه شهرست^۸:

ارجان^۹ - در تلفظ ارغان میخوانند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر

خالدات «فوك» و عرض از خط استوا «كیه». قباد بن فیروز ساسانی ساخت در

اول شهری بزرگ بوده است با توابع و نواحی بسیار^{۱۰} بروزگار استیلای ملاحده

لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت. هوایش گرمسیر عظیم است و آبش از رود

طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر آن آب پولی ساخته اند آنرا پول ثکان^{۱۱}

۱- «ا»: آب. ۲- «ا»: شدن. (نهر ابله را نیز گفته اند بجای این). ۳- «ا»: اوسجان.

۴- «ج»: سفید و سربك فرسنگ. ۵- کلمه در «ا» نیست. ۶- چهار کلمه اخیر در «ا» نیست.

۷- «ا»: اربان. ۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ا»: مکان؛ «نچ»: مکان، یگان.

خوانند و آن زمین را ریعنی نیکوست و از همه نوع میوه ها باشد و خرما بسیار بود و آنجا انار ملیسی^۱ سخت نیکو باشد و مشهورات خوب بود. و در آن حدود قلاعی است چون قلعه طيغور^۲ و دزکلات. و خرابی آن شهر از ساکنان آن قلعه ها بوده است و مردم ار جان^۳ بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند.

بوستانك - بر سرحد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابوالحسن

شیرازی، مشهور به پرسه دار^۴، بار جان^۵ آسوده است.

ریصهر^۶ - پارسیان آنرا ریشهر خوانند و بر بیان^۷ معروف است. لهراسب

کیانی ساخت و شاپور بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد. شهری وسطست

بر کنار دریای فارس و هوایی بغایت گرم و متعفن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد^۸

حب البلوط^۹ بندند و الا از کثرت عرق مجروح گردند. حاصلش خرما و کتان

ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم فضول نبود

بلکه زبون دیگران باشند^{۱۰} و از آنجا بدزکلات يك فرسنگ است و بتابستان

بیشتر مردم آنجا بقلعه ها روند از بهر خوشی هوا^{۱۱}.

خبس و فرزك و هندیجان^{۱۲} - این نواحی میان ار جان^{۱۳} و دیگر اعمال فارس

است و خبس بارگاه^{۱۴} است و این ولایات در آب و هوا مانند ار جان است.

۱- «ج» : میلیسی . (شاید : ملس) . ۲- «ا» : اطنبور ؛ «نج» : طبتور ، طیفور ،

طنبور ، طنیور . (؟) . ۳- «ا» : ارغان . ۴- سه کلمه اخیر در «ا» نیست . ۵- «ا» :

بازرجان . ۶- «ا» : ویصمر ؛ «نج» : ریصمیر ، ریصمر . ۷- «ا» : سرتان ؛ «نج» :

بریتان ، برتیان ، برتبان ، برنبان . (؟) . ۸- «ا» : آهین ؛ «نج» : آبشی ، انشین ، اهنین ،

جفت بلوط ، بلوط ، آس درخت . در نسخه B . m . ms . or 16737 این جمله چنین است : اهل

آنجا کتان پوشند و الا از کثرت گرما بدن ایشان مجروح گردد . (در فارسنامه ابن البلخی f . 78a

آمده) : هوا آن گرمسیری است بغایت چنانك بتابستان خصیه جفت بلوط گیرند و اگر نه ریش شود از

عظیمی کی عرق و گرمی در آن کار کنند و پیراهنها بر تن ایشان بیفزاید و دراز گردد . ۹- از اینجا چیزی

افتاده است . ۱۰- «ج» : باشد . ۱۱- «ا» : حلس و حرول و منه بمان ؛ «نج» : خنس ، حبس ،

حبس ، خبس ، نزریل ، فرزیل (کلمه اول و دوم معلوم نیست) . ۱۲- «ج» : بازگاه .

جنابا^۱ - جنابا بن طهمورث دیوبند ساخت . پارسیان آنرا گنبه^۲ خوانند یعنی آب گنبه . و موضعی را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود^۳ و چهاردیه از اعمال آنجاست و شهری است بر کنار دریا .
جلادجان و نیو و دیر^۴ - از اعمال ار جان است و آب و هوا و محصول مانند

آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست .
مهر و بان^۵ - پارسیان ماهی رو بان خوانند . شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا بر کنارش میزند و موضعی چند^۶ دیگر از توابع آنست . هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبور شان بر آنجا بود . و آنجا جز خرما هیچ^۸ میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمترست ، اما بز بسیارست . مؤلف فارس نامه گوید^۹ که از يك بزهشتاد رطل شیر دوشیده اند و هم بذر کتان آنجا بسیارست و بدیگر ولایات نیز میبرند^{۱۰} .

سینیز^{۱۱} - شهر کی است^{۱۲} بر کنار دریا و حصار کی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی^{۱۳} نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند .

و درین پنج کوره مذکوره قلاع و مرغزارها بسیارست^{۱۴} آنچه معتبرست یاد کنیم :

- ۱ - «ا» : جنابا . (ظاهرأ جنابة ، معجم البلدان) . ۲ - «ا» : کینه ؛ «نج» : کنداب ، کنبه . ۳ - «ا» : نیست . ۴ - «ا» : خلادجان (و بقیه را ندارد) ؛ «نج» : جلاجان ، خلادخان ، هوردین ، هودی ، هودوین . (کلمه اول و دوم معلوم نیست و برای کلمه سوم بفرهنگ جغرافیایی ج ۷ بنگرید) . ۵ - «ا» : مهرویان ؛ «نج» : مهرویان ، ماهی روان . ۶ - «ج» : پارسی . ۷ - «ج» : و چند موضع . ۸ - کلمه از داج است . ۹ - «ا» : گفته است . ۱۰ - «نج» : در فارسنامه ابن البلیخی (f. 79 a) جمله چنین است : و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغاله پرورند و همچنانک ببصره و میگویند بزغاله تاهشتاد رطل و صد رطل برسند و بیشتر نیز و بز و کتان بسیار باشد چنانک بهم جای ببرند . ۱۱ - «ا» : مسر . ۱۲ - «ج» : شهر کی . ۱۳ - (داشت = دوام) . ۱۴ - «ا» : مرغزارهای خوبست .

قلاع : اکنون شانزده قلعه معروف است و مشهور و در زمان ماقبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نافرمانی کردند و سلاجقه اتابك جاولی را بفتح آن دیار فرستادند و او بقهر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بمطاواعت درآمدند برقرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچه مشهورست اینست :

قلعه اسفید دز^۱ - در فارس نامه آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشده و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابونصر تیرمردانی آنرا با حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهیست که دورش بیست فرسنگست و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز يك راه ندارد و بر سر کوه زمین نرم و هموار و چشمه های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود^۲ و آب خوش دهد و هوایی معتدل دارد و در زیر قلعه دزکی^۳ است آنرا نشناك^۴ خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر گاهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد^۵.

قلعه اصطخر - در فارس نامه گوید در آن ملك هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آنجا کرده اند، در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده اند زیرا قلاع شکسته و شنکوان^۶ در ماحول آن است و بر آن قلعه دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از يك طرفش بصحرا افتادی، عضد الدوله بر آن طرف بندی^۷ بست و آن زمین را بصاروج و سنگ

۱ - «ا» : قلعه اسفیداره . ۲ - «ا» : نرود . ۳ - «ا» : درکی . ۴ - «ا» : استاك ؛ «نچ» : نشکنان ، استاك ، اشاك ، اسناك ، اشتاك (۱) . ۵ - در فارس نامه ابن الباطی (f87a) جمله چنین است اما معنی آن روشن نیست : اما عیب آن قلعه اینست کی بمردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا کند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند . ۶ - «ا» : سنکوان ؛ «نچ» : سنکوان ، سکیوان ، شکون ، سکوان . (۱) ۷ - «ا» : سدی .

و گچ^۱ حوضی ساخت که بهفده پایه نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم صاروج را چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی تراود^۲ و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشینند و آن حوض راستونها در میان ساخته اند و مسقف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند، و بیرون از این مصانع دیگر دارد. و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار^۵ بلیغ نتوان داد.

قلعه اصطخر بار^۳ - قلعه محکمست و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخرست. هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز هست. قلعه آباده - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوایی معتدل دارد و آبش از مصنعه است. و مجال جنگ دارد.

دز ابرج^۴ - کوهی است بالای ابرج^۵ که يك نیمه اش استحکام دارد و يك نیمه نه و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روانست که بدیه میرود^۶.

قلعه تبر^۷ - بر سه فرسنگی شیرازست بر طرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهارپای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ترکمان است^۸ و هوایش بگرمی مایل است.

قلعه تیرخدای^۹ - این قلعه بخبر^{۱۰} است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب

آنرا بدین نام خوانند. هوایش سردست باعتدال مایل و آبش از مصانع است.

۱ - کلمه در «ا» نیست. ۲ - «ا» : نمی برد؛ «ج» : نمی تراوید. ۳ - «ا» : قلعه اصطخر ناب. ۴ - «ا» : ابرج. ۵ - «ا» : ابرج. ۶ - «ا» : می آید. ۷ - «ا» : قلعه تبر. (۴). ۸ - «ا» : طیب شاه ترکمان بوده. ۹ - «ا» : قلعه سرحداء. (۴). ۱۰ - «ا» : بعیره است؛ «نج» : بخیره؛ و چنین است در جهان نامه اما رجوع به خفر (در ص ۱۳۹) همین کتاب شود.

قلعه خورشه^۱ - بر پنجفرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است. هوایش معتدلست بگرمی مایل. خورشه نامی^۲ که از قبل برادر^۳ حجاج بن یوسف عامل جهرم بود^۴ ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود، جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود و اکثر آنکه دماغ را بفساد آورد و بعصیان انجامد.

قلعه خرّمه^۵ - قلعه محکمست و در میان آبادانی. و هوایی معتدل دارد و آبش از مصانع.

قلعه خوادان^۶ - قلعه محکم است بولایت فسا. هوایش معتدلست بگرمی مایل، و آبش از مصانع.

قلعه خوار^۷ - قلعه حصار است و هوایش سردست و آبش از چاه. قلعه دم زوان^۸ - بحدود غندجان^۹ جایی محکمست و هوایش گرمسیرست و آبش از مصانع.

قلعه سهاره^{۱۰} - بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند. هوایی خوش و آبی^{۱۱} سرد دارد و درو غله بسیار توان نهاد و بچنگ نتوان ستد.

قلعه سمیران^{۱۲} - جایی استوارست و بجویم ابواحمد^{۱۳} است. هوایش گرمست

۱- «ا»: خرشه؛ «نج»: خرشه، خرشد، جوشر. (۴). ۲- «ج»: افزوده؛ [مرد]. ۳- «ا»: برادران ۴- «ج»: افزوده؛ [و آن]. ۵- «ا»: قلعه خرّمه. ۶- «ا»: قلعه خوادان؛ «نج»: خوابدان، حراران. (بمقدسی ص ۵۳ نگاه کنید). ۷- «ا»: قلعه خوار؛ «نج»: قلات خار (فارسنامه ناصری ص ۱۷۴). ۸- «ا»: قلعه دم روان؛ «نج»: دهروران، رم دوان، دم وران، روم روان. (۴). ۹- «ج»: غندبجان. ۱۰- «ا»: قلعه بنهاره؛ «نج»: شهاره، مهاده، شهاده، سهادت (فارسنامه ناصری ص ۸۳۴: ساره). ۱۱- «ا»: آبهای. ۱۲- «ا»: شمیران؛ «نج»: کاشمیران، شمیران. (۴). ۱۳- «ا»: بحریم ابی احمد.

و آبش از مصانع .

قلعه کارزین - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت^۱ و

برکنار آب ثکان^۲ نهاده و از آن آب بریده براین^۳ قلعه برده اند .

قلعه گنبد ملغان^۴ - بحدود ارّجان^۵ از محکمی بیک مرد نگاه توان داشت .

هوایش معتدلست و آبش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت ایمن ماند^۶ .

و بیرون ازین قلاع ولایات ایراهستان^۷ هر دیه را حصارى است که هر یک

قلعه‌ی محکم ، است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشته‌های خاک و بعضی بر زمین

و هوای همه گرمسیرست .

مرغزارها - در ملک فارس مرغزار بسیارست آنچه بزرگترست و مشهور تر یاد کنیم :

مرغزار آورد - اکنون بکوشك^۸ زرد معروفست . علفزاری خوب و طویل و

عریض است و چشمه سار^۹ بسیار دارد و هوایش سردست و علفش در غایت سازگاری .

و از دیه‌های بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیر خان^{۱۰} و غیره است . طول این

مرغزار ده فرسنگست در عرض پنج فرسنگ .

مرغزار دشت دوان^{۱۱} - علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان^{۱۲}

دارد و هوایش سردست و اندکی از مرغزار آورد کمترست و رباط صلاح الدین و

فول^{۱۳} شهریار درین صحراست و آن علف نیز با چهارپای سازگارست . طول این علفزار

۱ - « ۱ » : گرمسیرست . ۲ - « ۱ » : مکان . ۳ - « ۱ » : آب دزدیده بر .

۴ - « ۱ » : قلعه گنبد ملغان . ۵ - « ۱ » : ارغان . ۶ - « چ » : بود . ۷ - « ۱ » :

ایراهستان . ۸ - « نیج » : کوشك در و مندی رو دابه نی . ۹ - « چ » : چشمه های .

۱۰ - « ۱ » : طمیر خان ؛ (نیج) : طیم خان ، طحوان ، طهرجان ، طمرجان ، (نگاه کنید

بباقوت ج ۱ ص ۱۹۷ و ۹۰۸) . (طمیرخان معلوم نیست ؟) . ۱۱ - « چ » : روان ؛ « نیج » :

دون . ۱۲ - « ۱ » : و چشمه ها . ۱۳ - « ۱ » : بول . (بول ، فول = بول) .

هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگست .

مرغزار دشت ارژن - در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود

بیشه بیست و درو شیران شرزه باشند^۱ و حکایت امیر المؤمنین علی (عم) و سلمان فارسی و قصه دشت ارژن که مشهورست ، از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگست در عرض يك فرسنگ .

مرغزار سیکان^۲ - در میان شیراز و کوارست و در میانش آبی استاده

و درین حدود بیشه بیست و جای شیران . طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه فرسنگ .

مرغزار بهمن^۳ - بحدود جویم^۴ ابواحمدست . يك فرسنگ در يك فرسنگ

طول و عرض دارد . ۱۰

مرغزار بید و مشکان^۵ - بحدود^۶ ناحیت بسیرا^۷ است و سردسیرست^۸ . طولش

هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و علفزار عظیم^۹ دارد .

مرغزار بیضا - بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و سازگار دارد ، ده فرسنگ

در ده فرسنگ مرغزارست و چشمسار نیکو^{۱۰} .

مرغزار شیدان^{۱۱} - علفزاری در غایت خوشی است چنانکه مانندش کم جایی

۱۵

بود و پیرامنش همه ولایات^{۱۲} معمورست و درو چشمه های^{۱۳} بسیارست و آبهای روان

۱ - « ۱ » : و جای شیران . و عبارت بعد را تا علامت ستاره * ندارد . ۲ - « پنج » :

ارشکان ، شکان ، اوشکان ، سکان . (۴) . ۳ - « ۱ » : بهن ؛ « پنج » : بهین ، بهین ، بهن .

۴ - « ۱ » : حریم . ۵ - « ۱ » : بندوشکان ؛ « پنج » : بیدوشکان ، بندوشکان ، بیدون سکان

(نگاه کنید به جهان نامه ص ۲۷۲ و فارسنامه ناصری ص ۲۴۵ و اصطخری ص ۱۲۱ و ابن حوقل

۲۰

ص ۱۹۲ و یاقوت ج ۲ ص ۱۴۱ و ج ۴ ص ۵۴۳) (پنج) (مشکان دو معجم البلدان هست ، بید نیست) .

۶ - کلمه از « ۱ » است . ۷ - « ۱ » : بسیر ؛ « پنج » : اسیرا ، تستر . (۴) . ۸ - دو کلمه

اخیر در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : علف عظیم نیکو . ۱۰ - « ۱ » : و چشمسارست .

۱۱ - « پنج » : ارشیدین ، رشیدان ، شدان . ۱۲ - « چ » : ولایت . ۱۳ - « ۱ » : چشمه سار .

و بوقت آب خیز میانش^۱ بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد. و این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ باشد و علفی سازگار دارد^۱ و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان گفته اند پیشتر یاد^۲ کرده شد. مرغزار قالی^۳ - بر کنار آب پرواب^۴ افتاده است و جایی خرّم اما گیاهش

بزمستان چهارپایان را موافق بود و بتابستان زیان دارد. طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ.

مرغزار کالان^۵ - بجوار گور مادر سلیمان (عم) است. طولش چهار فرسنگ

اما عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند. خانه یی چهارسوست. در فارس نامه آمده که کس در آن خانه نتواند^۶ نگرید از خوف کور شدن اما ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد.

مرغزار کامفیروز^۷ - مرغزاری تازه تازه است، بر کنار رود کر، و بیشه و معدن

شیرست و علفش بغایت نیکوست، اما از بیم شیر آنجا چهارپا کم برند. مرغزار کمین و پرواب^۸ و خواست جان^۹ - از مرغزارهای معروف نیست اما

گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بهتر از دیگر جایها.

مرغزار نرگس - بجوار کازرون و جره^{۱۰} بحدود خان آزادمرد^{۱۱} طولش سه

فرسنگ در عرض دو فرسنگ باشد^{۱۲} و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در

۱ - «ج»: فرسنگست و علف او سازگار است. ۲ - «ا»: ایراد. ۳ - «ا»:

قالی؛ «نج»: قالی، فول. (۴). ۴ - «ا»: ابرو آب. (۴). ۵ - «نج»: کلان، لالان. (۴).

۶ - «ج»: نتوان. ۷ - جای دو کلمه در «ا» سفیدست. ۸ - کذا. بالاتر: پرواب؟

۹ - «ا»: ... و حواب جان؛ «نج»: برداب، خواست خان، حاست خوان. (۴). ۱۰ - «ا»: حره.

۱۱ - «ا»: خان اراد مرو؛ «نج»: خاک زاد مرد. (۴). ۱۲ - کلمه از «ا» است.

آن مرغزار سر خوش شود^۱ و دل تفریح یابد. و بیرون از این مرغزار های کوچک
متفرقه بسیارست، ذکرش تطویل دارد.

البحر - جزایری که از حد^۲ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك
فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس^۳ و بحرین است
و حکام^۴ قیس^۳ در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملك فارس را از
توابع قیس^۳ شمرده اند و قیس^۳ را دولتخانه خوانده اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون
بر دفاتر^۵ چهارصد و نود و یک هزار و سیصد^۶ دینارست، و جزایری که ذکر می رود همه
از توابع دولتخانه قیس^۳ است.

قیس^۳ - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات «فج»^۷ و عرض از خط
استوا «که یه»^۸ و آن جزیره بیست بر چهار فرسنگ ساحل هزو^۹ و آن جزیره چهار
فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس^۳ است و بر آن جزیره زرع و
نخل است. و در آنجا غوص مروارید است. هوایش بغایت گرم است و آبش از
باران که در مصانع جمع شود. و در فارس نامه قیس^۳ را از کوره اردشیر خوره
شمرده است.

بحرین - از اقلیم دوم است^۹. طولش از جزایر خالدات «فج»^{۱۰} و عرض از خط
استوا «له یه»^۷ و آن جزیره بیست^{۱۱} در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین
خوانند. ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست.
و شهرستان آنرا هجر گفته اند. اردشیر بابگن ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «ج» : شوند. ۲ - «ا» : قیس. (قیس = کیش). ۳ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست.

۴ - «ج» : دفتر. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - «ا» : محها، ۷ - «ا» : لدله.

۸ - «ا» : مرو. (؟). ۹ - کلمه از «ا» است. ۱۰ - «ا» : مجرها. ۱۱ - از اینجا

تا علامت ستاره در «ا» نیست.

با احسا و قطیف^۱ و خط و از ر (؟) والاره^۲ و فروق و بینونه^۳ و سابون^۴ و دارین^۵ و غابه^۶
از ملك عرب شمرده اند^۷ اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملك ایران
لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج
ایران افتاده است و جزایر قطیف^۸ و احسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکام
بحرین نمایند. از میوه های بحرین خرما بیشترست و از آنجا بسیار ولایات برند.
و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی
ابرادا الی الیمن^۹. هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم
آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام
نمایند و بکشتیها^{۱۰} غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در
مسالك الممالك گوید: ^{۱۱} که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود، چنانکه
شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله ☆ و یحسد بما فی بطنه و هو جایع.

ابرون^{۱۲} - جزیره ییست يك فرسنگ در يك فرسنگ و درو زرع و نخل است

و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خوره گرفته اند.

ابر کافان^{۱۳} - جزیره ییست^{۱۴} هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

۱- «ا»: قدیق؛ «نچ»: قدیف. ۲- «ا»: ازرد. (۱). ۳- «ا»: سوه. ۴- «ا»:

شاپور. (۱). ۵- «ا»: درابن. ۶- «ا»: عانه. ۷- کلمه از «ا» است. ۸- «ا»:

حدیق. ۹- نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰۰ (نچ).

۱۰- کلمه از «ا» است. ۱۱- ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نچ). ۱۲- «نچ»:

افرونه، ابرون؛ «ا» کلمه و شرح آنرا ندارد. (۱). ۱۳- «نچ»: انروکامانان، ابرکامانان،

انوکافان، ابو کافاتان، برکاتان، ابرکاخان، انوغاک، ایرکان (باقوت ج ۲ ص ۷۲: کاوان؟).

(معجم البلدان: ابرکاوان). ۱۴- در «ا» شرح این جزیره برای خارك و شرح جزیره خارك برای

این جزیره آمده است.

شریر و دزد باشند .

خارك - جزیره ییست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل است و
میوه و غله نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای
و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره
شمرده اند .



باب سیزدهم

در بیان خطه شبانکاره

- و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم . حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دارالملک آنجا قلعه ایگ^۱ و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند .
- ایگ^۲ و زرکان - قلعه ایگ بر وزگار ماقبل دیهی بوده است . حسنویه^۳ در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است ، بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و ممرش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود . و زرکان^۴ قصبه بیست در پهای^۵ آن قلعه هوایش باعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و درو غله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد .
- اصطهبانات^۶ - شهر کی پردرخت است . هوایی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه بیست محکم بوقت نزاع سلاجقه پاشبانکاریان^۷ اتابک جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند .

۱- «ا» : دیک ؛ «نچ» : اویک . (فارسنامه ناصری ص ۱۷۸) (معجم البلدان : ایج) . ۲- «ا» : انک .

۳- «ج» : حبویه . ۴- «نچ» : دراکوه (فارسنامه ناصری ص ۲۳۸) . (۱) . ۵- «ج» : زیر .

۶- جای کلمه در «ا» سفیدست ؛ «ج» : اصطهباناتان . (متن از «نچ» است بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۷۵) . ۷- «ا» : شبانکاریکان .

برك و تارم^۱ - دوشهرك اند و برک بزرگترست و قلعه محکم دارد و بسرحد

کرمان است . حاصلش غله و خرماي فراوان بود .

خیره^۲ و نیریز - دوشهرك اند و قلعه نیز دارند . و آنجا کشمش بسیار بود و

هوایش بگرمی مایل است . و میشکانات^۳ ناحیتی معمورست از توابع نیریز و در آب

و هوا و حاصل مانند آن .

دارابگرد - از اقلیم سیم است . داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت . شهری

مدور بوده است ، چنانکه پیرگار کشند ، و حصاری محکم در میان شهر بوده و خندق

عمیق داشته اکنون خرابست . هوایش گرمسیرست . غله و میوه و خرما درو نيك آید

و در آن حدود کوهی است بهفت رنگ نمك درو باشد^۴ نواحی حشو و دارکان^۵ و

مص^۶ و رستاق از توابع آنجاست و درو دیهه‌های معتبر . و در آن حدود تنگی است

سخت محکم آنرا تنگ رنبه^۷ خوانند و درو قلعه استوارست و هوای خوش دارد

و آبش از عیون و مصانع است . در زمان ماقبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر آن

قلعه نشست و در ایام سلف ابراهیم بن ممداران^۸ بر آن قلعه مستولی شد کرمانیان

غلبه کردند و قلعه را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزار است سه فرسنگ

در طول و يك فرسنگ در عرض .

کرم و رونیز^۹ - دوشهرك اند^{۱۰} در راه فسا . هوایش معتدل است بگرمی

۱- «نچ» : برک ، فرک ، طارم . (برک معلوم نیست ؟) . ۲ - «ا» : حسره ؛ «نچ» :

خیره ، مهره (فارسنامه ناصری ص ۱۷۸ و ۱۹۹ و ۳۰۵) . (شاید : خیر ؟) . ۳ - «ا» : منسکانات ؛ «نچ» : بیسکافات (یا قوت ج ۴ ص ۳۹۴ و اصطخری ص ۱۰۹ یادداشت ۳ - مقدسی

ص ۴۲۲ . میشکان فارسنامه ناصری ص ۳۰۸) . ۴ - «ج» : دارد . ۵ - «نچ» : حدود

و ارکان . (۴) . ۶ - «ا» : فیض . (۴) . ۷ - «ا» : زینه ؛ «نچ» : ریه ، زینه (نگاه کنید

بفارسنامه ناصری ص ۳۳۴) . ۸ - «ا» : ممداران . (۴) . ۹ - «ا» : رومر ؛ «نچ» :

روبنز ، روبند (نگاه کنید بفارسنامه ناصری ص ۲۳۷ و ۲۳۸ و اصطخری ص ۱۰۷ و ابن حوقل

ص ۱۸۳) . ۱۰ - «ج» : دوشهرکی .

مایل و آب روان دارد .

لار - ولایتی است نزدیک کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر

بحر و بر^۱ کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد^۲ و اعتماد کلی بیاران

دارند و مردمش^۳ مسلمان باشند .



۱ - «ا» : اندکی میوه بود . و چهار کلمه بعد را نیز ندارد . ۲ - «ج» : مردم او .

باب چهاردهم

در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز

و آن یازده شهرست . حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشتصد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینارست .

کرمان - بکرمی منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهورست . پانزده^۱ شهرست . و اکثر هوای معتدل دارد . حدودش تا مکران و مفازیهی که در آن حدودست و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازیهی که مابین کرمان و قهستان است . و دارالملکش شهر گواشیر .

گواشیر - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صلب » و عرض از خط استوا « کط نه »^۲ در تاریخ کرمان^۳ آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابگان قلعه شهر ساخت و بردسیر^۴ خواند . طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سمط العلی آمده است که حجّاج بن یوسف غضبان بن القبشعری^۵ را بفتح آن ولایت فرستاده بود ، او بحجّاج نوشته بود^۶ : « ماؤها و شل و تمرها دقل و لصلها بطل ان قل الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا^۷ » . او آن سپاه را باز خواند ، و در عهد عمر عبدالعزیز بردست صفوان^۸ فتح شد و بفرمان عمر عبدالعزیز درو جامع^۹ عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی^{۱۰} ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعه کوه هم

۱ - « ا » : یازده . ۲ - « ا » : لط به . ۳ - (نگاه کنید به حاجی خلیفه شماره ۷۲۵۳) (نج) .

۴ - اصل : بردشیر . ۵ - « چ » : . . . القبشعری ؛ « ا » : عصیان بن اقسعیری . (متن تصحیح

قیاسیت) . ۶ - « ا » : نوشت ؛ (نگاه کنید به مسعودی ج ۵ ص ۳۴۱) (نج) . ۷ - در

سمط العلی : . . . و اهلها بطل . . . کثروا . . . ۸ - جای کلمه در « ا » سفیدست ؛ در : عبدالله .

۹ - « چ » : مسجد جامع . ۱۰ - « ا » : سر حابی .

او ساخت و جامع تبریزی^۱ تورانشاه سلجوقی ساخت. و در گواشیر از مزار اکابر^۲ شاه شجاع کرمانی است.

بم - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « صب »^۳ و عرض از خط استوا « لاج ك »^۴. گویند كه كرم هفتواد در آنجا بترکید^۵ بدان سبب آنرا بم خواندند. قلعه حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشترست و بگرمی مایلست.

جیرفت - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « صح »^۶ و عرض از خط استوا « کزن »^۷. در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنكه عبدالله عمر عبد العزيز^۸ رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و درو سباع ضاری بود، لشکر اسلام آنرا پاك کردند و دیهها ساختند و هر يك بنام بانیش موسوم گردانیدند. هوایش گرمست و آبش از دیو رود. درو نخلستان بسیار بود^۹ و خرما ارزان بود.

خیص - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « صج »^{۱۰} و عرض از خط استوا « لا »^{۱۱} هوایش گرم است و آبش از رود. و درو نخل بسیارست.

ریغان^{۱۲} - در تاریخ کرمان آمده كه بهمن بن اسفندیار ساخت. هوایش گرمست. حاصلش غله و خرما باشد.

سیرجان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « صك »^{۱۳} و عرض از خط استوا « كط ل »^{۱۴}. هوایش بگرمی مایل است و درو قلعه محکم است. و حاصلش غله و پنبه و خرما بود.

شهر بابك - بابك^{۱۵} كه جد مادری اردشیر بابگان بوده ساخته است. از

۱ - « ا » : هروی ؛ « نج » : بربرپ ، بردی ، نزدی . (۱) . ۲ - « ج » : اکابر اولیا .

۳ - « ا » : صدها . ۴ - « ا » : كح ل . ۵ - « نج » : مقبر کنند ، نیز کنند . ۶ - « ا » : ۲۰

صحرها . ۷ - « ا » : كرن . ۸ - « ا » : عبد العزيز ندارد . ۹ - « ا » : نخل بسیارست .

۱۰ - « ا » : لاها . ۱۱ - « ا » : « نج » : ربقان . (= ریگان ، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸) .

۱۲ - « ج » : مرك . ۱۳ - « ا » : بابك بن (قدری سفید) .

اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد .

نرماشیر^۱ - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صدك » و عرض از خط استوا « كط »^۲ . در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابگن ساخت . مکران - ولایتی وسیعست و خارج ملک ایران ، و شرحش در آخر خواهد آمد ، اما چون خراج بایران^۳ میدهد و داخل عمل کرمان است این قدر ذکرش اینجا^۴ کردن در خور بود .

هرموز^۵ - از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات « صب »^۶ و عرض از خط استوا « له »^۷ . بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر . اردشیر^۸ ساخته بود و اکنون از خوف حرامی^۹ ملک قطب الدین^{۱۰} آنرا بگذاشت و در بحر بجزیره جرون شهر ساخت ، از هرموز کهنه تا آنجا يك^{۱۱} فرسنگست . و در هرموز نخل و نیشکر بسیارست . حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان است شش تومان میباشد^{۱۲} .



۱ - « ا » : مباشر ؛ « نج » : ماشیز . ۲ - « ا » : لطها . ۳ - « ا » : خراجی با ایران . ۴ - « چ » : باین . . . در اینجا . ۵ - « ا » « نج » : هرمز . (در نسخه خطی پاریس بجای از اقلیم دوم ، از اقلیم سیم خوانده میشود) . ۶ - « ا » : صبها . ۷ - « ا » : که ها . ۸ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۹ - « ا » : خرابی . ۱۰ - « نج » : فخرالدین . ۱۱ - « چ » : است .

باب پانزدهم

در ذکر بقاع مفازة مابین کرمان و سیستان ۱

آغاز این مفازة از ولایت قزوین از دیه سومیقان^۲ که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریای عمان بحد هر موز میرسد و چندانک میرود عرضش فراختر [میگردد]، طرف جنوبش از ولایات ساوه و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا میرسد و طرف شمالش بردیاری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد. و آغاز این مفازة از اقلیم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا بد بحر رسیدن از اقلیم سیم باشد^۳. طولش چهار صد فرسنگ بود و آغاز عرضش يك دو فرسنگ و انجامش بکنار^۴ دریا از دو بیست فرسنگ میگذرد و اگر چه در این مفازة سکان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند اما دزدان و قطاع الطريق که سگان بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند. این مفازة را هوایی^۵ معتدل است.

جرمق - سهدیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمه آب و نخیلات و

زرور و مواشی است.

سفید - در معجم البلدان^۶ گوید بحدود سیستان است.

طیس گیلکی - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « صبلا »^۷ و عرض

از خط استوا « لج »^۸. ولایتی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود.

کهنان^۹ - شهر کی کوچک و از اقلیم سیم است غله و خرما دارد.

نه^{۱۰} - از اقلیم سیم است. اردشیر بابگان ساخته است.

۱ - « ۱ » : در نمودار نواحی مفازة مابین کرمان و قهستان . ۲ - « ۱ » : سوسقان . (۴).

۳ - « ج » : است . ۴ - « ج » : از کنار . ۵ - اصل : هوایش (متن تصحیح قیاسیست) .

۶ - « نج » : سفند ، سپند ، سفید دز ؛ (یا قوت ج ۳ ص ۱۷۰ سنیح بجای سنیج) . ۷ - « ۱ » :

صب ها . ۸ - « ۱ » : لج ها . ۹ - « ۱ » : کهنان . (۴) . ۱۰ - (۴) .

باب شانزدهم

در ذکر بلاد سیستان و نیمروز و زاوولستان

و آن هفده شهرست، و هوای معتدل دارد، و حدود آن تا ولایات مفاز و خراسان و ماوراءالنهر و کابل پیوسته است. حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دارالملکش شهر سیستان، و شهر تون و قاین و خوسف و جناب از معظمت^۲ بلاد آن.

سیستان - ولایتی است طویل و عریض^۳ از اقلیم سیم. طولش از جزایر خالدات « صر »^۴ و عرض از خط استوا « اب ک »^۵. جهان پهلوان گرشاسف ساخت. و زرنگ^۶ نام کرد و عرب زرنج خواندند. و بر راه ریگ روان نزدیک^۷ بجیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد^۸ بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند، عوام^۹ سگستان گفتند و عرب معرب کردند سگستان خواندند و مرور سیستان شد. هوایش بگرمی مایلست و آبش از سیاه رود، شق هرمند^{۱۰} است. و درو باغستان بسیار و میوه های خوب و فراوان باشد.

بست - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « فب »^{۱۱} و عرض از خط استوا « لچ »^{۱۲}. شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از رود. ارتفاعاتش خرما و غله و اندکی میوه باشد. در صور الاقالیم گوید مردمش صاحب مروت باشند^{۱۳}.

۱ - «ا» : در تحقیق توابع . ۲ - «ا» : معظم . ۳ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست
 ۴ - «ا» : صرها . ۵ - «ا» : لب ل . ۶ - از اینجا تا علامت ستاره «ا» نیست .
 ۷ - «ا» : شود . ۸ - «چ» : عوام نیز . ۹ - «ا» : ساود شق سیرمند ؛ «نچ» : ...
 ۱۰ - هیرمند . ۱۱ - «ا» : حب ها . ۱۲ - «چ» : باشد .

تکیناباد^۱ - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فانه » و عرض از خط استوا « لک »^۲ . شهری وسطست و هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالیه که در آن حدودست . [آنجا] میوه فراوان باشد .
 قهستان - شانزده ولایت است^۳ .

ترشیز - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صب »^۴ و عرض از خط استوا « له »^۵ . بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچکست و گرمسیر^۶ و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریزست و دیوهای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و غلات بسیار و میوه های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند .

کشمیر^۷ - در آن ولایت قصبه بیست و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود ، چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمیر بسیار آمده چنانکه گفته اند : بیت^۸
 یکی شاخ سرو آورد از بهشت^۹ پیش در کشمیر اندر بکشت .

و در دیه کشمیر هرگز زلزله نیامده ، در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد . و در ولایت ترشیز چند قلعه محکم است : اول قلعه بردارود ؛ و دوم قلعه میکال^{۱۰} ؛ سیم قلعه مجاهد آباد ؛ چهارم قلعه آتشگاه . و از این ولایت غله و میوه به نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند . شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست .

۱ - « نج » : تکیناباد . ۲ « ا » : لک . ۳ - عبارت اخیر در « ا » نیست .
 ۴ - « ا » : صب ها . ۵ - « ا » : له ها . ۶ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۷ - « نج » : کشمیر . ۸ - « نج » : یکی شاخ سرو از درخت بهشت پیش در شهر کشمیر کشت .
 (نگاه کنید به شاهنامه چاپ تورنر ماکان ج ۳ ص ۱۰۶۷) (نج) . ۹ - « ج » : آورند : (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۰ - « نج » : بردارود ، منکال ، تنکال . (۱) .

تون - از اقلیم چهارمست . طولش از جزایر خالدات « ص ب ک »^۱ و عرض از خط استوا « لدک »^۲ . در اول شهر بزرگ بوده و این زمان * شهری وسطست و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اول حصارى بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و تودستانها در گرد خانها و غلهزار در گرد باغات و در گرد غلهزارها بندها بسته که آب باران میگیرند و آب بدان غله میبرند و در آن بندها خربزه بی آب زراعت میکنند ، بغایت شیرین میباشد و آتش از کاریزها است * و هوایش معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد^۴ .

تنجه^۵ - از اقلیم چهارم است بطول و عرض و آب و هوا مانند تون .

جنابد - در تلفظ گنابد گویند . شهری کوچکست ، بهتر از خور^۶ . و چند موضع

توابع دارد و او را قلعه بیست^۳ که پسر گودرز ساخته است و حصارى محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت و دیهرا و ولایتها مجموع در نظر باشد ، اما هرگز آن ریگ در باغات نمی آید و آتش از کاریزست و چهار فرسنگ درازای کاریزست و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد . و چند موضع دیگر از^۷ توابع آنست و مجموع را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود . و [دو] قلعه بر دو طرف آنست که یکی را قلعه خواشیر^۸ گویند^۹ و یکی را قلعه درجان^{۱۱} . حاصلش غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد * . دشت بیاض^{۱۲} - شهری ندارد ولایتى است قصبه آنرا فارس گویند . بنسبت

جنابد و تون بیلاق و [دارای] میوه سردسیری مثل جوز و بادام و غیره باشد .

۱ - « ا » : ص ب ها . ۲ - « ا » : لدل . ۳ - از اینجا تا علامت ستاره * در « ا » نیست .
 ۴ - « ا » : و هوای معتدل دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد ؛ « ج » : و هوای .. ۵ - « ا » :
 تنجه ؛ « نج » : تنجنراز ، تنجه ، تبجنه . (۱) (احتمالاً برای بجستان . نگاه کنید بیا قوت ج ۱ ص ۴۹۷) .
 ۶ - « ا » : خور . ۸ - « ج » : موضع باشد و . ۹ - « نج » : حواستى . (۲) . ۱۰ - « ج » : گوید .
 ۱۱ - « نج » : دوخان ، ورجان ؛ « خ » : وزجان . (شاید : در چاق ؟) . ۱۲ - کلمه و شرح آن در « ا » نیست .

بیرجند^۱ - قصبه بیست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل

شود و چند موضع توابع دارد و در دیهه‌های آن انگور و میوه‌ها باشد. نزاری شاعر از آن موضع است.

خوسف - شهری کوچکست و چند موضع توابع آنست و آب آن از رودخانه

باشد و دیهه‌ها را آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد.

شاخن^۲ - ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا رود^۳ و همچنین

موضعی چندست و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن.

زیرکوه - ولایتی است، سه قصبه است یکی را اسفدن و دیگری را اشیر^۴ و

یکی را شارخت^۵ گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهه‌ها از کاریز باشد ☆.

۱۰

خور^۶ - شهری کوچکست بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار.

طیس مسینان^۷ - از اقلیم سیم است^۸. طولش از جزایر خالدات «صدنه» و

عرض از خط استوا «لج»^۹ شهری کوچکست و گرمسیر و درو نخیلات^{۱۰} فراوان بود و آبش از کاریز^{۱۱}، غلات این قصبه هر^{۱۲} هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع

۱۵

که در حوالی آنست هر هفت^{۱۲} روز آب خورد. و در آن ولایت چاهی بود که خاک آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی، اما در این نزدیکی آن چاه را انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون می‌آید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست

۱- «ج»: برجند. ۲- «ج»: شاخن. «نج»: ساحین؛ «خ»: ساحن. ۳- «نج»: قبارود؛ «خ»: فشاردو؛ «س»: نشاورد. (۱).

۴- «نج»: اسفدن، هر، ابر ساخت؛ «خ»: اسفدن... ۵- «خ»: شارخ. (۲).

۶- «نج»: «ا»: جور. ۷- «نج»: «ا»: «خ»: مسینا. ۸- «ج»: سیم.

۹- «ا»: لج‌ها. ۱۰- «ج»: نخلیات. ۱۱- «ج»: کاریز است؛ و از اینجا تا علامت ستاره در ص ۱۷۹ در «ا» نیست. ۱۲- «ج»: در.

که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید.

طبس گیلکی^۱ - شهری است کوچک و از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « ص ب ط » و عرض از خط استوا « ل ط »^۲ در هفت روزه راه یزدست. و هوایش بغایت گرم است^۳. و خرما و ترنج و نارنج بسیار باشد^۴ و در خراسان غیر از آن جایی دیگر نیست و آتش از چشمه بیست که^۵ مقدار دو آسیا گردان آب [آن] باشد. حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و چند پاره دیه از توابع آنست.

قاین - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « مح ك » و عرض از خط استوا « ل ج م ». شهری بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانه ها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر^۶ ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست^۷ باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی^۸ باشند^۹ و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر چهار پایان بغایت سازگار باشد و نيك فربه شوند و دلقك مسخره^{۱۰} سلطان محمود سبکتگین از آن شهر بوده است.

قلعه دره^{۱۱} - حصاری محکم است و برو چشمه آب جاری. بر بالای آن قلعه یی

۱ - «خ»: طبس حیت. ۲ - عبارت اخیر در «خ» نیست. ۳ - «ج»: گرمست بغایت. ۴ - «ج»: است. ۵ - «ج»: چشمه است مقدار. ۶ - «ج»: بهر شهر ولایت. ۷ - «خ»: راه. ۸ - «نج»: سیاه چهره. ۹ - شش کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۰ - «ج»: دلقك و مسخره (نگاه کنید بتاریخ فرشته چاپ بمبئی ۱۸۳۱ ج ۱ ص ۴۴ سطر ۷ تا ۱۳). در تاریخ حیدر رازی B. m. ms. os. 4508. f. 59 b. دلقك آمده است. ۱۱ - (۴).

هست حاصلش غله باشد^۱ و غذای بسیار دارد و میوه و انگور کمتر باشد.
مؤمناباد - ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت
 است که ملاحده ساخته اند و در غایت استحکام است.

ولایات زاول^۲ - ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است ✽ :

زاول - شهری بزرگست و گرمسیر و درو میوه بسیار، و شکارگاههای خوب
 و علفزارهای^۳ بسیار دارد.

فیروزکوه - در معجم البلدان^۴ آمده که قلعه حصین است مابین هرات و
 غزنین و دار الملك حکام غزنین^۵ است و هوایش سردی مایلست و آبش از
 چشمه و مصانع.

قلعه طاق - شهری کوچکست و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع
 آنست.

غزنین - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات « فاک » و عرض از خط

استوا « لج کا » همچون عرض بغداد. شهر کوچکست و هوایش سردست و اگر تغییر
 هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع يك هوا داشتی بلکه تمامت^۶ اقلیم
 اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند گرم بودی و دیگرها که بعدی
 دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلندست
 سردست و هر جا پست است گرم میباشد.

طریث^۷ - شهر كوچك است و بگرمی^۸ مایل. قاضی ابوبکر صاحب «شکر و

شکایت» از آنجا است.

۱ - کلمه از «خ» است. ۲ - «خ» : ذایل و ذاول ؛ «ا» : ذوال ؛ «نج» : ذایل.

۳ - «ج» «خ» : علفزار. ۴ - (یا قوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج). (با فیروزکوه مازندران
 اشتباه نشود). ۵ - «ا» : غزنه. ۶ - «ج» : بلکه تمام. ۷ - «دنج» : طریث،
 طرمیشه، طرمست ؛ «خ» : طریث. ۸ - «ا» : و هوایش بگرمی.

میمند^۱ - از اقلیم سیم^۲ است طوایش از جزایر خالدات « فانه »^۳ و عرض از خط استوا « لح ك » شهری وسطست و گرمسیر در کوهستان واقع^۴ و آبش از رودخانه وینایع^۵ . حاصلش غله و خرما و میوه باشد [و] مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود^۶ .

قرنین - در معجم البلدان^۷ آمده که قصبه ییست از توابع سیستان و بنی لیث صفار از آنجا خروج کرده اند^۸ . حاصلش غله و اندك میوه باشد .



۱ - « ا » : مامن ؛ « نج » : میمنه . ۲ - « ا » : چهارم . ۳ - « ا » : صح ك .
 ۴ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۵ - « ا » : از رود . ۶ - عبارت اخیر در « ا » و « خ » نیست . ۷ - (یاقوت ج ۴ ص ۷۳) (نج) . ۸ - « چ » : کرده است .

باب هفدهم

در ذکر ۱ ارباع مملکت ۲ خراسان

درو چند^۳ شهرست . حدودش با^۴ ولایات قهستان و قومس و مازندران و مقارنه خوارزم پیوسته است . حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است ، اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جداگانه ، کمتر^۵ چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیل هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند ، تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت ، دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند ، زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند .

ربع نیشاپور - درو چند شهرست^۶ و هوایش اکثر معتدلست :

نیشاپور - از اقلیم چهارم است و اکنون ام‌البلاد خراسان . طولش از جزایر خالادات « ص ب لب » و عرض از خطّ استوا « لو کا » . طهمورث دیو بند ساخته بود

۱ - «خ» «ا» : توجیه . ۲ - کلمه در «ا» و «خ» نیست . ۳ - «ا» : درو (قدری سفید) ؛ «خ» (قدری سفید) و در او چند . ۴ - «ج» : تا با . ۵ - «ا» «خ» : بکتر . ۶ - «ا» : درو (قدری سفید) شهرست ؛ «خ» : در او شهرست .

بعد از خرابیش چون اردشیر بابکان درمفازه شهر « نه »^۱ بساخت شاپور بن اردشیر
 حاکم خراسان بود از پدر آن شهر را درخواست کرد و او مضایقه نمود . شاپور را
 غیرت آمد و آنرا^۲ تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نشاپور اسم علم آن شد
 و عرب نیشابور خواندند . دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوه رقعۀ شطرنج
 هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند^۳ و اکاسره را عادت بودی که شهرها را بر شکل
 جانوران و اشیاء ساختندی . شاپور ذوالاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود
 و دارالاماره خراسان از^۴ عهد اکاسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و
 چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث^۵ در نیشاپور دارالامارت ساخت و نیشاپور
 دارالملک خراسان شد . در سنه خمس و ستمایه^۶ آن شهر بزلزله خراب شد هم در
 آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیباخ خواندند . دور باروش شش هزار و نه صد
 گام بود در سنه تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب شد بگوشه دیگر شهری
 ساختند که اکنون ام البلاد خراسان آنست . در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله .
 دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و ینابیع و بعضی قنوات^۷ ضیاع^۸
 در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه ها^۹ ساخته
 باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت
 بلندست و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ برین
 رودخانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که يك خروار گندم در دلو
 آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن يك خروار آرد شده میباشد چنانکه
 دراز گوش در دنباله هم میرسد . بر جانب شمال بر قبه کوه بمسافت پنج فرسنگ
 بز گریوه بر آید^{۱۰} چشمه ییست که چشمه سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون

۱ - «خ» : یه . ۲ - «ج» : و آنجا . ۳ - «ا» : نهاده بودند . ۴ - «ج» : در .
 ۵ - «ا» : عمرو لیث . ۶ - «نج» : ثلثمایه (صحت متن یا حاشیه معلوم نگشت) . ۷ - سه کلمه اخیر
 در «ا» نیست . ۸ - «ا» «س» : ضیاع . ۹ - «ا» : حوضخانه ها . ۱۰ - «ج» : بر آید که .

میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است. بر بام کوشک بر آیند
 میانه چشمه میزنماید و در شب جمعه آواز هایل از میانه^۱ چشمه ظاهر میشود. از
 آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگست و پارسایان^۲ شب بر کنار چشمه احیا
 داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی^۳ بیرون آمدن و چریدن دیده اند. و آب
 این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است. و چشمه^۴
 دیگرست بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان^۵ و امیر چوپان ماهی دروی انداخته
 است و در گوش آن ماهی مرواریدی بمقدار بیضه کبوتری کرده^۶ و اکنون مردم
 جوق جوق و طایفه طایفه بتفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت
 نان میآید مردم تفرج میکنند. و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگست و از مزار
 اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان حیری^۷ و ابوعلی ثقفی و عبدالله مبارک و شیخ
 فریدالدین عطار^۸ است.

اسفراین - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «صا»^۹ و عرض از خط
 استوا «لولج». شهری وسطست و در مسجد آنجا کاسه بزرگست از روی، دورش
 دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب
 شمال آن شهر قلعه بیست محکم آنرا دز صعلوک خوانند^{۱۰}. و قریب پنجاه دیه از
 توابع اسفراین است و هوایش معتدلست اما چون آب از رود خانه یی که در پای
 قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیارست ناسازگار میباشد. و ولایت و توابع
 آن قنوت دارد و همه [را] محصول است از انگور و میوه و غله^{۱۱}.

- ۱ - کلمه در «ا» نیست؛ «خ»؛ میان. ۲ - «نچ»؛ پارسایان؛ «ج»؛ پارسایان در.
 ۳ - «ا»، «نچ»؛ شیر آبی و گاو و اسب و آدمی آبی. ۴ - «ا»؛ رایگان؛ «خ»
 کلمه را ندارد. (شاید: رادکان). ۵ - «ج»؛ و حلقه در... ماهی از مروارید است... کبوتری.
 ۶ - «ج»؛ جهری؛ «خ»؛ جهری؛ «س»؛ جهرمی. ۷ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست و «خ»
 افزوده؛ و در جانب جنوب آن مایل بمشرق مزار امامزاده محمد المحروق پسر امام زین العابدین (ع)
 است. ۸ - «ا»؛ صاها. ۹ - دنباله عبارت در «ا» نیست تا ذکر بیهق. ۱۰ - «ج»؛
 و غله داشته باشند.

بیهق - ولایتی است^۱ و شهرستان آن سبزوار است و آن شهری وسطست
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از خط استوا «لونه»
هوایش معتدلست^۲ و بازارها فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب بسته‌اند که چهار
سوی بازارست بغایت محکم و عالی^۳. حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد^۴
و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشرینند.
بیار^۵ - از اقلیم چهارم است^۶. طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از
خط استوا «لدمه»^۷. شهری وسطست و هوای معتدل دارد^۸ و حاصلش غله و اندکی
میوه باشد.

جوین - ولایتی است. پیش از این داخل تومان بیهق بوده و اکنون مفردست.
قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحرآباد^۹ که مقام سعدالدین حموی است و
آزادوار^{۱۰} و کارزی^{۱۱} و دلقند^{۱۲} و خوراشاه^{۱۳} از معظم قرای آن. اهل آن ولایت^{۱۴} اکثر
شافعی مذهب اند^{۱۵}. آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی يك دو کاریز معتبر
دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد.

جاجرم - از اقلیم چهارمست و شهری وسطست و در حوالی آن يك دوروزه
راه زهر گیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر
قلعه بیست و درپای آن دو درخت چنار گویند هر که صباح چهارشنبه پوست آنرا
بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختان را بدندان
برده اند^{۱۶} و موضعی چند از توابع آنست و در شهر خانه های بتکلف باشد. محصول
آن غله و میوه فراوان باشد.

۲۰ - کلمه است در «ج» نیست. ۲ - از اینجا تا علامت ستاره * در «ا» نیست. ۳ - دنباله
عبارت در «ا» نیست تا پایان مطلب. ۴ - «ا»: بیار. ۵ - «ج»: چهارم. ۶ - «ا»: لطمه. ۷ - «نج»: بحرآباد. ۸ - «ا»: از دوار؛ «ج»: از؛ «س»: داد. ۹ - «ج»: کارزی. (ظاهراً کارجی امروزی. فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹).
۱۰ - اصل: دلبند. (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۹ است). ۱۱ - «ا»: خورشاه. (۱).
۱۲ - کلمه از «ا» است. ۲۵

خبوشان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم . و توابع بسیار دارد و در دفاتر

دیوان آن ولایت را استوا^۲ نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد^۳ و بنیره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود^۴ و آب و هوای خوب دارد . حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد .

شقان^۵ - شهری وسطست و بیست پاره دیه از توابع آنست و از اقلیم چهارم^۶ است^۷ . و محصول از هر نوعی دارد .

طوس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ص ب لب » و عرض از

خط استوا « لز »^۸ . جمشید پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نوذر تجدید

عمارتش کرد^۹ و بنام خود منسوب گردانید و از مزار^{۱۰} عظاما قبر امام معصوم علی بن

موسی الرضابن جعفر^{۱۱} رضی الله عنهما در دیه سناباد^{۱۲} بچهار فرسنگی طوس است و

قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است * و مشهد طوس

از مشاهیر مزارات متبر^{۱۳} که است و آن موضع^{۱۴} اکنون شهر چیهی شده . و از مشهد تا

زاوه^{۱۵} سنجان پانزده فرسنگست و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در

سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز^{۱۶} . و در جانب قبلی طوس دروازه بیست

که سه هزار ولی ابوبکر نام در مزارات^{۱۷} این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب

شرقی او قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد^{۱۸} غزالی^{۱۹} و مزار فردوسی و

معشوق طوسی هم آنجا است * . مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست

۱ - در « ا » قبل از خبوشان ذکر خاوران آمده است . ۲ - « ا » : اصل همه جاها استوا .

(متن تصحیح قیاسیست) . ۳ - « ا » : آن شهر کرد . ۴ - دنباله عبارت در « ا » نیست .

۵ - « ا » : شعان ؛ دنج ؛ سغان ، شعان ، شان . ۶ - « ا » : و قریب . ۷ - « ا » : لرها . ۸ - « چ » : کرده . ۹ - کلمه در « ا » نیست . ۱۰ - عبارت تا علامت ستاره * در « ا » چنینست :

و هارون الرشید در دیه نوقان بچهار فرسخی طوس است ؛ « چ » : . . . رضی الله عنهما بن جعفر .

۱۱ - « ا » : « دنج » : نوقان . ۱۲ - و آن موضع در « ا » نیست . ۱۳ - « س » : زاویه .

۱۴ - چهار کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۵ - « ا » : مزار . ۱۶ - « ا » : و امام احمد .

۱۷ - از اینجا تا علامت ستاره * در « ا » نیست .

باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار باشد و شیرین^۱. و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان^۲ گویند طولش دوازده فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است.

کلات و جرم - کلات قلعه بیست در غایت محکمی چنانکه درو کشت و زرع توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبه بیست در پای آن قلعه و چند پاره دیه است که از توابع آنست.

مرسان^۳ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «صک» و عرض از خط استوا «لو»^۴ شهری کوچکست و هوایش بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد.

فراوه^۵ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «ص»^۶ و عرض از خط استوا «لط»^۷. شهری وسطست و هوای خوش و معتدل دارد. حاصلش غلات و میوه باشد.

ربیع هری^۸:

هرات - نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و همه از اقلیم چهارم است.

هرات - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «صدک» و عرض از خط استوا «لدک». هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت، اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید عمارتش کرد. دور باروش نه هزار گام است و هوایی در غایت نیکویی و درستی دارد و پیوسته در تابستان^۹ شمال وزد^{۱۰} و در خوشی آن گفته‌اند: «لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوار زم فی بقعة قل الناس یموت^{۱۱} فیها ابداء».

۱ - «ج»: بسیار شیرین باشد. ۲ - ظاهراً: وادکان. ۳ - «خ»: ربیع مرسان؛ «نچ»: مرینان، جرینان (۱). (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۲۳). (نچ). ۴ - «ا»: لوها. ۵ - «ا»: قراودا؛ «نچ»: فراود، قراود. ۶ - «ا»: صها. ۷ - «ا»: نها. ۸ - «نچ»: هرات، هرات. ۹ - در تابستان در «ا» نیست. ۱۰ - شمال = بادی که میان مطلع شمس و بنات النعش وزد. ۱۱ - «ا»: قل یموت الناس.

و آبش از نهرچه هری رودست^۱ . باغستانش بسیارست و هجده پاره دیه است متصل
 آن شهر از میوه هایش انگور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز
 و جنگی و عیار پیشه باشند و سنی مذهب اند و در آنجا قلعه محکم است ، آنرا
 شمیرم^۲ خوانند و بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشیخانه پی بوده است آنرا ارشک^۳
 گفته اند و این زمان قلعه امکله^۴ میگویند و مابین آتشیخانه و شهر کنیسه نصاری
 بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ^۵ عبدالله انصاری معروف به پرهی
 و خواجه محمد ابوالولید^۶ و امام فخر الدین رازی است و در حق خوشی هرات
 گفته اند :

بیت

گر کسی پرسد ترا کز^۷ شهرها خوشتر کدام

۱۰ ار^۸ جواب راست خواهی گفتن او را گوهری

این جهان را همچو دریادان^۹ خراسان را صدف

در میان این صدف شهر هری چون گوهری^{۱۰}

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش هزار حمام و
 کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه داشته^{۱۱} و
 چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است .

۱۵ اسفزار - شهری وسطست و چند پاره دیه توابع دارد^{۱۲} و باغستان بسیار^{۱۳}

و میوه و انگور و انار فراوان باشد و در صور الاقالیم گوید اهل آنجا سنی شافعی
 مذهب اند . و در دین متعصب^{۱۴} .

۱ - عبارت تا علامت ستاره . در «ا» چنینست : و باغستان بسیار دارد از میوه هاش انگور و خربزه
 نیکوست . ۲ - (۱) . ۳ - «ا» : رشک ؛ «خ» : رشک ؛ «نج» : رشک ، زسک . (۲) . ۴ - «خ» :
 اسکلیجه ؛ «نج» : اسکلیجه . (۳) ؛ «ا» عبارت و این زمان را ندارد . ۵ - کلمه در «ا» نیست .
 ۶ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست . ۷ - «چ» : از ؛ «چ» : گرتو را پرسد کسی از .
 ۸ - اصل : ور (متن تصحیح قیاسیست) . ۹ - «چ» : دریا و آن . ۱۰ - دنباله عبارت
 تا پایان مطلب در «ا» نیست . ۱۱ - کلمه از «خ» است . ۱۲ - «ا» : بسیار دارد .

فوشنج^۱ - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط

استوا « لدنه » شهری کوچکست و^۲ ولایتی بسیار از توابع آنست^۳ و قصبات کوسوی^۴ و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است^۵ و موضع معتبر دارد^۶ و باغستان بسیار و انگور و خربزه و میوه اش نیکو میباشد^۷ . چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد^۸ و آسیاهای آن همه بیاد میگردد^۹ و گویند که فرعون که در زمان موسی (عم) در مصر بوده از آنجا بوده است و هاهان که هم و زیر اوست هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است^{۱۰} .

باخرز^۵ - ولایتی است از اقلیم چهارم و مواضع معتبر دارد و^۶ در مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبه مالان^۷ که جای عظیم و پرنزहत است و خربزه بلند^۸ در جمیع خراسان مشهورست .

بادغیس^۹ - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات « صهل » و عرض از خط استوا « له ك » . قصبات کوه نقره و کوه غناباد^{۱۰} و بزرگترین و بست^{۱۱} و لب و حاد^{۱۲} و از کایرون و کالون و دهستان از توابع آنست . حاکم نشین کوه غناباد و بزرگترین و دهستان . و کاریز ، که مقام حکیم برقی^{۱۳} که سازنده ماه نخشب است ،

- ۱ - « ا » : بوشنج ؛ « نج » : بوسنج ؛ « خ » : بوشیخ . ۲ - از اینجا تا علامت ستاره در « ا » نیست . ۳ - عبارت تا علامت ستاره در « ا » در پایان شرح فوشنج آمده است و « روح » را هم ندارد . ۴ - « خ » : کوی سوی ؛ « نج » : کرسوی ، فره ، کوسویه ، و خردکرد ، و روح . (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۱۳) . (هیچیک در معجم البلدان نیست) . ۵ - « ج » : و ولایتی بسیار دارد و معتبرست . . . شرح باخرز در « ا » چنینست : شهری وسطست و از اقلیم چهارمست و باغستان دارد و بیست و چهار باره دیه از توابع آنست (متن از « س » است) . ۶ - « نج » : پالین ، پالن . ۷ - « خ » : جزیره . . . (متن نیز روشن نیست) . ۸ - « ج » : بادغیش ؛ « خ » : بادقیس . ۹ - « خ » : عتاب آباد ؛ « ا » : عاباد ؛ « س » : کوغیاباد . (؟) ۱۰ - کلمه در « خ » و « س » نیست و دنباله مطلب در « ا » چنینست : دهستان بوده و کاریره که مقام برقی سازنده ماه نخشب بود هم از توابع آنجاست . ۱۱ - « خ » : حنا . (؟) ۱۲ - « س » : اوکایرون . و این چند قصبه در « نج » چنینست : کوغناباد و بست ، جاد الحب و الحاد ، از کایرون ، اوکایرون ، از کایرو ، کالو و سرانجام : کاریزه (جهان نامه ص ۳۱۴ مرکز ناحیه قلعه نرتو که میگوید) (؟) . ۱۳ - « خ » : ترفعی . (ظ : مراد المقنع است) .

هم از توابع آنجاست . و در آن ولایت بیشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و ازهرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی قصد کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند .

جام - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط استوا « لدن » . شهری وسطست و قریب^۱ دویست پاره دیه از توابع آنجاست . باغستان بسیار و میوه^۲ بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست . و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاء الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبر^۳ که بسیارست .

جشت - شهری وسطست و ولایتی^۴ قرب پنجاه پاره دیه که به هری رود منسوب است از توابع آن است^۵ این زمان موضع او به^۶ حاکم نشین آنجاست . محصولات فراوان و میوه خوب دارد . بتخصیص سیب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست .

خواف^۷ - ولایتی است . طولش از جزایر خالدات « صحك » و عرض از خط استوا « لهك » . قصبات سلامه^۸ و سنجان^۹ و زوزن از توابع آنست^{۱۰} . و ملك زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت^{۱۱} از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست . مردم آنجا

۱ - « ۱ » : قرب . ۲ - « ۱ » : میوه فراوان دارد . و جمله بعد آنجا چنین است : و در آنجا از مزار اکابر اولیا تربت شیخ احمد جامی و اولاد شیخ بوذرست . ۳ - « ۱ » : و از اقلیم چهارم . ۴ - « ۱ » : پاره دیه توابع دارد و دنباله مطلب را هم ندارد . ۵ - « ج » : موضع او . ۶ - « پنج » : خاف . ۷ - « ۱ » : زاده ؛ « خ » « س » : سلام . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سلامی) . ۸ - (در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سنگان) . ۹ - تا علامت ستاره در « ۱ » نیست .

حنفی مذهبند و شریعت رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد.

زاوه^۱ - ولایتی است و قصبه او زاوه. و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آنست و بعضی را آب [از] رودست و بعضی را آب از قنات. حاصلش ابریشم و غله و پنبه و انگور و میوه فراوانست و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست.

غور - ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند. از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « صط »^۲ و عرض از خط استوا « له »^۳ و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست^۴ و مردم آنجا را ببلاحت نسبت کنند *

غرجه^۵ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « صط »^۲ و عرض از خط استوا « لوم » ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است^۶ و آب و هوا مانند ولایت غور *

ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان :

بلخ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « فاما » و عرض از خط

استوا « لوما ». کیومرث بنیاد کرد، طهمورث دیوبند با تمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگست و گرمسیر و آب و هوایش در سازگاری وسطست. از میوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست سلطان ملک شاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کمتر باشد.

بامیان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « فب »^۶ و عرض از

خط استوا « لداله »^۷. هوایش سردست. در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده

۱ - کلمه و شرح آن در « ا » نیست. ۲ - « ا » : صط ها. ۳ - « ا » : له ها.

۴ - تا علامت ستاره * در « ا » نیست. ۵ - « نج » : غورچه. ۶ - « ا » : فب ها.

۷ - « ا » : اوله.

ماتیکان^۱ بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نیره^۲ آنرا بکلی خراب کرد و ماو بالق^۳ خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خرابست.

پنجهر^۴ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « فب »^۵ و عرض از

خط استوا « لوله »^۶. شهری وسطست و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد^۷.

جوزجان - ولایتی است و شهرش یهودیه^۸ و فاریاب و شبورقان است. از اقلیم

چهارم است طولش از جزایر خالدات « صح »^۹ و عرض از خط استوا « لهک »^{۱۰} هوای معتدل دارد و آبش از قنوات و جبالی که در آن حدودست برمیخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد^{۱۱}.

ختلان^{۱۲} - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « فا »^{۱۳} و عرض

از خط استوا « ک »^{۱۴}. شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست. حاصلش غله و پنبه و انگور باشد.

سمنجان^{۱۵} - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم. طولش از جزایر

خالدات « فب »^{۱۶} و عرض از خط استوا « له »^{۱۷}. شهری کوچکست بر طرف شرقی سه محلست بهم دیگر متصل و طرف غربی سه محلست^{۱۸} متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت

۱ - «ج» : موتوکن ؛ «ا» : مامکان ؛ «نج» : مامکن، مامکان ؛ مامیکن. (نگاه کنید به کتاب ابوالقاضی

ص ۱۱۴ تا ۱۴۹) . (متن ما از جهانگشای جوینی ج ۲ است) . ۲ - «ج» : نیره اش .

۳ - «ا» «نج» : موی مالمق . (در جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۵ چاپ لیدن : ماوو بالیغ به معنی

ده بد) . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «ا» : فب ها . ۶ - «ا» : بود .

۷ - اصل : یهوده . (متن از معجم البلدان ذیل : جوزجان) . ۸ - «ا» : صح هـ ا .

۹ - «ا» : اندکی بود . ۱۰ - «ا» : خلان ؛ «خ» : خقلان . ۱۱ - «ا» : ماها .

۱۲ - «ا» : لرها . ۱۳ - «نج» : سمینان ؛ «ا» : سمیان ؛ «خ» : سمنان . ۱۴ - «ا» : اوها .

۱۵ - «ج» : سه محله است بهم متصل . . . سه محله است .

فراوان و خوب باشد .

طالقان - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات «فا»^۱ و عرض از خط استوا «ك له»^۲ شهری کوچکست و اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غله و میوه بسیارست و ولایت معمور و آبادانست .

فاریاب - از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان . طولش از جزایر خالدات «صط»^۳ و عرض از خط استوا «لزمه»^۴ شهری کوچکست کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوه فراوان .

قوادیان^۵ - از اقلیم چهارم است^۶ . طولش از جزایر خالدات «فب»^۷ و عرض از خط استوا «لح»^۸ . کیقباد اوّل کیانیان ساخت . شهری کوچکست و قصبات نویده^۹ و واشجرد و شومان^{۱۰} از توابع اوست . هوایی گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود .

کالف^{۱۱} - شهری کوچکست برکنار جیحون و پهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد . دور باروش سه هزار گام است . آب و هوایش درستست و میوه های خوب و فراوان دارد^{۱۲} .

دلج^{۱۳} - قلعه ییست بر ییست^{۱۴} فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوهست و همه سنگ سیاهست و بر آنجا راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیارست و جایی عظیم محکمست .

۱ - «ا» : صاها . ۲ - «ا» : لرله . ۳ - «ا» : صطها . ۴ - «ا» : لومه .
 ۵ - «ا» : فرادیان . (صحیح : قبادیان . هر چند قوادیان صورت دیگر آنست) . ۶ - این سه کلمه در «ج» پیش از کلمه قوادیان آمده است . ۷ - «ا» : حها . ۸ - «ا» : لحها .
 ۹ - «ا» : نودپ ؛ «س» : بودن (؟) . ۱۰ - «ا» : سومان . ۱۱ - «ا» : کالست .
 ۱۲ - «ج» : باشد . ۱۳ - جای کلمه در «ا» سفیدست . «خ» کلمه و شرح آنرا ندارد ؛
 «س» : ولح ؛ «نچ» : دنج ، قخما ، و کخ . (شاید : اوزج) (نچ) . (؟) . ۱۴ - «نچ» : هشت .

ربع مرو شاهجان :

- مرو - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «صوز»^۱ و عرض از خط استوا «لزم» . کهن دژ مرو طهمورث ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بر آورد و دارالملک خراسان ساخت . ابومسلم صاحب دعوت^۲ در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره یی سخت عالی و درو قبه یی^۳ پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز . مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی لیث صفار با^۴ نیشاپور بردند ، چون دولت بسلاجقه رسید چغری بیگ باز با آنجا آورد و نیره اش سلطان ملک شاه مرو را بارو کشید . دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بسی نیکو میآید و معنی این آیت : « مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ »^۵ گویی در شأن آن ملک واردست . گویند يك من غله که^۶ آنجا زرع کنند در سال اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که درویده باشند و تخم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من . هوایش متعفن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علت رشته . آتش از مرو رودست و قنوات . زمینش شورناکست و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریگ روانست . و از میوه هاش مرو و انگور و خربزه نیکوست و خشک کرده بسیار ولایات برند و آبی يك يك نیک افتد . مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند . اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار^۷ خاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بزرجمهر بختگان

۱ - «ا» : صر . ۲ - «ا» : صاحب دولت ؛ «خ» : صاحب الدولة . ۳ - «ا» : جامعی . ۴ - «د چ» : قبه و . ۵ - «چ» : به . ۶ - (قرآن کریم سورة بقره آیه ۲۶۳) .

۷ - «چ» : گویند که يك من غله چون . ۸ - «ا» : عظاما . . . ؛ «ا» : «خ» : عظاما .

و بارید مطرب . و دیه سفیدنج^۱ که از ضیاع مروست مقام ابومسلم صاحب دعوت^۲ آنجا بود .

اشفورقان^۳ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صه »^۴ و عرض از خط استوا « لومه » . شهری کوچکست و درو جز غله حاصلی دیگر نباشد^۵ .
ابیورد - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « هج م »^۶ و عرض از خط استوا « لز که » . شهری کوچکست و درو میوه فراوان .

تفتازان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صه »^۷ و عرض از خط استوا « لومه » . شهری وسطست و درو باغستان فراوان و آب روان بسیار و حاصلش میوه و غله باشد .

خاوران^۸ - از اقلیم چهارم است^۹ . طولش از جزایر خالدات « صه » و عرض از خط استوا « م م » . شهری وسطست و درو باغستان فراوان و آب بسیار و روان و حاصلش غله و میوه باشد^{۱۰} . قصبه مهرنه^{۱۱} که مقام شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده قدس الله سرّه ، و او^{۱۲} آنجا آسوده است ، از توابع خاوران است و در حق بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند^{۱۳} :

شعر

بر سپهر صیت گردان شد ز خاک^{۱۴} خاوران

تا شبانگاه آمدش ، چار آفتاب خاوری

۱ - « ا » : سفیدنج ؛ « نج » : سفندج (نگاه کنید به ابن خلکان شماره ۳۸۲ ص ۷۱) . ۲ - « ا » : صاحب دولت ؛ « خ » : صاحب الدولة . ۳ - « چ » : اشفورقان . « نج » : اشفورقان ؛ « خ » : اشفورقان . (متن از معجم البلدانست) . ۴ - « ا » : صدها . ۵ - « چ » : حاصل نیست . ۶ - « ا » : صح م . ۷ - صدل . ۸ - « نج » : خاوران . در « ا » کلمه و شرح آن پس از شرح جاجرم و پیش از خبوشان آمده است . ۹ - از اینجا تا علامت ستاره « در دا » نیست . ۱۰ - « چ » « ا » : مهرنه ؛ « نج » : مهرنه . (متن نیز از نج است) . ۱۱ - چهار کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۲ - (نگاه کنید بتذکره دولتشاه ص ۸۴) (نج) . ۱۳ - « چ » : تا . . بخاک ؛ « ا » : تا سپهر . . .

خواجه یی چون بوعلی شادانی آن صاحب قران

مفتی چون اسعد مهنه^۱ ز هر شینی بری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری

شادباش ای آب و خاک خاوران کز روی لطف

همچو آب بحر و خاک کان گهرمی پروری .

سرخس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صدک » و عرض

از خط استوا^۲ « لز »^۲ افراسیاب ترك ساخت . دور باروش پنج هزار گام است و قلعه

محکم از خاکریز دارد .^۳ و هوایش گرمسیرست و آبش از رودخانه یی که از هری

بطوس میآید و عظیم نیکو و هاضم^۴ . و از میوه هاش انگور و خربزه نیکوست .

شبرقان^۵ - شهری کوچکست و گرمسیر و [آنجا] غله فراوان [و] سخت ارزان بود .

مروالرود - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صر »^۶ و عرض

از خط استوا « لوك »^۷ . از قصبات آن پنج دیه بوده که سلطان ملک شاه ساخت^۸

دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیرست اما هوایی^۹ درست دارد و آبی گوارنده

و اکثر اوقات آنجا فراخی باشد^{۱۰} و از میوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست^{۱۱} .

چند پاره دیه از توابع آنست .

۱ - « ا » : اسعد ترك ؛ « خ » : سعد ترکی . ۲ - « ا » : لر ها . ۳ - چهار کلمه اخیر

در « ا » نیست . ۴ - « ا » : و آبش عظیم نیکوست . ۵ - « نج » : اسقورقان (نگاه کنیده

بصفحه پیش و بیا قوت ج ۳ ص ۲۵۴ و ۲۵۶) ؛ (= شبورغان) . ۶ - « ا » : صر ها . ۷ - « ا » : لرك .

۸ - عبارت میان راده . ۹ تا اینجا در « ا » نیست و جای آن سفیدست . ۹ - « ج » : هوای .

۱۰ - « ج » : ارزانی بود . ۱۱ - جمله بعد در « ا » نیست .

بازر^۱ - شهری وسطست و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدا^۲ت «صه»^۳
و عرض از خط استوا «لوم»^۴ . در آن ولایت غله فراوان بود^۵ .
قلعه نای^۶ - محبس مسعود سعد سلمان است .



۱ - «ا» : یازر ؛ «نچ» : ما او ، یادز ، مادر ، یازز ؛ «خ» : مارو . (۱)
۲ - «ا» : صه ها . ۳ - «ا» : لرم . ۴ - «ا» : و در آنجا غله فراوان باشد .
۵ - «نچ» : بای ، نار . مای ، ناه ؛ «ا» : ناه . (نگاه کنید به چهار مقاله ص ۴۵) (نچ)
۶

باب هجدهم

در ذکر ولایت ۱ مازندران

و آن هفت تومان است برین سبیل^۲ : اوّل تومان جرجان که دارالملک آنجاست ؛ دوم موروستاق^۳ ؛ سیم استرآباد ؛ چهارم آمل و رستمدر^۴ ؛ پنجم دهستان^۵ ششم روغد^۶ ؛ هفتم سیاه رستاق^۷ . حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسانست .

جرجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «ص»^۸ و عرض از

خط استوا «لونه» . نبیره سلطان ملکشاه^۹ ساخت . دور باروش هفت هزار گام است .

هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه اما ، چون کوه نزدیک دارد^{۱۰} در هنگام

گرما برف از کوه بیاورند . و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود . و از میوه هایش خرما

و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما درخت^{۱۱} دو سه

ساله از ده ساله دیگر ولایات قوی تر و بقوت تر باشد . و اهل آنجا شیعی^{۱۲} و صاحب

مروت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان

آل بویه به وبا^{۱۳} و شهر جنگ^{۱۴} نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول

قتل عام رفت و اکنون خرابست و آنجا مردم اندک اند . فیروز ساسانی در آن حدود

۱ - «ا» : هژدهم در تفصیل لواحق . ۲ - دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۳ - «ا» : ۱۵

بردمورساق ؛ «خ» : هوروستاق ؛ «نج» : موروستان ، بررود ، بررموساق ، برومستان ،

رومورستاق . (۱) . ۴ - «ا» : رستمدر . ۵ - «ا» : روغد . (۲) . ۶ - «ا» : ساورستان ؛ «نج» :

ساورستان ، سیاه دستان ؛ «خ» : سیاه رستان . ۷ - «ا» : ص ها . ۸ - جای کلمه در

«ا» سفیدست . ۹ - «چ» : نزدیکی دارد و . ۱۰ - «چ» : تا درخت . ۱۱ - «چ» :

شیمه . ۱۲ - کلمه در «خ» نیست . ۱۳ - «چ» : جنگ شهر ؛ «خ» : شهر خرك . ۲۰

جهت دفع تنازع باتورانیاں دیواری ، طولش پنجاه فرسنگ ، بساخت . و از مزار اکابر
قربت محمد بن جعفر الصادق (عم) [آنجا است] و آن مزار بگور سرخ مشهورست
و در آنجا دو سنگ آسیاست هر یک را بیست گز قطر و دو گز ضخامت^۱ .

استرآباد - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فطاله » و عرض

از خط استوا « لونه » . شهری وسطست نزدیک بدریای خزر و آب و هوای معتدل
دارد . حاصلش غله و میوه و انگور و ابریشم باشد .

آمل - از اقلیم چهارم باشد . طولش از جزایر خالدات « فزک » و عرض از خط

استوا « لول » . طهمورث ساخت شهری بزرگست^۲ و هوایش بگرمی مایل و
مجموع میوه های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و
ترنج و لیمو و مرکب^۳ و غیره [آنجا] فراوان باشد و مشمومات بغایت خوب^۴ . چنانچه
اگر شهر بند^۵ شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد .

دهستان - از اقلیم چهارم است^۶ . طولش از جزایر خالدات « صاید » و عرض

از خط استوا « لزنه »^۸ . قباد بن فیروز ساسانی ساخت . و آنرا از ثغور نهاده اند میان
مسلمانان و اترک . هوایش گرم است و آبش از رود ، اندک میوه دارد .

رستم دار - ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آنست و هوایش

بگرمی مایلست و بیشتر ولایات را آبش از شاه رود .

ساری - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « فج »^۹ و عرض از

خط استوا « لز »^{۱۰} . طهمورث دیوبند ساخت . شهری وسطست و دورش تقریباً چهار هزار

گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوه و پنبه و غله فراوان دارد .

۱ - ذکر تومان دوم و هفتم یعنی موروستاق ؛ و سیارستاق در نسخه ها نیامده است
مگر آنکه آن دورا با سامی دیگری که مذکور افتاده باز خوانند . ۲ - در « ا » عبارت بعد
چنینست : و آب و هوایی معتدل دارد . ۳ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۴ - (از عبارت صریح
برمی آید که مراد از کلمه مرکب برتقال امروزی باشد) . ۵ - « ج » : خوب و فراوان .
۶ - (شهر بند = محاصره) . ۷ - « ج » : چهارم . ۸ - « ا » : لزنه . ۹ - « ا » : محها .
۱۰ - « ا » : لرها .

روغد^۱ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « فح »^۲ و عرض از

خط استوا « لز »^۳ شهر وسط است .

کبود جامه^۴ - ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است . مجموع ولایت

داخل کبود جامه است . حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد و ولایتی عریض است .

نیم مردان^۵ - جزیره ییست . مردم بسیار در آنجا ساکنند . کشتیها که از اروس^۶

و گیلان و مازندران می آیند آنجا بیرون^۷ می آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد
و محصول بسیار از کشتیها دارد .

شهر آباد - قصبه ییست . قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است .



۱ - (۱) . و در « ا » شرح روغد قبل از ساری است . ۲ - « ا » : محها . ۳ - « ا » : لرها .

۳ - (۲) . ۴ - « ا » : غالب . ۵ - « ا » : الوس ؛ « دنج » : الوس ، ارس . ۶ - کلمه از « ا » است . ۷ -

باب نوزدہم

در ذکر دیار ۱ قومس ۲ و طبرستان

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مہمازہ پیوستہ است .
حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است .

خوار^۳ - از اقلیم چہارم . طولش از جزایر خالدات « فزی »^۴ و عرض از خط
استوا « لہ ک » . شہری کوچکست . غلہ و پنبہ درو نیکو باشد^۵ .

دامغان - از اقلیم چہارم است^۶ . طولش از جزایر خالدات « فح یہ » و عرض
از خط استوا « لوک » . ہوشنگ ساخت . دور باروش ہشت ہزار گام است و ہواش
بگرمی مایلست و آبش از رود . و از میوہ ہاش امروز نیکوست . چشمہ ییست در
حوالی چہار دیہ ، آب اندک دارد مایل^۷ بزردی ، از قاذورات ہرچہ در آنجا اندازند
باد چنان برخیزد در دامغان کہ مجموع درخت بشکند ، معتمدان^۸ بروند و آنرا
پاک کنند ، باد ساکن شود و بکرات آزمودہ شدہ است .

سمنان - از اقلیم چہارم است . طولش از جزایر خالدات « فج »^۹ و عرض از
خط استوا « لو »^{۱۰} . طہمورت^{۱۱} ساخت . ہواش معتدلست و آبش از رود و از میوہ ہاش
انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد .

بسطام - از اقلیم چہارم است . طولش از جزایر خالدات « فط ک » و عرض

۱ - «ا» : در ترتیب اعمال . ۲ - «نج» : (در یک نسخہ خطی) ہمہ جا : قومس .

۳ - «نج» : خار ؛ «ا» : خور . ۴ - جای کلمہ در «ا» سفیدست . ۵ - «ج» : نیک میباشد .

۶ - «ج» : چہارم . ۷ - «ج» : میل . ۸ - «ا» : معتمدان . ۹ - «ا» : محھا . ۱۰ - «ا» : لوھا .

از خط^۱ استوا «لوی». شهری کوچکست و هوای معتدل دارد^۱ و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفين بايزيد^۲ طيفوربن عيسى سروشان^۳ آنجاست^۴. حاصلش میوه و غله فراوانست.

گردکوه - آنرا دزگنبدان^۵ گفته اند. سه فرسنگ است بداهغان. پیرامون

او منصور آباد^۶ و قهاب رستاق^۷ است. زراعات و محصول بسیار دارد.

فیروز کوه - در معجم البلدان^۸ آمده که قلعه ییست که کوه دماوند بر او

مشرفت. سردسیرست^۹، [آنجا] درخت نمیباشد و غلات بسیارزراعت میکنند و حاصل نیکو دارد^{۱۰} و آب خوار از در قلعه و دیه میگردد.

دماوند - قصبه ییست که آنرا پشیان^{۱۱} خوانند از اقلیم چهارم است. طولش

از جزایر خالدات «فرك» و عرض از خط استوا «لهی»^{۱۲}. کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب پزند^{۱۳}.

فریم - بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات

داخل ساری میباشد و بوالی او^{۱۴} تعلق دارد^{۱۵} و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری.

خرقان - دیهی است از توابع بسطام. هوای خوش و آب فراوان دارد. و از مزار

اکابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است.



۱ - «ا»: هوایش معتدل. ۲ - «ج» «ا»: ابویزید. (متن از نج است).

۳ - «نج»: بروشان؛ «ا»: بن بروشان. ۴ - عبارت بعد در «ا» نیست. ۵ - «نج»:

ده گنبدان؛ «خ»: دیز گنبدان. (۱). ۶ - (۱). ۷ - «ا»: مهاب و روسیاق؛ «نج»:

مهاق... مهاب... قهات... (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۳ است). ۲۰

۸ - (یاقوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج). ۹ - «ج»: هوایش سرد. ۱۰ - دو کلمه اخیر در

«ا» نیست. ۱۱ - «ا»، «نج»: میشان (۱). ۱۲ - «ا»: لری. ۱۳ - «ج»: گیرند.

۱۴ - «ا»: وقت. ۱۵ - (عبارت بعد زائد می نماید).

باب بیستم

در ذکر بقاع ۱ جیلانات

و آن دوازده شهرست و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر . طولش از سفیدرود و رستم‌دار تا هوغان چهل^۲ فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا يك^۲ فرسنگ . حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانی هر جیلانی^۳ بدان امیری^۴ تعلق دارد که حاکم آنجاست ، امّا آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند^۵ و متابعت او نمایند .

۱۰ اصفهبند^۶ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فه » و عرض از خط استوا « لح »^۷ . شهری وسطست . حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد . ولایتی بسیار^۸ و قریب صد پاره دیه از توابع اوست . حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینارست .

۱۰ تولم^۹ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فه »^{۱۰} و عرض از خط استوا « لح »^۷ . شهری وسطست حاصلش غله و ابریشم^{۱۱} و برنج و نارنج و ترنج و

۱- «ا» : در عرض قصبات ۲- جای کلامه در «ا» سفیدست . ۳- «ج» : دیوانیش هر جیلانی را . (متن تصحیح قیاسیست) . ۴- «ا» : امر . ۵- «ج» : باشد . ۶- «ا» : اصفهبد . و شرح آن با تولیم و تمیجان پس از ذکر لاهیجان آمده است . (در معجم البلدان : اصفهبدان) . ۷- «ا» : لح ها . ۸- «ج» : ولایت بسیار است . ۹- «نج» «ا» : تولیم . (۴) . ۱۰- «ا» : قدها . ۱۱- «ج» : پنبه .

لیمو باشد.

تمیجان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم. حاصلش چنانکه در^۲ دیگر

مواضع است.

رشت - از اقلیم چهارم، هوایش بغایت گرم و متعفن است. حاصلش غله و

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند.

شفت - از اقلیم چهارم^۳ و شهری کوچکست و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر

مواضع باشد.

فومن - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدهات^۴ «فد»^۵ و عرض از خط

استوا^۶ «لج»^۷. شهری بزرگست و ولایات بسیار دارد. حاصلش غله و برنج و ابریشم

بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرشی^۸ باشند.

گسگر^۹ - از اقلیم چهارم است و شهری وسطست و آب و هوا مانند دیگر

مواضع.

کوچصفهان^{۱۰} - از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش^{۱۱}

خواند.

کوتم - از اقلیم چهارم است بر^{۱۲} کنار دریا افتاده است و بندرگاه. کشتی که

از گرگان^{۱۳} و طبرستان و شروان^{۱۴} [آید] از آنجا بیرون آید و حاصلی^{۱۵} عظیم دارد.

۱ - «ا» : همجان ؛ «خ» : تیمجان . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۲ تیمجان دهی است).

۲ - اصل : از . (متن تصحیح قیاسیست) . ۳ - «ا» افزوده : طولش از جزایر خالدهات

قد ها . ۴ - «ا» : قد ها . ۵ - «ا» : لج ها . ۶ - «ج» : علی العرش . (ظاهراً

یعنی از مکرمه و مجسمه اند ، در اشاره بآیه شریفه : « الرحمن علی العرش استوی » . ۷ - «ج»

«ا» : کسکر ؛ «نچ» : کسکر . (متن از فرهنگ جغرافیایی است و آنجا کسکرات آمده) .

۸ - «نچ» : کوجفان ، کوجستان ، کر جان ؛ «ج» : کوجفهان . (متن تصحیح قیاسیست) .

۹ - «نچ» : سهمش ، بهمنش (۴) . ۱۰ - «ج» : و در . ۱۱ - «ج» : کوردکان .

۱۲ - «ج» : شیروان . ۱۳ - «ج» : میآید و حاصل .

کرجیان^۱ - از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسطست و آب و هوا مانند ولایات دیگر .

لاهیجان^۲ - از اقلیم چهارم است . طوایش از جزایر خالدات «فهك» و عرض از خط استوا «لح»^۳ . شهری بزرگست و دارالملک جیلانات . آبش از جبال برمیخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غله میباشد و نارنج و ترنج و میوه های گرمسیری فراوان است .

نیسر^۴ - از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد .

پایان بخش نخست از مقاله سوم

۱ - «نج» : کوچستان ، کوخبان ؛ «ا» : کرجیان (۱) . و شرح کلمه در «ا» عین شرحی است که ذیل «نیر» آمده است و «نیر» و شرح آنرا اصلاً ندارد و احتمال اینکه این کلمه تکرار شماره ۱ در «چ» باشد میرود . ۲ - «ا» «نج» : لاهیجان . ۳ - «ا» : لح ها . ۴ - «نج» : نسر، نیر (۲) «ا» کلمه را ندارد اما شرح آن ذیل کرجیان است . ۵ - «ا» : آب و هوا .

فهرست نامهای کسان و کتابها و مسوره‌ها

ابن خلکان - ح ۳۲، ح ۵۹، ح ۶۴، ح ۱۹۴	آ
ابن سیرین - ۴۰	آبان (دختری از نسل کسری) - ۴۵
ابن علوان (ضحاك) - ح ۳۹	آدم - ۸، ۳، ۲
ابن قتیبه - ۱۶، ۲	آزاد مرد - ۱۵۰
ابن ماجه - ۶۴	آل ایوب - ۱۰۸
ابو اسحق کازرونی ابن ابراهیم بن شهریار	آل بویه - ۱۹۷، ۱۳۶، ۱۰۴
(شیخ) - ۱۵۱	آل عباس - ح ۲۹
ابوالحسن خرقانی (شیخ) - ۲۰۱	ا
ابوالحسن شیرازی (شیخ) (= پرسه‌دار) - ۱۵۶	ابراهیم ادهم - ۳۶
ابوالحسن حصیری (ابوالحسن حصیری، ابوالحسن	ابراهیم بن رسول - ۱۴
خضری) - ح ۳۷	ابراهیم بن ممدان (ح: ممدبران) - ۱۶۸
ابوالعلائی همدانی (خواجه حافظ) - ۸۰	ابراهیم خلیل ع - ۲۶، ۱۸، ۱۲، ۴، ۳، ۲
ابوالقاضی - ح ۱۹۱	۱۲۲، ۴۱
ابوالحسن کرد - ۸۹	ابراهیم خواص - ۵۹
ابوالوفا (سیدی) - ۴۸	ابراهیم (سوره) - ح ۲
ابو امامه باهلی - ۸	ابراهیم کواهان - ۸۹
ابوبکر بن طاهر طیار ابهری (ح: ابوبکر طاهر	ابراهیم مروی (یا ابراهیم سفیه، ... مسبه) -
ابهری) (شیخ) - ۶۵	ح ۶۴. و رجوع به ابراهیم مروی شود.
ابوبکر شادانی - ۶۳	ابراهیم مروی - ۶۴
ابوبکر صدیق - ۱۴، ۱۳	ابقای خان مغول - ۷۰
ابوبکر (قاضی) - ۱۷۹	ابلیس - ۴۰
ابوبکر (ولی) - ۱۸۵	ابن البلخی - ح ۱۴۴، ح ۱۴۳، ح ۱۳۵
ابوحنیفه (امام اعظم) - ۳۷، ۷۰، ۱۰۰، ح ۱۳۱	ابن بی بی - ح ۱۱۶، ح ۱۱۴
ابو داود سجستانی - ۴۰	ابن حوقل - ح ۷، ح ۸، ح ۱۴۳، ح ۱۴۷، ح ۱۶۲
ابودجانه انصاری - ۸۰	ح ۱۶۸
ابو دلف عجلی - ۷۶	ابن خرداد به - ح ۱۲، ح ۱۳، ح ۱۶، ح ۱۸
ابودوانیق (المنصور بالله... خلیفه عباسی) -	ح ۲۸، ح ۲۹، ح ۳۰، ح ۴۲، ح ۴۷، ح ۱۰۳
۴۸، ۴۷، ۳۴، ۳۱	ح ۱۰۶، ح ۱۳۰

ادريس (المثلث بالحكمة ، المثلث بالنعمة)
 (= هرمس) - ۱۹
 اردشير بابکان - ۱۸، ۶۱، ۶۷، ۱۲۵، ح
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲،
 ۲۰۳
 ارغون خان بن ابقای خان بن هلاکوخان - ۵۹،
 ۶۰، ۷۰، ۱۱۸، ۱۸۵
 ارفخشذ بن سام بن نوح - ۱۲۲
 اساف - ۷
 اسامة بن شريك (اسفہسالار) - ۸۹
 استظهار الاخبار (ك) ۱۴
 اسحاق پیغمبر - ۱۶، ۱۶ ح
 اسحاق بن امام موسی الكاظم (سیدی) - ۶۹
 اسرى (سوره) - ۱ ح، ۱۳۵ ح
 اسعد (ابو كرب حمیری، تبع یمن) - ۶
 اسعد بن زرارة - ۸، ۱۴
 اسعد مهنه - ۱۹۵
 اسکندر رومی - ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۴،
 ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۹۳
 اسماعیل بن عباد رازی - ۶۲
 اسمعيل بن موسى الكاظم (امامزاده) - ۱۴۹
 اسماعيل پیغمبر - ۲، ۳، ۸، ۱۶ ح
 اسماعیلیان - ۶۶
 اصطخر بن کیومرث - ۱۴۴
 اصطخری - ۱۳۲ ح، ۱۳۹ ح، ۱۴۰ ح، ۱۴۱ ح،
 ۱۴۲ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۴ ح، ۱۴۶ ح، ۱۴۷ ح،
 ۱۴۹ ح، ۱۵۰ ح، ۱۵۲ ح، ۱۵۴ ح، ۱۶۲ ح،
 ۱۶۸ ح
 اصفهيك : (= اصفهبدان) ۲۰۲ ح - ۲۰۲،
 افشین - ۱۰۵
 اقاجریان؟ (ح: قاجرمان؟ قاجرمان، ارقاجرانان) - ۹۳
 اکاسره - ۳۴، ۴۷، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۹۳
 امام اعظم (= ابوحنیفه) - ۱۳۱ ح
 امام الدین رافعی - ۶۴

ابوریحان - ۲۲، ۲۱
 ابوسعید کازرونی - ۱۵۴
 ابوسعید ابی الخیر - ۱۹۴
 ابوسعید جنابی قرمطی - ۸
 ابوسعید (سلطان) - ۹۲، ۱۸۱
 ابو شریف (امیر علی) - ۶۳ ح. ورجوع به ابو علی
 جعفری شود.
 ابوطاهر منجم شیرازی - ۸۵
 ابو عبد الرحمن نسایی - ۸
 ابو عبدالله خفیف - ۱۳۸
 ابو عثمان حمیری (ح: جهرمی . جهرهی) - ۱۸۲
 ابوعلی ثقفی - ۱۸۳
 ابوعلی جعفری (ابو شریف) - ۶۳
 ابو عمرو (ازقراء سبعة) - ۳۲
 ابو كرب حمیری (اسعد. تبع یمن) - ۶
 ابو محمد مرتعش - ۳۷
 ابو مسلم صاحب دعوت - ۱۹۳، ۱۹۴
 ابو نصر تیر مردان - ۱۵۸
 ابو یعقوب بویطی - ۳۷
 اتابکان - ۱۲۰، ۱۰۳
 اثیرالدین اومانی - ۳۷
 احسن التقاسیم - ۷ ح
 احمد - ۸۸
 احمد ابواسحق - ۶۹
 احمد بن حسن میمندی وزیر (خواجه) - ۱۸۰
 احمد بن موسی کاظم - ۱۳۸
 احمد جام (زنده ییل) - ۱۸۹
 احمد جامی (شیخ) - ۱۸۹ ح ورجوع به احمد
 جام شود.
 احمد حنبل (امام) - ۳۶
 احمد غزالی (خواجه) - ۶۳، ۱۸۵، ۱۸۵ ح
 احمد قاضی (دامغانی) - ۱۴
 احمد کبیر (سیدی) - ۴۸
 احمد مسروق - ۳۷
 اخي فرج زنجانی (شیخ) - ۶۷

بزرجمهر بختگان - ۱۹۳
 بطلمیوس - ۱۱۵، ۱۰
 بقرة (سوره) - ۲، ۷ ح
 بکر بن عبدالله - ۱۰۱
 بلاذری - ۶۲ ح
 بلیناس - ۱۱۴
 بنی اسرائیل - ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۴
 بنی امیه - ۶، ۱۷، ۳۲
 بنی جرهم (قوم) - ۳
 بنی طی - ۱۶
 بنی عباس - ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸
 بنی فاطمه - ۱۴
 بنی قریظه - ۱۳
 بنی لیت صفار - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳
 بنی نصیر - ۱۳
 بواطنه - ۶۵، ۶۶، ۸۲
 بوذر (شیخ) - ۱۷۹ ح
 بوسعید (ابوسعید ابی الخیر) - ۱۹۵
 بوعلی شادانی - ۱۹۵
 بویحیی (= عزرائیل) - ۵۷
 بهاء الدین حیدر - ۶۴
 بهرام بن شاپور ذوالاکناف - ۱۲۸، ۱۷۰
 بهرام چوبین - ۱۰۲
 بهرام کور ساسانی (جور) - ۶، ۴۲، ۴۳
 بیلول (شیخ) - ۱۳۹
 بهمن بن اسفندیار - ۴۰، ۵۵، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۹
 ۱۵۰، ۱۷۱ ح، ۱۷۴، ۱۷۵
 بیژن بن کیو بن کوردز - ۹۱

پ

پرسه دار (= شیخ ابوالحسن شیرازی) - ۱۵۶
 پسر کوردز - ۱۷۶
 پیل سوار (امیر) - ۱۰۴
 پرشیروان - ۸۹
 پره ری (= عبدالله انصاری) - ۱۸۷

امثال عرب (ک) - ۱۶۵ ح
 امیه بن عمرو بن امیه - ۸۹
 امیر چوپان - ۱۴، ۱۴۳
 امیر المؤمنین (علی ع) - ۲، ۳۲، ۳۳، ۳۱
 امین الدین نصر (نصیر، ناصر) مستوفی - ۵۲
 انبیاء (سوره) - ۱۸ ح
 انس بن مالک - ۴۰
 انوری - ۳۸-۵۱ ح، ۸۹، ۱۹۵
 انوشروان عادل - ۴۳، ۴۷، ۱۰۶، ۱۰۷
 ۱۲۸، ۱۵۵
 اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان - ۱۳۳
 الجایتو سلطان - ۳۴، ۳۶، ۶۰، ۱۲۸
 اولجای خاتون دختر ارغون خان - ۷۰
 ایران (= کیومرث؛ = هوشنگ) - ۲۰
 ایرج بن فریدون - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰
 ایغور - ۱۰

ب

بابا حسن - ۸۹
 بابا طاهر - ۸۰
 بابا فرج - ۸۹
 بابا کوهی - ۱۳۹
 بابک - ۱۷۱، ۱۷۱ ح
 بابک خرم دین - ۹۳
 باربد مطرب - ۱۹۴
 بالینی تبریزی (ح: مالینی) - ۸۹
 بایزید بن طیفور بن عیسی سروشان - ۲۰۱
 بختری - ۴۷
 بخت النصر (= فرهاد بن کوردز) - ۱۷،
 ۳۸، ۱۰۴
 بدرالدین لؤلؤ - ۱۲۰
 برازه معمار - ۱۴۱
 براق - ۱۴۵
 برزویه طبیب - ۱۹۳
 برقعی (حکیم) (ظ = المقنم) - ۱۸۸

ت

تاج‌الدین علی‌شاه تبریزی وزیر - ۹۸، ۱۱۸
تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی (خواجه) - ۸۷
تاریخ حیدر رازی (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ فرشته (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ کرمان (ک) - ۱۷۰، ۱۷۲
تبارزه - ۹۸
تبعم (= اسعد، ابوکرب حمیری) - ۶
التبیان (ک) - ۶۱
تدوین (ک) - ۶۱
تذکره دولتشاه (ک) - ۱۹۴ ح
تفسیر قاضی (ک) - ۱۴۷
تور - ۱۹، ۲۰
توران‌شاه سلجوقی - ۱۷۱
تورنر ماکان - ۱۷۵ ح
توریه (ک) - ۱۷

ث

ثمود - ۱۵

ج

جابر بن عبدالله انصاری - ۶۱
جاماسب حکیم - ۱۷۵، ۱۸۸
جامع الحکایات - ۱۱۲، ۱۲۵
جاولی (اتابک) - ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۰
۱۵۵، ۱۶۷
جمعه (امام) - ۸۹
جعفر صادق (امام) - ۱۴، ۱۸۵ ح
جلال‌الدین بن بهاء‌الدین ولد - ۱۱۴
جلال‌الدین طیب شاه (امیر) - ۱۵۹
جلال‌الدین ابوالفتوح (شیخ) - ۵۹
جمال‌الدین بابویه رافعی (امام) - ۶۳ و رجوع
به رافعی شود.
جمال‌الدین جیلی - ۶۴
جمشید پیشدادی - ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۷۶، ۷۹

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸

جنابا بن طهمورث دیوبند - ۱۵۷
جنید بغدادی - ۳۶
جوانمرد قصاب - ۵۹
جهان‌نگشای جوینی (ک) - ۱۹۱ ح
جهان‌نامه (ک) - ۵۵ ح، ۱۰۴ ح، ۱۰۵ ح، ۱۱۸ ح،
۱۲۷ ح، ۱۳۳ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۹ ح،
۱۸۶ ح، ۱۸۸ ح

چ

چرکس - ۱۱، ۲۲
چغری بیک - ۱۹۳
چنگیز خان - ۱۹۱
چهارمقاله (ک) - ۱۹۶ ح

ح

حاجی خلیفه - ۱۷۰ ح
حارث محاسبی - ۳۷
حاکم اسماعیلی - ۱۴
حام - ۲۰
حبیب‌السیر (ک) - ۷۰ ح
حجاج بن یوسف ثقفی - ۶، ۳۰، ۵۰، ۱۳۷
۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰
حذیفه بن الیمان - ۳۴
حرب الاحزاب - ۱۲
حرریاحی - ۳۳
حسن (امام) - ۱۴
حسن بصری - ۴۰
حسن بلغاری - ۸۹
حسن بن زید الباقری، الداعی الی الحق - ۶۶
حسن بن حاجی طغای سوبتای (شیخ) - ۱۱۱
حسن چوپانی - ۱۱۱
حسن صباح - ۶۶
حسن عسکری (امام) - ۴۴
حسن کیا (شیخ) - ۱۳۹

ذوالکفل - ۳۳	حسین بن امام علی بن موسی الرضا (امامزاده) - ۶۳
ر	حسین بن علی (امام) - ۲ ح، ۳۳، ۴۴، ۵۶
راحیل - ۱۶ ح	حسین منصور حلاج - ۳۷
رافعی (جمال الدین) - ۶۱، ۶۳	حسنویه - ۱۶۷
رای - ۱۲۹	حمزه (ازقراء سبعة) - ۴۲
رسالة سلطان ملکشاہ سلجوقی (یا رسالة ملکشاہی) - ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳	حمزه (برادر عجل) - ۸۹
رستم دستان - ۷۵	حوا - ۸
رشید الدین (خواجه) - ۸۷	حیدریان - ۱۹۰
رضی الدین طالقانی - ۶۳	خ
رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی - ۵۲، ۱۳۷	خاقانی - ۸۹
رکن الدین جوینی (قاضی) - ۱۴، ۸۵	خدیجه - ۸
رکن الدین وازکو (حاجی) - ۱۳۹	خسرو پرویز - ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۹
روزبهان (شیخ) - ۱۳۹	خضر - ۱۰۳
ز	خلف - ۸۸
زاهد (فقیه) - ۸۹	خلیل الله - ۱۸ ح
زبور (ک) - ۱۸	خمار تاش عمادی قزوینی زاهد - ۷
زبیده خاتون - ۴، ۷۴، ۷۵	خورشه - ۱۶۰
زبیر - ۴۰	خیرالنساج - ۶۴
زنده بیل (احمد جام) - ۱۸۹ و رجوع به احمد جام شود.	خیزران - ۷
زنکی سلفری (اتابک) - ۱۳۸	د
زاره - ۱۷۵	دابة الارض - ۷
زین العابدین (امام) - ۱۴، ۱۸۳ ح	داراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی - ۱۴۹، ۱۶۸
زوزنی (ملک) - ۱۸۹	دارا بن داراب - ۶۴ (۱)، ۷۹
زیاد بن ابیه - ۳۹	الداعی الی الحق حسن بن زید باقری - ۶۶
س	دانیال پیغمبر - ۱۳۳
سابق بن جعبر - ۱۲۳	داود - ۱۷
ساره - ۳	دجال - ۱۲، ۵۴
ساسان - ۱۵۰	دولت شاه - ۳۷ ح، ۵۴ ح
سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی - ۶۳	دیالمه - ۶۱، ۶۲، ۱۴۰
سام - ۲۰، ۲۰ ح	ذ
	ذوالقرنین - ۵۲

۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱ ح
 ۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۴، ۸۸ ح
 ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴ ح
 ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۱۵۳ ح، ۱۸۴، ۱۸۷
 شاه سنجان - ۱۸۵
 شاهنامه (ک) - ۹۲، ۹۲، ۱۷۵، ۱۷۵ ح
 شبانکاریان - ۱۶۷
 شبیدیز - ۱۲۹
 شبلی - ۳۶
 شجاع‌الدین خورشید - ۷۹
 شجاع کرمانی (شاه) - ۱۷۱
 شرف‌الدین درگزینی - ۸۲
 شرف‌الدین محمود شاه اینجو - (ملک) - ۱۳۷
 شروین - ۷۲، ۷۲ ح
 شعراء (سوره) - ۱۵ ح
 شعیا - ۱۷
 شفر Schéfer - ۵۸ ح
 شکرو شکایت - ۱۷۹
 شمس‌الدین (خواجه) - ۶۸
 شمس‌الدین سجاسی - ۸۹
 شمویل پیغمبر - ۶۹
 شهاب‌الدین سهروردی - ۳۷
 شیت بن آدم - ۵۷، ۳
 شیراز بن طهمورت - ۱۳۷
 شیرین - ۴۵
 شیعه - ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۸ ح
 ۹۴، ۱۸۴، ۱۹۷ ح

ص

صایبان - ۱۲۲، ۱۳۲
 صالح - ۸، ۱۵
 صاین‌الدین (ضیاء‌الدین ۸۹ ح) (خواجه) - ۸۹
 صحاح (ک) - ۴۰

سری سقطی - ۳۶
 سعد‌الدین حموی - ۱۸۴
 سعد ابی وقاص - ۳۱
 سعد بن زنگی سلفری (اتابک) - ۱۳۸
 سعدی (شیخ) - ۱۳۸، ۱۳۹
 سعید بن العاص الاموی - ۶۲
 سفاح - ۳۸
 سفیان ثوری - ۴۰
 سفینه‌الاولیاء (ک) - ۴۸ ح
 سکران (شیخ) - ۳۷
 سلاجقه - ۵۲، ۶۹، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۵،
 ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۳
 سلطان سلیمان - ۱۸۵
 سلم - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰
 سلمان فارسی - ۱۲، ۴۸، ۱۶۲
 سلیمان بن داود پیغمبر - ۱۷، ۴۹، ۱۴۵
 سلیمان بن خالد - ۴۷
 سلیمان شاه ابوه - ۱۲۷
 سمط‌العلی (ک) - ۱۷۰، ۱۷۰ ح
 سنجر سلجوقی (سلطان) - ۲۶
 سنقر بن مودود سلفری (اتابک) - ۱۳۸
 سهل بن سعد ساعدی - ۱۴
 سیاست نامه (ک) - ۵۸ ح
 سیف‌ابی زهیر (بنی‌زهیر) - ۱۳۹
 سیف‌الدوله صدقه بن منصور دبیس‌اسدی - ۴۲
 سیف بن عماره - ۱۳۹

ش

شاپور بن اردشیر بابکان - ۶۱، ۱۳۲، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲
 شاپور بن اشک بن دارا (= شاپور بزرگ) - ۴۹
 شاپور ذوالاکتاف - ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۴۵،
 ۴۷، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲
 شافعی (امام) - ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸

ع

عایشه - ۱۳ ، ۱۵
عباس بن الفضل العلوی - ۱۲ ح. و رجوع بفضل
ابن عباس شود .
عباس بن عبدالمطلب - ۱۴
عبدالرحمن خازنی (شیخ زاهد) - ۲۶
عبدالغفار سكاك (استاد) - ۶۷
عبدالقادر کیلانی - ۳۷
عبدالله انصاری (شیخ) (= پیرهری) - ۱۸۷
عبدالله بن بکر - ۳۲
عبدالله بن زبیر - ۶
عبدالله بن عامر بن کریر - ۸ ، ۳۹
عبدالله بن عباس - ۵۴
عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱
عبدالله مبارك - ۱۸۳
عبدالمطلب - ۴
عتبة بن غزوان - ۳۹
عثمان (از علماء) - ۱۵
عثمان بن عفان - ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۶۲
عثمان ساوجی (شیخ) - ۶۹
عجایب المخلوقات (ک) - ۳۹
عجل (برادر حمزه) - ۸۹
عزالدين قلیچ ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱
عزرائیل - ۱۷
عزیز - ۱۷
عضدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲ ، ۳۳
۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۸ ، ۱۵۸
علاءالدین محمد (خواجه) - ۱۸۹
علاء الدین کیقباد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹
۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴
علك (شیخ) - ۶۴ ح
علك وفلك قزوینی - ۶۴. رجوع به علك شود
علوانی (ضحاک) - ۳۹ ح

صدرالدین محمد بن عبدالله لملك مراغی - ۶۳

صرمة انصاری - ۱۳
صفا (نام مردی) - ۷
صفوان - ۱۷۰
صفوان بن معطل - ۱۱۲
صفی الدین (شیخ) - ۹۲
صلاح الدین یوسف - ۱۲۶
صمصام الدولة بن عضدالدوله دیلمی - ۱۳۷ ، ۱۴۵
صورالا قالیم (ک) - ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۶۷ ،
۱۰۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۵ ،
۱۷۴ ، ۱۸۷

ض

ضحاک علونی - ۳۹
ضیاء الملك نخجوانی - ۱۰۲

ط

طاوس الحرمین - ۱۴۴
طاهریان - ۱۸۱ ، ۱۸۲
طبری (ک) - ۲ ح ، ۳۹ ح
طبقات (ک) - ۷۹
طلحه - ۴۰
طوس نوذر - ۱۸۵
طهمورت دیوبند پیشدادی - ۳۸ ، ۴۶ ، ۵۳ ،
۵۲ ، ۵۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱ ،
۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰
طی - ۱۵

ظ

ظفرنامه (ک) - ۱۰۲ ح ، ۱۰۶ ح ، ۱۲۷ ح
ظهیرالدین فاریابی - ۸۹
ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)
علی بن سیف الدین یا علی بن شمس الدین -
۶۷

ح ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۷، ح ۱۵۸، ۱۵۸، ح ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
 فارسنامه ناصری (ک) - ۱۳۹، ح ۱۴۰، ح
 ۱۴۱، ح ۱۴۲، ح ۱۴۳، ح ۱۴۴،
 ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷، ح ۱۴۸، ح
 ۱۴۹، ح ۱۵۰، ح ۱۵۱، ح ۱۵۲، ح ۱۵۳، ح ۱۵۴، ح
 ۱۶۰، ح ۱۶۱، ح ۱۶۲، ح ۱۶۸
 فاروق - ۱۴۸
 فاطمه - ۱۵
 فتوحی مروزی - ۵۱ ح
 فجر (سوره) - ۱۵ ح
 فخر الدولة دیلمی - ۶۲
 فخر الدین رازی (امام) - ۱۸۷
 فخرالدین ربیع (ح: ورامینی) (ملک) - ۵۷
 فردوسی - ۱۰۴، ۱۸۵
 فرس (ملوک) - ۴۷، ۱۳۵
 فرعون - ۱۸۸
 فرهاد بن کودرز (= بخت نصر) - ۱۰۴
 فرهنگ جغرافیایی ایرانی (ک) - ۵۴، ح ۵۵،
 ۵۸، ح ۶۸، ح ۶۹، ح ۷۰، ح ۷۱، ح
 ۸۰، ح ۸۱، ح ۸۲، ح ۸۳، ح ۹۰، ح
 ۹۳، ح ۹۴، ح ۹۶، ح ۹۹، ح ۱۰۰، ح
 ۱۰۱، ح ۱۰۲، ح ۱۰۷، ح ۱۲۸، ح
 ۱۲۹، ح ۱۳۳، ح ۱۳۹، ح ۱۴۰، ح
 ۱۴۴، ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷، ح
 ۱۴۸، ح ۱۴۹، ح ۱۵۳، ح ۱۵۷، ح
 ۱۷۱، ح ۱۸۴، ح ۱۸۹، ح ۲۰۱، ح
 ۲۰۳ ح
 فرید الدین عطار - ۱۸۳
 فریدون - ۱۹
 فرباط - Freytag - ۱۶۵ ح
 فسا بن طهمورت دیوبند - ۱۵۰
 فضل بن عباس - ۱۲
 فففور - ۱۲۹

علی النقی (امام) - ۴۴
 علی الیاس (امیر) - ۱۷۰
 علی بن عیسی - ۱۳۵
 علی بن موسی الرضا بن جعفر (امام) - ۴۴
 ۴۴ ح، ۶۳، ۱۸۵
 علی سهل اصفهانی - ۵۶
 علیشاه تبریزی - ۸۷، ورجوع به تاج الدین
 علیشاه شود.
 علی مرتضی (امیرالمؤمنین) - ۲۵، ۲۹، ۳۱
 ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۳۵، ۱۶۲
 عماد الدولة دیلمی - ۱۲۴
 عمر بن الخطاب (عمر فاروق) - ۶، ۱۳، ۱۴،
 ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹
 ۱۳۵
 عمر بن عبدالعزیز مروانی - ۶۲، ۱۷۰
 عمر سعد - ۵۶
 عمرو بن لیث - ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۲ ح
 عیسی بن مریم - ۱۸، ۳۵ ح
 عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس -
 ۴۸
 عیسی کاشانی - ۶۷
 عین القضات - ۸۰

غ

غازان خان - ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۸۶،
 ۸۷، ۹۱، ۱۰۴
 غضبان بن القبیری - ۱۷۰
 غیاث الدین امیر محمد رشیدی پسر خواجه
 رشید الدین (خواجه) - ۸۷، ۱۸۱

ف

فارس بن ماسور بن سام بن نوح - ۱۳۷
 فارسنامه ابن بلخی (ک) - ۱۳۵، ۱۳۵ ح، ۱۴۳
 ۱۴۳ ح، ۱۴۴، ۱۴۴، ح ۱۴۹

فلکی شیروانی - ۸۹

فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام کور
- ۱۵۱ و رجوع به فیروز بن یزدگرد ... شود.

فیروز بن یزدگرد بن بهرام کور ساسانی - ۹۵
فیروز بن قباد ساسانی - ۵۴ ، ۵۸ ، ۱۴۱ ،
۱۰۸ ، ۱۲۲ ح ، ۱۹۷

ق

قادر خلیفه - ۱۲۲

قایم خلیفه - ۴ ، ۴۲ ، ۸۶

قباد بن شاپور - ۱۵۱

قباد بن فیروز ساسانی - ۴۲ ، ۹۵ ، ۱۰۵ ،
۱۰۶ ، ۱۲۲ ، ۱۲۸ ، ۱۵۵ ، ۱۹۸ ،

۱۹۹

قبط - ۲۱

قتلمش (امیر) - ۱۴۵

قرآن (ك) - ۱ ، ۱۵ ، ۱۹۳ ح

قراطمه - ۹

قرقیسیا بن طهمورث - ۱۲۴

قریش - ۴ ، ۵ ، ۱۳۵

قزاونه - ۹۳

قزوینی - ۸ ح ، ۱۲ ح ، ۳۹ ح ، ۴۶ ح ، ۶۵ ح

قسطناس قیصر روم - ۱۱۲

قصص (سوره) - ۱۰۹ ح

قصی - ۶

قطب الدین حیدر (شیخ) - ۱۸۵ ، ۱۹۰

قطب الدین (ح: فخر الدین) (ملك) - ۱۷۲

قلج ارسلان (سلطان) - ۱۱۳

قوبا - ۴۵

قیصر - ۱۱۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰

قیس بن ... - ۸۹ ح

قینان بن انوش بن شیت بن آدم - ۳۸

ک

کرخی - ۱۳۹

کسایی (از قراء سبعه) - ۵۹

کسری (انوشروان) - ۳۴ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۱۲۲ ح

کمال الدین اسمعیل اصفهانی - ۵۴

کمالینی (ح: کالینی) تبریزی - ۸۹

کورش - ۱۷ ح

کهف (سوره) - ۱۰۳ ح

کیانیان - ۵۲

کیخسرو بن سیاوش کیانی - ۶۴ ، ۷۰ ،

۹۲ ، ۹۲ ح

کیقباد کیانی - ۵۲ ، ۱۹۲

کیکاوس کیانی - ۴۱ ، ۱۲۴

کیومرث - ۲۰ ، ۵۶ ، ۱۴۴ ، ۱۹۰ ، ۲۰۰ ،

گ

گرشاسف (جهان پهلوان) - ۱۷۴

گزیده (ك) - ۶۱

گشناسف بن لهراسف کیانی - ۷۶ ، ۱۰۷ ،

۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۷۰

گل اندام (شیخ) - ۱۴۹

گودرز اشقانی - ۱۷

ل

لابان بن ناهز بن آذر - ۱۶

لشکر بن طهمورث دیوبند - ۱۳۴

لهراسف (لهراسب) کیانی - ۳۸ ، ۱۵۶ ،

۱۹۰

لیثه - ۱۶ ح

م

ماتیگان بن جغتای - ۱۹۱

ماروت - ۳۹

مالك بن انس اصبحی - ۱۵

مأمون خلیفه - ۱۳ ، ۱۹۳

مبارك ترکی - ۶۲

متوکل عباسی - ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۴ ، ۸۵

المثلث بالحكمة (المثلث بالنعمة) (= ادريس ،

هرمس) - ۱۹

مشكاة المصابيح (ك) - ۱، ۲، ۳، ۱۲،
 ۱۲، ۱۴، ۲۳،
 مشکين كرجی - ۹۴
 مشبهه - ۷۹
 مصابيح (ك) - رجوع به مشكاة المصابيح شود.
 مصطفى - ۱۳، ۱۴، ۱۴۵
 مطران - ۱۳۳
 مطيع خليفه - ۹
 معارف (ك) - ۲، ۲۶
 معاويه - ۱۲۳
 معتز خليفه، ۳۴، ۶۲
 معتزله - ۷۹
 المعتصم بالله محمد بن هارون الرشيد خليفه عباسی -
 ۴۴، ۴۶، ۱۰۴
 المعتضد بالله احمد بن الامير الموفق طلمجة بن
 المتوكل على الله - ۳۴
 معتمد خليفه - ۲۴
 معجم البلدان (ك) - ۲، ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۴۳،
 ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۷۳، ۸۰،
 ۸۱، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۹،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴،
 ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸،
 ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲،
 معروف كرخي - ۳۶
 مشوق طوسی - ۱۸۵
 مقتدر خليفه - ۴، ۸، ۱۳۵
 مقدسی - ۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸،
 المقنع - ۱۸۸

مجد الدوله بن فخر الدوله - ۶۳
 المجسطی - (ك) ۱۱۵
 مجمع ارباب الملك (ك) - ۱۴، ۸۵، ۱۴۵
 مجمع البحرين (ك) - ۱۰۳، ۱۰۶
 مجمع الفصحاء (ك) - ۵۱، ح
 محمد ابو الوليد (خواجه) - ۱۸۷
 محمد النقي (امام) - ۳۱
 محمد المحروق بن امام زين العابدين (امامزاده)
 - ۱۸۳، ح
 محمد باقر (امام) - ۱۴
 محمد بن الحسن الفقيه - ۵۹
 محمد بن جعفر صادق - ۱۹۸
 محمد بن حنفیه ابن امير المؤمنين علی - ۱۱۴
 محمد بن علی كنانی - ۸
 محمد بن قاسم بن ابی عقيل - ۱۳۷
 محمد بن موسى الكاظم - ۱۳۸
 محمد بن يوسف - ۷
 محمد بن يوسف ثقفی - ۱۳۷
 محمد تقی الجواد (امام) - ۳۶
 محمد سلجوقي (سلطان) - ۵۳
 محمد غزالی (حجة السلام) - ۱۸۵
 محمد كجوجانی (خواجه) - ۸۹
 محمد مصطفى - ۴۸، ۹۶
 محمود سبكتكين غزنوی (سلطان) - ۱۷۸، ۱۸۰
 مراغیان - ۶۶
 مرتضى علی - ۴۰، ۱۲۳
 مرجانیثا (ح: مرحاسیا، هرجانیا، مرحاسیا؟)
 (بزرگ کشیشان) - ۱۰۲
 مروه (نام زنی) - ۷
 مسالك الممالك (ك) - ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۱۰۳،
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۶
 مستظهر بالله احمد بن المقتدی - ۳۵، ۳۵، ۴۲، ح
 مستعین - ۳۴
 مسعود سعد سلمان - ۱۹۶
 مسعودی - ۶، ۱۹، ۱۷۰، ح

مکارم (شیخ) - ۳۷

المکتفی بالله علی بن المعتض - ۳۵

ملاحده - ۶۱ ، ۶۳ ، ۱۵۵ ، ۱۷۹

ملکشاه سلجوقی (سلطان) - ۲۸ ، ۲۳ ، ۱۲۳

۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷

منتخبات نزهة القلوب (ک) - ۵۸ ح

منتصر - ۳۴

المنصور بالله ابو روانیق العباسی ، ابو جعفر

عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - ۳۳

منوچهر بن ایرج بن فریدون پیشدادی - ۵۷ ، ۴۹

موسی الکاظم (امام) - ۳۱ ، ۳۶ ، ۵۸

موسی بن بوقا - ۶۲

موسی پیغمبر - ۱۷ ، ۱۰۳ ، ۱۸۸

مونس الاستاد (= یونس) - ۱۲۹ ح ، ۱۲۹ ح

مهالیل (مهاسل) بن قینان بن انوش بن شیت

ابن آدم - ۱۳۳

مهتدی - ۳۴

المهدی بالله محمد بن عبدالله خلیفه عباسی - ۱۳ ، ۷

۱۳۴ ، ۳۴ ح

مهتدی ، محمد بن حسن العسکری - ۴۲

میشور (ح: برمشور؟ زنجانی) (امیر) - ۷۲

ن

ناصر الدین ابو سعید عبدالله محمد بن علی

البیضاوی (قاضی) - ۱۴۷

ناصر خلیفه - ۴ ، ۳۰

نافع - ۱۵

نجاشی - ۵

نجیب الدین جرباد قانی - ۷۷

نخشب (ماه) - ۱۸۸ ، ۱۸۸ ح

نریمان (جهان پهلوان) - ۱۸۶

نزاری شاعر - ۱۷۷

نصیر الدین طوسی (خواجه) - ۱۰۰

نعمان بن منذر - ۴۲

نفعات (ک) - ۸ ح ، ۵۹ ح ، ۶۴ ح

نمروذ - ۳۹ ، ۴۱

نوح - ۲۰ ، ۳۱ ، ۱۲۴

نورالدین سمارستانی (ح: بنمارستانی) (شیخ) - ۸۹

نوشتگین شیرگیر سلجوقی (اتابک) - ۶۴

نوشروان - ۱۲۸ ح

نووی - ۳۴ ح

و

وائق خلیفه - ۳۴ ، ۱۳۵

وشاق - ۷۷

ولید بن عبدالملک مروانی - ۶ ، ۱۳

ولید بن عقبه الاموی - ۶۲

وهب بن منبه - ۲ ، ۱۶

وهسودان بن محمد بن رواد (۱) (الازدی) (امیر) - ۸۶

ه

هاجر - ۳ ، ۸

الهادی بالله موسی بن مهدی - ۶۲

هاروت - ۳۹

هارون الرشید خلیفه عباسی - ۴ ، ۷ ، ۳۲

۳۴ ، ۶۲ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۱۸۵

۱۸۵ ح

هامان - ۱۸۸

هدایت - ۵۱ ح

هرمس (المثلث بالحکمه ، المثلث بالنعمة) (=)

ادریس) - ۱۹

هشام - ۵۹

هفت اقلیم (ک) - ۶۴ ح

هفتواد (کرم) - ۱۷۱

همام الدین تبریزی - ۸۸

همای بنت بهمن کیانی (= سهره) - ۷۵ ، ۱۴۵

هندوان - ۱۹

۱۲۱ ح، ۱۳۲ ح، ۱۳۵ ح، ۱۴۰ ح،

۱۵۴ ح، ۱۶۵ ح، ۱۶۸ ح، ۱۷۳ ح،

۱۷۶ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۰ ح، ۱۹۵ ح،

۲۰۱ ح،

باجوج و ماچوج - ۱۱

یحیی پیغمبر - ۱۷

یزید - ۳۳

یعقوب پیغمبر - ۱۶

یعقوبی - ۴ ح

یونس پیغمبر - ۶۲۱

هوشنگ پیشدادی - ۲۰، ۳۱، ۵۷، ۱۳۰

۱۳۳، ۱۴۴، ۲۰۰

هولاکوخان - ۶۶، ۱۰۰، ۱۸۵

ی

یافت - ۲۰، ۹۶

یاقوت ۲- ح، ۴ ح، ۵ ح، ۷ ح، ۸ ح، ۱۲ ح،

۱۵ ح، ۱۸ ح، ۳۰ ح، ۳۳ ح، ۴۲ ح،

۴۵ ح، ۴۶ ح، ۵۸ ح، ۵۹ ح، ۶۴ ح،

۶۵ ح، ۷۲ ح، ۱۰۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۸ ح،

۱۱۲ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۶ ح، ۱۱۹ ح،

فهرست نام جایها

آ	ابراهیم (مقام) - ۵
آباد - ۱۴۷ ، ۱۴۹ (قلمه . .) - ۱۵۹	ابر - ۱۴۵ ، ۱۵۹ (دز ...) - ۱۵۹
آبان (شهر) - ۴۵ و رجوع بشهر آبان شود .	ابردز - ۶۸
آبخور (ح: ننخوز، ايسجور ، آئخون) (۱) -	ابر شهره - (ح: همشهره) - ۱۰۴
۱۱۱	ابر توه (= برکوه) - ۱۴۵ ، ۱۴۶
آبه - ۸۱	ابر کانان (= ابرکاوان) - ۱۶۵ ، ۱۶۵ ح
آتشگاه (قلمه) - ۵۵ ، ۱۷۵	ابروان (افروته) - ۱۶۵
آذر بایجان - ۲۳ ، ۵۱ ، ۶۱ ، ۸۵ ، ۹۱	ابزر (?) - ۱۴۲
۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،	ابلستان (۲) - ۱۱۰
۲۰۲	ابله (نهر) - ۴۰ ، ۱۵۵ ح
آزاد - ۱۰۲	ابوا (دیه) - ۱۶
آزاد وار - ۱۸۴	ابو قبیس (کوه) - ۱ ، ۷ ، ۸
آس - ۱۱ ، ۲۲	ابهر - ۶۰ ، ۶۴ ، ۷۲
آق خواجه (= سومیقان) - ۱۷۳	ابهر رود - ۶۱ ، ۶۴ ح
آق سنگ (ح: افسك ، افنيك ، افيك ، افك ،	ابیورد - ۱۹۴
اقبيك) - ۱۱۱	اجنان (= کارخانه) - ۱۰۲
آقشهر - ۱۱۱ ، ۱۱۱ ح ، ۱۱۳ ، ۱۱۶	احد (کوه) - ۱۲
آلامی - ۱۲۷ ح	اخلاط (= خلط) - ۱۱۷ ، ۱۱۷ ح (بحیره...)
آلان بر اغوش - ۹۹ ح	- ۱۱۸ ، ۱۱۹
آمد - ۱۲۱	ادمان (ح: ادبان ، اومان) - ۸۱
آمل - ۱۹۷ ، ۱۹۸	اراك - ۱۱۰
آورد (مرغزار) (= كوشك زرد) - ۱۶۱	اران - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ،
آود - ۶۵ ، ۶۸ ، ۷۴	۱۰۸ ، ۱۱۷ ، ۱۸۱
آهنگران - ۱۹۰	اربطان - ۹۱ ح
۱	ارییل - ۱۲۰
ابتوت (ح: ابقوط ، ابطوط ، ابتوط) - ۱۱۷	ارجاق (۲) - ۹۵ ، ۹۵
ابغاز - ۱۰۸ ، ۱۰۸ ح	

(۱) در این فهرست و همچنین در فهرست پیشین نام جایهایی که در کتب جغرافیایی دسترس ما نبود تا صحت ضبط آنرا مسلم داریم، صور مختلف ضبطشان را با علامت «ح» داخل هلالین قید کردیم تا راه تحقیق مسدود نماند.

(۲) در فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴: اد جق.

اروخش (آتشخانه) - ۱۲۷	ارجان (ارغان) - ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۶ ح
اروس (: ارس ، روس) - ۱۹۹	۱۵۷ ، ۱۶۱ ح
اروند (کوه) - ۸۱ ، ۸۲ ح ، ۸۳	ارجیش - ۱۱۷
ارونق - ۹۰	ارخمان - ۱۴۶
اریس (چاه) - ۱۵	اردان (ح : اروان ، اردوان) - ۸۱
ازر - ۶۵	اردبیل - ۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۲ ح ، ۹۳
ازکایرون (ح : اوکامرون ، رزکازبرون ، ازکابرو)	اردستان - ۷۵ ، ۵۶
- ۱۸۸	اردشیرخوره (کوه) - ۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ،
ازمادین (ح : ازماردین ، ازمابین ، ازمابین ،	۱۶۴ ، ۱۶۵
از یاردین ، ازماروبین ، ارفادین) - ۸۰	اردو باد - ۱۰۲
ازناوه (ح : ارماوه ، ارناوه ، ارباده) - ۶۹	اردوهیکل (ح : ارد ملک ، وارد هیلک ، وارد
استخر - ۱۳۹ و رجوع به اصطخر شود .	هیلک ، داردو هیکل) - ۷۱
استراباد - ۶۰ ح ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹	ارزن - ۱۲۱ ، ۱۲۱ ح
استوا - ۱۸۵	ارزن الروم - ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷
استوزن (ح : استورن ، استوان ، اسنورن) - ۸۱	اوزنجان - ۹ ح ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳
اسه آباد - ۶۰ ، ۸۱	ارونه - ۹۰ ح
اسطه (ح : واسط) - ۸۱	ارژن (دشت) - ۱۶۲
اسفدن - ۱۷۷	ارس - ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ ،
اسفراین - ۱۸۳	۲۰۷
اسفزار - ۱۸۷	ارس (= اروس ، روس) - ۱۹۹ ح
اسفنج (ح : اوسفتج ، راسنج) - ۸۹ و رجوع به	ارشک (ح : رشک ، زسک) (آتشخانه) (= امکلجه)
باسمنج شود .	- ۱۸۷
اسفیدان - ۱۴۶	ارصوک (ح : ارسوک ، ارمول ، ارسوک) -
اسفیددز (قلعه) (اسفیداره - ۱۵۸ ح) ۱۵۸	۱۱۸
اسفندهان (ح : اسفندهان) - ۸۳	ارغان - ۱۵۵ ، ۱۶۱ ح و رجوع به ارجان شود .
اسکندر (فلجه) - ۲۲	اوم - ۵۴
اسکندریه - ۱۱ ، ۶۲	ارمن - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۱ ح ، ۸۵ ، ۱۰۳ ،
اسکو - ۹۰	۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۷ ح ، ۱۲۰
اسلام (شهر) (= اوجان) - ۹۱ و رجوع به اوجان	ارمینان - ۹۱ ح
و شهر اسلام شود .	ارمینیه (ارمینیه ، ارمنیه) - ۱۱۷ ح
اسلیله - ۱۱ ح	ارمینیه الاصفیر (یاصفری) - ۱۱ ح ، ۱۱۵ ، ۱۱۷
اسماعیل (حجر) - ۶ ح	ارمینیه الاکبر - ۱۱۷
اشفورقان - ۱۹۴	رمیه - ۹۱ ، ۹۷ ، ۹۷ ح ، ۹۸ ، ۹۸ ح
اشکاوند - ۵۵	

الشت - ۱۲۷ ح	اشکنبر (جبال) - ۹۵
المستان (قهپایه) (ح: للستان، المشان، الملتان) - ۷۷	اشکور - ۶۵
الموت (= الهاموت) - ۶۶	اشکهران - ۵۵
النجق - ۱۰۲، ۹۰	اشکیشان - ۵۵
الوسجرد (ح: ولوسجرد، ولوسجرد، ولودسجرد،	اشنویه - ۹۸، ۹۷، ۹۱
ولوسجرد) - ۶۸ (ورجوع به دستجرد	اشود (ح: اشودر، اشورد) - ۸۱
زرنه شود).	اشوند (اشنو) - ۸۱
الوند (کوه) - ۸۳، ۸۲، ۷۹	اشیر (ح: ایژ) - ۱۷۷
الویر (ح = الدیر) - ۸۲	اصطخر (دروازه) - ۱۳۷ (شهر...) - ۱۳۶
الیشار - ۸۱	۱۴۴، ۱۴۵ (قلعه...) - ۱۴۴، ۱۵۸
الیشتر - ۱۲۷ و رجوع به الشتر شود.	(کوره...) - ۱۴۴، ۸۳
اماسیه - ۱۱۱	اصطخر بار (ح: اصطخر ماب) (قلعه) - ۱۵۹
امامزاده حسن بن الحسن (مشهد) (= جیان) - ۵۸	اصطهبانات - ۱۶۷
امکلیجه (ح: اسکلیجه، اسکلیجه) (= ارشک) -	اصفهان - ۹، ۹ ح، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷
۱۸۷	۶۰، ۶۶، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۸۶
انار (= شادار، شادفیروز) - ۹۵، ۹۴	اعلم - ۸۱، ۸۲
انبار - ۳۷، ۳۸، ۳۸ ح	اعمال سیف - ۱۳۹
انبوران (ح: ماهوران) - ۱۵۲	افرشه (ح: طرازک) - ۱۳۳
انجیلاباد (ح: ررنجلا باد) - ۹۳	افریقیه - ۲۱
انجیلاوند - ۶۸	اقاباد (ح: داوقاباد، درواقاباد، قاباد) - ۸۰
اندجن (ح: اندجی) - ۷۳	اقسرا - ۱۱۱، ۱۰۵
اندر (۱) - ۷۱	اقصی (مسجد) - ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱
اندلس - ۲۱، ۱۱	اقتنفوش (ح: اقطیعوش) (حصن) - ۱۱۶
اندوان (۲) - ۵۴	اقلید - ۱۴۶
اندیمشک - ۱۳۲ (پل...) - ۱۳۲	اکحل - ۱۶
انطاکیه - ۱۱۱، ۱۰۴، ۴۲، ۵	اکریدور (ح: اکریدول، اکریدون) - ۱۱۶
انقره - ۱۱۰	اکنی (ح: اکنتی) - ۲۱
انک - ۶۱ ح	الاره (ح: ازرد) - ۱۶۵
انکول (ح = انکول، یکول، بکول مکول)	الاطاق (ح: الاتاق) - ۱۱۸
(چشمه) - ۶۳	الان - ۱۰۸، ۲۲، ۱۱
انگوران - ۹۹	الانی - ۱۲۷ و رجوع به آلائی شود.
انگوریه (ح: انگوره) (= عموریه) - ۱۱۲	البرز - ۱۰۸
انی - ۱۸۰	الزن - ۷۱

ب	انیران - ۱۷۲ ح
باب الابواب (در بند) - ۲۱ ، ۲۲ ، ۱۰۶	اوبه - ۱۸۹
باب الجنة - ۶۱	اوتر (ح : اوبر) - ۲۰ ، ۲۰ ح
باب الحلبه - ۳۵	اوجات - ۲۲
باب السوق السلطان - ۳۵	اورشلم - ۱۶
باب بنی شیبه - ۵	اورفی (ح : اورپی) - ۲۰ ، ۲۰ ح
باب خراسان (باب طریق خراسان) - ۳۵ - ۳۵ ح	اورهن (ح : درهن ، ادرین ، اوردهین) - ۸۰
باب خلج - ۳۵	اوریشاق (ح : ارسان ، ارمینان ، ارمیان ،
بابرت - ۱۱۱	ارمنان) - ۹۱ و رجوع به اربطان یا
بابل - ۳۸ ، ۴۶ ، ۱۲۲	ارمنیان شود .
باب نو (دروازه) - ۱۳۷	اوزج (ح : دلج ؟) - ۱۹۲ ح
باجروان - ۸۵ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ (رود ...) - ۱۰۴	اوفرید (ح : ادفرید) - ۹۰
باجسرا (ح : باجسری) - ۴۵ ، ۴۴ ح	اونیک - ۱۱۱
باجگاه - ۴۶	اهر - ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۵ (رودخانه ...) - ۹۶
باخرز - ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۸ ح	اهواز - ۱۳۱
بادرایا - ۴۱	ایج (ح : ایگ) - ۱۶۷ ح
بادغیس - ۱۸۸	ایجروود - ۷۰ ، ۶۹
بارز (ح : یازر ، ما او ، مادر ، یارز ، مارو)	ایدج - ۷۷ ، ۵۶
- ۱۹۶ ، ۱۹۶ ح	ایران - ۱ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۹ ، ۱۹ ح ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲
بازبندی (بازبدا) (= باصیدا) - ۱۲۱ ح	۲۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۷ ح ، ۲۸ ، ۲۸ ح ، ۲۹
بازرنک - ۱۵۴	۳۱ ، ۴۴ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۶ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۷
باسمنج - ۸۹ ح	۱۰۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۵
باشب قوطا (ح : ماشت فوطا) - ۱۵۲	۱۴۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۲
باصیده - ۱۲۱ و رجوع به بازبندی شود .	ایراهستان - ۱۴۲ ، ۱۵۰ ، ۱۶۱
باظرنوح (ح : باطر نوح ، ناظر بدح) - ۱۲۱	ایسیا - ۲۰
باغ داد - ۳۴	ایسیای بزرگ - ۲۰
باکسایا - ۴۱	ایسیای خرد - ۲۰
باکویه - ۸۵ ، ۱۰۶	ایشن (ح : اشس) - ۲۱ ، ۲۱ خ
بامیان - ۱۹۰	ایقان (ح : دایقان ، رایقان ، اینان) - ۹۰
باویل - ۹۰	ایک - ۹ ح
باویل رود (ح : ناویل درود ، تاویل رود ، سرساویل	ایگ (ح : ایج) (قلمه) - ۱۶۸
رود ، هر باویل رود ، تاویل ، نایل ، ساویل) -	ایله ؟ - ۳۸ ح
۸۹ ، ۹۰	ایلیا (ح : بیت المقدس) - ۱۶
بایب (ح : پایت) - ۲۱	ایوان کسری - ۴۸
بجستان - ۱۷۶ ح	ایوان کیف - ۵۸

بیرکری - ۱۱۸
 پرواب (= پرواب) (مرغزار) - ۱۶۳
 پروجرد - ۷۸، ۷۸، ۵۶ ح
 برهنه رود (ح : برهنه رود ، برهنه رود، برهنه
 رود، برهنه رود) - ۸۱
 بریتیش میوزیوم - ۵۸ ح، ۱۳۵ ح
 بریدون (ح : بریدون) - ۷۱
 بزرگترین - ۱۸۸
 بزیتون (ح : برمون) - ۱۰، ۱۰ ح
 بست - ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۸ ح
 بسجم (ح : تنخیم ، بشم) - ۲۰، ۲۰ ح
 بسطام (= وسطام) - ۱۲۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 بسوی - ۹۹، ۱۰۰
 بسیرا (ح : اسیرا، تستر) - ۱۶۲
 بشاور - ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 بصره - ۲۱، ۲۳، ۳۷، ۳۸ ح، ۳۹، ۴۰
 ۱۵۷، ۱۵۷ ح
 بطایح - ۲۹
 بطحا - ۸
 بعقوبا - ۳۷، ۴۵، ۴۹
 بغداد - ۹، ۹ ح، ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۴ ح
 ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷
 ۴۸، ۴۸ ح، ۴۹، ۶۱، ۱۷۹
 بقیع - ۱۴، ۱۵، ۴۹ ح
 بلادشاپور - ۱۵۲
 بلاس - ۴۰
 بلاشان (= ولاشان) (مرغزار) - ۵۳، ۵۳ ح
 بلخ - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۵۱ ح، ۶۱، ۱۴۶
 ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 بلغار - ۱۰، ۲۲
 بلند (ح : بلد) - ۱۱
 بلهل (ح : بمل، ملهل) - ۷۱
 بم - ۱۷۱

بجه (دیه) - ۱۶۱
 بحرآباد (ح : بحیا باد) - ۱۸۴، ۱۸۴ ح
 بحرین - ۲۳، ۱۶۴، ۱۶۵
 بحیرم (شاید: بندر دیر) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
 بختیاری - ۷۷ ح
 بدریه - ۱۱
 بدلان - ۹۷ ح
 بدوستان - ۹۱
 بد - ۹۳ ح
 بدلا باد - ۹۷ و رجوع به بدلان شود.
 براآن - ۵۵
 براز الروز - ۳۹
 برازه (رود، آب) - ۱۴۰، ۱۴۲
 براغوش - ۹۹، ۹۹ ح. و رجوع به آلان براغوش
 شود.
 بربر - ۲۱، ۲۰، ۱۱
 بریان (ح : مرتیان، برینان، برتبان، برنن)
 (= ریشهر، ریشهر) - ۱۵۶
 برج اولیا (= شیراز) - ۱۳۸
 برخوار - ۵۵
 بردارود (ح : بردار رود) (قلعه) - ۱۷۵
 بردسیر - ۱۷۰
 بردع - ۱۰۵، ۱۰۵ ح
 بردلیز (ح : بردلر) (گریوه) - ۹۳
 برزمین (ح : برزمین، برزمین) - ۸۲
 برزند - ۱۰۴
 برسیان (ح : هرشیان، هرسیان، دبیرستان) -
 ۵۵
 برطاس - ۲۲
 برطلی - ۱۲۱
 برک - ۱۶۸
 برکوه (= ابرقوه) - ۱۴۵
 برگری (ح : مرکری، برمرکری، بارگیری،

بیرملاحه ؟ (دیه) - ۳۳
بیستون (کوه) - ۱۲۸، ۱۲۹
بیضا - ۱۴۷، ۱۶۲ (دروازه) - ۱۳۷ (مرغزار) -
۱۶۲
بیعت قوبا (= بعقوبا) - ۴۵
بیلقان - ۱۰۵، ۱۰۵ ح
بین النهرین - ۴۳، ۱۰۵
بینونه (ح : سونه) - ۱۶۵
بیهق - ۱۸۳ ح ، ۱۸۴

پ

پاریس - ۲۹ ح ، ۵۸ ح ، ۱۷۲ ح
پرواب (خ : ابرو آب) (آب) - ۱۶۳ ،
۱۶۳ ح
پشکل دره - ۷۲ ح ، ۷۳
پشیان (ح : میشان) - ۲۰۱
پکن - ۱۰ ح
پنج دیه - ۱۹۵
پنجهیر - ۱۹۱
پوشنچ (= فوشنچ) - ۱۸۸ ح
پیروز (ح : هرود ، سرووق ، شرور) - ۸۱
پیلسوار (ح : پیلوار ؛ سله سوار ، فیلسود) -
۸۴ ح

ت

تاج (قلعه) - ۷۱
تارم (= طارم) - ۱۶۸
تامره (ح : تامرا) - ۴۹، ۴۹ ح
تبت - ۱۰، ۱۹
تبر (ح : تر) (قلعه) - ۱۵۹
تبریز - ۹، ۹ ح ، ۶۰، ۶۱، ۶۱ ح ، ۸۵ ،
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱
تعباباد (ح : تاباد ، تیغاباد ، بقاباد) - ۸۰

بمبئی - ۷۰ ح ، ۱۷۸ ح
بناء شاپور (= بشاپور) - ۱۵۱
بناجون - ۹۹
بند امیر - ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۳
بندر دیر (= بحیرم) ۱۴۱ ح
بندیچین (= لحف) - ۴۱، ۴۶ ح
بندیان (ح : مندیان ، وندیان ، وندسان ،
بندیان ، مدیتان ، مدینان) (= لحف ،
بندیچین) - ۴۱
بنی عامر (حاطط) - ۸
بوازیج (؟) - ۱۲۱
بوان - ۱۴۷ رجوع به شعب بوان شود .
بورج شاپور (ح : پورج ، برج) (= عسکر
مکرم) - ۱۳۳
بوستانک - ۱۵۶
بوشکانات (ح : توشکانات) - ۱۳۹
بوقین - ۶۸
بول (ح : هول ، نول ، لول) - ۹۶
بهار (قلعه) - ۱۲۷
بهستان ؟ - ۹۹
بهمن (دز) - ۹۲ (مرغزار) - ۱۶۲
بهمنش (ح : سهمش) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح
بهنام (؟) - ۵۸
بیات - ۴۱
بیار - ۱۸۴
بیان - ۱۱۸
بیت المعمور - ۲
بیت المقدس - ۱۶، ۱۷، ۱۷ ح ، ۱۸، ۳۸،
۱۰۹
بیت لحم - ۱۸ ح
بید (ح : بنید ، بیدون) (مرغزار) - ۱۶۲
بیرجند - ۱۷۷

تیرك (ح : ترك ، هرك) - ۷۳	ترب (ح : ترانب ، توب ، تعرب ، ترتب) -
تیر خدا (یا تیر خدای) (قلعه) (ح : مرخد، سرحداد) -	۱۳۲
۱۵۹ ، ۱۴۰	ترتر (رود) - ۱۰۵
تیر مردان - ۱۵۲	ترشیز - ۱۷۸ ، ۱۷۵
تیز (۴) - ۱۰	ترکستان - ۹۷ ، ۹۷ ح
تیل - ۹۴ ح	تستر (= شوشتر) ۹ ح ، ۶۱ ح ، ۱۳۰ ،
ث	۱۳۴
ثبیر (کوه) - ۲	تغمر (ح : نعم ، نفر) - ۱۰۲
تکان (بول = بل) (آب) - ۱۵۵ ، ۱۶۱	تفتازان - ۱۹۴
ثور اطلحل (کوه) - ۸	تفرش - ۷۵
ج	تفلیس - ۹ ، ۹ ح ، ۶۱ ح ، ۱۰۸ ، ۱۰۸ ح
جابلق (= عروج ، سوس) - ۷۸ ، ۷۸ ح	تکریت - ۲۹ ، ۳۷ ، ۳۷ ح ، ۴۱
جاجر - ۱۸۴ ، ۱۸۴ ح	تکلفه (ح : بکله ، تكله ، بكار ، كلمه ، بكا به ،
جار - ۱۲۱	تكلمه) - ۹۴ ، ۹۵ و رجوع به كلفير
جار (دبه) - ۱۶	شود .
جال کولی - ۵۸	تکینا باد - ۱۷۵
جام - ۱۸۹	تلان (دبه) (ح : ودن ، قران ، قلمان ، قنان) -
جامکو (ح : جامکور ، جوبکور ، حامکو) - ۹۴	۱۲۲
جاوان (ح : جادوان) - ۵۴	تل المخالی - ۴۴
جیل - ۳۷	تل عقر قوف - ۴۱
جیل جیلویه (= کبکیلویه) - ۱۵۲	تمورقپو - ۲۱ ، ۲۲
جبه - ۴۹	تمیجان - ۲۰۲ ح ، ۲۰۳ ، ۲۰۳ ح
جحفه - ۴ ، ۱۶	تنجه (ح : سجه ، تنجیزاز ، تبجنه ، تنجه) - ۱۷۶
جده - ۴ ، ۵ ، ۸	تنکت - ۱۰
جرد بادقان (= سمره ، کلبادکان) - ۷۴ ، ۵۶	توج - ۱۳۹
۷۵ ، ۷۷ ح	توقات - ۱۱۸
جرجان - ۹ ح ، ۶۱ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹	تولم (ح : تولیم) - ۲۰۲
جرم - ۵۸	تون - ۱۷۴ ، ۱۷۶
جرم - ۱۸۶	توی - ۸۲ ، ۸۲ ح
جرم (ح : جزم) - ۹۶	تویسرکان - ۸۲ ح
جرمق - ۱۷۳	تهامه - ۴ ، ۱۱ ، ۱۲

جولاندرق (ح: جولاندروق) - ۹۰
جویم ابی احمد - ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۰ ح ،
۱۶۲
جوین - ۱۸۴
جهرم - ۱۴۹ ، ۱۶۰
جهرود (ح: جهر، همیرود) - ۶۸
جهوق (ح: جهوق، حمتوق، محوق) - ۸۳ و
رجوع به مخور شود.
جی - ۵۴
جیا - ۷۱
جیان - ۵۸
جیبرین - ۱۴۰ ح
جیحون - ۲۱ ، ۱۹۲
جیران - ۱۰۴
جیرفت - ۱۷۱
جیلان - ۵۱ ، ۶۱ ، ۹۳ (بحر...) (= بحر خزر) -
۲۲ ، ۱۰۴
جیلانات - ۱ ح ، ۲۳ ، ۵۱ ، ۶۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴

چ

چاهک (= صاهک) - ۱۴۸ ح
چرام (= صرام) - ۱۵۴
چرنداب - ۸۷ ح ، ۸۹
چغان ناوور (ح: چغان نارمند، چغان نادور) - ۷۶
چهاردیه - ۲۰۰
چهل منار - ۱۴۵
چیچست - ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰
چیمه رود - ۷۶ ح
چین - ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۰ ، ۸۰ ، ۱۲۹

ح

حاد (ح: جاد، الحاد) - ۱۸۸
حانی - ۱۲۲
حایری (مشهد) - ۳۳

جرود (ح: خرود) - ۶۹
جرود (ح: مسرود، خرود، جیرود، جود) - ۷۲
جرون (جزیره) - ۱۷۲
جره (= گره، اشقایقان) - ۱۵۳ (مرغزار...) -
۱۶۳
جز - ۵۵
جزلا - ۷۱
جزیره (= دیاربکرو دیارویعه) - ۱۲۰
جزیره (شهر) - ۱۲۱
جشت - ۱۸۹
جعبر - ۱۲۲
جعفریه - ۴۴
جفتو (رود) - ۱۰۰
جلادجان (ح: جلاجان، خلادخان، خلانادجان) -
۱۵۷
جلباره (ح: کلباری، جلباری، حلمار) (محلّه)
- ۵۳
جلولا - ۴۹ ، ۴۹ ح
جمزقان - ۶۸
جنابا (ظ: جنابة) - ۱۵۷
جنابة - ۱۵۷ ح
جنابد - ۱۷۴ ، ۱۷۶
جنبذملقان - ۱۵۳
جندی شاپور - ۱۳۲
جنگان (ح: حمیمان، حسفان، جمعان) - ۹۲ و
رجوع به جوغان شود.
جوباره - ۵۲ ، ۵۴
جودی (کوه) - ۱۲۴
جور (= فیروزآباد) - ۱۴۱
جوزجان - ۱۹۱ ، ۱۹۱ ح ، ۱۹۲
جوزدان - ۵۵
جوسق (محلّه) - ۶۲
جوغان - ۹۲ ح

خالدات- ۱، ۱۲، ۱۶، ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۰،

۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴،

۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،

۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۷،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸،

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷،

۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸،

۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۳ ح

خان آزاد مرد (خاك زاد مرد ؟) - ۱۶۳

خان بلیغ - ۱۰

خانقین - ۴۳، ۴۴

خانم رود - ۹۰

خانندبیل - ۹۳

خاوراز - ۱۸۵ ح، ۱۹۴، ۱۹۵

خاوه (ظ: خدار) - ۵۸

خبر - ۱۵۹

خبر- ۱۴۷ و رجوع به خبر یز شود .

خبرك - ۱۴۷

خبر یز - ۱۴۰، ۱۴۷ ح

خبس (ح: جیس، حبس، خنس، حیس) - ۱۵۶

خبوشان - ۱۸۵، ۱۸۵ ح، ۱۹۴ ح

خبیص - ۱۷۱

ختای - ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۱

ختلان - ۱۹۰، ۱۹۱

ختن - ۱۹، ۲۰، ۲۱

حبش - ۱۹

حبشه - ۱۱، ۵

حبشی (رکن) - ۵

حجاز - ۱، ۱۲، ۱۲ ح، ۲۰

حجر (دیه) - ۱۵

حدیبیه - ۸

حدیثه - ۳۷، ۴۱، ۴۱ ح

حدیقہ - ۱۵

حرا (کوه) - ۸

حرام (مسجد) - ۱، ۷، ۸

حران - ۱۲۲

حربی - ۴۱، ۴۱ ح

حرمین - ۱

حرمین (= باروی شرقی بغداد) - ۳۵

حزوره - ۲

حشو (ح: حسود) - ۱۶۸

حصن کیفا - ۱۲۲

حطیم - ۷

حقان حیقو؟ - ۵۹

حلوان - ۱۶، ۳۷، ۴۲، ۴۹ ح (آب ...) ۴۳،

۴۶ (عقبه، کربوه ...) - ۲۹، ۱۲۹

حله - ۳۷، ۳۷ ح، ۳۹، ۴۱، ۴۱ ح

حمیه - ۱۶

حمیر - ۱۱ ح

حنیفقان - ۱۴۰ (رود ...) - ۱۴۱، ۱۴۲

حوز (= خور)؟ - ۱۳۶ ح

حویزه - ۱۳۱، ۱۳۲

حیدریه - ۶۴

حیره - ۴۲، ۴۶

حیوان (چشمه) - ۱۰۶

خ

خابور - ۱۲۲

خارك - ۱۶۵ ح، ۱۶۶

درآورد (ح: درآورد) - ۹۵	خونج (= کاغذکنان) - ۷۲
در بند - ۱۰۶	خوی - ۹۷، ۹۱
در بند تاج خاتون - ۱۲۷	خیارج - ۶۴
درجان (ح: دیرخان، دیرجان، دیرجان) - ۱۱۲،	خیاو - ۹۵، ۹۴
۱۱۲ ح	خیبر - ۱۵
درجان (ح: درخان، ورجان، وزخان) - ۱۷۶	خیجین ؟ - ۶۹
ورجوع به درچاق شود.	خیبر - ۱۶۸ ح
دوچاق - ۱۷۶ ح ورجوع به درجان شود.	خیره - ۱۶۸ رجوع به خیبر شود.
دودستی شاه (ح: سردوی شاه، سرده سی شاه،	خیف (مسجد) - ۸
سردوشی شاه) - ۸	خیو - (ح: حیو، حیو) - ۶۸
دردشت - ۵۲، ۵۲ ح، ۵۴	د
درگزین - ۸۲	داذنان - ۵۶
درو - ۹۴	داذین - ۱۴۰
دروب جو (ح: درجو، دورجو) - ۸۶	دارالاماره - ۷
درودا (ح: دروداد، دروذ، داباد، درود) -	دارابجرد - ۱۴۹، ۱۳۶
۸۰	دارابگرد - ۱۶۸
دریست (ح: دربست، دویست) - ۱۵۱	دارالبوار - ۱۵
دزآباد سفلی (ح: درآباد، درآباد) - ۷۱	دارالشاطیبه - ۳۵
دزآباد علیا (ح: درآباد علیا) - ۷۲	دارالشفاء - ۱۳۸
دزبهن - ۹۲	دارالندوة - ۸، ۷
دزبیل (ح: درنیل، دربیل) - ۱۲۸، ۱۲۸ ح	دارکان (ح: وارکان) - ۱۶۸
دزسیاه (قلعه) - ۷۹	دار مرزین (ح: دارمردین، دارمرز، دارمزر) -
دزشیدان - ۹۳ ورجوع به بند شود.	۹۴
دزصلوک - ۱۸۳	دارین - ۱۶۵
دزفول - ۱۳۲	دامغان - ۲۰۱، ۲۰۰ ح، ۶۱، ۶۱
دزکلات - ۱۵۶	داود (محراب) - ۱۸
دزکنبدان (ده کنبدان، دیز کنبدان) - ۲۰۱	دجله - ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹
دزمار - ۱۰۱ ورجوع به دیزمار شود.	۵۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
دستجرد - ۶۸ (دستجرد زرند) - ۶۸ ح	دجیل - ۴۵، ۴۳
دستگرد - ۱۳۳	دراك (کوه) - ۱۳۸
دشتاباد (جوی) - ۱۳۰	دراك موسی (ح: دارک) (دروازه) - ۱۳۷
دشت ارژن (مرغزار) - ۱۶۲	دراکوه (= زرکان؟) - ۱۶۷ ح
دشت بارین - ۱۵۴	درام - ۷۱

دبیل ؟ - ۱۰	دشت بیاض - ۱۷۶
دیر - ۱۵۷	دشت دوان (مرغزار) - ۱۶۱
دیر عاقول - ۴۳	دشتك (= ابرج) - ۱۴۵ ح
دیز جروود - ۹۹	دشتی - ۵۵
دیزمار باختری - ۱۰۱ ح	دقوق - ۴۳
دیزمار خاوری - ۱۰۱ ح	دکشن (ح: دکش) - ۲۰، ۲۰ ح
دیزه (= صمکان) - ۱۴۱ ح	دلج (ح: ولج، دنج، قخما، وکخ) - ۱۹۲ (شاید: اوزج) .
دیلیم - ۶۲	دلقند - ۱۸۴
دیلمان - ۶۵، ۲۰۲	دلیجان - ۵۶، ۷۵
دین دلا (= بشاور) - ۱۵۱	دماوند - ۳۹، ۲۰۱ (کوه...) - ۲۰۱
دینور - ۱۲۸	دمزوان (ح: دمروان، دهروران، رمدوان، دموران، رمدوان) - ۱۶۰
دیوان هند (کتابخانه) - ۶۳ ح	دمشق - ۹، ۱۱ ح، ۹۰
دیه علی (دیه علا) - ۱۵۴، ۱۵۴ ح	دوان - ۱۴۰
دیه مورد - ۱۴۹	دوبرکی (ح: دورکی، دفرکی) - ۱۱۱
ذ	دودانگه (آب) - ۱۳۴
ذات العرق - ۵	دورق - ۱۳۱
ذوالخليفة - ۴	دوزال - ۱۰۱
ذی یمن؟ - (یمن) - ۵۴	دوشت - ۹۰
ر	دولاب - ۵۸
رادان (ح: ارادان) - ۱۴۹	دولت آباد - ۵۸
رادکان (= ریکان) - ۱۸۳ ح، ۱۸۶ ح	دولت آباد - ۷۶
راذان - ۴۳	دولت (دروازه) - ۱۳۷
راسمند (کوه) - ۷۶	دولو (ح: دورو) - ۱۱۲، ۱۱۲ ح
رامجرد - ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴	دهخوارقان - ۹۱، ۹۹، ۱۰۰
رامز (= رامهرمز) - ۱۳۳	دهر؟ (ح: پیرو، تیر) - ۱۰، ۱۰ ح
رامهرمز - ۱۳۳	دهستان - ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸
رامین؟ (ورامین؟) - ۵۸	ده کردو (ح: ده کرز) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح
راودان (ح: درادران، راوران) - ۶۹	دهلی - ۱۰
راهبان (ح: راهیان، راهیبان، رمبان، راهشان)	دیاربکر - ۲۳، ۲۹، ۶۱ ح، ۱۱۷، ۱۲۰
۱۵۱ -	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷
رایکان (= رادکان، ریکان) - ۱۸۳، ۱۸۶	دیار ربیعہ - ۱۲۰ ووجوع به ربیعہ ... شود.
رأس العين - ۱۲۲	

۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹	ربع رشیدی - ۸۷
رومیه - ۴۳، ۴۶	ربیعہ (دیوار) - ۲۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۲
روند (ح: زرنند، ورزند) - ۹۹، ۹۹ ح	۱۲۲ ح، ۱۲۴، و ۱۲۵ رجوع به دیار ربیعہ شود.
رونیز - ۱۶۸	رحبہ - ۱۶
رویین دز - ۹۲	رخاطر (ح: ازخاطر، ارحایم، حاط) - ۵
رها - ۱۲۳	رخش آباد - ۱۳۱
رهاط - ۱۶	رزنه - ۵۵
ری - ۹، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح، ۵۷، ۵۸، ۵۸ ح	رستاق - ۱۶۸
۵۹، ۵۹ ح، ۶۰، ۶۹، ۸۶، ۱۷۳ (دروازه...) -	رستمدار - ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲
۸۷	رشت - ۲۰۳
ریز - ۱۵۴	رشیدی (کاریز) - ۸۷
ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶	رصافه - ۳۷
ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶	رضوی (کوه) ۱۶، ۴۷
ریغان (= ریغان، ریگان) - ۱۷۱	رقه (= قالانیقوس) - ۱۲۳
ریگان (= ریغان) - ۱۷۱ ح	رکناباد (کاریز) - ۱۳۷
ز	رمزوان (ح: رمزروان) - ۱۴۰
زاب (آب) - ۱۲۷	رئان - ۵۴
زابل - ۱۷۹ ح	رنه (ح: ریه، زینه) (تنک) - ۱۶۸ و رجوع
زاوول - ۱۷۳، ۱۷۹	بکتاب فاوسنامه ناصری شود .
زاوولستان - ۱۷۴	رنین (ح: ترسن) - ۵۵
زاوه - ۱۸۵ (ولایت، قصبه) - ۱۹۰	روح - ۱۸۸
زاهد (کاریز) - ۸۷	رود ابان (ح: رود ابادان) - ۶۸، ۶۸ ح
زرکان (در اکوه) (قصبه) - ۱۶۷	رود اور - ۸۲
زرنج (= سیستان) ۱۷۴	رودبار - ۶۶
زرنند - ۷۱	رودشت - ۵۵
زرنق - ۹۹	رودقات - ۹۰، ۹۱
زرننگ (= سیستان، زرنج) - ۱۷۴	رودهند (ح: اروند، ارد هند) - ۹۰ و رجوع
زره (بهیره) - ۱۷۴	به ارزنه شود .
زعفرانی (زمین) - ۸۲ (کاریز ...) - ۸۷	روس - ۱۱، ۲۲
زکان (رود) - ۱۴۲	روغد (ح: روعد) - ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹ ح
زکیه - ۴۰	روم - ۹ ح، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۶۲
زمزم - ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷
زمندو - ۱۱۶	۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵ (بحر ...) -

سایه - ۱۶	زمین دیه - ۷۹
سایر - ۱۵ ح . رجوع به سائره شود .	زنجان - ۵۶ ح ، ۶۰ ، ۶۵ ح ، ۶۷
سائره - ۱۶	زنجان رود - ۱۲۵
سبا - ۱۱ ح	زنده رود - ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۶
سبزوار - ۱۰ ، ۱۷۵ ، ۱۸۴	زنکیان - ۱۰۱
سبلان - ۹۸ ، ۱۰۳ (کوه ...) - ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵	زنکیا باد - ۴۴
سبور؟ (یا: سبور قرج؟) - ۵۸	زنوز (رود) - ۱۰۱
ستوریق (ح: ستروق ، سقوریق ، سفوریق) -	زواره - ۵۶ ح ، ۱۷۳
۷۰ رجوع قلتوق شود .	زورا (= بغداد) - ۳۴
سجاس - ۶۰ ، ۶۹ (کوه ...) - ۷۰	زوزن - ۱۸۹
سجستان - ۱۷۴	زهر (ح : زار) - ۹۴
سدیر - ۴۲ ، ۴۳	زیارت بازار - ۱۱۶
سراب (= سراو) - ۹۸ ح	زیر کوه - ۱۷۷
سرابرود (ح: سراورود، سراود، سراندور،	
سراورود) - ۷۲ رجوع به سراورود شود .	س
سراجو - ۹۹	ساباط (دیه) - ۳۴
سراشیون - ۶۸	سابون (۱) (ح: شاپور) ۱۶۵
سراو - ۹۱ ، ۹۸	سار - ۹۰ ح
سراوود - ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۰	سارو (ح: بسار) - ۹۰ رجوع به سار شود -
سرجهان - ۷۰	ساروق - ۷۵
سرخاب - ۸۹ ، ۸۹ ح (کوه ...) - ۹۰	ساری - ۱۸۹ ، ۱۹۹ ح ، ۲۰۱
سرخس - ۱۹۵	ساسان (= فسا) - ۱۵۰
سرد (ح : جوه سرد) - ۸۶ ، ۸۶ ح	ساعرد - ۱۲۳
سردرود - ۸۱ ، ۸۷ ، ۸۹	سامان - ۷۲ ، ۸۲
سردست (یا سردشت) - ۹۰ ، ۹۰ ح	سامره - ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵
سرکان - ۸۲ ، ۸۲ ح	ساوجبلاغ - ۶۹
سرکان رود - ۸۲	ساوه - ۵۶ ، ۶۰ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ح ، ۷۳
سرمان (ح: سریان ، سریان) - ۹۲	۱۷۳
سرمق (۲) - ۱۴۶	ساوه رود - ۸۳
سرمن رأی (= سامره) - ۴۴	ساویه؟ - ۱۴۴

۱- شاید : سابور .

۲- در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : سرمق .

سمره (= همای، کلپایگان) - ۷۵	سرنندیب - ۱۱، ۲
سمسا (ح: سمسها، سهما، سمیا) - ۷۸	سرو (ح: منسر، منسیر، صدر، منبیر، نمیر) -
سمسون - ۱۱۲	۶۸
سمنارت (ح: تمنارت، سمنوارد، همنارت،	سروات (ح: سبزوار، سرداب، سردارب) -
تمیارت، سمنات) - ۵۵ رجوع به همنارت شود.	۱۴۷
سمنان - ۹، ۲۰۰	سروستان - ۱۴۹، ۱۴۰
سمنجان - ۱۹۱	سعادت (دروازه) - ۱۳۷
سمیران (ح: شیمران) (قلعه بی درایرا هستان) - ۱۵۰	سعدیه؟ - ۴
۱۶۰	سعیدآباد (ح: سعدآباد) - ۸۹، ۸۹ ح
سمیره (دیه) - ۱۵	سغد سمرقند - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳
سمیرم (ح: شمرم) - ۱۵۴	سفید - ۱۷۳
سناباد - ۱۸۵	سفیددوز (قلعه) - ۱۵۵
سنجار - ۱۲۳	سفیدرود - ۵۱، ۶۷، ۷۲، ۹۹، ۲۰۲
سنجاران - ۸۶	سفیدنج (ح: سفندج) (ده) ۱۹۴ رجوع بکتاب ابن
سنجان (= سنگان) - ۱۸۵، ۱۸۹	خلکان شود.
سنجبد - ۹۳	سقایه الحاج - ۷
سند - ۲۰، ۲۲، ۱۶۴	سقسین - ۱۰، ۲۲
سنقرآباد - ۶۹	سقهر (ح: سفهر، سقهر، سفر، سفهره، سقهد) -
سنقر (مسجد) - ۱۳۸	۹۹
سنگان (= سنجان) - ۱۸۹ ح	سکان (ح: مکان، متکان، شکان) - ۸۲
سنگ بر سنگ (گریوه) - ۱۰۳	سکزآباد - ۶۴
سنوریه؟ - ۱۱	سکان (= زرنج، سیستان) - ۱۷۴
سنیج (ح: سنیج) - ۱۷۳ ح	سگستان (= سیستان) - ۱۷۴
سورماری (ح: سوزماری، سوماری، شوماری)	سلم (دروازه) - ۱۳۷
۱۰۲ -	سلامه (= سلام، سلامی) - ۱۸۹
سوری حصار (ح: سمری حصار، سمر محصار،	سلامی (= سلامه، سلام) - ۱۸۹ ح
شهری، شعری) - ۱۱۶، ۲	سلطانآباد چهچهال - ۱۲۸
سوس (= عروج) - ۷۸، ۷۸ ح	سلطانیه - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۲۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰
سوس - ۱۱۷ ح	۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱
سوس - ۱۳۳ (رجوع به سوسن شود).	سلم (کوه) - ۱۲
سوسن - ۱۳۳ ح	سلماس - ۹۱، ۹۷، ۱۱۷
سوق الامیر (= فناخسرو کرد) - ۱۳۷	سلنگا؟ - ۱۱
سوق ثمانین - ۱۲۴	سمرقند - ۹۰

ش	سومیقان (ح: سوسقان، سوشعان، سوبیقان، سومغان سیونمقان، سونیقان، سومقان، سوسپان) (= آق خواجه) - ۱۷۳، ۶۴
شابران - ۱۰۷	سومنات - ۱۰
شاپور خواست - ۷۹ ح	سهاره (ح: شهاره، نهاره، مهاده، شهاده، سهارت ساره) (قلعه) - ۱۶۰
شاپور خوره (خره) - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۰	سهرورد - ۶۹
شاخن - ۱۷۷	سه گنبدان - ۱۵۸، ۱۴۴
شاد آباد - ۸۹	سهند - ۹۱، ۹۱ ح، ۹۹، ۱۰۰ (کوه...) - ۸۷، ۸۹
شادار (= انار) - ۹۵	سیاران - ۸۹ - رجوع به سیاوان شود.
شاد شاپور (= قزوین) - ۶۱	سیاوان - ۸۹ ح
شاد فیروز (= انار) - ۹۵	سیالۃ - ۱۶
شادیباخ - ۱۸۲	سیاهدهان - ۶۴
شارخت (ح: شارخ) - ۱۷۷	سیاه رستاق - ۱۹۸، ۱۹۷ ح
شافجرد (ح: سانجرد) - ۱۳۳	سیاهرود - ۱۷۴
شال - ۶۴	سیراف - ۱۴۰
شال - ۹۴	سیرجان - ۱۷۱
شام - ۴، ۵، ۷، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲	سیردان - ۷۱
۲۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳	سیس - ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۷
(دریا...) - ۲۱	سیس - ۹۰
شام (= شنب غازان) - ۸۷، ۸۹	سیستان - ۶۱ ح، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰
شامی (رکن) - ۵	سیف آباد - ۸۲
شاهرود (رودخانه) - ۶۶، ۱۹۸	سیکان (ح: ارتکان، شکان، اوشکان، سکان) (مرغزار) - ۱۶۲
شاهرود - ۹۴	سیلاخور - ۷۹ ح
شبانکاره - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۳۶، ۱۴۹	سیلوان - ۱۲۲
۱۶۷، ۱۷۰	سیمسخت (ح: سیمسخت، سیمخت، سلخت، سلیمخت، سبخت، نیل سحت) - ۱۵۴
شبد بهر (ح: شیدی نهر، شیدی، سیدی بهر، شید بهر) - ۸۳	سینا (کوهی در آذربایجان) - ۸۵
شبدیز (صفه) - ۱۲۹	سینیز - ۱۵۷
شبستر - ۹۰	میواس - ۹ ح، ۱۰۹
شبورقان (شبرقان، شبورغان) - ۱۹۱، ۱۹۴ ح	
۱۹۵، ۱۹۵ ح	
شراه بالا - ۸۰ ح	
شراه پائین - ۸۰ ح	
شرائین - ۸۰	

شومان - ۱۹۲	شرزورلره (ح: شرووزلرد، شروخرد، شروزلر) -
شهر آباد - ۱۹۹	۷۱
شهر آبان - ۴۵ ح. و رجوع به آبان شود.	شرفا باد - ۶۴
شهر بابك - ۱۷۱	شروان - ۹ ح، ۶۱ ح، ۸۷، ۱۰۶، ۲۰۳
شهر زور - ۹ ح، ۶۱ ح	شستر - (= شستر، شوستر) - ۱۳۰ ح
شهرستان (= شهر نواصفهان) - ۵۴	شش کیلان (= ششکلان) - ۸۷، ۸۷ ح
شهرستانك - ۶۴	شط العرب - ۴۰
شهرستانه - ۸۰	شعب بوان - ۹۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳ و رجوع به بوان شود.
شهر فیروزان - ۵۶، ۵۶ ح و رجوع به فیروزان شود.	شفت - ۲۰۳
شهر نواصفهان (= شهرستان) - ۵۴	شقان - ۱۸۵
شهره (ح: شهر) - ۱۱۲	شق رودبار (ح: سق رودبار) - ۱۵۰
شهریار (فول، پل) - ۱۶۱	شکسته (قلعه) - ۱۴۴، ۱۵۸
شهین (= زنجان) - ۶۷	شلم - ۱۱۹
شیخ البلاد - ۵۷	شماخی - ۱۰۶
شیهان (مرغزار) - ۱۶۲	شمشاط - ۱۱۲
شیراز (= قبة الاسلام) - ۹ ح، ۱۰، ۳۹، ۶۱	شمیران (قلعه) - ۷۱
۶۱ ح، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳	شمیرم (ح: سرم، شوموم) - ۶۹
۱۵۳، ۱۵۳ ح، ۱۵۹، ۱۶۲	شمیرم (قلعه) - ۱۸۷
شیرجانی (ح: سرحابی) (باغ) - ۱۷۰	شنه - ۷۱ و رجوع به شندستان شود.
شیروان - ۲۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶ ح، ۲۰۳ ح	شندر - ۵۸ و رجوع به شنشت و شنده شود.
ص	شندستان - ۷۱ ح
صاحب آباد - ۶۲	شنده - ۵۸ ح
صاهك - ۱۴۸	شنشت - ۵۸ ح
صاین قلعه (= قهود) - ۷۰	شنکوان (ح: شتکران، شکتوان، سنکوان، سکیوان
صدوین ؟ - ۴۵	شکون، سکوان، سسکوان) (نلمه) - ۱۴۴،
صرام (= چرام) - ۱۵۴ ح	۱۵۸
صفانیان - ۱۰، ۲۲	شورزد (ح: شورزه) - ۷۱ و رجوع به شورزگاه شود.
صفا (باب) - ۵ (کوه...) - ۲، ۷	شورزگاه - ۷۱ ح
صفاهان - ۱۰۵	شوشتر - ۹ (آب...) - ۱۳۰
صفین - ۱۲۲	شولستان - ۷۷
صقلاب - ۱۹، ۱۱	شولکستان - ۱۴۹
صلاح الدین (رباط) - ۱۶۱	

صمکان (= ریزه) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح

صنعاء - ۱۱

صور (رود) - ۱۲۵، ۱۲۵ ح

صوفیان - ۹۰

صیمره - ۷۹

صین - ۱۹، ۱۰

ط

طاب (رود) - ۱۵۵

طابق (۱) - ۴۵

طایف - ۱۵، ۱۱، ۵، ۲

طارم - ۶۰

طارم سفلی - ۷۱

طارم علیا - ۷۱

طاومین - ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۷

طاق - ۸۶

طالش - ۹۶

طالقان - ۷۳، ۷۲، ۷۱

طالقان - ۱۹۲

طبرستان - ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۳

طبرک (قلعه) - ۵۹، ۵۷ ح

طبس - ۱۷۸ ح

طبس کیلکی - ۱۷۸، ۱۷۳

طبس مسینان - ۱۷۷

طبشکری (ح: طبشکری) - ۸۱

طخارستان - ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰

طرابلس - ۱۱ ح

طرازک (ح طرازک) (= افروشه) - ۱۳۳

طراز ناهید - ۶۸ ح

طربزون (ح: طرون، نوطرون، طیرزن) - ۱۱۷

طربشیت (۲) - ۱۷۹

طرخوردان - ۷۵

طروجرد (ح: طحروود، طروجرد، طجروود) -

۶۸، ۶۸ ح

طریق خراسان - ۴۵

طسوج (یاتسوج) - ۹۲

طلیطله - ۱۱ ح

طمیرخان (ح: طیمخان، طخوان، طهرجان،

طمرجان) (دیه) - ۱۶۱

طوالش - ۲۰۲، ۹۶، ۶۵

طور - ۵۴

طوزآغاچ - ۱۱۶

طوس - ۱۹۵، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۰۵

طهران (ازتوابع اصفهان) - ۵۴

طهران - ۵۹، ۵۸

طربز ناهید - ۶۸ و رجوع به طراز ناهید

شود.

طیسفون - ۴۶

طیفور (ح: طیفور، طبتور، طبنور، طنبور)

(قلعه) - ۱۵۶

ع

عادی؟ - ۱۵

عانه - ۳۷ ح، ۴۵

عایشه (مسجد) - ۸

عبادان - ۴۰، ۲۹، ۲۲، ۲۱

عبدالمؤمن (بلاد) - ۱۱

عتیق (جامع کرمان) - ۱۷۰

عدن - ۱۱

عراق عجم - ۹ ح، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۵،

۸۵، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۰،

۲۰۲، ۲۰۰

عراق عرب - ۵، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۸،

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۱۲۰،

۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰

عراقی (رکن) - ۹، ۶، ۵

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴،

۱۶۵، ۱۶۷، (دریا ...)-۲۳، ۲۹، ۱۳۶،

۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲ (شهر...) -

۱۳۷

فاروس (= قصبه دشت بیاض) - ۱۷۶

فارسچین - ۶۴

فارفاآن - ۵۲، ۵۵ ح

فارفان (= فارفاآن) - ۵۵ ح

فاروق - ۱۴۸

فاریاب - ۱۹۱، ۱۹۲

فامرہ (ح: فارین، فامرین، فزین، فاحرہ) -

۸۱

فامنین - ۸۰ ح

فامیتی (ح: فامین، ماسین، فامسی، فارمین،

فامیستی، فامتین) - ۸۰ ورجوع به فامنین

شود.

فخرآباد - ۸۰

فدک - ۱۵

فرات - ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹،

۱۱۰، ۱۲۱ ح، ۱۲۳، ۱۲۵

فراعنه (ده) - ۱۴۶

فراوه - ۱۸۶

فراهان - ۷۵

فرخار - ۱۰

فردوس (قلعه) - ۷۱

فرزک (ح: فرزیل) - ۱۵۶

فرزین (قلعه) - ۷۶

فروق - ۱۶۵

فریبرز - ۹۲

فرنک - ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۱۱۵

فروکه (ح: فروط، قروط، قرود) - ۸۱

فریم - ۲۰۱

فریوار (ح: کریوار، قریوار) - ۸۰

فریومد - ۱۸۴

عراقین - ۲۳

عربة - ۱۵

عرفات (کوه) - ۸

عرفة (بطن) - ۸

عروج (= سوس) - ۷۸

عروه - ۷۸ ح، ورجوع به عروج شود.

عسکر مکرم - ۱۳۳

عسکر المعتصم - ۴۵ ح

عقر - ۱۲۴

عکبرا (ح: عسکره، عکره، عکیره) - ۴۵ ورجوع

به عسکر المعتصم شود.

علم - ۹۹ ح

علیاباد - ۵۸

عمادیه - ۱۲۴

عمان - ۱۱، ۱۶۴، (دریا ...) - ۱۷۳

عموریه (= انگوریه) - ۱۱۲

عین - ۱۱۹

غ

غابه - ۱۶۵

غار - ۵۸

غراب - ۱۶

غرجه (ح: غورچه) - ۱۹۰

غروی (مشهد) (= قبرا میر المؤمنین ع) - ۳۲

غزنه - ۱۷۳، ۱۷۹ ح

غزنین - ۱۷۹

غزوان (کوه) - ۲

غندجان - ۱۵۴، ۱۵۴ ح، ۱۶۰

غور - ۱۸۷، ۱۹۰

غوطة دمشق - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳

ف

فارس - ۹ ح، ۱۷، ۲۳، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح

۶۱ ح، ۸۳، ۹۵ ح، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲،

ق

فسا (= ساسان) - ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۸ (دروازه...) .

۱۳۷ -

فساران - ۵۵

فسقندیس - ۹۰

فشابویه - ۵۸

فشارود (ح: قبارود، فشاورد، نشاورد) - ۱۷۷

فغان (ح: فغان) - ۱۰۲

فلسطین - ۱۶

فم - ۷۵

فناخسروکرد (= سوق الامیر) (قصبه) - ۱۳۷

فوشنج - ۱۸۸، ۱۸۸ ح

فولا (ح: قولاسر، قولاد، نهر فولاد، قولاد) -

۸۳

فومن - ۲۰۳، ۲۰۲

فید (قلعه) - ۱۵

فیروز - ۱۰۶ و رجوع به فیروزآباد شود.

فیروزآباد - ۱۰۶ رجوع به فیروزشود.

فیروزآباد (در طارم) - ۷۱

فیروزآباد (در فارس) - ۹۳ - ۱۳۶، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰

فیروزان - ۵۸

فیروزان - ۵۲، ۵۶ و رجوع به شهر فیروزان شود.

فیروزبدان (ح: فیروزبران) (= فیروز رام)

۵۸، ۵۸ ح

فیروز بهرام - ۵۸

فیروزرام (= فیروزبدان) - ۵۸، ۵۸ ح

فیروزکوه - ۱۷۹ ح، ۲۰۱

فیروزکوه - ۱۷۹

فیزادان (ح: فرادان، قیراوان، فیراوان،

فزادان) - ۵۵

فین - ۷۴

قادیسیه - ۴۶، ۲۹

قاسما باد - ۸۰

قالا نیقوس (۱) (= رقه) - ۱۲۲

قالی - ۱۴۷ (مرغزار) (ح: فالی، فول) - ۱۴۷،

۱۶۳

قالیقل - ۱۱۲

قاین - ۹، ۱۷۴، ۱۷۸

قبادخوره - ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۶

قبادق (= قبادق) - ۱۱۳ ح، ۱۱۶ ح

قباد (نخلستان) - ۱۵

قبادیان (= قوادیان) - ۱۹۲ ح

قبان (کوه) - ۱۰۲

قبحاق (دشت) (= خزر) - ۱۱، ۲۲

قبرس - ۱۱۷

قبله - ۱۰۶

قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ۱۱۶

قدس (زمین) - ۱۶ (کوه ...) - ۴۷

قرا باغ - ۶۱، ۶۱ ح

قراحصار - ۱۱۳

قراحصار لیمونیه (ح: ایلعوبیه، لمعوبه) - ۱۱۳

قراحصار بواسی (ح: ... نواسی) - ۱۱۳

قرامان - ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵ ح

قرص - ۱۰۸

قرطبه - ۱۱

قرغیز - ۱۱

قرقیسیاء - ۱۲۴

قرقسین - ۶۴

قرماسین (ح: قرماشین) (= کرمانشاهان) -

۱۲۸ و رجوع به قرمیسین شود.

قرمیسین - ۱۲۸

قرن - ۵

قوادیان (= قبادیان) - ۱۹۲، ۱۹۲ ح
قواق (ح = فراق، قراق) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح
قوج آغاز (۱) - ۵۸
قورتان - ۵۴ ح
قرطان (یا قورطان) - ۵۴، ۵۵ رجوع به
قرتاق شود
قوسان (ح: قوران) - ۴۶، ۴۶ ح
قوسین - ۵۸
قوش حصار - ۱۱۶
قول (ح: قولی، قول، قول، طول) - ۹۴ و
رجوع به تیل شود.
قولان - ۱۰۱
قولنجان (ح: قولجان) - ۱۴۸
قومس - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۱۷۳، ۱۸۱، ۲۰۰،
۲۰۱
قرمنات (ح = : فرمانات، قومیات) - ۱۱۳
قونیه - ۹ ح، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶
قوه (ح = فوه) (حصن) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح
قوهه (یا قوهه) - ۵۸، ۵۸ ح، ۵۹
قها - ۵۸
قهاب - ۵۵
قهاب رستاق - ۲۰۱
قهبایه - ۷۲
قهباورستان - ۵۵
قهدر بجان - ۵۵
قهرود - ۷۴
قهستان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۳،
۱۷۴، ۱۷۴ ح، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱ (ده...)
۱۴۶
قهود (= صابن قلمه) - ۷۰
قیرشهر (ح: قیرسهر) - ۱۱۶
قیروان - ۱۱
قیس - رجوع به قیش شود.

قرن المنازل - ۵ ح
قرنین - ۱۸۰
قزل اوزن - ۹۹
قزوین - ۹ ح، ۲۷، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۰ ح،
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۴ ح، ۶۶، ۷۱
۷۳، ۷۴، ۹۲ ح، ۹۹ ح، ۱۷۳
قسطه و نیه (ح: قسومسه) - ۱۱۳
قسطنطنیه (بحر) - ۱۱۶
قصار (بند) - ۱۴۸
قصران - ۵۸
قصر اللصوص (= کنگور) - ۱۲۹
قصر شیرین - ۴۵
قطر ویه - ۱۴۸ ح
قطره (= قطر ویه) - ۱۴۸
قطیف - ۱۶۵
قعیقمان (کوه) - ۱، ۳، ۷
قلات (یا غلات) - ۷۱
قلات بندر (قنات) (= کت سمدی) - ۱۳۸
قلتوق - ۷۰ ح
قلعه - ۸۶
قلعه دره - ۱۷۸
قلعه طاق - ۱۷۹
قلعه کوه - ۱۷۰
قلو ذیه - ۱۱۵
قلونیه - ۱۱۶
قم - ۹، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۳، ۷۵،
۱۷۳
قمشه (یا قومشه) - ۵۶ ح، ۱۳۶، ۱۴۸
قمصر - ۷۴، ۷۴ ح
قندهار - ۱۰
قنوج - ۱۰

فارسنامه ناصری شود) .	قیساریه - (= قیصریه) ۱۱۴ ح
کبود؟ - ۱۱۹، ۱۱۹ ح	قیس (یا قیس) (= کیش) - ۹ ح، ۲۳، ۸۹ ح، ۱۳۶،
کبودجامه - ۱۹۹	۱۳۶ ح، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۶۴ ح
کت سعدی (= قلات بندر) - ۱۳۸	قیصریه - ۱۱۳، ۱۱۴ ح
کجا باد (ح: لا کجا باد) - ۹۰	قیلع بالعم (ح: قتلغ بالغ، صلح بالغ) - ۶۸
کجوجان - ۸۹	ک
کجیل (شاید: کجل) - ۸۹	کاب - ۱۱۴
کران - ۵۲، ۱۴۲	کابل - ۱۰، ۲۲، ۱۷۴
کر - ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۰،	کاج - ۵۵
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۳	کارچی (= کارزی) - ۱۸۴ ح
کرارج - ۵۵	کارخانه (= اجنان) - ۱۰۲
کربال (علیا و سفلی) - ۱۴۸	کارزی (= کارچی) - ۱۸۴
کربلا - ۳۳	کارزین - ۱۴۲، ۱۴۳
کرج - ۵۶، ۷۶	کارزین (قلعه) - ۱۶۱
کرج - ۷۲	کاریان - ۱۴۲
کرجیان (ح: کوجستان، کوخبان، کرجیان) - ۲۰۴	کاریز (= کاریزه) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح
۲۰۴ ح	کاریزه (= کاریز) - ۱۸۸ ح
کرخ (دیه) - ۳۴ (محلّه...) - ۳۵	کازرون - ۹ ح، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، (دروازه...) -
کردار کان (ح: که ارکان، که وارکان،	۱۳۵
کوروارکان) - ۷۷ و رجوع به لردکان شود.	کاسوا - ۶۸ ح
کردستان - ۹ ح، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۱ ح، ۸۵،	کاسواه - ۶۸ و رجوع به کاسوا شود .
۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰	کاسه فرعون - ۴۴
کرزان رود - ۸۲	کاشان - ۹، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۵ ح
کرکر - (ح: کرکز) - ۱۰۲ و رجوع به کرنی یا	۱۷۳
کرکسه شود .	کاغذکنان - ۷۲، ۷۲ ح
کرکسر - ۱۰۲ ح	کالان (ح: کلان، لالان) (مرغزار) - ۱۶۳
کرکهریه (ح: کرکهر، کرکهربد، که کهریه) -	کالف - ۱۹۲
۸۱	کالون (ح: کالو) - ۱۸۸
کرم (۱) - ۱۶۸	کامفیروز - ۱۴۸ (مرغزار...) - ۱۶۳
کرمان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۶۷، ۱۶۸،	کاول - ۱۷۳
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۳ ح	کبریت (قلعه) - ۷۹ ح
کرمانشاه - ۱۲۸ ح، و رجوع به کرمانشاهان	کبرین (ح: کبرب، کوند، کستری، کبرتن) - ۱۴۳
شود .	۱۴۳ ح، ۱۴۴ (رجوع به کبری در کتاب

کوانق شود.	کرمانشاهان (= قرمیسین) - ۱۲۸
کوبنجان - ۱۴۰	کرملیس - ۱۲۴
کوتم - ۲۰۳	کرند - ۱۲۹
کوچصفهان - ۲۰۳	کرنی - ۱۰۲ ح
کوردشت - ۱۰۱	کسری (ایوان، بارگاه) - ۸۷، ۴۷
کورشت - ۷۹	کستعی (ح: کسنفی، کسقی، کستقی) - ۱۱۶
کورد (= کورده) - ۱۴۹	کشمیر - ۱۴۶ (۱)، ۱۷۵
کورده - ۱۴۹ ح	کشمیر - ۱۰، ۱۷۵ ح
گوره رود - ۱۵۰	کعبه - ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۳
کوزه کنان - ۹۰	۲۷، ۳۳، ۳۹، ۱۱۰
کوسوی (ح: کوی، موی، کرسوی، کوسویه) -	کلات - ۱۸۶
۱۸۸	کلار - ۱۴۹
کوشك - ۵۸، ۵۲	کلاله - ۹۶
کوشك (ح: کوسك) - ۱۷ و رجوع به کورش شود.	کلج - ۷۱
کوشك باغ - ۸۰	کلفیر - ۹۵ ح
کوشك زر (یا کوشك زرد) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح	کلنجین (ح: کلجین، کلنجین، کلنجمین، کلچین) -
کوفه - ۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۵۴	۸۱
کوك (ح: کول) - ۱۱۵	کلور - ۹۴
کولکو (رود) - ۱۲۹	کلیبر - ۹۶، ۹۴
کوله (ح: کوکه) (قلعه) - ۱۱۴	کلیشار - ۵۵
کومجان (ح: کرمجان، کوجهان) - ۸۱ و رجوع	کماخ (= کمخ) - ۱۱۴، ۱۱۴ ح
به کوملاذ شود.	کمارج - ۱۵۳
کوملاذ - ۸۱ ح	کمخ (= کماخ) - ۱۱۴ ح
کوهان - ۵۵	کمرت - ۷۷
کوه غناباد (ح: عتاب آباد، عباد، کوه غناباد) -	کمندان - ۵۵
۱۸۸	کمین - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۴۳
کوه نقره - ۱۸۸	کن - ۷۲
کهنان (ح: کهنان) - ۱۷۳	کند رود - ۸۹
کهران (قلعه) - ۹۵	کنعان - ۱۶
کهرجان - ۱۴۳	کنگور (= قصر اللصوص) - ۱۲۹
کهکیلویه - ۱۵۲ ح	کوار - ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۶۲
کهندان؟ - ۶۸	کوانق - ۹۶ ح
کیتو (مرغزار) - ۷۶	کوانی (ح: کوالی، کوافی) - ۹۶ و رجوع به

کنجه - ۱۷۶	کیخسرو (چشمه) - ۷۶
کنگه در - ۳۹	کیرو بقیح (ح: کیرو نفع، کرو تنیح، کیرو تفسح،
کواشیر - ۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱	کیزو تفیح، کیزو نفع) - ۱۱۵
کور سرخ - ۱۹۸	کیش (= قیس) - ۱۶۴ ح
کوبان (۱) - ۵۵	کیلین؟ - ۵۸
کیلان - ۱۹۹	کیماک - ۱۰
کیلان فضلون (ح: کلان فضلون، کلان فضلون،	کبوی - ۹۳
کیلان فضلون، کیلان تیصلویه) - ۹۶	
کیلوان - ۹۴	گ
ل	کاو باری (صحرا) - ۱۰۴
لا - ۱۶۹	کاوخانی - ۵۳
لاغر - ۱۴۳	کاو دول - ۹۹
لاکدرج - ۹۰	کاوماها (یا کاوماسا، کاوماهیا) - ۶۵
لالجین - ۸۰	کدوک - ۱۱۶
لانجانرود - ۸۲	کرباذکان - ۷۵ ح
لاهیجان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۴ به لاهیجان شود.	کرجستان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۸۵، ۱۰۸،
لاهیجان - ۲۰۲، ۲۰۲ ح، ۲۰۴	۱۰۸ ح، ۱۰۹
لب (ح: لالجب) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح	کرد آباد (مداین) - ۴۶
لحسا - ۱۶۰	کرد آباد (ح: کرد باد) - ۸۰
لحف (= بندینجین، بندیبیان) - ۴۱	کرد کوه - ۲۰۱
لر بزرگ (= بختیاری) - ۵۶، ۶۵ ح، ۷۷	کرد لاخ (ح: کزوملاخ) - ۷۹
ح ۷۷	کرگان - ۲۰۳
لردکان (یا لوردکان) - ۵۶، ۵۶ ح، ۷۷ ح	کرم رود (ح: کرهرود) - ۷۶، ۹۷ ح، ۹۹
۷۸	کره (= جره، اشقایقان) - ۱۵۳
لرستان - ۷۸ ح، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۴	کسگر (یا کسکرات) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح
لر کوچک (= لرستان) - ۵۶، ۶۰ ح، ۷۸	کشتاسفی - ۹ ح، ۲۳، ۱۰۶، ۱۰۷
ح ۷۸	کلبادکان - ۷۵
لشکر (= عسکر مکرم) - ۱۳۴	کلچین (ح: کالچین) - ۷۱
لنبر - ۶۶	کلهار (ح: کلما) - ۷۱
لنجان - ۵۵	کنا بد - ۱۷۶
لوبیه - ۲۰	کنبد ملغان (ح: کنبد لمغان) - ۱۶۱ و رجوع
	به جنبدملغان شود.
	کنبه (= جنابا) - ۱۵۷

ما یهشت - ۱۲۹
 مایرود (مارود، مانرود، بیرون، مایرود،
 مارو) - ۷۸، ۷۹ ح
 مایین (ح: مابین، مانین) (قصبه) - ۱۴۸،
 ۱۴۸ ح، ۱۴۹، ۱۴۹ ح (گریوه) - ۱۴۹
 مبارکآباد - ۶۲
 مجاهدآباد (قلعه) - ۱۷۵
 مجمع البحرین - ۱۰۳، ۱۰۴
 مچین (ح: بنجین، پنجین) - ۱۰، ۱۰ ح
 محسر (بطن) - ۸
 محمدین یوسف (دار) - ۷
 محمودآباد - ۱۰۴
 محول - ۴۶
 مخور - ۸۳ ح
 مداین (کردآباد) - ۳۷، ۴۳، ۴۶، ۴۷،
 ۴۸: ۶۲، ۸۷، ۱۲۸
 مدویش (ح: مدیش، مردیش) - ۲۱
 مدینه - ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،
 ۱۶، ۵۴
 مدینه السلام - ۳۴، ۳۴ ح
 مدینه موسی - ۶۲
 مراغه - ۸۵، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰
 مراودین (ح: مرادومن، هرادوهن، هرادوین) -
 ۷۷
 مرج شیدان - ۱۵۵ و رجوع به شیدان شود.
 مرجمتان (ح: مرجمتان، هرجمتان، مرخمیان) - ۷۳
 و رجوع به مرجنی شود.
 مرجنی؟ - ۵۸، ۷۳ ح
 مردانقم - ۹۶، ۱۰۱
 مرسان (ح: مرینان، جرینان) - ۱۸۶
 مرق - ۶۸، ۶۹
 مرك - ۶۴
 مرند - ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱
 مرو - ۹، ۵۱ ح، ۶۱، ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۹۳

لؤلؤة - ۱۱۵
 لیدن - ۱۹۱ ح
 لیلان - ۱۰۰ ح
 م
 مابین بره (ح: مابین برده) - ۶۵
 ماجعلو (ح: باجعلو، یا جللو) - ۸۱
 ماچین - ۱۰، ۲۰، ۱۹، ۴۰
 مادرسلیمان (کور) - ۱۶۳
 مادوگاو (ح: باورکا، ناروکار، مادرکان) -
 ۹۱
 ماربائان - ۵۴
 ماریین - ۵۴
 ماردین - ۱۲۴، ۱۲۵
 مارمهان (ح: مارفهان، مادجهان، مارنجان) -
 ۸۰
 مارین (ح: ماقرین، مارنین، دیه مارین، دیه
 ماده، دیه قزوین، دیه ساده، مامزین،
 زنارین، مامجین، یارین، مامرین) - ۶۴
 مازندران - ۹ ح، ۲۳، ۶۱، ۱۷۹ ح، ۱۸۱،
 ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲ (بحر ...) -
 ۲۳
 ماستر - ۷۶
 ماکویه - ۱۰۲
 ماکیر (ح: مانکره) (قلعه) - ۷۹ ح
 مالان (قصبه) - ۱۸۸
 ماندستان (ح: بایدستان) - ۱۴۳
 ماو بالق (= ماووبالینگ) - ۱۹۱
 ماوراءالنهر - ۱۰، ۲۲، ۱۷۴
 ماوشان - ۸۰
 ماوشانرود - ۸۰، ۹۰
 ماووبالینگ - ۱۹۱ ح
 ماهلویه (بحیره) (ظ: مهارلو) - ۱۳۸، ۱۳۸ ح
 مایحست (ح: یایحست) (قلعه) - ۷۷ ح

مورستان، بررود، بررموساق، برومستان،
رومورستاق - ۱۹۷، ۱۹۸ ح
موسی (تیه) - ۱۶ (صخره) - ۱۰۴، ۱۰۶
موش - ۱۲۵
موصل - ۹ ح : ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲
موغان - ۹ ح : ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲
موکله (ح: هوکله) - ۸۶
مؤنا باد - ۱۷۹
موهو (ح: مرهو، هرهو، هرمو، سرهو) -
۱۴۳، ۱۴۳ ح
مهرانرود - ۸۷، ۸۹، ۹۱
مهروبان - ۱۵۷
مهرود - ۴۵، ۴۵ ح
مهنه - ۱۹۴
میافارقین - ۱۲۵، ۱۲۵ ح
میانج - ۹۷ ح، ۹۹
میبد - ۸۴، ۸۴ ح
میشان - ۴۰
میشکانات (ح: مسکانات، میشکان، بیسکانات) -
۱۵۰، ۱۵۵ ح، ۱۶۸، ۱۶۸ ح
میکال (ح: تنکال، منکال) - ۱۷۵
میلاجرد - ۸۱
میلان - ۹۰، ۱۰۰ ح
میمند - ۱۴۳، ۱۸۰
میون دز - ۶۶
ن
ناحیه (نهر) .
نارمیان (ح : شارمیان ، سارمسان، مارمیان) -
۸۶ (دروازه...) - ۸۷ (محلّه ...) - ۸۷
ناصره الجلیل - ۱۸
ناهله (ح: نابله، نایله، باهله، ناهلیه) - ۷، ۷ ح
نای (قلعه) - ۱۹۶
نایه - ۶۸
نابین - ۵۶، ۸۴ ح، ۱۷۳

۱۹۴، (قلعه) ۷۸ ح
مرورود - ۱۹۳، ۱۹۵
مرودشت - ۱۴۵، ۱۴۷ ح
مروست - ۱۴۷
مرو شاهجان - ۱۹۳ رجوع به مرو شود .
مروه (کوه) ۲، ۷
مزدقان - ۸۲، ۸۳، ۸۳
مزدلفه - ۲، ۸
مستنصریه - ۳۶
مسجد الحرام - ۱
مسرکان - ۱۳۴
مشر الحرام - ۷
مشکان (مرغزار) - ۱۶۲، ۱۶۲ ح
مشکین - ۹۱، ۹۴، ۱۰۳
مشهد طوس - ۱۸۵
مشهد کافی (ح: کوفی) (شکارگاه) - ۱۳۱
مص (ح: فیض) ۱۶۸
مصر - ۴، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۱۸۸
معبادیه (ح: بعبادیه، معمدی) - ۴۸، ۴۸ ح
مغرب (بلاد) - ۱۱، ۱۷، ۱۹
مغولیه - ۷۲
مفازه (کوبر) - ۲۳، ۵۱، ۶۱ ح، ۷۵، ۲۰۰
مفقه البلاد (= روم) - ۱۰۹
مکران - ۱۰، ۱۷، ۱۷۲، ۱۷۳
مکه - ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،
۱۴ ح، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷
مکیر (ح: مکس) - ۲۲
ملایر - ۸۳
ملطیه - ۱۱۵
ملقونیه - ۱۱۶
منازجرد - ۱۱۹
منصور آباد - ۲۰۱
منی - ۲، ۸ (کوه...) - ۲ (دره...) - ۷
موروستاق (ح: بررمورستاق، هوروستاق،

نورد - ۱۵۱
نورس (۱) - ۱۲۲
نوقان (ده) - ۱۸۵ ح
نوبده (ح: نودپ، بودن) (قصیه) - ۱۹۲
نه - ۱۷۳، ۱۸۲
نیشاپور (= نیشاپور، نیشابور) - ۱۸۲
نیاوند - ۵۶، ۶۰ ح، ۸۲ ح، ۸۳
نهر عیسی - ۳۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹
نهر ملک - ۴۹
نهر وان - ۳۴، ۳۷ ح، ۴۶، ۴۹، (آب...) ۳۶،
۴۳، ۴۵، ۴۹
نیاستر - ۷۴
نیرت (ح: شرب) - ۲۱
نیریز - ۱۰، ۱۴۴، ۱۶۸
نیسر (ح: نیر، تستر) - ۲۰۴، ۲۰۴ ح
نیشابور (نیشابور) - ۹، ۹ ح، ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳
نیکسار (ح: یکفور، یکفوز) - ۲۲
نیل - ۳۷ ح، ۴۹
نیلان (میلان، لیلان) - ۱۰۰
نیم ارداه (ح: تم ار آده) (= شهر زور) - ۱۲۸
نیمروز - ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۷۴
نیم مردان - ۱۹۹
نیمور - ۷۵، ۷۶ ح
نینوی - ۱۲۶
نیو (ح: هوردین، هوری، هودوین) - ۱۵۷
و
وادی القری - ۱۵
واسط - ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۴۹ ح، ۵۰
واشجرد؟ - ۱۹۲
وان - ۱۱۹
وحیده - ۱۵
ورامین - ۵۶، ۵۹

نجد - ۲۳، ۲۹
نجف - ۹، ۹ ح
نجم آباد - ۶۹
نجم (قلعه) - ۱۲۲
نخجوان (= نقش جهان) - ۱۰۱، ۱۰۱ ح، ۱۰۲
نرتوکه (قلعه) - ۱۸۸ ح
نرجه - ۶۱
نرکس (مرغزار) - ۱۶۳
نرماشیر - ۱۷۲
نسیار (ح: نسازر، نسیار، نساز) - ۷۱
نیشابور - ۵۱ ح رجوع به نیشابور شود.
نشاک (ح: استاک، اشاک، نشکنان، اسناک،
اشناک، دزک) - ۱۵۸
نصبیین - ۱۲۵
نطنز - ۷۶، ۷۷
نظامیه (مدرسه) - ۳۶
نعمانیه - ۳۷، ۳۷ ح، ۴۹
نقش جهان (= نخجوان) - ۱۰۲
نکسار (ح: نکیسار) - ۱۱۵، ۱۱۵ ح
نکید - ۱۱۳، ۱۱۵
نمره - ۱۵
نمبار (ح: نلبار، تیسان، تلبار، تیسامه) - ۸۱
نمیسور (ح: نمیور، نمیور، تیمور، نیسمور) -
۷۶ رجوع به نیمور یا چیمه رود شود.
نوار (ح: نوادر، نوار) - ۸۱
نوبر - ۸۶
نوبران - ۶۸ ح
نوبنجان - ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
نوبندکان (= نوبنجان) - ۱۵۴
نوبه - ۱۱ ح
نوذر (ح: نوبر، نویز) - ۶۸ رجوع به نوبران
شود.
نوذر (قلعه) - ۹۶

ووزنه - ۶۸

ورزنین - ۵۸

وسطان - ۱۱۹

وشاق (ح: وسق، وشق) - ۷۷، ۷۷ ح

وفس - ۶۹

ولاسجرد (یا ولاشجرد) - ۱۱۹، ۱۱۹ ح

ولیان کوه - ۸۶، ۸۷، ۸۹

وینه - ۹۹ ح

ه

هاشمیه (قصبه) - ۳۱

هجر - ۱۶۴، ۱۶۵

هرات (ح: هراه، هوان) (درفارس) - ۱۴۸،

۱۴۹

هرات - ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۶ ح، ۱۸۷، ۱۸۹

ورجوع به هری شود.

هرار - ۱۰۱

هردقان (ح: مزدقان، مردمان، هـزدقان،

مزدقان) - ۷۲

هرسین - ۱۲۹

هرم - ۱۴۲

هرماس (نهر) - ۱۲۵

هرمز (یا هرمز) - ۹ ح، ۱۰، ۲۳، ۱۷۰، ۱۷۲،

۱۷۳

هری - ۹ ح، ۵۱ ح، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵

ورجوع به هرات شود.

هری رود - ۱۸۷، ۱۸۹

هزاردرخت - ۱۴۴

هزو (ح: مرو، مزو. شاید هرمز؟) - ۱۴۴،

۱۴۴ ح، ۱۶۶

هشترود - ۹۹

هشت نوه - ۱۳۹ ح

هشجین - ۹۳

هفدوان - ۹۶ ح

هفدوان (ح: هندوان) - ۹۶ ورجوع به هفدوان
شود.

هفتشویه (ح: هفتشویه) - ۵۵

همجان (ح: نیمجان، ملجان، سرمان) - ۱۴۳،

۱۴۳ ح

همدان - ۹، ۵۱، ۶۰، ۷۷ ح، ۷۸ ح، ۷۹، ۹۰

همسار - ۵۵ ح ورجوع به سمنارت شود.

همشهره (= ابرشهره) - ۱۰۴

هند - ۱۰، ۲۰، ۲۳، ۴۰، ۵۳، ۱۲۹ (دریا...)

۲۳ -

هند رود (ح: هنده رود، هفتده رود) - ۸۲

هندویان (ح: هندیان، هندومان) - ۱۳۱

هندیجان - ۱۵۶

هنگما باد (ح: سنکانا باد، سگما باداد) - ۱۱۹،

۱۱۹ ح

هوشیار - ۱۱۵

هول؟ - ۹۶

هیت - ۳۷ ح، ۴۹، ۵۰

هیرک (ح: هرک، سیرک، ترک، میرک) - ۱۰۵،

۱۴۱

هیرمند - ۱۷۴، ۱۷۴ ح

ی

یافت - ۹۶

یشرب - ۱۲

یزد - ۱۰، ۵۱، ۶۰، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۴،

۱۷۳، ۱۷۸

یزد خواست - ۱۴۹

یلقان بازار (ح: یلقون بازار، یلقان، یلقور،

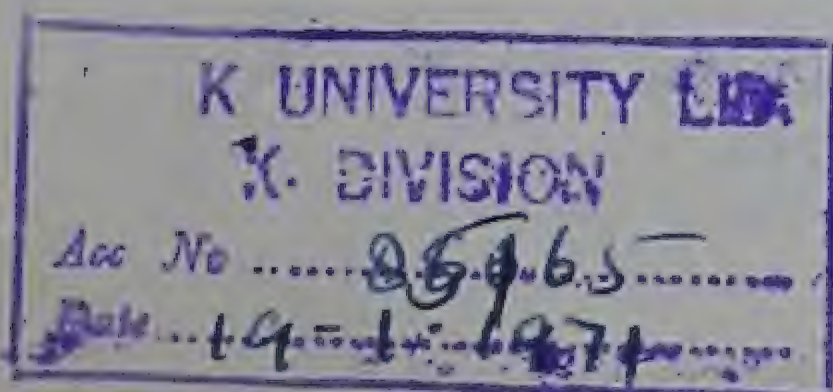
یلقون) - ۱۱۶

یونان - ۲۰، ۱۱	بللم - ۴
یونس (مقام) - ۳۴	یمانی (رکن) - ۵
یهودیه - ۱۹۱	یمن - ۴، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۱۶۵
یهودیه الاصفهان - ۵۴	یمنج - ۱۵
	یورت (ح: تورت، یورت) - ۲۰، ۲۰ ح



از مصحح کتاب حاضر

- ۱- دیوان استادمنوچهری دامغانی - باحواشی و تعلیقات و تراجم احوال و فهرست لغات (چاپ اول سال ۱۳۲۶) (چاپ دوم قریب بانتشار).
- ۲- دیوان استاد فرخی سیستانی - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات.
- ۳- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی - بر اساس چاپ ترنرماکان و چاپهای مهم دیگر.
- ۴- دیوان حکیم عنصری بلخی - باحواشی و فهرس اعلام و لغات و مقابله نسخ معتبر (قریب بانتشار).
- ۵- ترجمان القرآن - شامل لغات قرآن کریم بامعانی فارسی آن: تألیف میرسیدشریف جرجانی، ترتیب داده عادل بن علی، بضمیمه فهرست الفبایی معانی و لغات فارسی.
- ۶- سفرنامه ناصر خسرو - باحواشی و تعلیقات و فهرس اعلام و لغات.
- ۷- گنج بازیافته - (بخش نخست) مجموعه احوال و اشعار: لمببی، ابوشکور، دقیقی، ابوحنیفه اسکافی، غضایری دازی، ابوالطیب مصعبی.
- ۸- تذکرة الملوك - درباره تشکیلات اداری و مشاغل و مناسب دوران صفوی. باحواشی و امان نظر در کتاب سازمان اداری حکومت صفویه یا ترجمه تعلیقات پرفسور مینورسکی بر تذکرة الملوك.
- ۹- جشن سده - با شرکت چندتن از اعضاء انجمن ایران شناسی.
- ۱۰- مجمع الفرس سروری کاشانی (تحریر کامل) - بامقابله نسخ معتبر و حواشی و فهرس (ذیر چاپ).
- ۱۱- گنج بازیافته (بخش دوم) - شامل احوال و اشعار: کسائی، شهید بلخی، رودکی، عسجدی و چندتن دیگر از شاعران بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری (آماده چاپ).
- ۱۲- السامی فی الاسامی - تألیف میدانی. مهمترین لغت دستگامی تازی بیارسی با مقابله اقدم نسخ و فهرست الفبایی لغات فارسی با معادل تازی آن (با شرکت يك تن از فضلا) (قریب بانتشار).
- ۱۳- کشف الایات قرآن کریم - بر اساس کشف الایات فلوکل (قریب بانتشار).
- ۱۴- فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبایل تاریخ حبیب السیر - (چاپ کتابخانه خیام).
- ۱۵- فرهنگ آندراج - (سه جلد انتشار یافته و سه جلد دیگر تحت طبع است).
- ۱۶- لغت فرس اسدی طوسی - باحواشی و تعلیقات و فهرس.
- ۱۷- جامع التواریخ رشیدی - (بخش اسماعیلیه).
- ۱۸- نزهة القلوب - حمدالله مستوفی.
- ۱۹- غیاث اللغات - باحواشی و فهرس.
- ۲۰- سفرنامه خوزستان - (قریب بانتشار).



Title ~~_____~~

Author _____

Accession No.

Call No. ~~337.23~~[illegible]

Iranian Culture
And Literature

21

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE

NUZHAT - AL
QULUB

Composed By
HAMD - ALLAH MUSTAWFI
OF QAZWIN
IN 740 (1340)

EDITED BY
MOHAMMAD DABIRSYAGHI

Tahoori
Publisher & Bookseler
Shah - Abad Avenue
TEHRAN
1958

Title ~~XX~~

Author _____

Accession No. 6076

Call No. ~~225.945~~

[illegible]

[illegible]

Title ~~XX~~

Author _____

Accession No. _____

Call No.

[illegible]

